



کشف آمریکا



بازنگر سفر
گریسٹ
کلمب
سفن

و
نقش دیگران

محمد طیب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ستایش بر خداوند

و درود و رحمت خدای بر بهترین برگزیده‌اش محمد و بر خاندان و یاران او باد!

اما بعد، من بر این عقیده‌ام که در دنیا بزرگ‌ترین مایه افتخار «دانش» است. زیرا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم و دیگر پیامبران عموماً مردم را به تحصیل علم تشویق کرده‌اند.

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: «ای فرزند آدم! علم و ادب تمام ارزش جان تو است. چون بر آن بیفزایی به ارزش و بهای جانت افزوده شود.» و علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام فرمود: «ارزش هر انسان به‌قدر اقدامات نیکویی است که در علم و ادب کرده است.»^۲

دیباجه آموزش‌های دریانوردی ناخدای بزرگ «ابن‌ماجد»
استاد مسلمان و ایرانی بحریمایی‌های شگرف
(معاصر کریستف کلمب)

۱. متن عربی عبارت ابن‌ماجد چنین است: الحمد لله و الصلوة و السلام علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه و سلم» [کتاب الفوائد فی أصول علم البحر و القواعد (آیین‌های دریانوردی کهن در اقیانوس هند و خلیج فارس)؛ مؤلف: شیخ شهاب احمد بن ماجد السعدی بنسدر کنگی؛ ترجمه احمد اقتداری؛ انجمن آثار و مفاخر فرهنگی؛ تهران؛ زمستان ۱۳۷۲ (چاپ اول)؛ ص ۵۲۵].

۲. کتاب الفوائد فی أصول علم البحر و القواعد؛ صص ۱۸۷-۱۸۳، ۵۲۵ و ۵۲۶ (برگرفته از دیباجه کتاب و نیز با استفاده از تصاویر صفحات نسخه خطی کتاب الفوائد). برای دانستن بیشتر درباره ابن‌ماجد به بخش چهارم همین کتاب (ضمیمه ۴) مراجعه نمایید.

کشف آمریکا

بازنگری سفر کریستف کلمب و نقش دیگران

تألیف

محمد طیب



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۹۵

سرشناسه: طیب، محمد، ۱۳۴۳-
عنوان و نام پدیدآور: کشف آمریکا: بازنگری سفر کریستف کلمب و نقش دیگران / تألیف محمد طیب.

مشخصات نشر: تهران: امیرکبیر، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری: ۴۹۶ ص: مصور، جدول، عکس.
شابک: 978-964-00-1855-2
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا.
یادداشت: کتابنامه: ص. ۳۸۵-۳۹۸.
یادداشت: نمایه.

عنوان دیگر: بازنگری سفر کریستف کلمب و نقش دیگران.
موضوع: کلمب، کریستف، ۱۴۵۱-۱۵۰۶م.
موضوع: یهودیان -- تاریخ.
موضوع: آمریکا -- جستجو و اکتشاف.
رده‌بندی کنگره: ۲ ۲ ۱۳۹۵ E ۱۱۱/ط
رده‌بندی دیویی: ۹۷۰/۰۱۵
شماره کتابشناسی ملی: ۴۲۳۱۷۶۰

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۰۰-۱۸۵۵-۲



معاونت پژوهش و آموزش



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

با همکاری معاونت پژوهشی و آموزشی سازمان تبلیغات اسلامی

تهران: خیابان جمهوری اسلامی، میدان استقلال، صندوق پستی: ۱۱۳۶۵-۴۱۹۱

کشف آمریکا: بازنگری سفر کریستف کلمب و نقش دیگران

© حق چاپ: ۱۳۹۵، مؤسسه انتشارات امیرکبیر

نوبت چاپ: اول

مؤلف: محمد طیب

حروف متن: لوتوس ۱۲

چاپ و صحافی: اسپید، تلفن: ۸۸۴۲۷۶۵۶

شمارگان: ۵۰۰

بها: ۲۴۰۰۰۰ ریال

تلفن مرکز فروش: ۰۲۱-۶۱۲۸

فروش اینترنتی: www.amirkabir.net

همه حقوق محفوظ است. هرگونه نسخه‌برداری، اعم از زیراکس و بازنویسی، ذخیره کامپیوتری، اقتباس کلی و جزئی (به‌جز اقتباس جزئی در نقد و بررسی، و اقتباس در گیومه در مستندنویسی، و مانند آنها) بدون مجوز کتبی از ناشر ممنوع و از طریق مراجع قانونی قابل پیگیری است.

فهرست

- مقدمه ۱۱
- بعضی توضیح‌ها ۲۱
- بخش اول: بازنگری سفر کریستف کلمب ۲۵
- اهمیت یک کشف یا یک کاشف؟ ۲۷
۱. انگیزه‌های فرمانروایان اسپانیا ۳۳
- ۱-۱. انگیزه‌های مشترک با دیگر حکومت‌های اروپایی ۳۳
- ۱-۲. انگیزه‌های ویژه فرمانروایان اسپانیا ۳۷
۲. انگیزه‌های حامیان پشت پرده ۴۹
- ۲-۱. آیا مخالفان کلمب کروی بودن زمین را باور نداشتند؟ ۵۱
- ۲-۲. تحریف واقعیت‌ها ۵۶
- ۲-۳. یاری‌های «لوئیس د سانتاندر»! ۵۷
- ۲-۴. هم‌زمانی بیرون‌راندن یهودیان از اسپانیا و قبول پیشنهاد کلمب ۶۱
- ۲-۵. آیا کریستف کلمب یهودی بوده است؟ ۷۶
- فرهنگ فارسی و معنی یهودی ۷۶
- تفاوت یهودی و صهیونیست ۷۷
- در تشریح اهمیت یهودی بودن ۷۸
- نظر دورانت، ورلندن و دیگران ۷۹
- دوهفته‌نامه «عالم یهود» چه می‌گوید؟ ۸۰

نظریه‌های «گریمرگ»، «ویلگوس» و «دسا» ۱۴

نظر مورخ معاصر عبدالله شهبازی ۸۶

دیدگاه یک جامعه‌شناس برجسته: «ورنر سومبارت» ۸۷

دیدگاه «هارون یحیی» ۸۹

«سند خرقه» برای یهود ۹۱

جوداییکا و کلمب ۹۴

جوداییکا چیست؟ ۹۴

نظر جوداییکا درباره کلمب ۹۵

۳. انگیزه‌شناسی کلمب ۹۹

۳-۱. برگزیده خدا! ۹۹

۳-۲. اخلاقیات کلمب ۱۰۱

۳-۳. انگیزه‌های باطنی کلمب ۱۰۲

۳-۴. برده‌گیری و قتل‌عام سرخ‌پوستان ۱۰۵

۳-۵. شیوع بیماری سیفلیس و کلمب! ۱۱۶

بخش دوم: نقد فیلم ۱۴۹۲: فتح بهشت ۱۲۱

۱. کریستف کلمب، یک دروغ بزرگ رنگی! ۱۲۵

۲. افزوده‌هایی بر نقد فیلم کریستف کلمب ۱۳۷

۲-۱. کلمب فراتر از یک نماد! ۱۳۷

۲-۲. کلمب دانشمند! ۱۳۸

۲-۳. کلمب شجاع! ۱۳۹

۲-۴. ترسیم دروغین رابطه کلمب و قدرت ۱۴۰

۲-۵. توجیه، مثل همیشه هالیوود! ۱۴۲

۲-۶. تصویر دروغین از سرخ‌پوستان و رفتار کلمب با ایشان ۱۴۴

۲-۷. کلمب در جست‌وجوی بهشت زمینی ۱۵۰

۲-۸. کلمب زاهد! ۱۶۰

۲-۹. ریدلی اسکات و اهمیت «سیر» بودن! ۱۶۱

- بخش سوم: کشف آمریکا، نه با کلمب!..... ۱۶۳
- نادانی‌های کلمب..... ۱۶۸
- نقش و سپوچی..... ۱۷۵
- آمریگو و سپوچی تحقیرشده، اما ماندنی..... ۱۷۵
- گسترهٔ اختلافِ نظر در مورد و سپوچی..... ۱۸۵
- آمریگو و سپوچی برتر از کلمب..... ۱۸۷
- دربارهٔ نوشته‌های و سپوچی..... ۱۹۵
- روز کلمب و تیرگی‌های آن..... ۲۰۵
- تاریخچهٔ روز کریستف کلمب..... ۲۰۶
- کلمبوس‌دی در نیویورک..... ۲۰۶
- آشنایی با مجموعهٔ تعطیلات رسمی و سراسری آمریکایی‌ها..... ۲۱۰
- رئیس دانشگاه ویرجینیای آمریکا، مخالف روز کلمب..... ۲۱۱
- بزرگداشت کلمب یعنی بزرگداشت نسل‌کشی..... ۲۱۲
- معرفی اروپامحور کلمب!..... ۲۱۲
- جشن نگیریم، آموزش بدهیم..... ۲۱۳
- کلمب، رهبر یک نسل‌کشی فجیع..... ۲۱۳
- پنج میلیون نفر فقط در یک جزیره!..... ۲۱۵
- یک تناقض!..... ۲۱۵
- بزرگداشت کلمب و رفتار جنایتکارانهٔ امروز آمریکا..... ۲۱۸
- وایکینگ‌ها در آمریکا..... ۲۲۳
- چینیان و اکتشاف آمریکا..... ۲۳۷
- مورخان و هیئت‌های اعزامی نیرومند چینی!..... ۲۳۷
- نقشهٔ دریانوردی ژنگ‌هی (چنگ‌هو)..... ۲۴۰
- تفاوت انگیزه‌های چینیان و اروپاییان..... ۲۴۴
- گاهنامهٔ کهن چینی و شواهد روز دانش گیاه‌شناسی..... ۲۴۹
- نظریه‌های منزیس انگلیسی دربارهٔ کشف آمریکا توسط «چنگ‌هو»..... ۲۵۰
- نقش مسلمانان در کشف قارهٔ نیم‌کرهٔ غربی (آمریکا)..... ۲۵۷
- ابوریحان بیرونی کاشف نظری آمریکا..... ۲۶۱

- ادریسی و اثرش «نزهةالمشتاق»..... ۲۶۹
- ابزارسازی‌های مسلمانان در اخترشناسی و جغرافیا..... ۲۷۱
- مسعودی، مروج الذهب و پهلوانی به نام خشخاش..... ۲۷۴
- ابن فروخ غرناطیاز کادش..... ۲۷۶
- سفر یک سلطان..... ۲۷۷
- سفر شیخ زین‌الدین..... ۲۷۸
- روایت شریعتی..... ۲۷۸
- مشاهده‌های مستقیم کلمب..... ۲۸۱
- دو ناخدای مسلمان تبار، همسفر کلمب..... ۲۸۴
- افسانه آمریکا!..... ۲۸۶
- نظریه‌های پروفیسور فواد سزگین..... ۲۸۹
- ریشه توانایی‌های علمی و عملی مسلمانان برای سفرهای دریایی..... ۲۹۱

بخش چهارم: ضمیمه‌ها ۳۰۱

ضمیمه ۱: آشنایی با دانیل بورستین یهودی، مورخ آمریکایی کلمب... ۳۰۳

ضمیمه ۲: نمونه‌هایی از آگاهی ایرانیان دوران قاجار از کلمب... ۳۰۵

۱. عصر فتحعلی‌شاه قاجار: مرآت‌الاحوال جهان‌نما..... ۳۰۵

بیان احوال «امرقه» یعنی دنیای تازه در بیان احوال «امرقه» که به «ارض جدید»

مشهور است..... ۳۰۶

«حکیم کلمبس» مستخرج «ارض جدید» یعنی «امرقه» و پیداکننده آن و مستخرج

قطب‌نما..... ۳۰۸

توجه زوجه پادشاه اسپین به تفحص ارض جدید به دستگیری حکیم مذکور..... ۳۰۹

شروع تمام سلاطین فرنگ در تفحص مملکت جدید و امرقه جنوبی و رسیدن به

آن حدود..... ۳۱۲

وجه تسمیه امریکه..... ۳۱۳

فوت حکیم مذکور در حبس پادشاه..... ۳۱۳

۲. عصر ناصرالدین‌شاه: «تاریخ خریستوفر قولومب» به قلم «فتحعلی آخوندزاده»

..... ۳۱۴

- تاریخ خریستوفور قولومب فاتح ینگى دنیا که از کتب طایفه فرنگ به سعى و
 اهتمام قاپوتان میرزا فتحعلی آخونزاده به زبان فارسى نقل شده است. ۳۱۵
- باب اول..... ۳۱۵
- تولد خریستوفور قولومب..... ۳۱۶
- باب دوم: جوانى خریستوفور قولومب..... ۳۱۸
- باب سیم: در بیان ترقیاتی که شاهزاده پورطوغال «هنریخ» در خصوص
 افتتاح اراضى نامعلوم ظاهر مى کرد..... ۳۱۹
- باب چهارم: توقف قولومب در لیصابون و اخبارات مختلفه در خصوص بعض
 جزایر در آن طرف دریای محیط..... ۳۲۲
- باب پنجم: سببهاى که خریستوفور قولومب به واسطه آنها تصوّر مى کرد
 که در آن طرف مغرب اراضى نامعلوم موجود تواند بود..... ۳۲۴
- باب ششم: تکلیف قولومب به پادشاه پورطوغال..... ۳۲۵
- ضمیمه ۳: آشنایى بیشتر با اجداد چنگهو (دریانورد مسلمان چینی) .. ۳۲۷**
- ضمیمه ۴: آشنایى با ناخدای بزرگ، ابن ماجد رحمه الله و اثرش..... ۳۳۵**
- اصول یک ناخدای خدای بنده..... ۳۳۹
- ابن ماجد و نقش انبیای الهی در دریانوردی..... ۳۴۰
- چرا ابن ماجد مطرح نیست؟..... ۳۴۱
- بررسى گذرای یک اتهام..... ۳۴۴
- ضمیمه ۵: کلمب در آموزش رسمى و فرهنگ عمومى ما..... ۳۴۹**
۱. در کتابهای درسى تاریخ و جغرافیا..... ۳۴۹
۲. در زبان عوام..... ۳۵۱
- سه عبارت..... ۳۵۱
- یک لطیفه: حاضر جوابى کلمب در خاطرات ما!..... ۳۵۲
- ضمیمه ۶: نسل کشى سرخ پوستان با جنگهای میکروبی..... ۳۵۵**
- ضمیمه ۷: تفاوت بنیادین باورهای سرخ پوستان با کلمب و دیگر
 استعمارگران اروپایى..... ۳۶۱**
- جدول تفاوتهای ذاتی سرخ پوستان و جوامع غربی..... ۳۶۶
- جدول تفاوتهای سرخ پوستان و جوامع متجدد اقتصاد..... ۳۶۷

- سیاست و قدرت ۳۶۸
- ابعاد و آمار اجتماعی - فرهنگی ۳۶۹
- ارتباط با محیط زیست ۳۷۰
- معماری ۳۷۰
- فلسفه زندگی ۳۷۱
- دین و فلسفه ۳۷۱
- ضمیمه ۸: نقش ایرانیان در کشف قاره آمریکا ۳۷۵**
۱. حمید شفیع‌زاده ۳۷۵
۲. جهانگیر مظهري ۳۷۷

- بخش پنجم: مآخذ، نمایه و تصاویر ۳۸۳**
- فهرست مآخذ ۳۸۵**
۱. کتاب ۳۸۵
۲. نشریات ۳۹۵
۳. سایت و وبلاگ ۳۹۷
۴. نرم‌افزار ۳۹۸
- نمایه ۳۹۹**
- شیوه این نمایه ۴۰۱
- تصاویر ۴۳۵**

مقدمه

نوشتاری که پیش روی شماست، اگرچه «تاریخی» است و از قرون پانزده و شانزده میلادی سخن می‌گوید؛ لیکن درعین حال، با امروز ما پیوندی استوار دارد.

«سفرهای کلمب به قاره آمریکا» یک واقعه «مادر» است و آن‌دسته از حادثه‌های پس از خود را که فرزندان و نوادگان خلف اویند، تغذیه می‌کند. این سفرها، به «رنسانس»^۱، «استعمارگری»، «ظهور آمریکا»، «سرمایه‌داری جهانی»، «لیبرالیسم»، «دموکراسی غربی»، «نژادپرستی»، «مدرنیته»، «تضعیف دین‌مداری و دین‌محوری سزاوار و شایسته در عالم»، «نظام سلطه»، «نظم نوین جهانی» و «شرایط کنونی حاکم بر دنیا» رنگ زده است و خود نیز همان مزه و طعم را دارد.

سفرهای کلمب به آمریکا و تبعاتش، بسان فوران عظیمی است از

۱. رنسانس (Renaissance) به معنی «توگد دوباره» یا «نوزایی» به دوره‌ای از تاریخ مغرب‌زمین (پس از قرون وسطی) گفته می‌شود که اروپاییان در مجموع از «توحید»، «وحی»، «غیب»، «معاد» و «ولایت» بیش از پیش دوری گزیدند و با نزدیک شدن به الگوهای یهودپسند و با معیار قرار دادن لذت‌جویی‌های دنیوی، مسیر نوینی را در زندگی تعریف کردند که با استثمار مردمان، انباشت ثروت و به‌کارگیری علوم و تکنولوژی در بهره‌جویی‌های مادی، پیوندی تنگاتنگ دارد.

در زبان فارسی، اگر این واژه را از منابع انگلیسی‌زبان برگرفته باشیم، آن را به صورت «رنسانس» تلفظ می‌کنیم و اگر از زبان فرانسه بهره برده باشیم، می‌گوییم «رِنسانس».

گدازه‌های آتشفشانی که روان گردیده و در مسیر تاریخی خود، شاخه‌شاخه شده و نهایتاً به بحر محیط مدرنیته و سنت‌های حاکم بر آن فرو ریخته و آن را انباشته است.

همان‌طور که خواندن کتاب‌های برجسته و مهم، آدمی را از مطالعه آثار دست‌دوم و کم‌ارزش بی‌نیاز می‌کند، بررسی وقایع مهم و اصلی تاریخ نیز همین اثر را دارد.

تاریخ، معلم انسان‌هاست و برای آن‌که در نقد و برون‌شدن از شرایط موجود به جانب آرمان‌های متعالی انسانی و الهی به‌درستی گام برداریم، باید مسیر پیموده‌شده را قبلاً خوب کاویده باشیم.

کلمب و نقشی که از چهره او زده‌اند، نمادِ ظاهر و باطن وضعیت کنونی جوامع بشری است: «جنگ‌های ظالمانه»، «استعمار و استثمار پایان‌ناپذیر محرومان»، «سوءاستفاده از فناوری‌های روز»، «ستیزه‌جویی‌های درونی باطل با خود»، «خونریزی‌های سبعانه و وحشتناک»، «ترویج برده‌داری آشکار و پنهان»، «نژادپرستی»، «ایجاد نابرابری‌های گسترده اجتماعی»، «سوءاستفاده از نام خداوند تبارک و تعالی و انبیای الهی (علیهم‌السلام)»، «جابه‌جایی قدرت از مسیحیان متکی بر قدرت نظامی، به کانون‌های نیرومند مالی ثروتمندان یهودی»، «تلاش برای کسب حداکثر لذت‌های مادی و سرخوشی‌های جسمانی» و البته این‌همه در پوشش تودرتویی از هزار مکر و دروغ و دغل و تزویر و تحریف مفاهیم و وقایع به‌منظور جهت‌دادن به افکار عمومی جوامع بشری.

با سفر کلمب و در اثر تبعات آن، مفاهیم مسلط کلیسایی جابه‌جا شد و از مخلوقات و مکان‌هایی سخن به میان آمد که پیش‌تر، از آن‌ها در «کتاب مقدس» سخنی رانده نشده بود. این‌گونه، در نتیجه شکل برخورد کلیسا با مفاهیم جغرافیایی، چالشی جدی درون مسیحیت پدیدار شد تا داستانی پنهان و آشکار، زمینه مزورانه‌ای را برای تضعیف «همه مفاهیم» مرتبط با مکتب انبیا و اولیای الهی (علیهم‌السلام) فراهم آورند و نام «نوزایی» (رنسانس) بر آن نهند. همچنین با سفر کلمب به قاره آمریکا، فرآیندی سرعت گرفت که در اثر آن، طلای بسیار،

دستان حریص صاحبان زر و زور را انباشت و موجب تحولاتی بنیادین شد. ازسویی دیگر با همین سفر، غذاهای تازه‌ای چون «سیب‌زمینی» و «ذرت» ارمغان سفره‌ نیازمندان شد که در رشد جمعیت بشری اثرگذار بود و شرایط اجتماعی نوینی را ایجاد کرد.

در سال ۱۴۹۲، سراسر اروپا در قبضه کلیسای کاتولیک بود. پس از کشف قاره آمریکا، اتحاد و یک‌دستی مذهب در اروپا از بین رفت. در آن دوران، این سؤال مطرح بود که مردمانی که طی اکتشافات جدید شناسایی شده بودند، چگونه تعریف می‌شدند؟ در انجیل ذکری از این عده نشده بود. مسئله این‌جا بود که سرخ‌پوستان، با تعریف ارائه‌شده توسط مسیحیت، تطابق نداشتند.

آیا سرخ‌پوستان هم محکوم بودند که به جهنم بروند؟ حتی حیوانات قاره آمریکا هم به این چالش مذهبی دامن می‌زدند. بر اساس مطالب انجیل، در سحرگاه خلقت، تمامی حیوانات در «باغ عدن»^۱ می‌زیستند. بعدها در جریان طوفان نوح علیه السلام، از هر نوع حیوان، دو نمونه (نر و ماده) به کشتی نوح علیه السلام وارد شدند و از کوه آرارات^۲ سر درآوردند.

از آن‌جا که هم عدن و هم آرارات در خاورمیانه قرار داشتند، پس گونه‌های جدید (حیوانات) آمریکایی از کجا آمده بودند؟ چنین پرسش‌هایی مکتب کاتولیک‌گرای ارتدوکس را به شدت تکان داد و به ظهور «جنبش دین‌پیرایی پروتستان»^۳ که در ۱۵۱۷ م. آغاز شد، کمک کرد. قاره آمریکا بر چیزی فراتر از ذهن آدم‌ها تأثیر گذاشت. رژیم غذایی مردمان آفریقا و اوراسیا (اروپا - آسیا) نیز تحت تأثیر کشف این قاره قرار گرفت. تقریباً نیمی از محصولات عمده‌ای که اکنون در سراسر جهان

۱. در مورد «عدن» مراجعه شود به صفحات آتی، ذیل عنوان «کلمب در جست‌وجوی بهشت زمینی».

2. Mt. Ararat.

۳. باید توجه داشت «خاورمیانه» اصطلاحی استعماری است که توسط غربی‌ها، استفاده می‌شود. این منطقه «خاورمیانه» نامیده شده چون در خاور (شرق) اروپا و آمریکا قرار داشته است. سزاوار است برای نامیدن این بخش از عالم از اصطلاحی استفاده کنیم که بر موقعیت آن در قاره‌های آسیا و آفریقا مبتنی باشد.

4. Protestant Reformation.

پرورش داده می‌شوند، ابتدا از قاره آمریکا به سایر نقاط آورده شدند. اضافه شدن ذرت به رژیم غذایی مردم قاره آفریقا، باعث رشد جمعیت این قاره شد و به تجارت برده از آفریقا به آمریکا کمک کرد. اضافه شدن سیب‌زمینی به رژیم غذایی مردم اروپا باعث انفجار جمعیت در قرن‌های شانزده و هفده شد که این امر به نوبه خود به مهاجرت اروپاییان به آمریکا و استرالیا کمک کرد. مدت کوتاهی پس از بازگشت کشتی‌های شرکت‌کننده در دومین سفر اکتشافی کلمب، بیش از دویست نوع دارو از گیاهان تهیه می‌شدند که خواص دارویی آن‌ها توسط سرخ‌پوستان و بومیان آمریکایی کشف شده بود.

از نقطه نظر اقتصادی، استثمار قاره آمریکا، ابتدا اسپانیا و سپس دیگر جوامع اروپایی را از رهگذر تجارت و راهزنی دریایی، ثروتمند نمود. این ثروت چنان تکانی به بازرگانی، ناوبری و صنعت داد که در گذشته سابقه نداشت. بعضی نویسندگان، ظهور کاپیتالیسم (سرمایه‌داری) و سرانجام انقلاب صنعتی را نیز به حساب این ثروت اندوزی می‌گذارند. البته شاید بتوان گفت که روند سرمایه‌داری از قبل شروع شده بود، اما باید به این موضوع اذعان داشت که ثروت قاره آمریکا نقش عمده‌ای در این تحول ایفا نمود. طلا و نقره آمریکا، جای زمین، را به عنوان معیار تعیین‌کننده ثروت و مقام گرفت و بدین ترتیب قدرت طبقه تجار جدیدی را که به زودی بر جهان سلطه می‌یافتند، افزایش داد.

همچنین ثروت جدید، بنیان قدرت اسلام را متزلزل نمود. طلا و نقره آمریکا زمینه‌ساز بروز تورمی شد که اقتصاد اکثریت کشورهای غیراروپایی را از بنیان ویران کرد و به اروپا کمک کرد تا نظام بازار جهانی را توسعه بخشد. آفریقا نیز خسارت‌های جبران‌ناپذیری را متحمل شد؛ اکنون تنها یک کالای آفریقایی در اروپا خریدار داشت: برده. آفریقایی‌ها درست به همان اندازه سرخ‌پوستان آمریکا، از کشف قاره آمریکا خسارت دیدند و به جمع قربانیان این کشف پیوستند.^۱

البته در مورد کلمب حرف‌های ناگفته بسیاری هست. از جمله در خبرها

۱. دروغ‌هایی که معلم به من آموخت؛ جیمز دبلیو. لوون؛ اسماعیل امینی و امیرمسعود شهرام‌نیا؛ صفحه سفید؛ تهران؛ ۱۳۸۹؛ صص ۹۸-۱۰۲ (با تلخیص).

آمده بود در سال ۲۰۰۴ م. «مرکز قرون وسطی و رنسانس» دانشگاه کالیفرنیا به انتشار جلد نهایی فشرده اسناد دوران کریستف کلمب اقدام کرد. از «جفری سیمکاس» دبیر این پروژه چنین نقل شده است:

درحالی که نباید از زحمات و نقاط مثبت این دریانورد با استعداد چشم‌پوشی کنیم، اما این اسناد نشان می‌دهند که وی فردی جاه‌طلب، خودخواه و بی‌رحم بوده که برای پیشبرد اهدافش از هیچ اقدامی فروگذار نکرده است؛ حتی استعمار دیگران، بردگی و یا تغییردادن جملات انجیل.

از یک قرن پیش و یا حتی قبل‌تر از آن، این اسناد وجود داشته و عده‌ای از وجود آن باخبر بوده‌اند، اما تا همین اخیر، هیچ‌کس توجه زیادی به آنها نمی‌کرد.

این حقیقت که کریستف کلمب برده‌داری، بهره‌کشی یا بیماری‌های مهلک را به آمریکا آورده، اگر هم مورد توجه قرار می‌گرفت تنها یک مسئله فرعی تلقی می‌شد؛ چرا که این مسائل همگی تحت‌الشعاع نقش وی به عنوان منتقل‌کننده تمدن سفیدپوستان به قاره جهل‌زده و کافر آمریکا قرار می‌گرفت؛ اما این اطلاعات برای تاریخ‌دانان عصر حاضر اهمیت دارد. این اطلاعات کلاً نظر ما را نسبت به این مسئله تغییر می‌دهد.^۱

همچنین در بازشناسی تاریخ سرخ‌پوستان از مهم‌ترین اسناد تاریخ معاصر کتابی چندجلدی به نام «تاریخ سرخ‌پوستان» نوشته کشیش «بارتولومه د لاس کاساس»^۲ است که به بررسی منطقه‌ای پرداخته که کریستف کلمب فرماندار آن بوده است. وی در این کتاب اسپانیایی‌ها را توصیف می‌کند که چگونه با ولع سیری‌ناپذیری به کشتار، ترور، آزار و شکنجه مردم بومی با روش‌های مختلف، جدید و عجیب می‌پرداختند و اینکه این خشونت دائمی به‌منظور جلوگیری از شکل‌گیری این تفکر در میان بومیان انجام می‌شد که فکر نکنند انسان هستند!

۱. به نقل از خبرگزاری فارس؛ خبر شماره ۱۳۹۰۰۷۱۷۰۰۰۳۹۳.

2. Bartolomé de las Casas (1484-1566).^۵

لاس کاساس می نویسد:

اسپانیایی‌ها اصلاً اهمّیت نمی‌دادند که ده بیست نفر از سرخ‌پوستان را با کارد بزنند و تکه‌هایی از گوشت و پوست آنها را بپزند تا تیزی کاردشان را آزمایش کرده باشند.^۱

او تعریف می‌کند چگونه «دو نفر از این به اصطلاح مسیحیان [اسپانیایی] یک روز به دو پسرک سرخ‌پوست برخوردند که هرکدامشان یک طوطی در دست داشتند؛ آنها طوطی‌ها را گرفتند و برای تفریح سر پسرهای سرخ‌پوست را بریدند.»^۲

لاس کاساس وحشی‌گری‌هایی را که خود به چشم دیده است و فجایع کاشفان علیه بومی‌ها را با چنان بی‌پردگی بیان می‌کند که حتی امروز هم گزارش‌های او قلب هر خواننده را به لرزه درمی‌آورد. او گزارش می‌دهد:

سرخ‌پوستان در سکوتی نومیدانه در معادن و سایر کارهای سخت، رنج می‌کشیدند و جان می‌سپردند و هیچ‌کس را در دنیا نداشتند که به دادشان برسد. نوزادان خیلی زود می‌مردند چون مادرانشان که بیش از حدّ توانشان کار می‌کردند و همیشه گرسنه بودند، شیری برای تغذیه آنها نداشتند و به‌همین دلیل بود که وقتی من در کوبا بودم در مدّت سه ماه، هفت‌هزار نفر از کودکانشان تلف شدند. بعضی مادرها از سر نومیدی محض بچه‌های خود را در آب خفه می‌کردند... بدین ترتیب مردان در معادن طلا جان می‌سپردند و زن‌ها از فشار کار می‌مردند و کودکان از نبودن شیر تلف می‌شدند... و در مدّت کوتاهی این سرزمین که آن‌قدر مهم و توانمند و حاصلخیز بود ... خالی از سکنه شد... من به چشم خودم این اعمالی که این‌قدر از طبیعت انسانی به‌دور است را دیده‌ام و اکنون که این مطالب را می‌نویسم، به خود می‌لرزم...^۳

۱. تاریخ آمریکا از ۱۴۹۲ تا ۲۰۰۱؛ هاوارد زین؛ مانی صالحی علامه؛ کتاب آمه؛ تهران؛ ۱۳۹۲؛ ص ۱۴.

۲. همان.

۳. همان؛ صص ۱۴ و ۱۵.

یکی از کاستی‌های حیرت‌انگیز و دردناک در عرصه‌های مطالعاتی و پژوهشی کشورمان در کاوش تاریخ مغرب‌زمین، عدم آشنایی با آثاری است که با دید انتقادی و درعین‌حال به‌طور مستند به نقد تمدن نوین غربی (پس از رنسانس) می‌پردازند.

نظام فرهنگی، آموزشی و پژوهشی کشورمان بسیاری از نویسندگان متقد غربی را که به شکلی بنیادین و عمیق به موضوعات پرداخته‌اند - و همچنان می‌پردازند - اصلاً نمی‌شناسد. حال آنکه ما نمی‌توانیم بدون بازشناسی انتقادی تمدن کنونی غرب - که به‌شدت ایمان‌خوار و آدمی‌خوار و هول‌انگیز شده - از جاذبه‌های دروغین آنان بگریزیم و به جانب آفرینش بنیان‌های نظری درستی در حیطه علوم انسانی پیش برویم.

گاهی لابلائی خبرها و گزارش‌ها، مطالبی درباره کتاب‌ها و مطالعاتی از این‌دست، می‌آید و بعد هم گم می‌شود و از دست می‌رود؛ چون جای مشخصی برای بهره‌برداری شایسته از آن‌ها در کار نیست، یا لاف‌نکارنده در طول بیش از سه دهه فعالیت مطالعاتی چنین جایی را نمی‌شناسد.

راستی چرا چنین منابعی که جایگاه و اهمیتی خاص دارند، در محیط‌های دانشگاهی و آموزشی و انتشاراتی کشورمان مورد توجه لازم قرار نمی‌گیرند؟ و از این مهم‌تر، چرا ما از طریق نظام آموزشی و پژوهشی خود، با مراجعه به مستندات و مدارک دست‌اول نمی‌توانیم به آفرینش مستمر آثاری نیرومند، موفق شویم؟ مگر بازشناسی انتقادی غرب، نباید بخشی از هویت امروزین جامعه و نسل جوان امروز ما باشد؟

البته برای مهندسان فکری تمدن غرب، بس مهم است که نقطه آغاز مدنیت کنونی‌شان، شکلی زیبا و پُراج داشته باشد؛ ولو غیرصادقانه و آمیخته به دروغ و تحریف.

بی‌مناسبت نیست چند دهه به گذشته بازگردیم و شمه‌ای از رفتار فرهنگی نظام دست‌نشانده پهلوی و کارگزارانش را در مسیری معکوس آنچه مورد نظر نگارنده این سطرها است مرور کنیم:

در دیباچه کتاب «پیدایش آمریکا»^۱ - که در سال ۱۳۲۵ هجری شمسی و کاملاً جانبدارانه نوشته شده - می‌خوانیم:

پیدایش آمریکا یکی از رخداد‌های بسیار ارج‌دار تاریخ جهان است در ارج‌داری آن همین بس که تاریخ‌نویسان دانشمند، آن را یکی از پیشامدهای تکان‌دهنده جهان شناخته، شایسته دانسته‌اند که مبدأ دوره کنونی تاریخ اروپا گردانند. درباره چنین داستان بسیار ارج‌داری تاکنون کتابی در فارسی به چاپ نرسیده است.^۲

البته این خلأ - اگرچه نه به صورت مستقل - ولی تا حدود زیادی در سال‌های بعد پُر شد و با نشستن آمریکاییان بر مسند حکمرانی پنهان کشور پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با برنامه‌ریزی‌های فرهنگی و هنری متعدّد کوشیده شد تا تصویری زیبا - و البته دروغین - از چهره آمریکا و پیدایش آن، به نسل جوان و نوجوان ایرانی ارائه شود! در این میان، ترسیم تصویری جذّاب و خوشایند از کریستف کلمب - با قداستی پیامبرگونه - بسیار ضروری می‌نمود. تلاش برای ترویج چهره‌ای دوست‌داشتنی از کلمب و ماجرای کشف آمریکا تا امروز ادامه دارد و این تلاش تا زمانی که تمدن انتقادناپذیر آمریکایی متّکی به رنسانس، قصد تثبیت سلطه خود را در عالم داشته باشد، همچنان استمرار خواهد یافت.

روشن است همان‌گونه که در دوران تثبیت حاکمیت فرهنگی آمریکا بر ایران، کسانی به دنبال انتشار آثاری بودند که چهره‌ای دروغین از کریستف کلمب - و اصولاً تاریخ اکتشافات جغرافیایی غرب - ارائه کند، در دورانی که انقلاب اسلامی، امکان انجام تحقیق‌هایی مستقل را در سایه استقلال ملّی این

۱. این کتاب، تألیف و ترجمه سید احمد کسروی تبریزی (۱۲۶۹-۱۳۳۴ هجری شمسی) است. به نظر می‌رسد کسروی منحرف از اصول اصیل اسلامی، نگارش چنین اثری را در آن سال‌ها، در مسیر تثبیت فرهنگ غربی، لازم می‌دید و آن را همسو با دیگر تلاش‌های خود می‌دانست. ◇

۲. پیدایش آمریکا؛ احمد کسروی؛ نشر و پخش کتاب جارا؛ بهمن دوهزار و پانصد و پنجم (چاپ سوم)؛ تهران؛ ص ۳ (دیباچه).

آب و خاک، فراهم آورده است، دهها تحقیق در مورد این موضوع مهم باید تاکنون سامان داده می‌شد و منتشر می‌گردید.

هرآنچه در فرهنگ غربی به گونه‌ای مثبت «مشهور» است و درباره آن به نیکویی سخن گفته می‌شود؛ و نیز آنچه مورد دشنام و ناسزاست، باید موشکافانه، دوباره و چندباره، موضوع مطالعه و کندوکاو قرار گیرند.

به مشهورات غربی نمی‌توان اعتماد کرد؛ چرا که نظام حاکم بر فرهنگ غرب کوشیده است تا ضعف‌ها، کاستی‌ها و نادرستی‌های موجود در تاریخ و تمدن خود را بپوشاند و حتی با تحریف، آن‌ها را «خوب» جلوه دهد!

باید توجه داشته باشیم که غرب در درجه نخست - و پیش از مقوله «اقتصاد» و بهره‌کشی‌های سودجویانه - خود را به «فرهنگ» و باورهای ما تحمیل کرده است و پایه این تحمیل و نفوذ را باید در آنچه از غرب «درونی» کرده‌ایم، جست.

تعامل بجا و شایسته با مغرب‌زمین، بدون شناخت غرب حاصل نمی‌شود و برای شناخت غرب و طرفندهای آن، انجام و ارائه مطالعات و تحقیقات مفصل و گوناگون، لازم است.

انتشار اثر حاضر که نگاهی متفاوت به گوشه‌ای از ماجرای کشف آمریکا دارد، در همین امتداد است.

کتاب حاضر، شامل پنج بخش است؛ به این شرح:

الف) بخش اول این کتاب، «بازنگری سفر کریستف کلمب» پیش از این در مجموعه‌ای پژوهشی و تحقیقی،^۱ با اندکی تفاوت، به چاپ رسیده است.^۲

ب) بخش دوم، به نقد فیلم سینمایی «۱۴۹۲: فتح بهشت»^۳ (در ایران با نام

۱. پژوهش صهیونیست (مجموعه مقالات)؛ به کوشش محمد احمدی؛ مؤسسه فرهنگی پژوهشی ضیاء اندیشه؛ تهران؛ دی ۱۳۷۶.

۲. زحمت ویراستاری هنرمندانه مقاله یادشده بر عهده سید ابوالقاسم حسینی (الف. ژرفا) بوده است. ◊

«کریستف کلمب» اختصاص دارد. مقاله نخست این بخش با عنوان «کریستف کلمب، یک دروغ بزرگ رنگی» به نقد تاریخی فیلم «فتح بهشت» اثر کارگردان انگلیسی و صاحب نام هالیوودی «سر ریدلی اسکات» اختصاص دارد، آن گونه که در سالن‌های سینمایی کشور در تابستان ۱۳۷۳ به نمایش درآمد.

این نقد، قبلاً نیز در مطبوعات^۱ به چاپ رسیده و در دومین جشنواره مطبوعات به عنوان یکی از بهترین مقالات در زمینه نقد «هنری - ادبی» از سوی جمعی از استادان صاحب نظر، برگزیده شده بود. موارد مشترک این نقد، با مطلب پیشین، اندک است و به دلیل حفظ ساختار خاص مقاله اخیر از حذف بعضی موارد بازگوشده آن چشم‌پوشی شد.^۲

در پی این نقد، افزوده‌هایی آمده است که حاصل مطالعات بعدی نگارنده، بر پایه بازبینی مجلد فیلم «۱۴۹۲: فتح بهشت» بوده است.

ج) بخش سوّمی که پیش رو دارید، تحت عنوان «کشف آمریکا، نه با کلمب!» به بررسی تفصیلی نقش مسلمانان در کشف قاره جدید می‌پردازد و البته به «آمریکو وسپوچی»، «وایکینگ‌ها» و «چینیان» نیز پرداخته شده است.

د) بخش چهارم شامل ضمیمه‌هایی است که در حاشیه بحث کشف آمریکا، به کار خواننده کتاب می‌آید و بر اشراف وی به موضوعات طرح شده در کتاب حاضر، کمک جدی می‌کند.

ه) بخش پنجم، شامل فهرست مآخذ، نمایه و تصاویر کتاب می‌باشد.

والسلام

محمد طیب

۱. نشریه امید انقلاب: ارگان ارتش بیست میلیونی نیروی مقاومت بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی؛ شماره ۲۶۷؛ آبان ۱۳۷۳؛ صص ۲۳-۱۸ (با عنوان «کریستف کلمب، یک دروغ بزرگ رنگی» نوشته «محمد طیب»).

۲. این دو مقاله، یک بار نیز به صورت کتابی مستقل با عنوان «بازنگری سفر کریستف کلمب» برای نخستین بار در بهار ۱۳۷۷ در ۱۳۶ صفحه، با قطع رُقععی، توسط انتشارات تربیت منتشر شد. ◇

بعضی توضیح‌ها

در شرح مسیر نگارش و ویرایش این اثر، مناسب دیده شد تا نکاتی چند به استحضار خوانندگان ارجمند برسد:

۱. متن اصلی منابعی که از آن‌ها «نقل قول» کرده‌ایم، رسم الخط‌های گوناگون داشته‌اند و از مکتب‌های گوناگون ویرایشی بهره برده‌اند. به نوبه خود کوشیده‌ایم حتی المقدور یکسان‌سازی املائی در ویرایش این مجموعه - برپایه آرای فرهنگستان زبان و ادب فارسی - باشد.

۲. چگونگی نگارش اسامی لاتین به فارسی از دغدغه‌های خاص مترجمان کشور بوده است. این موضوع خصوصاً در کتاب‌هایی که با موضوع تاریخ و جغرافیا به فارسی ترجمه و منتشر شده است، خود را می‌نمایاند. کلمات مشابهی نظیر «وسپوس»، «ویسپوچی» و «وسپوچی»؛ «قسطنطین» و «کنستانتین»؛ «ایزابلا»، «ایزابل» و «ایسابل»؛ «سانتانگل»، «سانتانزل»، «سانتاندر» و «سانتاگل» و موارد مشابه فراوان دیگر وجود دارند که ممکن است کمی خواننده را گیج کند. روال نوشتار حاضر بر یکسان‌سازی این اسامی نبوده،^۱ ولی هر کجا لازم بوده، به تفاوت این تلفظ‌ها اشاره داشته است تا خوانندگان محترم در مواجهه

۱. سبب پیش‌گرفتن چنین روشی، یکی هم این بوده که خوانندگان محترم با صورت‌های گوناگون نوشتن و تلفظ اسامی خاص یادشده آشنایی حاصل کنند و در صورت مواجه شدن با صورت‌های مزبور در منابع دیگر، ذهنیت قبلی داشته باشند. ∇

با صورت‌های مختلف اسامی گوناگون، آشنایی مورد نیاز را از قبل داشته باشند. ضمناً مراجعه به فهرست اعلام در بخش پایانی کتاب به رفع هرگونه ابهام و شبهه‌ای در مورد اسامی خاص کمک خواهد کرد.

۳. از علامت خط کج (/) در مواردی استفاده کرده‌ایم که خواسته‌ایم از خود توضیحی یا کلمه‌ای بیفزاییم. در چنین مواردی در آغاز و پایان توضیحی که آورده‌ایم «خط کج» گذاشته‌ایم.

۴. در پانوشته‌های ارجاعی، بار نخستی که از هر منبع استفاده شده است، مشخصات آن به‌طور کامل آمده و دفعات بعد، به‌صورت «پانوشته‌های کوتاه‌شده ارجاعی» آمده است.

۵. در «پانوشته‌های کوتاه‌شده ارجاعی»، در اثر حاضر، مبنای مان صرفاً آوردن «نام کتاب» و «شماره صفحه یا صفحات مربوطه» بوده است؛ مگر اینکه تشابه اسامی مآخذ، ارائه معلومات متمایزکننده بیشتری را ضروری کرده باشد؛ البته برای دسترسی به مشخصات کامل منابع مورد استفاده، می‌توان به «فهرست مآخذ» که در پایان کتاب آمده است، مراجعه کرد.

۶. «فهرست مآخذ» شامل سه بخش («کتب»، «نشریات» و «لوح‌های فشرده») می‌باشد، قابل ذکر است فهرست مآخذ، در هر بخش، یکسره به ترتیب حروف الفبا مرتب شده، به استثنای قرآن کریم که سرلوحه مآخذمان قرار گرفته است.

۷. نحوه آمدن مشخصات هر کتاب، در «فهرست مآخذ» طبق این الگو بوده است: نام کتاب (به همراه بعضی توضیحات مربوط به عنوان اثر در داخل پرانتز)؛ نام نویسنده یا نویسندگان، نام ویراستار؛ نام ناشر؛ مکان انتشار: زمان انتشار؛ شماره صفحه یا صفحات. نگارنده این سطرها از روش‌های دیگری که در این زمینه به کار گرفته می‌شود (مثلاً بر پایه نام مؤلف) بی‌اطلاع نیست؛ البته به جهاتی، ترجیح داشته است تا بر پایه نام کتاب، پانوشته‌های ارجاعی و فهرست مآخذ خود را ارائه دهد. یادمان باشد، «گفته» و «نوشته» در فرهنگ

اسلامی و ایرانی ما مهم‌تر از «گوینده» و «نویسنده» است.^۱

۸. در صورتی که علائم اختصاری زیر در اثر حاضر - خصوصاً در پانویست‌ها - به کار گرفته شده بود، معانی مورد نظر به این شرح است:

- «ج»: مخفّف «جلد» یا «مجلّد» (همراه با ذکر شماره مجلد مورد نظر)؛

- «ص»: مخفّف صفحه (همراه با ذکر شماره صفحه مورد نظر)؛

- «صص»: مخفّف صفحات (در مواردی که نشانی مطلب نقل شده، به بیش از یک صفحه مربوط بوده است)؛

- «بی‌جا»: بدون محلّ انتشار؛

- «بی‌نا»: بدون نام ناشر؛

- «بی‌تا»: بدون تاریخ انتشار.

۹. به‌کارگیری علائم نشانه‌گذاری به شکل زیر به انجام رسیده است:

- پس از نام کتاب، نام نویسنده، نام مترجم، نام ناشر، محلّ نشر و تاریخ نشر، علامتِ ویرگول نقطه آمده و در پایانِ معلومات ارائه شده نقطه آمده است. مثلاً:

یهود بین‌الملل؛ هنری فورڈ؛ علی آرش؛ مؤسسه فرهنگی پژوهشی ضیاء

۱. علی علیه السلام می‌فرماید: «لَا تُنظَرُ إِلَيَّ مِنْ قَالٍ وَ انظُرْ إِلَيَّ مَا قَالٍ». یعنی نگاه مکن به آن که گفته و نگاه کن به آنچه گفته است.»

پس در قبول و ردّ سخن یا تحسین آن و سهل شمردن آن، نگاه به اصل آن سخن باید کرد اگر حق باشد قبول باید کرد و الّا ردّ باید کرد، و همچنین اگر علوّ رتبه داشته باشد تحسین باید کرد و الّا سهل باید شمرد، نه اینکه نگاه به گوینده آن کنی، اگر مرد بزرگی گفته باشد آنرا قبول کنی هر چند حق نباشد یا اینکه تحسین کنی هر چند رتبه نداشته باشد، و اگر دیگری گفته باشد بر عکس آن کنی، زیرا که بسیارست که سخن حقی بر زبان کسی که بر باطل باشد جاری می‌شود، و همچنین سخن بلند مرتبه بر زبان کسی که چندان رتبه نداشته باشد روان می‌گردد، و همچنین عکس آن. [شرح جمال‌الدین محمد خوانساری بر غررالحکم و دُرر الکلم، ج ۶؛ مقدمه و تصحیح و تعلیق از میرجلال‌الدین حسینی آرتموی (محدث)؛ انتشارات دانشگاه تهران؛ تهران؛ ۱۳۶۶؛ ص ۲۶۷/ اصل کتاب غررالحکم و درر الکلم که حاوی فرمایشات قصار حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشد، تألیف عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی است.]

اندیشه؛ تهران؛ ۱۳۸۲.

۱۰. در دادن مآخذ مربوط به نشریات، روالی که داشته‌ایم چنین بوده است: نام نشریه؛ دوره و سابقه سالیانه انتشار نشریه؛ شماره نشریه (شماره پیاپی)؛ تاریخ انتشار؛ شماره صفحه (ترجیحاً همراه با نام مقاله و نگارنده آن).
۱۱. به لحاظ نگارشی، بعضاً در متن مورد نقل - با توجه جدی به اینکه محتوا دچار هیچ‌گونه تبدیلی نشود - تلخیص یا اندکی تغییرات ویرایشی اتفاق افتاده است.

۱۲. در نقل مطالب، گاه پیش می‌آید که پانوشتهای توضیحی اصل کتاب با پانوشتهایی که نقل‌کننده، خود بر متن اصلی می‌زند، آمیختگی پیدا می‌کند و معلوم نمی‌شود کدام پانوشته از اصل کتاب بوده است و کدام پانوشته از نقل‌کننده مطلب! برای پرهیز از این وضعیت، در اثر حاضر، در پایان پانوشتهای توضیحی هر کجا که از علامت لوزی (◊) استفاده شده است، بدان معنی است که پانوشته توضیحی مذکور، حاصل قلم نگارنده این سطرها است.

بخش اول:

بازنگری سفر کریستف کلمب

اهمیت یک کشف یا یک کاشف؟

از دید تاریخ‌نگاران غربی، سفر «کریستف کلمب» که در سال ۱۴۹۲ میلادی، از بندر «پالوس»^۱ اسپانیا برای رسیدن به سرزمین «هند» آغاز شد، فصلی نوین در تاریخ غرب گشود. از نظر کسانی چون «ویل دورانت»، دوران قرون وسطا با این سفر به پایان رسید و با کشف اتّفاقی «دنیای نو»، رنسانس آغاز شد.^۲

غرب، مدّتیّت خود را مدیون «رنسانس» و رنسانس را مدیون «کشف آمریکا»^۳ می‌داند و با چشم‌پستن بر واقعیت‌های آشکار، از قلم - به اصطلاح - فرهیختگان عالی رتبه‌ای همانند «فدریکو مایور»، مدیر کلّ «یونسکو»، چنین تبلیغ می‌کند:

آمریکا بوته‌ای است که می‌توان گفت تنها آینده‌مکن را به بقیه جهان نشان می‌دهد.^۴

۱. بندر پالوس (Palos) بر بعضی نقشه‌های کنونی اسپانیا نامی ندارد. بندر اسپانیایی دلبا (Delba) را می‌توان در موقعیت آن سراغ گرفت. ◇

۲. تاریخ تمدن، ج ۶؛ ویل دورانت؛ ترجمه فریدون بدره‌ای و دیگران؛ سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی؛ تهران؛ ۱۳۶۸؛ ص ۱۹۱.

۳. «امریکا» تلفظ عامیانه «آمریکا» است [لغت‌نامه دهخدا، ج ۳؛ تألیف علی‌اکبر دهخدا؛ مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران (چاپ دوم از دوره جدید)؛ تهران؛ ۱۳۷۷؛ ص ۳۳۵۲ (مدخل امریکا)]. ◇

۴. ماهنامه پیام یونسکو؛ سال بیست‌وسوم، شماره ۲۶۴؛ خرداد ۱۳۷۱ (مه ۱۹۹۲ میلادی) [تاریخ انتشار: فروردین ۱۳۷۲]؛ ص ۵.

به این سان، می توان دریافت کریستف کلمب در فرهنگ غرب، شأن یک پیامبر را دارد که با آغاز ساختن رنسانس، بشریت را به سوی «تنها آینده ممکن» رهنمون شده است!

«فرناندو آینسا»، اهل اوروگوئه و نویسندهٔ رمان‌ها و مقاله‌های بسیار و سرپرست «مجموعه آثار برگزیده»ی یونسکو، به مناسبت پانصدمین سال کشف آمریکا مقاله‌ای نگاشته است. او در این مقاله، با «لوپس دگومارا» در «تاریخ عمومی سرزمین هندیان»^۱ (۱۵۱۶ م.) هم‌آوا شده است:

بزرگ‌ترین حادثه از زمان آفرینش گیتی، جز تجسد و مرگ آفریدگار آن

[عیسی مسیح]، کشف سرزمین هندیان بوده است.^۲

«فردیناند برودل» نیز در «تمدن و سرمایه‌داری: قرن‌های شانزدهم تا

نوزدهم» (۱۹۶۷ م.) می‌نویسد:

اروپا در واقع، آمریکا را کشف و ابداع کرده و سفر کلمبوس را به عنوان

بزرگ‌ترین واقعه بعد از خلقت مطرح ساخته است.^۳

همچنین، «جیمز دبلیو لئون»^۴ مدرس تاریخ و منتقد کتاب‌های درسی و

آموزشی تاریخ در آمریکا، می‌نویسد:

ظهور کلمب همانند عیسی مسیح ﷺ، آن چنان محوریتی پیدا کرد که

مورخان از وی به عنوان شاخصی برای تقسیم گذشته به دوره‌های

مختلف استفاده می‌کنند و قاره آمریکا را در سال‌های قبل از کشف این

قاره توسط کریستف کلمب در ۱۴۹۲، عصر «قبل از کلمب»^۵ می‌خوانند.^۶

اینک به بعضی از بزرگ‌نمایی‌های شخصیت کریستف کلمب، نظر

می‌افکنیم:

۱. گفتنی است که نام «سرزمین هندیان» نتیجه اشتباه کلمب است که آمریکا را به جای «هند»

پنداشت.

۲. ماهنامه پیام یونسکو؛ سال بیست‌وسوم، شماره ۲۶۴؛ ص ۱۱.

۳. همان؛ ص ۴۲.

4. James W. Loewen

5. Pre – Columbian

6. دروغ‌هایی که معلم به من آموخت؛ ص ۵۶.

۱. وقتی از ارزش کمیاب‌ترین دستنویس‌ها و امضاهای مشاهیر جهان سخن می‌گویند، دستنویس و امضای کریستف کلمب را - پس از «ژول سزار» و «ویلیام شکسپیر» - در بالاترین رتبه قرار می‌دهند که به مبلغ پانصد هزار دلار ارزیابی شده است.^۱ برای کسانی که در بازار اشیاء عتیقه دستی داشته باشند، روشن است چنین بازار گرمی‌هایی توسط زبندگان این فن، یعنی یهودیان، صورت می‌پذیرد.

۲. «اینشتین» در سال ۱۹۲۱ میلادی به آمریکا سفر کرد و در نهم ماه مه، از دانشگاه «پرینستون» دکترای افتخاری دریافت نمود. رئیس این دانشگاه، آقای «هینن»،^۲ در قدردانی از او، نطقی به زبان آلمانی ایراد کرد و در ضمن سخنان خویش گفت:

ما به کریستف کلمب جدید جهان علم سلام می‌گوییم که در قلب دریاهاى عجیب فکر، به تنهایی سفر می‌کند.^۳

امروز، پس از گذشت سال‌ها از مرگ اینشتین و در میان انبوه تبلیغات حیرت‌برانگیز جهانی به نفع وی، به اهمیت نمادین^۴ کریستف کلمب بهتر پی‌می‌بریم: کلمب کسی است که چهره بسیار مشهوری چون «اینشتین» را به او همانند می‌سازند.

اگر چه این تشبیه پیش از شهرت فراوان اینشتین صورت پذیرفته، اما زندگینامه‌نویس او، آن را برای بزرگ جلوه‌دادن وی مغتنم شمرده است. همین نشان می‌دهد که چنان تشبیهی هنوز از اهمیت برخوردار است.

۱. دانستنهای مردمی، ج ۱ (نامها و نکته‌ها)؛ ایروینگ والاس و دیگران؛ ترجمه و تألیف دینا بایندر، سیف غفاری؛ نشر نو؛ تهران؛ ۱۳۶۶؛ صص ۱۴۷ و ۱۴۸.

2. Hibben.

۳. زندگینامه آلبرت اینشتین و تاریخ سیاسی و اجتماعی دوران او؛ فیلیپ فرانک؛ ترجمه حسن صفاری؛ امیرکبیر؛ تهران؛ ۱۳۷۱؛ صص ۳۴۸.

۴. از نمادین یا سمبولیک (symbolic)، مقصود چیزی است که دارای ارزش و کارآیی خاص خود نیست و نشانه و مظهر چیزی دیگر است [فرهنگ واژه‌های اروپایی در فارسی؛ مهشید مشیری؛ نشر البرز؛ تهران؛ ۱۳۷۱ (چاپ اول)؛ صص ۲۱۵].

۳. نام و شخصیت کریستف کلمب در سراسر آمریکا مشهور و مورد ستایش است و یکی از ده روز رسمی تعطیل و جشن و شادی در سراسر آمریکا روز ورود کلمب به دنیای نو است.^۱ مقامات رسمی دولتی در آمریکا بهترین تعریف‌ها و تحسین‌های خود را نثار کلمب می‌کنند. مثلاً جرج اچ. دبلیو. بوش^۲ رئیس‌جمهوری وقت آمریکا در یکی از سخنرانی‌هایش در سال ۱۹۸۹ میلادی می‌گوید:

کریستف کلمب نه تنها دری را به سوی یک دنیای نو گشود، بلکه الگویی برای همه ما است که بدانیم در سایه تقوی و ایمان به چه دستاوردهای ارزشمندی می‌توان دست یافت.^۳

۴. به نظر «شارل ورنلندن»،^۴ مورخ بلژیکی، کلمب مایه افتخار هر شهری است که زادگاهش باشد.^۵

اما آیا سفر کریستف کلمب به دنیای نو آن قدر ارزش داشته است که به چنین اسطوره‌ای تبدیل شود؟

در هر کشف جغرافیایی، عناصری حضور دارند که ضمن مقایسه آن‌ها با

۱. برای مطالعه بیشتر در مورد روزهای تعطیل رسمی در آمریکا، لطفاً مراجعه شود به بخش سوم همین کتاب، زیر عنوان «روز کلمب و تیرگی‌های آن».

۲. «جورج هربرت واکر بوش» مشهور به «بوش پدر» چهل و یکمین رئیس‌جمهوری آمریکا (۱۹۸۹ تا ۱۹۹۳ م.) بود. وی پیش از آن ریاست سازمان سیا را عهده‌دار بود و دوره‌ای نیز به عنوان سفیر ایالات متحده در چین مسئولیت داشت. فرزند وی مشهور به جورج بوش پسر نیز از ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۹ م. رئیس‌جمهوری آمریکا بود [برگرفته از شبه‌دانشنامه ویکی‌پدیا].

۳. نشریه سیاحت غرب؛ شماره ۵۴؛ دی ۱۳۸۶؛ ص ۶ (برگرفته از مقاله تام هارتمن پژوهشگر آمریکایی، با عنوان «در روز کریستف کلمب، آمریکایی‌ها چه ارزش‌هایی را جشن می‌گیرند؟»).

۴. شارل ورنلندن (Charles Verlinden) مورخ بلژیکی است که در تاریخ قرون وسطی مطالعات فراوانی دارد. وی متولد ۱۹۰۷ و درگذشته ۱۹۹۶ م. است. [برگرفته از شبه‌دانشنامه ویکی‌پدیای انگلیسی].

۵. کریستف کلمب؛ شارل ورنلندن؛ ترجمه سیدجمال موسوی شیرازی؛ شرکت توسعه کتابخانه‌های ایران؛ تهران؛ زمستان ۱۳۷۰؛ ص ۱۶.

عناصر مشابه در دیگر کشف‌ها، می‌توان دربارهٔ اهمّیت آن اظهار نظر کرد. بعضی از این عناصر عبارت‌اند از:

۱. نیت و انگیزهٔ سفر؛
۲. رعایت ارزش‌های اخلاقی در طول سفر؛
۳. درایت و دانش سرپرست سفر؛
۴. دشواری سفر و دوری راه؛
۵. چگونگی تردّد و کیفیت وسایل آن؛
۶. استقامت همراهان و همدلی ایشان؛
۷. نحوهٔ سازگاری با فرهنگ مردم سرزمین‌های کشف شده؛
۸. نتیجه‌ها و دستاوردهای سفر.

اگر در یک بررسی دقیق دریابیم که اشتها سفر کلمب به برتری در هیچ‌یک از این زمینه‌ها باز نمی‌گردد، آنگاه باید از خود پرسیم، این همه تبلیغ دربارهٔ شخصیت کلمب برای چیست؟

در این مجال به بررسی انگیزه‌های این سفر می‌پردازیم؛ چرا که در پرداختن به صلاح یا فساد هر عمل – آن‌گونه که بزرگان دین به ما آموخته‌اند – «نیت و انگیزه» نخستین و مهم‌ترین عنصر است. ما می‌خواهیم دریابیم که این عنصر در سفر کلمب از چه ویژگی و جایگاهی برخوردار بوده است و آیا با یک سفر مهم و تاریخ‌ساز مناسبتی دارد؟

در بررسی انگیزه‌های سفر کلمب، باید به سه دسته از عوامل اشاره کرد:

۱. انگیزه‌های فرمانروایان اسپانیا برای کشف راهی جدید به سوی هند؛
۲. انگیزه‌های حامیان پشت پردهٔ کلمب در این سفر؛
۳. انگیزه‌های شخصی کلمب.

حال، هر یک از سه دسته عوامل بالا را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱. انگیزه‌های فرمانروایان اسپانیا

۱-۱. انگیزه‌های مشترک با دیگر حکومت‌های اروپایی

برای یافتن ریشهٔ حمایت فرمانروایان اسپانیا، یعنی «فردیناند» و «ایزابل»^۱ باید حدود چهل سال به پیش از سفر کلمب بازگشت. در سال ۸۵۷ ه.ق. (۱۴۵۳ م.) سلطان محمد دوّم، ملقب به «فاتح» - که دو سال پیش‌تر در ۲۱ سالگی بر تخت امپراتوری عثمانی نشسته بود - با فتح «قسطنطنیه»،^۲ امپراتوری «روم شرقی» را ساقط کرد. کلیسای «سانتاسوفیا» پس از تغییرات و تطهیرات خاصی، به صورت

۱. «ایزابل» را در فارسی به صورت‌های «ایسابل» و «ایزابلا» (Isabella) هم نوشته‌اند. ◇
۲. در مورد «قسطنطنیه» که در واقع همان «استانبول» یا «اسلامبول» است باید دانست: نام این شهر در اصل یونانی آن Kōnstantinoupolis یعنی «شهر کُستانتین» (Constantin)، امپراتور روم از ۳۰۶ تا ۳۳۷ میلادی) بوده است. مسلمانان که از قدیم با رومیان مراوده داشتند آن را قسطنطنیه یا قسطنطینیّه نامیدند. استانبول نیز نام دیگر این شهر است که ظاهراً از عبارت یونانی «ایستین بولین» (istin bolin یعنی «به سوی شهر») گرفته شده است. لذا این شهر از قدیم به این هر دو نام معروف بوده است. ترکان عثمانی پس از تصرف این شهر در سال ۱۴۵۳ میلادی مدت‌ها همان نام استانبول یا استامبول را به کار می‌بردند و سپس آن را مبدل به اسلامبول، یعنی «اسلام‌شهر» کردند (نام خیابانی در تهران از همین تلفظ گرفته شده است)، ولی از سال ۱۹۳۳ میلادی به بعد رسماً آن را استانبول نامیدند [غلط نویسیم (فرهنگ دشواری‌های زبان فارسی)؛ ابوالحسن نجفی؛ مرکز نشر دانشگاهی؛ تهران؛ ۱۳۶۶ (چاپ اول)؛ صص ۱۳ و ۱۴]. روشن است نامیدن این شهر به صورت «اسلامبول» با نوعی بار اعتقادی و رویکرد اسلامی همراه است. ◇

مسجد «ایاصوفیه» درآمد. /.../ در روز فتح شهر، یا در جمعه بعد، مؤذنی /.../ مسلمانان را برای گزاردن نماز به درگاه خدای پیروزمند فراخواند. سلطان محمد دوم در مشهورترین عبادتگاه مسیحیت، فریضه اسلامی به جای آورد. فتح قسطنطنیه پشت تمام شاهان اروپایی را به لرزه افکند. سده‌ای که اروپا را بیش از هزار سال از سیلاب‌های آسیا حفظ کرده بود، شکسته شده بود. آن دین و دولتی که صلیبیون امیدوار بودند آن را به درونی‌ترین بخش آسیا بتاراند، اینک از فراز لاشه امپراتوری روم شرقی، و از میان کشورهای «بالکان»، تا پشت دروازه‌های مجارستان راه خود را گشوده بود. دستگاه پاپی، که در آرزوی آن بود که دنیای مسیحیت یونانی به فرمان «رم» گردن نهد، اینک با ترس و وحشت می‌دید که میلیون‌ها تن از مردم اروپای جنوب خاوری به دین اسلام می‌گروند. راه‌های بازرگانی، که زمانی بر روی کشتی‌های تجارتهای کشورهای غربی گشوده بودند، اکنون به دست بیگانگان افتادند و می‌توانستند در زمان صلح با باج‌ها و عوارض سنگین، و در ایام جنگ با توپ و آتش به روی آن‌ها بسته شوند.^۱

اروپاییان برای حفظ مناسبات بازرگانی بسیار سودمند خود، به فکر افتادند که از راه مصر و «دریای سرخ» به هند دست یابند؛ اما مصر در تصرف «ممالیک» بود که حق‌العبور گزافی می‌گرفتند؛ و نتیجه این کار، افزایش سرسام‌آور بهای کالاها بود. آن‌گاه این سؤال پیش آمد: آیا نمی‌توان قاره آفریقا را از راه دریا دور زد و بدین‌سان، به کشورهای تولیدکننده ادویه دست یافت؟^۲ اروپاییان آن عهد، قاره آفریقا را بسیار کوچک‌تر از اندازه واقعی آن گمان می‌کردند و می‌پنداشتند جنوبی‌ترین نقطه آفریقا «گینه» است؛ و همین که به آنجا برسند می‌توانند به سوی شرق رهسپار شوند و به هند دست یابند.^۳ ناگفته نماند از نظر اروپاییان قرن پانزده، هند سرزمینی گسترده و شامل

۱. تاریخ تمدن، ج ۶؛ ص ۲۲۳.

۲. تاریخ بزرگ جهان، ج ۶؛ کارل گریمبرگ؛ ترجمه عبدالرضا هوشنگ‌مهدوی؛ ناشر: یزدان؛

تهران؛ ۱۳۷۰؛ ص ۶۹.

۳. همان.

کشورهای امروزی هند، برمه، چین، اندونزی، ژاپن، و شبه‌جزیره مالاکا بود که از طلا، نقره، ابریشم، پنبه، برنج، ادویه، دارو، و عطریات سرشار بود و به همین دلیل، توجه ماجراجویان را به خود جلب می‌کرد.^۱

یادآوری می‌کنیم «کانال سوئز» - که دریای مدیترانه و دریای سرخ را به هم وصل می‌کند - چند صد سال بعد، یعنی در قرن نوزدهم میلادی، احداث شد. به این ترتیب، در آن روزگار، یافتن یک راه دریایی به سوی هندوستان، می‌توانست بازرگانان اروپایی را «از هزینه سنگین انتقال کالا از یک کشتی به کشتی دیگر و دادن باج و عوارض راه و صدمات راه خشکی و آبی قدیم که از ایتالیا تا مصر یا عربستان یا ایران می‌گذشت»،^۲ معاف کند. گفتنی است به جز این راه، راهی دیگر نیز وجود داشت که عبارت بود از حرکت به سوی غرب برای رسیدن به شرق؛ اما این راه، به دلایل علمی آن روزگار، آزمایش‌ناپذیر بود.

از سوی دیگر، پیروزی امپراتوری عثمانی در قسطنطنیه، غربی‌ها را متوجه کرده بود که باید با این رقیب نیرومند اسلامی به مقابله بپردازند؛ اما از آن جا که ایشان نیروی مقابله مستقیم با مسلمانان را نداشتند، نبرد غیرمستقیم را آغاز کردند. هدف اصلی آنان این بود که این نبرد را از راه اقیانوس‌ها دنبال کنند.^۳ «آرنولد توین‌بی»،^۴ تاریخ‌نگار معروف انگلیسی، در کتاب «غرب و دنیا» ابراز می‌دارد، از اواخر قرن پانزدهم میلادی، پرتغالی‌ها و آن‌گاه هلندی‌ها، انگلیسی‌ها، و فرانسوی‌ها کوشیدند تا برای محاصره ممالک اسلامی، نه از راه شرق و سواحل مدیترانه، بلکه از راه جنوب و «اقیانوس هند» سود جویند.^۵

۱. اعجوبه‌ها، ج ۲؛ احمد مرعشی؛ ناشر: مؤلف (مرکز پخش: تندر)؛ ۱۳۷۴؛ ص ۶۱۷.

۲. تاریخ تمدن، ج ۶؛ ص ۲۳۷.

۳. با استفاده از: فصلنامه رسانه؛ سال چهارم، شماره ۳ (شماره ۱۵ پیاپی)؛ پاییز ۱۳۷۲؛ صص ۸ و ۹ (گفتگو با دکتر کاظم معتمدنژاد).

۴. آرنولد جوزف توین‌بی (Arnold Joseph Toynbee) متولد ۱۸۸۹ و درگذشته ۱۹۷۵ م.

۵. فصلنامه رسانه؛ سال چهارم، شماره ۳ (شماره ۱۵ پیاپی)؛ پاییز ۱۳۷۲؛ صص ۸ و ۹ (گفتگو با دکتر کاظم معتمدنژاد).

در آن دوران، اسپانیا - که تنها سهیم پرتغال در برخی از مزایای جغرافیایی بود - با جنگ‌های داخلی دست و پنجه نرم می‌کرد؛ اما پرتغال، برخلاف دیگر مناطق اروپا، در طول قرن پانزدهم، کشوری متحد و آرام باقی مانده بود.^۱ از این رو، دریانوردان پرتغالی همواره در حال انجام حرکت‌های نظامی بودند و پادشاهان پرتغال نیز از ایشان حمایت می‌کردند.

اما در اسپانیا، سرمایه‌گذاری‌هایی از این دست ممکن نبود. تنها پس از تثبیت حکومت اسپانیا در زمان فرمانروایی «ایزابیل» و همسرش «فردیناند»، زمینه حمایت این کشور از سفرهای اکتشافی استعمارگرایانه فراهم آمد.

تمام این تحوّل‌ها - که سیر استعمار غرب را ترسیم می‌سازد - در کتاب‌های درسی غربیان و ترجمه‌های پارسی آن‌ها به عنوان گام‌هایی بزرگ در اقیانوس‌پیمایی و اکتشاف‌های جغرافیایی معرفی می‌گردند؛ اما این آثار، از سیاست‌های استعماری غرب و محاصره‌سازی سرزمین‌های اسلامی از جنوب و شمال، سخنی به میان نمی‌آورند و همواره از پیشرفت‌های فرهنگی، ادبی، هنری، و علمی پس از نهضت رنسانس گفتگو می‌کنند و مسائلی از این دست را بزرگ جلوه می‌دهند: «اصلاح مذهبی» پروتستان‌ها در مقابلِ ضدِ اصلاح کاتولیک‌ها، انقلاب صنعتی غرب و انقلاب‌های دموکراتیک برای تأسیس نظام‌های دموکراتیک لیبرال به جای نظام‌های استبدادی فئودالیه؛ و دستیابی به تجلّد غربی که مظهر زندگی کنونی ممالک پیشرفته است. این دوره استعماری از اواخر قرن پانزده آغاز گشت و تا اواخر قرن هجده، دوره پس از انقلاب‌های سیاسی غربی، گسترش یافت و به تنگ‌تر شدن محاصره ممالک اسلامی از جنوب و شمال، انجامید. سرانجام نیز کشورهای اسلامی به سیاست‌های استعماری غرب تن دادند.^۲

به این ترتیب، انگیزه‌های مشترک حکومت اسپانیا در حمایت از این سفر

۱. کاشفان؛ دانیل بورستین؛ اکبر تبریزی؛ انتشارات بهجت؛ تهران؛ ۱۳۶۹؛ ص ۲۱۲.

۲. با استفاده از: فصلنامه رسانه؛ سال چهارم؛ شماره ۳ (شماره ۱۵ پیاپی)؛ صص ۸ و ۹ (گفتگو با دکتر کاظم معتمدنژاد).

را می‌توان چنین خلاصه کرد:

الف) مقابله با اسلام و تلاش برای محاصره دریایی مسلمانان؛

ب) گشودن راه‌های جدید برای حفظ و گسترش روابط پرسود بازرگانی.

۲-۱. انگیزه‌های ویژه فرمانروایان اسپانیا

می‌دانیم «کریستف کلمب» پیش از جلب حمایت «ایزابل» و «فردیناند»، فرمانروایان کاتولیک اسپانیا، بارها از دربارهای گوناگون اروپایی خواستار حمایت شده بود. او برای یافتن کسی که مخارج سفرش را تأمین کند، هفده سال کوشید و در این مدت، با شکست‌های بسیار روبرو شد.^۱ اکنون برخی از این تلاش‌ها را مرور می‌کنیم:

دانیل بورستین^۲ می‌نویسد:

در ۱۴۸۴، کریستف کلمب اولین طرح و پیشنهاد خود را درباره سفر به هند، به «جان»، پادشاه پرتغال، تقدیم داشت. شاه در ابتدا از آن طرح استقبال کرد. کلمب با خواندن نوشته‌های «مارکو پولو» متقاعد شده بود که می‌توان از راه اقیانوس غربی به جزیره «سپانگو» / «ژاپن» و دیگر سرزمین‌های ناشناخته رسید؛ و برای این منظور از پادشاه تقاضا کرد که سه کشتی مجهز با خدمه و ملوان لازم در اختیار وی قرار دهد؛ اما شاه اعتنای چندانی به تقاضای کلمب نکرد، زیرا او را شخصی پرحرف و لافزن و جزیره سپانگو را سرزمینی خیالی می‌دانست.

شاه به رغم تردید خود، پروژه کلمب را به کمیته‌ای مرکب از متخصصین ارجاع کرد. این گروه که مرکب از یک روحانی و دو پزشک یهودی^۳ مجرب در ناوبری از روی اجرام فلکی بود، آن پیشنهاد را رد کرد.

۱. چگونه سرشناس شدند؟؛ دیل کارنگی؛ ترجمه رضا سیدحسینی؛ مؤسسه انتشارات آسیا؛ تهران؛ ۱۳۲۷؛ ص ۱۰۴.

۲. در این اثر، بارها از بورستین (Daniel Joseph Boorstin) نام برده شده است؛ بنابراین سزاوار است این یهودی سابقاً کمونیست و تحسین‌گر جلدی تملدن ستمگر و خونریز آمریکایی را بهتر بشناسیم. لطفاً به بخش چهارم همین کتاب (ضمیمه ۱) مراجعه شود. ◇

۳. در منابع دیگر آمده است: «یک کشیش و دو دانشمند یهودی»؛ و این عبارت اخیر درست به نظر می‌رسد. ◇

برخلاف آنچه بین عموم شهرت دارد، مخالفت آنان براساس اختلاف نظرشان درباره شکل زمین نبود. اروپاییان درس خوانده آن دوران در کرویّت زمین شک نداشتند. اعضای کمیته می گفتند: «وی دوری مقصد را از راه دریای مغرب دست کم می گیرد». آینده نشان داد تردیدهای آنان پایه استواری از امیدهای کریستف کلمب داشت.^۱

البته اروپاییان بر این عقیده نبودند که بین اروپا و آسیا مانع زمینی وجود دارد. بالاترین گمان این بود که ممکن است در اقیانوس غربی، جزایری مانند «آنتیل» و جزیره افسانه‌ای «هفت شهر» و احتمالاً جزایر دیگری باشند که کلمب بتواند از آن‌ها به عنوان ایستگاه استفاده کند. برحسب محاسبه خوش بینانه کلمب، مسافت مستقیم دریایی از جزایر «کاناری» تا ژاپن فقط ۲۴۰۰ مایل دریایی / = ۴۳۸۰ کیلومتر بود.

کشتی‌های پرتغالی ظرفیت و توانایی طی این مسافت را داشتند. / ... / البته کمیته «جان دوّم» به واقعیت نزدیک تر بود تا کلمب مشتاق. مسافت بین جزایر کاناری و ژاپن، به خط مستقیم، ۱۰۶۰۰ مایل دریایی / = ۱۹۳۴۵ کیلومتر است. برآورد کمیته هم نزدیک به این رقم بود. کمیته جرأت نکرد شاه را به سرمایه‌گذاری در این امر پرخطر و احتمالاً زیان‌آور وادار کند.^۲

در ۱۴۸۴ که کریستف کلمب طرح خود را به نام «راهیابی به هند» به «جان دوّم»، پادشاه پرتغال، پیشنهاد کرد، هنوز عقیده بر این بود که آبراه غربی نه تنها کوتاه‌ترین بلکه تنها راه آبی به هندوستان است.^۳

در این سال، دورترین نقطه‌ای که پرتغالی‌ها در کرانه غربی آفریقا بدان جا رسیدند، رودخانه «کنگو» بود که «دیوگو کائو» کشف کرد و تا «لیسبون»^۴ ۵۰۰۰ مایل دریایی / = ۹۱۲۵ کیلومتر فاصله داشت و معلوم

۱. کاشفان؛ ص ۲۹۳.

۲. همان؛ صص ۲۹۳ و ۲۹۴.

۳. همان؛ ص ۲۹۱.

۴. «لیسبون» (Lisbon) که در مآخذ اسلامی از آن به نام «لشبونه» (اللبشونه) یا «اُشبونه» (الأشبونه) یاد شده، پایتخت و بندر عمده کشور پرتغال (بر کرانه اقیانوس اطلس) است [با استفاده از: دایرةالمعارف فارسی، جلد دوم، بخش اول؛ به سرپرستی غلامحسین مصاحب؛ شرکت سهامی کتاب‌های جیبی (وابسته به مؤسسه انتشارات امیرکبیر)؛ تهران؛ ۱۳۸۱؛ ص ۲۵۵۰].

نمود چه مسافت دیگری باید پیموده شود تا به انتهای قاره برسند و آن را دور بزنند؛ و یا اصلاً رسیدن به هند از آن راه امکان‌پذیر بود یا خیر. بنابراین، پیمودن نیمی از آن مسافت در دریایی آرام برای پرتغالی‌ها امری سهل بود.^۱

توجه به مجموعه این مطالب نشان می‌دهد کلمب هرگز نتوانست حمایت پادشاه پرتغال را جلب کند، با آنکه زمینه‌ای مناسب برای سودبردن از انگیزه مشترک، هم‌رأیی علمی، و توانایی مالی او فراهم بود.

علت اصلی این ناکامی را باید در کاستی‌های طرح او و شیوه پیشنهاد آن جست‌وجو کرد. باید دقت داشت این طرح هنگامی رد شد که پرتغالی‌ها سرسختانه در جست‌وجوی راهی دریایی برای دستیابی به هند بودند و از هر اقدام عاقلانه در این مسیر استقبال می‌کردند.

طبق روایت «کالین مک ایودی» در کتاب «رویدادنگاری تاریخ جهان»، تا چهار سال پس از رد پیشنهاد کلمب، پادشاه پرتغال حالتی دوگانه، گاه استقبال و گاه بی‌مهری، نسبت به آن نشان می‌داد. آن‌گاه که روند اکتشاف در آفریقا چهره‌ای موفق داشت، او به نقشه کلمب فکر نمی‌کرد؛ اما هنگامی که این روند چهره‌ای ناموفق داشت، دیگر بار به نقشه کلمب می‌اندیشید. سرانجام، تصمیم نهایی در پایان سال ۱۴۸۸ گرفته شد. در این سال، «بارتولومئو دیش» در بندر لیسبون فرود آمد و خبر آورد که جنوبی‌ترین نقطه آفریقا را یافته و دور زده است.

با یافتن راه شرقی هند، طرح غرب‌روانه کلمب رسماً رد شد؛ اما کلمب که به اندیشه خود اطمینان داشت، تسلیم نشد و همه توان خویش را برای یافتن پشتیبانی دیگر به کار گرفت. برادر وی نقشه مزبور را نزد پادشاه انگلستان برد، اما با پاسخ منفی روبرو شد. آن‌گاه، طرح کلمب را به پادشاه فرانسه عرضه نمود، اما اصلاً پاسخی دریافت نکرد.

در «رویدادنگاری تاریخ جهان» ادامه این تلاش چنین به تصویر کشیده شده است:

کلمب، خود، به سراغ «ایسابل» / «ایزابیل / ملکه کاستیل رفت که گفت: «نه!» و سپس: «خوب، شاید!» و افزود که کلمب در صورت تمایل می‌تواند هنگامی که مورهای گرانادا شکست خوردند بازگردد تا او دوباره درباره‌ی طرحش بیندیشد. دو سال بعد که گرانادا سرانجام در برابر نیروی ایسابل و شوهرش «فرناندو» / «فردیناند» پادشاه «آراگون»، به زانو درافتاد، کلمب حاضر بود و بی‌درنگ خود را به ملکه نشان داد که این بار نخست گفت: «شاید!» سپس گفت: «نه!» و سرانجام پاسخ مثبت داد.^۱

درباره‌ی روایت «کالین مک ایودی»، توجه به مطالب زیر مفید است:

الف) اگر چه نوشته «کالین مک ایودی»، اثری در قلمرو تاریخ‌نگاری (کرونولوژی) است و باید جدی و مستند باشد، بعضی عبارات آن به طنز شبیه‌تر است! نیز معلوم نیست چرا این نویسنده آمریکایی به بررسی‌های علمی انجام‌شده در مورد پیشنهاد کلمب - خواه در پرتغال و خواه در اسپانیا - هیچ اشاره‌ای نمی‌کند!

ب) ظاهراً برای برجسته‌کردن شخصیت کلمب، از ملکه ایزابیل چهره‌ای ضعیف و مردود نمایش داده شده است؛ اما به گواهی تاریخ، ایزابیل از فرمانروایان مدبر و باکیاست اسپانیا بوده است. حقیقت آن است که او پس از دو نوبت مشورت با کارشناسان مورد اعتماد خود، طرح کلمب را مردود دانست.

ج) طبق این روایت، کلمب چهار سال در انتظار پاسخی قطعی پادشاه پرتغال

۱. منظور از «مورهای گرانادا»، مسلمانان «غرناطه» (اندلس) است. اسپانیایی‌ها به خاطر نفرت از مسلمانان، تا چندی آنان را «مورو» می‌نامیدند تا به تحقیر از ایشان یاد کرده باشند. [رجوع شود به: اقلیت‌های مسلمان در جهان (مجموعه مقالات)؛ ترجمه ایرج کرمانی؛ دفتر نشر فرهنگ اسلامی؛ تهران؛ ۱۳۷۰؛ ص ۱۴۲]. تأکید می‌کنیم «گرانادا» همان «غرناطه» است و نباید آن را با کشوری با همین نام در شمال ونزوئلا یکی دانست. ◊

۲. رویدادنگاری تاریخ جهان؛ کالین مک ایودی؛ ترجمه حسن افشار؛ نشر مرکز؛ تهران؛ ۱۳۷۰؛ ص ۱۱۶.

بخش اول: بازنگری سفر کریستف کلمب / ۴۱

ماند؛ اما در حقیقت، وی در سال ۱۴۸۶ به حضور فردیناند و ایزابل بار یافت و پیشنهاد خود را نزد آنان هم طرح کرد. در همان هنگام، برادرش «بارتولومه» به لندن رفت تا پشتیبانی پادشاه انگلستان را نسبت به این نقشه بزرگ جلب نماید.^۱

به نقل «ویل دورانت»، در سال ۱۴۸۸، کریستف کلمب دوباره پیشنهاد خود را به پادشاه پرتغال ارائه کرد. این نشان می‌دهد وی هرگز چهار سال در انتظار نمانده است:

کریستف کلمب دوباره پیشنهاد داد (۱۴۸۸). شاه وی را به حضور طلبید؛ اما وی درست موقعی رسید که بارتولومئو دیاش آفریقا را دور زده و پیروزمند بازگشته بود. حکومت پرتغال که از یافتن راه آفریقا به هند سرخوش بود، مسأله پیدا کردن راه غربی از طریق اقیانوس اطلس را به فراموشی سپرد. کریستف کلمب به جنوا و ونیز روی کرد، ولی در آنجا نیز به پیشنهادات وی اعتنایی ننمودند، زیرا آن‌ها توجه خود را به راه خاوری شرق معطوف داشته بودند.^۲

او درباره سرانجام پیشنهاد کلمب در اسپانیا می‌نویسد:

کلمب درخواست خود را به ایزابل، فرمانروای کاستیل، عرضه کرد (اول مه ۱۴۸۶). ایزابل رسیدگی بدان را بر عهده مجمع از مشاوران خود به ریاست اسقف اعظم «تالاورا» گذاشت. مجمع مزبور، پس از مدتها تأخیر، آن را به دلیل غیرعملی بودنش رد کرد و اعلام داشت که آسیا دورتر از آن است که کریستف کلمب گمان برده است. /.../ کریستف کلمب بر آن شد که پیشنهاد خود را تسلیم شارل هشتم، پادشاه فرانسه، کند. «فرایار خوان پرت» رئیس صومعه «لاریبیدا»، با تحصیل اجازه شرفیابی مجدد او به حضور ملکه ایزابل، وی را از این کار منصرف کرد. ایزابل ۲۰۰۰۰ سکه دیگر برایش ارسال داشت تا هزینه راه کند و به اردوگاه «سانتافه» بیاید. کریستف کلمب چنان کرد. ایزابل با مهربانی تمام به تقاضای او گوش فراداد؛ اما مشاورانش بار دیگر طرح پیشنهادی وی

۱. تاریخ بزرگ جهان، ج ۶؛ صص ۷۴ و ۷۵.

۲. تاریخ تمدن، ج ۶؛ ص ۳۱۵.

را رد کردند، و او ناچار آمادهٔ عزیمت به فرانسه شد (ژانویه ۱۴۹۲).^۱ اینک شایسته است به روایت «کارل گریمبرگ»، تاریخ‌نگار سوئدی نیز توجه کنیم:

کلمب در سال ۱۴۸۶ به حضور فردیناند و ایزابل بار یافت. زوج شاهانه پس از شنیدن توضیحات کلمب، به نوبهٔ خود تصمیم گرفتند موضوع را به یک کمیسیون خاص ارجاع کنند. به هر حال، در آن هنگام هیچ کاری نمی‌شد کرد؛ زیرا کلیهٔ منابع مالی کشور برای جنگ با مسلمانان شمال آفریقا مورد نیاز بود. /.../ کمیسیون اسپانیایی پنج سال برای تهیهٔ گزارشی طول داد؛ و هنگامی که مفاد آن فاش گردید، معلوم شد که بدون قید و شرط پیشنهاد کلمب را رد کرده است. به نظر می‌رسد که کلمب در صدد بوده که اسپانیا را نیز ترک نماید. با این همه، باز هم چندگاهی در صومعهٔ «لارییدا» اقامت گزید و در همان جا بود که با تقاضایش موافقت به عمل آمد. رئیس صومعه در سابق کشیش اعتراف گیرندهٔ ایزابل بود و نفوذ خود را بر ملکه حفظ کرده بود. لذا نامه‌ای به وی نوشت و تقاضا کرد که یک بار دیگر پیشنهادهای مرد جنوایی را مورد بررسی و تجدیدنظر قرار دهند.

بی‌شک ایزابل نمی‌خواست با بی‌اعتنایی به این تقاضا، اعتراف‌گیرندهٔ سالخورده‌اش را از خود برنجانند. به هر حال، کلمب اجازه یافت که بی‌درنگ خود را به دربار اسپانیا در گرانادا /غرناطه / معرفی کند. مذاکرات از سرگرفته شد، ولی شرطی که کلمب کرده بود و با سماجت از آن دست نمی‌کشید، خشم زوج شاهانه و تمسخر درباریان را برانگیخت. توافق غیرممکن بود.^۲

از آنچه تاکنون گفتیم، معلوم می‌شود فرمانروایان آن روز اسپانیا پس از بررسی دقیق پیشنهاد کلمب، ابداً نسبت به آن نظر موافق نشان ندادند. روشن است مشاوران ایزابل، بر پایهٔ دانش جغرافیایی آن روزگار، طرح کلمب را بررسی و رد کردند.

۱. همان؛ ص ۳۱۶.

۲. تاریخ بزرگ جهان، ج ۶؛ صص ۷۴ و ۷۵.

بخش اول: بازنگری سفر کریستف کلمب / ۴۳

بنابراین، گرچه فرمانروایان اسپانیا همانند دیگر حکمرانان اروپا دارای انگیزه‌ای قوی برای یافتن راهی دریایی به سوی هند بودند، نسبت به آرای کریستف کلمب نظر منفی داشتند.

اما عاقبت، با حمایت فردیناند و ایزابل، کلمب سفرش را از بندر «پالوس» اسپانیا آغاز کرد! به‌راستی، پس از آن مخالفت‌های سخت، این حمایت چگونه ممکن شد؟

پیش‌تر با نظر نپذیرفتنی «کالین مک ایودی» آشنا شدیم که از دمدمی مزاج بودن ملکه ایزابل سخن گفت! اما «کارل گریمبرگ» علت دگرگونی تصمیم زوج سلطنت را این‌گونه بیان می‌کند:

کلمب، گرانا‌دا را ترک کرده بود که خبر شگفت‌انگیزی دریافت کرد: پادشاه و ملکه تصمیم گرفته‌اند شرایطش را بپذیرند. اکنون پس از سرکوب شورش مسلمانان آفریقا، دست فردیناند و ایزابل در خرج باز شده بود. لذا موافقتنامه‌ای در ۳۰ آوریل ۱۴۹۲ با کلمب منعقد کردند.^۱

او با «شگفت‌انگیز» وصف کردن خبر موافقت فردیناند و ایزابل با سفر کلمب، اذعان می‌کند دلیل قانع‌کننده‌ای برای توجیه این موافقت در اختیار ندارد. از این رو مسیر بحث را به سوی انگیزه‌های مالی و بودجه‌ای منحرف می‌کند و موافقت فردیناند و ایزابل را با «باز شدن دستشان در خرج» توجیه می‌نماید. نیز در جای دیگر، علت پشتیبانی نکردن «هانری هفتم» از سفر کلمب را «خست» او قلمداد می‌کند!^۲

روشن است که این دلایل نپذیرفتنی‌اند، چرا که یک فرمانروا هر قدر هم خسیس یا دچار کمبود بودجه باشد، از سرمایه‌گذاری‌های پرسود خودداری نمی‌ورزد. در مورد سنگینی شرط‌ها و تقاضاهای کلمب نیز باید گفت این توجیه هنگامی معنا می‌یابد که کلمب به توفیق دست یافته باشد. آن‌گاه که هنوز اکتشافی صورت نپذیرفته، سنگینی چنان تقاضاهایی معنا ندارد. این، بدان

۱. همان.

۲. همان.

شبيه است که کلمب از زوج سلطنت درخواست کرده باشد که پرنده‌ای در حال پرواز را به او ببخشند!

ناگفته نگذاریم که در اینجا، «گریمبرگ» از «شورش مسلمانان آفریقا» سخن می‌گوید؛ درحالی‌که اصلاً شورش در کار نبوده است. این مسلمانان، صاحبان آن سرزمین و آخرین وارثان تمدن درخشان اسلامی در اندلس بوده‌اند. در حقیقت، سال ۱۴۹۲ میلادی، سال سقوط غرناطه و غضب حقوق مسلمانان به دست فردیناند و ایزابل بود.

در بررسی آرای تاریخ‌نگاران غربی، اینک نوبت به «ساموئل ایلویوت موریسون»،^۱ دریاسالار آمریکایی، می‌رسد. می‌گویند وی بیش از بیست سال راجع به زندگی کلمب مطالعه نموده و نقاطی را که او در سفرهای سه‌گانه‌اش به آمریکا دیده، مشاهده کرده است.

در کتابی که نام این دریاسالار آمریکایی را بر خود دارد،^۲ دربارهٔ تجدیدنظر ملکه ایزابل چنین می‌خوانیم:

ما نمی‌دانیم که کلمب چگونه توانست در ملکهٔ اسپانیا اعمال نفوذ کند، ولی این را می‌دانیم که ملکه از قیافه و رفتار کلمب خاطره‌ای نیک داشت؛ چون کلمب علاوه بر اینکه از حیث سن و سال شبیه به ملکهٔ اسپانیا و مثل او دارای چشم‌های آبی و موهای متمایل به حنایی بود، قیافه‌ای گیرنده و موقر داشت و برخورد با وی در مردم اثر نیکو می‌کرد. در سال ۱۴۹۱ میلادی - بدون اینکه ما بدانیم کلمب به چه ترتیب از ملکه درخواست کرد راجع به امر مسافرت او تجدیدنظر کند - یک کمسیون تحقیق دیگر تشکیل شد تا اینکه امکان مسافرت کلمب را از

1. Samuel Eliot Morison (1887-1976). ◊

۲. «سفرهای پرماجرایی کریستف کلمب» را «ذبیح‌الله منصوری» به فارسی بازگردانده است. نظر به شیوهٔ ترجمهٔ ایشان که - بنا به مشهور - مقید به متن نبوده‌اند؛ مراجعه به اصل کتاب مناسب بود، تا به‌طور قطع از صحّت مطالب ترجمه شده، مطمئن می‌شدیم. متأسفانه به‌رغم پیگیری‌ها این امکان حاصل نشد. به هر صورت در منظر چشم خوانندهٔ ایرانی، این قبیل آثار نیز در ساختن تصویری ناروا از کلمب دخیل بوده‌اند و از این‌رو مرور و نقد عباراتشان لازم به نظر می‌رسد. ◊

بخش اول: بازنگری سفر کریستف کلمب / ۴۵

مغرب اروپا به آسیا مورد مطالعه قرار بدهد. این کمیسیون - گویا چون دریافت که نظر ملکه با این مسافرت مساعد است - نظری موافق ابراز کرد، اما راجع به هزینه مسافرت اشکال تراشید؛ تا اینکه ماه ژانویه سال ۱۴۹۲ میلادی فرا رسید. کلمب روزی که به اسپانیا آمد می‌خواست از «مدیناسلی» چند کشتی بگیرد و بدون هیچ درخواستی به راه بیفتد؛ ولی در آن موقع که کمیسیون تحقیق با نظریه‌اش - با اشاره ملکه اسپانیا - ابراز موافقت کرد، کلمب شرایطی پیشنهاد نمود. شرایط مزبور از این قرار بود:

۱. به او درجه دریاسالاری بدهند؛
 ۲. وی نایب‌السلطنه همه جزایر و اراضی‌ای که کشف می‌نماید باشد؛
 ۳. ده درصد از مجموع ثروتی که به دست می‌آورد، به خود او تعلق بگیرد؛
 ۴. بعد از وی، نام و مقام خانوادگی او به اعقابش برسد.
- این پیشنهادها، چون سنگین جلوه نمود، مورد توجه واقع نگردید. کلمب هم که دیگر مأیوس شده بود، اسب خود را زین کرد و خورجین را بر پشت اسب بست تا اینکه به فرانسه برود و از «شارل هشتم»، پادشاه آن کشور، کمک بخواهد.

در این موقع، واقعه‌ای روی داد که بی‌شبهت به طرز معامله دکان‌داران مشرق‌زمینی نیست. در مشرق‌زمین، دکان‌دارها برای فروش کالا با مشتری چانه می‌زنند و مشتری به راه می‌افتد و می‌رود و از خرید آن جنس صرف‌نظر می‌نماید، ولی در همان وقت که مشتری به راه می‌افتد و از خرید منصرف می‌شود، دکان‌دار او را فرا می‌خواند و به قیمتی که وی می‌خواسته است، جنس مزبور را می‌فروشد. ایزابل هم پیکری را به دنبال کلمب فرستاد و او را برگردانید و با وی یک قرارداد بست.^۱

در این توجیه از موافقت ملکه، باید به نکته‌های زیر دقت کرد:

الف) ملکه ایزابل، به تنهایی، درباره طرح کلمب تصمیم نمی‌گرفته است. زوج سلطنت، هماهنگ با یکدیگر، تصمیم نهایی را گرفتند. به نقل «دورانت»،

۱. سفرهای پرماجرایی کریستف کلمب؛ ساموئل ایلویت موریسون؛ ترجمه ذبیح‌الله منصور؛

شاه در هفدهم آوریل سال ۱۴۹۲، اوراق لازم را امضا کرد.^۱
ب) این توجیه که خاطره نیک ملکه ایزابل از قیافه و رفتار کلمب سبب حمایتش از حرکت اکتشافی او شد، سخت بی‌مایه، سخیف و در تناقض واضح با آرای دیگر تاریخ‌نگاران است.

ج) عباراتی نظیر «ما نمی‌دانیم» یا «بدون این‌که ما بدانیم» آشکارا نشان می‌دهند این دیدگاه چقدر بی‌پایه است.

د) از همه جالب‌تر، تشبیه این مذاکرات با چانه‌زدن یک دکان‌دار شرقی است. آیا با توجه به پیشینه مخالفت علمی با پیشنهاد کلمب در دربارهای اروپا – از جمله اسپانیا – می‌توان چنین تشبیهی را پذیرفت؟

در «دایرةالمعارف فارسی» – حاصل تلاش جمعی از استادان و پژوهشگران ایرانی که پیش از انقلاب اسلامی، با سرمایه‌گذاری آمریکایی‌ها به چاپ رسیده است – در همین مورد می‌خوانیم:

پس از درخواست‌های مکرر از شاه پرتغال و شاه اسپانیا، عاقبت «فردیناند پنجم» و «ایزابل» اسپانیا با نقشه او برای دریانوردی به سوی مغرب و کشف نواحی جدید موافقت کردند.^۲

همچنین در فرهنگنامه‌ای ویژه نوجوانان – که در سال ۱۳۴۶، با سرمایه‌گذاری آمریکایی‌ها و به شکلی رنگین و زیبا در ایران چاپ شد – می‌خوانیم:

کلمب، نخست از پادشاه پرتغال تقاضا کرد تا به او کشتی و کارگر بدهد، اما جواب رد شنید. پادشاه پرتغال طرف‌دار این فکر بود که باید از دور قاره آفریقا، راهی به شرق دور پیدا کرد. این بود که کلمب به پادشاه و ملکه اسپانیا، یعنی فردیناند و ایزابل، روی آورد. پادشاه و ملکه اسپانیا به این کار بسیار علاقه‌مند شدند، اما می‌گفتند کلمب پس از موفقیت در این سفر دریایی پادشاه گزافی خواهد خواست. پادشاه و ملکه اسپانیا هم اوّل به او جواب رد دادند. نزدیک بود که کلمب به درباره پادشاه فرانسه

۱. تاریخ تمدن، ج ۶؛ ص ۳۱۶.

۲. دایرةالمعارف فارسی، جلد دوم، بخش اوّل؛ صص ۲۲۱۳ و ۲۲۱۴.

بخش اول: بازنگری سفر کریستف کلمب / ۴۷

برود؛ که شاه و ملکه، هر دو، موافقت کردند و کشتی‌هایی را که تقاضا کرده بود، به او دادند.^۱

این دو مأخذ به خواننده تلقین می‌کنند علت پذیرش پیشنهاد کلمب چنین بوده است:

الف) پافشاری، سماجت، و درخواست‌های مکرر کلمب؛
ب) موافقت شاه و ملکه با پرداخت پاداشی گزاف به کلمب در ازای موفقیتش.

بطران توجیه اول آشکار است، چرا که به نقل همین منابع، پس از یأس کلمب از کسب موافقت شاه و ملکه، آن دو با تقاضای او موافقت کردند. نادرستی توجیه دوم نیز در خلال نقد سخنان «گریمبرگ» روشن شد. اکنون باز سؤال آغازین باقی است که چه انگیزه‌هایی باعث شدند تا سفر کلمب از خاک اسپانیا - و نه دیگر نقاط اروپا - آغاز گردد و از پشتیبانی زمامداران آن برخوردار شود. در بخش پیش‌رو می‌کوشیم تا پاسخی قانع‌کننده برای این پرسش بیابیم.

۱. فرهنگنامه، ج ۱۲؛ برتا موریس پارکر؛ ترجمه رضا اقصی؛ ناشر: شرکت سهامی کتابهای جیبی و مؤسسه انتشارات امیرکبیر با همکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین؛ تهران؛ ۱۳۴۶؛ صص ۱۱۴۲ و ۱۱۴۳.

۲. انگیزه‌های حامیان پشت پرده

«کالمت»^۱ در «تاریخ اسپانیا»^۲ می‌نویسد:

کلمب برای اجرای تصمیم خویش به اعیان و اشراف و اشخاص متمکن مراجعه کرد و بالاخره شخص ایزابل از نقشه او استقبال کرد و حاضر شد در انجام آن مساعدت و نظارت نماید. ضمناً دو نفر از رؤسای خاندان‌های معروف اسپانیا نیز به اجرای این نقشه علاقه‌مند شدند. و همچنین کلمب موفق گردید توجه دو تن از متمکنین را - که می‌توانستند اعتبارات زیادی در اختیار او بگذارند - در این امر جلب نماید. /.../ عده زیادی از صاحبان سرمایه و منتفدین در تهیه وسایل و مقدمات اجرای این برنامه شرکت کردند و یک میلیون و چهارصد هزار سکه اعتبار جمع‌آوری شد.^۳

با اندکی تأمل در این عبارات، آشکار می‌شود کسان دیگری جز ایزابل و فردیناند نیز از سفر کلمب پشتیبانی می‌کرده‌اند.

اما «کالمت» نه از ایشان نام می‌برد و نه به انگیزه آن‌ها اشاره می‌کند. چگونه ممکن است کریستف کلمب، هفده سال، ناکامانه، در جست‌وجوی کسی باشد که مخارج سفرش را به عهده بگیرد و ناگهان یک‌باره «عده زیادی از صاحبان

۱. ژوزف لوئی آنتوان کالمت (Joseph Louis Antoine Calmette) ۱۸۷۳-۱۹۵۲م.

2. Storia di spagna.

۳. تاریخ اسپانیا؛ کالمت؛ ترجمه امیر معزی (حسام الدوله)؛ ناشر: دنیای کتاب؛ تهران: ۱۳۶۸

(چاپ اول)؛ صص ۲۱۸ و ۲۱۹.

سرمایه و متنفذین» از سفر او حمایت مالی کنند؟

«آرمسترانگ اسپری»^۱ - راوی آمریکایی بیوگرافی کلمب - آن گاه که درباره نحوه توافق ایزابل و فردیناند با کریستف کلمب سخن می‌گوید، اندک اشاره‌ای نیز به یکی از حامیان اصلی کلمب دارد:

در جریان امور، «لوئیس د سانتاندر»، خزانه‌دار سلطنتی، کلمب را یاری کرد. روزی «لوئیس د سانتاندر» به کلمب گفته بود: «موقعی خواهد رسید که دانشمندان «سالامانکا»^۲ ناچار آنچه را با تأکید تمام گفته‌اند، با ندامت بسیار پس خواهند گرفت». هنگامی که کلمب برای بار یافتن به حضور ملکه و پادشاه رهسپار کاخ «الحمراء» بود، از هیجانی که به سبب گشودن «غرناطه» بر همگان دست داده بود، گمان نداشت که طرَحش را با شور و اشتیاق استقبال کنند و همیشه می‌گفت: «باور نمی‌کردم که در آن گیرودار، پادشاه و ملکه آماده گوش‌دادن به حرف‌های من باشند». زمانی هم گفته بود: «اینان به سبب فتح یک شهر، این چنین غوغا برپا کرده‌اند؛ اما به من که مصمم به کشف دنیایی هستم، کوچک‌ترین توجهی ندارند». هنگامی که کلمب به حضور پادشاه و ملکه بار یافت، به دستور ملکه ایزابل، هیئت جدیدی مأمور رسیدگی دوباره به طرح کلمب شد. امروزه، جزئیات گفتگوهای آن هیئت در دست نیست، اما به احتمال قوی، نظر این است که چون اعضای هیئت از تمایل ملکه به اجرای طرح کلمب آگاه بوده‌اند - با آنکه اسقف «تالورا» نیز از اعضای هیئت بوده و با طرح کریستف کلمب به سختی مخالفت کرده است - هیئت اجازه آزمایش کلمب را تصویب کرده است.

اما انجام آزمایش، به عذر هزینه سنگین آن، با مخالفت شورای سلطنت روبرو شد. و عنوان‌های درخواستی کلمب: عنوان اشرافیت و لقب دریاسالاری، فرمانروایی موروثی بر سرزمین‌های مکشوفه، و سود

۱. «آرمسترانگ ولز اسپری» (Armstrong Wells Sperry) نوامبر ۱۸۹۷ در کانتیکات (Connecticut) متولد شد. وی دانش‌آموخته دانشگاه مشهور ییل (Yale School of Art) بود. نوشته‌های این نویسنده آمریکایی متخصص ادبیات کودک و نوجوان، بیشتر بر محور «زندگی‌نامه» و «تاریخ» تمرکز دارد. وی در سن هفتادونه‌سالگی در آوریل ۱۹۷۶ درگذشت [برگرفته از شبه‌دانشنامه ویکی‌پدیای انگلیسی]. ۵.

بخش اول: بازنگری سفر کریستف کلمب / ۵۱

ده درصد از بهره‌ بازرگانی برای خود و اخلافش، همه بر شدت مخالفت‌ها افزود.

اگر یاری‌های «لویس د سانتاندر» نمی‌بود و ملکه ایزابل حسن نیت نمی‌داشت، هرگز کلمب به پیروزی نمی‌رسید. ایزابل جواهرات خود را برای فراهم‌آوردن اسباب سفر به غرب برای رسیدن به شرق، در اختیار شورای سلطنت گذارد و بدین ترتیب، در انجام جسورانه‌ترین سفر دریایی گامی بلند برداشت.^۱

در عبارات «آرمسترانگ اسپری» برای بار نخست به نقش «یاری‌دهنده‌ای مهم» یعنی «لویس د سانتاندر» پی می‌بریم که «اگر او نبود، کلمب هرگز به پیروزی نمی‌رسید».

اکنون بجاست که به مناسبت ذکر عبارات «اسپری»، نکاتی را در گفتار او مورد بررسی قرار دهیم.

۲-۱. آیا مخالفان کلمب کروی بودن زمین را باور نداشتند؟

در روایت «اسپری» و نیز در بعضی از کتاب‌ها و مقالات دیگر، آمده است، مخالفان پیشنهاد کلمب، کروی بودن زمین را باور نداشتند.

«اسپری» نقل می‌کند که «لویس د سانتاندر» خطاب به کلمب گفت:

موقعی خواهد رسید که دانشمندان سالامانکا ناچار آنچه را با تأکید تمام گفته‌اند، با ندامت بسیار پس خواهند گرفت.

او پیش‌تر نیز آورده است که اسقف «تالورا» در جمع دانشمندان «سالامانکا»، طرح کلمب را چنین به ریشخند گرفت:

من این طرح را با تردید نگاه می‌کنم، چون واقفم طرحی که بر مبنای فرض کروی بودن زمین تدوین شده باشد، با خنده شما آقایان روبرو خواهد بود! چنین طرحی انسان را از بحث و استدلال بی‌نیاز می‌کند.^۲

۱. کریستف کلمب؛ آرمسترانگ اسپری؛ ترجمه مجید روشنگر؛ انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی؛ تهران؛ ۱۳۷۲؛ (چاپ اول از ویراسته دوم)؛ صص ۶۰ و ۶۱.
۲. کریستف کلمب؛ آرمسترانگ اسپری؛ ترجمه مجید روشنگر؛ ص ۵۱.

در جای دیگر نیز سخن تمسخرآمیز «ژان دوّم»، پادشاه پرتغال، را خطاب به کلمب می‌آورد:

خیال می‌کنم در آن سوی زمینی که تو از آن صحبت می‌کنی، مردم وارونه راه می‌روند؛ درختان وارونه می‌رویند؛ و برف و باران از زمین به آسمان می‌بارد!

سخنان «اسپری» آمریکایی ممکن است نوجوانان را بفریبد، اما یک تحقیق مختصر پیرامون کروی بودن زمین ما را با این حقایق روبرو می‌کند:

در زمان ارسطو، جغرافیای ریاضی پیشرفت زیادی در یونان کرد. یونانیان هنوز جزئیات سطح زمین را بررسی نکرده بودند تا نقشه سودمندی از جهان تهیه کنند؛ اما با بهره‌گرفتن از ریاضی و نجوم به برآوردهای دقیق شگفت‌انگیزی رسیده بودند. پس از ارسطو، نه تنها نویسندگان کلاسیک که فیلسوف نیز بودند - مانند پلینی و بطلمیوس - بلکه دایرةالمعارف‌نویسان عادی نیز بر کرویّت زمین صحه گذاشتند. این کشف یکی از میراث‌های بزرگ و مهم گذشته‌گان برای ماست.^۲

همچنین در زندگینامه فیثاغورس (قرن ششم قبل از میلاد) آمده است که وی نخستین کسی بود که به کرویّت زمین پی بُرد.^۳

اگر نخواهیم همچون عاشقان رنسانس، هر پیشرفت علمی را به «یونان باستان» نسبت دهیم و از این رو در سخنان فوق تردید ورزیم، می‌توانیم به آثار تاریخ‌نگاران مسلمان روی آوریم. از جمله این آثار، کتاب ارزشمند «مروج الذهب و معادن الجوهر» از آن «ابوالحسن علی بن حسین مسعودی»، تاریخ‌نگار و جغرافی‌دان بزرگ اسلامی، است که در اواخر قرن سوّم هجری در بغداد متولد گشت و در جمادی الثانی ۳۴۵ ه.ق. (سپتامبر ۹۵۶ م.) در شهر «فسطاط» مصر درگذشت. برخی معتقدند نسب او به «عبدالله بن مسعود»،

۱. همان؛ ص ۱۲.

۲. کاشفان؛ ص ۱۳۱.

۳. دایرةالمعارف فارسی، جلد اول؛ به سرپرستی غلامحسین مصاحب؛ شرکت سهامی کتابهای جیبی (وابسته به مؤسسه انتشارات امیرکبیر)؛ تهران؛ ۱۳۸۱؛ ص ۱۱۸۱.

صحابی بزرگوار پیامبر، می‌رسد و بی‌گمان شیعی مذهب بوده است.^۱ گزیده بیان وی درباره‌ی کروی بودن زمین چنین است:

حکما گفته‌اند زمین مدور است. بیشتر فلاسفه قدیم هند و حکمای یونان، به جز کسانی که به خلاف ایشان، پیرو گفتار متشرعان هستند گفته‌اند که دریا نیز به تبع زمین مدور است و بر این سخن دلایل بسیار آورده‌اند. از جمله اینکه اگر به دریا پیش روی، زمین با کوه‌ها به تدریج از دیده‌ات نماند می‌شود تا به تمام نماند شود و از قلّه کوه‌های بلند چیزی نبینی؛ و اگر رو به ساحل داشته باشی، کوه‌ها به تدریج عیان می‌شود؛ و چون نزدیک ساحل شوی، درختان و زمین نیز نمودار شود.

کوه «دنباوند» / «دماوند» که ما بین ری و طبرستان است، از صد فرسخی دیده می‌شود؛ ارتفاع بسیار دارد؛ و در فضا بالا رفته است. از دامن کوه تا بالا سه روز و سه شب راه است. از این کوه تا دریای طبرستان بیست فرسخ راه است و کشتی‌ها چون به دل دریا روند، کوه دنباوند از نظرشان نماند و هیچ‌کس آن را نبیند و چون به حدود صد فرسخی رسند و به کوه‌های طبرستان نزدیک شوند، کمی از بالای این کوه را ببینند؛ و هر چه به ساحل نزدیک‌تر شوند، قسمت بیشتری از کوه نمایان شود و این دلیل آن سخن است که گفته‌اند آب دریا کروی است و شکل مدور دارد.^۲

آرمسترانگ اسپری همین منطق طبیعی و استدلال شفاف و روشن را در زندگی‌نامه داستانی کلمب می‌آورد بی‌آنکه مستند اصلی را بخواهد یا بتواند ذکر کند. اسپری از قول کریستف نوجوان می‌نویسد:

وقتی آدم به دریا نگاه می‌کند، اولین چیزی که به چشمش می‌خورد دکل کشتی است؛ خود کشتی بعد معلوم می‌شود. یا وقتی آدم در خشکی سفر می‌کند، اگر در جلوی آدم کوهی باشد، اول قلّه‌های کوه معلوم می‌شود. اگر زمین کروی نباشد، چطور اول دکل کشتی یا قلّه کوه پیدا می‌شود؟ این‌ها همه دلیل کروی بودن زمین است.^۳

۱. مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۱؛ ابوالحسن علی بن حسین مسعودی؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده؛ شرکت انتشارات علمی و فرهنگی؛ تهران: ۱۳۶۵؛ صفحات پنج و شش از پیشگفتار ناشر.

۲. همان؛ صص ۸۹-۸۳.

۳. کریستف کلمب؛ آرمسترانگ اسپری؛ ترجمه مجید روشنگر؛ ص ۲۱.

باید توجه داشت که مسعودی کتاب خود را پنج قرن پیش از کریستف کلمب نوشته است. پس نظریهٔ کروی بودن زمین در سال‌های پایانی قرن پانزدهم تازگی نداشته است و می‌توان نظر «بورستین» - که پیش‌تر گذشت - را تأیید کرد: «اروپاییان درس خواندهٔ آن دوران در کرویت زمین شک نداشتند». «شارل ورنلندن» نیز در زندگینامهٔ کلمب، علت ردّ پیشنهاد کلمب در پرتغال و اسپانیا را چنین ذکر می‌کند:

«ژان دوّم» پادشاهی با احتیاط بود و نمی‌خواست بی‌گدار به آب بزند. کلمب را به یک کمیسونی که به تازگی تأسیس کرده بود - و ریاست آن به عهدهٔ «دیوگو اورتیز دوویلگاس»، اسقف «سوتا»، بود - سپرد. سایر اعضای مهم آن را دانشمندان یهودی، «رودریگو» - که اُسْطْرلاب، تنها زوایه‌یاب آن عصر، را تکمیل کرد - و «خوزه ویزینهو» - که او نیز فردی متخصص در نجوم دریانوردی بود - تشکیل می‌دادند. این اشخاص می‌دانستند که طول جغرافیایی و مسافت‌هایی که کلمب از آن‌ها سخن می‌گوید، اشتباه است؛ البته آن‌ها، خودشان نیز طول‌های واقعی و فاصله‌های واقعی را نمی‌دانستند، اما دانش آن‌ها به قدری کافی بود که بدانند محاسبات کلمب اشتباه بوده است. بنابراین، به پادشاه توصیه کردند که درخواست او را رد کند.^۱

«ورنلندن» در ادامه گزارش می‌دهد هیئت بررسی کنندهٔ پیشنهاد کلمب در اسپانیا - که زیر نظر «هرناندو دِ تالاورا» انجام وظیفه می‌کردند - نیز پیشنهاد او را نپذیرفتند:

متخصصین اسپانیایی نیز، مانند همکاران پرتغالی خود، محاسبات این زنوایی را باور نمی‌کردند.^۲

کتاب «سفرهای پرماجرایی کریستف کلمب» این موضوع را بیشتر شرح

می‌دهد:

در سال ۱۴۹۰ میلادی، نظریهٔ قطعی کمسیون تحقیق به ریاست «تالاورا» معلوم شد. اعضای این کمسیون به استثنای یکی از آن‌ها - که گفتیم

۱. کریستف کلمب؛ شارل ورنلندن؛ ص ۲۸.

۲. همان؛ ص ۳۵.

طرفدار نظریه کلمب بود - گفتند که مسافرت از غرب به شرق برای وصول به قاره آسیا عملی نیست؛ زیرا جهان وسیع‌تر از آن است که کلمب تصور می‌نماید؛ و این مسافرت اگر انجام بگیرد سه سال به طول خواهد انجامید؛ و در حال حاضر، هیچ‌کسی نمی‌تواند آذوقه و آب سه سال ملاحان خود را حمل نماید. /.../ اگر از روی انصاف در خصوص قضاوت قطعی کمیسیون تحقیق اظهار نظر کنیم، می‌بینیم که نظریه اعضای کمیسیون گرچه اغراق‌آمیز بود، ولی قدری واقعیت داشت. فرض کنید که کلمب بعد از اینکه از مغرب اروپا به راه افتاد که خود را به ژاپن برساند، در راه به قاره آمریکا بر نمی‌خورد و در آن جا آب و آذوقه را تجدید نمی‌کرد و ملاحان او رفع خستگی نمی‌نمودند، در این صورت چگونه می‌توانست ده هزار میل فاصله بین اسپانیا و ژاپن را از مغرب به مشرق طی نماید؟

اگر توفان به سفاین او آسیب نمی‌رساند، به طور حتم ملاحان او از گرسنگی تلف می‌شدند یا از تشنگی جان می‌سپردند، چون آب شور دریا قابل آشامیدن نیست و کشتی‌های آن زمان هم - به طوری که در قطعنامه کمیسیون تحقیق گفته شد - مانند سفاین امروز بزرگ نبود که بتوان آذوقه و آب زیاد با آن‌ها حمل کرد. در آن عصر، مثل امروز، کشتی‌ها یخچال نداشتند که خواروبار را در آن نگاه دارند تا فاسد نشود. خواروبار در کشتی‌ها زود فاسد می‌شد و به مناسبت اینکه ویتامین به ملاحان نمی‌رسید - قدما از وجود ویتامین بی‌اطلاع بودند - دریایمیان گرفتار مرض «فقدان ویتامین ث» (اسکوربوت) می‌شدند و دندان‌های آن‌ها فرو می‌ریخت و در بدنشان زخم‌های وحشت‌آور به وجود می‌آمد.

ولی کلمب که تصور می‌نمود از جزایر خالادات^۱ تا ژاپن فقط ۲۴۰۰ میل فاصله وجود دارد، در فکر هیچ‌یک از این مخاطرات نبود.^۲

آری؛ هر چیز با شناخته شدن ضدش، بهتر شناخته می‌شود. آنان که مخالفان کلمب را یکسره نادان یا زشتکار می‌خوانند، می‌خواهند کلمب را تطهیر کنند.

۱. خالادات مجمع‌الجزایری است در اقیانوس اطلس، در شمال غربی آفریقا، متعلق است به اسپانیا. وسعت آن، ۷۲۷۳ کیلومتر مربع است و قریب ۷۹۳۰۰۰ تن سکنه دارد. آب و هوای آن مطبوع است و به همین مناسبت به نام «جزایر سعید» معروف است [فرهنگ فارسی - مدخل خالادات].

۲. سفرهای پرماجرایی کریستف کلمب؛ صص ۲۶ و ۲۷.

۲-۲. تحریف واقعیت‌ها

«اسپری» نقل می‌کند، پس از پیروزی فرمانروایان اسپانیا بر مسلمانان «غرناطه»، کلمب گفت: «اینان به سبب فتح یک شهر، این چنین غوغایی برپا کرده‌اند؛ اما به من که مصمم به کشف دنیایی هستم، کوچک‌ترین توجهی ندارند».^۱

«آرمسترانگ اسپری» از نسبت‌دادن جمله فوق به کلمب - که سندیت آن محرز نیست^۲ - چند منظور داشته است:

اول؛ ریشه‌کن شدن مسلمانان اندلس از اسپانیا و اروپا را - که با سقوط آخرین دژ ایشان، غرناطه، صورت پذیرفت - در مقابل سفر کلمب، کوچک و غیرقابل توجه معرفی کرده است؛ اما در حقیقت، هم سقوط غرناطه کاملاً قابل توجه است و هم ارتباطی قوی میان این دو رویداد تاریخی وجود دارد که در جای خود به آن اشاره خواهیم کرد.

دوم؛ کلمب را مصمم به «کشف دنیایی نو» دانسته و او را در این کشف، آگاه معرفی کرده است؛ اما طبق نظر همه تاریخ‌نگاران، کلمب تا پایان عمر خود نیز گمان داشته که به سرزمین هند رسیده و کشف سرزمینی تازه را تکذیب می‌کرده است!

سوم؛ نپذیرفتن پیشنهاد کلمب را ناشی از این دانسته که نسبت به او «کوچک‌ترین توجهی نداشته‌اند»؛ اما دانستید که فرمانروایان آن روزگار، با توجه و دقت فراوان پیشنهاد وی را کاویدند و آن گاه به او جواب منفی دادند؛ و سرانجام نیز به دلیلی دیگر - که خواهیم آورد - از سفر وی پشتیبانی کردند.

۱. کریستف کلمب؛ آمسترانگ اسپری؛ ص ۶۰.

۲. از «توضیح ناشر» در ابتدای کتاب «اسپری» برمی‌آید که هدف از انتشار ترجمه فارسی آن، «بیان چگونگی وقایع و توصیف چهره‌های تاریخی با زبانی ساده، اما مستند و تفکربرانگیز» است. اگر این ناشر - که پس از انقلاب اسلامی، میراث‌بر انتشارات «فرانکلین» آمریکایی‌ها گشت - به جای این «توضیح» می‌نوشت که سخنان «اسپری» تنها یک داستان‌پردازی - البته با الهام از تاریخ! - است، به واقعیت نزدیک‌تر بود. ◊

تلاش برای قبولاندن این سه اصل واهی، در نوشته‌های متعددی که غریبان، به‌ویژه آمریکاییان، نوشته‌اند، مشاهده می‌شود و به کتاب مزبور منحصر نیست.

۳-۲. یاری‌های «لویس د سانتاندر»!

دیدید که «آمسترانگ اسپری» از «لویس د سانتاندر»، «خزانه‌دار سلطنتی»، به عنوان کسی یاد کرده که در جریان امور، کلمب را یاری نموده، به گونه‌ای که «اگر یاری‌های او و حسن نیت ملکه ایزابل نمی‌بود، هرگز کلمب به پیروزی نمی‌رسید».^۱ دیگران نیز از این حامی مهم کلمب یاد کرده‌اند. «دانیل بورستین» می‌نویسد:

کریستف کلمب از لیسبون به سویل^۲ رفت و متوجه شد که «فردیناند» و «ایزابلا» هنوز دودل‌اند. وی درصدد بود که به منظور کمک به برادرش در راه جلب پشتیبانی «شارل هفتم» به فرانسه برود که ایزابلا با اصرار و تشویق کلیددار خود تصمیم به تأمین خواست او گرفت. کلیددار حامی کلمب به ملکه یادآور شده بود که هزینه طرح مورد نظر کلمب بیشتر از خرج یک هفته پذیرایی دربار از رجال و شخصیت‌ها خواهد بود. شاید هم ایزابلا متوجه شده بود که کریستف کلمب طرح خود را به دربار رقیب دیوار به دیوار - فرانسه - ارائه کرده است. ملکه حاضر شد که اگر لازم باشد جواهرات تاج خود را برای تأمین هزینه آن مسافرت به گرو بگذارد؛ لکن چنین ضرورتی پیش نیامد.^۳

از این عبارات می‌فهمیم که «اصرار و تشویق کلیددار» چنان اثری بر ملکه ایزابل نهاده که نه تنها طرح کلمب را پذیرفته، بلکه حاضر گشته گوهرهای تاج خود را نیز بدین منظور به گرو بگذارد. قطعاً این «اصرار و تشویق» تنها به منزله مقایسه‌ای ساده میان هزینه‌های پذیرایی از میهمانان و مخارج سفر کلمب

۱. همان؛ صفحه پشت جلد.

۲. «سویل» (Seville) که در مآخذ اسلامی از آن به نام «اشبیلیه» یاد شده، از شهرهای اصلی اسپانیا است که در جنوب غربی این کشور واقع گردیده است [با استفاده از: دایرةالمعارف

فارسی، جلد اول؛ ص ۱۳۸۲].

۳. کاشفان؛ ص ۲۹۶.

نبوده، که چنین اثر بسزایی در ملکه داشته است.

نکته دیگر، گرو گذاشتن گوهرهای سلطنتی است. قطعاً ملکه می‌خواست گوه‌های خود را نزد فردی به گرو بگذارد که ضمن دارابودن تبعیت اسپانیا، بسیار ثروتمند و محرم دربار نیز باشد؛ اما از سوی دیگر، هر کس توانایی پرداخت هزینه‌های سفر کلمب را داشته، همو نیز توانایی گرو گرفتن گوه‌های سلطنتی اسپانیا را دارا بوده است. در این جا، روایت «آرمسترانگ اسپری» تکمیل می‌گردد و معلوم می‌شود که نهایتاً حتی ضرورت گرو گذاشتن گوه‌های سلطنتی نیز پیش نیامده است. در این صورت، هزینه سفر چگونه فراهم شده است؟ «شارل ورنلندن» در این زمینه توضیح می‌دهد:

گرانادا روز دوم ژانویه ۱۴۹۲ تسلیم شد و کلمب در مراسم باشکوهی که پس از تسلیم پایتخت صورت گرفت، شرکت کرد. در فاصله کوتاهی پس از این، اطلاع یافت که «شورای کاستیل» تقاضای او را رد کرده است. با این وجود، تصمیم نهایی به عهده ملکه بود و درست در همین زمان، کلمب پشتیبان جدید به نام «لویی دو سانتانزل»، خزانه‌دار پادشاه فردیناند، پیدا کرد. ژنوبی که دربار را ترک کرده بود، دوباره دعوت شد. در حقیقت، «سانتانزل» به نقطه ضعف ملکه دست یافته بود: به ملکه اعلام کرد که اگر با پیشنهاد کلمب موافقت نکند، این خطر وجود دارد که سلاطین دیگر نه تنها بر سرزمین‌های در انتظار کلمب دست پیدا کنند، بلکه مهم‌تر از آن، خداوند از ملکه ناخشنود خواهد شد؛ چون برای معرفی دین واقعی در آن نواحی کمک نکرده است. به هر حال، در مورد پول، این «سانتانزل» بود که آماده فراهم کردن بودجه سفر می‌شد.^۱

می‌بینیم «ورنلندن» هم از «لویی دو سانتانزل» (= لوئیس د سانتاندر) به عنوان پشتیبان جدید کلمب یاد می‌کند که هم احساسات مذهبی ملکه ایزابل را برانگیخت و هم هزینه سفر کلمب را بر عهده گرفت. اکنون باید دید چرا او از کریستف کلمب طرف‌داری کرد؟

۱. کریستف کلمب؛ شارل ورنلندن؛ ص ۴۲.

ورلندن پاسخ می‌دهد:

اول از همه: به احتمال زیاد، چون می‌خواست سرمایه را به کار اندازد و عقیده داشت که خطرات را باید پذیرفت، بدون شک فکر می‌کرد که شانس زیادی وجود دارد که کلمب سرزمین‌ها و ثروت‌هایی به دست آورد.^۱

ورلندن می‌افزاید:

سانتانزل فردی بود اهل تجارت و با بازرگانان ژنوا روابط داشت. یکی از این بازرگانان، «فرانچسکو پینلی» - که در اسپانیا «پینلو» خوانده می‌شد - در کارهای او همکاری می‌کرد و همراه او خزانه‌داری «سنت ارمانداد» را اداره می‌کرد. این دو نفر، خود، تصمیم گرفتند تا یک میلیون و چهارصد هزار ماراودیس از خزانه را برای سفر کلمب اختصاص دهند. ژنوایی‌های دیگری که بدون شک به وسیله «پینلی» مطلع شده بودند، مبلغ دو یست و پنجاه هزار ماراودیس به نام کلمب ثبت می‌کردند و از آنجا که روی هم رفته مبلغ دو میلیون ماراودیس لازم بود، بنابراین سیصد و پنجاه هزار ماراودیس باقی می‌ماند که «سانتانزل»، خود، تهیه کرد. مسلم است که چنین کاری مستلزم توافق قبلی می‌بود و «پینلی» به عنوان نماینده واسطه خدمت می‌کرد. به خوبی مشخص است که بدون این ژنوایی، «سانتانزل» نمی‌توانست پول خزانه و مبلغ باقیمانده را از سایر ژنوایی‌ها وصول کند. در نتیجه، یک گروه با قدرت محدود، ولی با نفوذ، در این زمان از کلمب پشتیبانی می‌کرد و از طریق همین گروه بود که سانتانزل توانست ملکه را متقاعد کند. «پینلو» نیز، به نوبه خود، ماجرا و اقدامات کشف آمریکا را همیشه مدنظر داشت و در سال ۱۵۰۳م. به عنوان یکی از بنیانگذاران «اتاق بازرگانی» - که قرار بود تجارت «هند» را اداره کند - خدمت می‌کرد.^۲

این پاسخ ورلندن کافی به نظر نمی‌رسد. خواننده جست‌وجوگر می‌پرسد: «چرا سانتاندر قبلاً این کار را نکرد؟ او با حضور دیرین و مسئولیت مهمش در خزانه سلطنتی، می‌توانست چند سال پیش با حمایت از کلمب، جریان سفر او

۱. همان؛ صص ۴۲ و ۴۳.

۲. همان؛ ص ۴۳.

را شتاب بخشید، بخصوص که یک گروه با قدرت محدود، ولی بانفوذ نیز می‌توانستند او را یاری کنند!»

«ویل دورانت»، تاریخ‌نگار آمریکایی، شرحی ارائه می‌کند که قابل ملاحظه است: در این لحظه مهم و قاطع، یک یهودی تعمید یافته چرخ تاریخ را به گردش افکند. «لویس د سانتاندر»، وزیر مالیه فردیناند، ایزابل را به نداشتن تخیل و جرأت مبادرت به کارهای خطرناک ملامت کرد؛ وی را با نوید مسیحی کردن مردم آسیا برانگیخت؛ و پیشنهاد کرد که خود، به یاری عده‌ای از دوستان، هزینه مالی سفر را تأمین کند. چند تن یهودی دیگر چون «دون اسحاق ابراونل»، «خوان کابرو»، و «آبراهام سنیور» از نظر وی پشتیبانی کردند. ایزابل برانگیخته شد و جواهرات خود را برای تدارک پول لازم عرضه داشت. «سانتاندر» احتیاجی بدان ندید. از «انجمن برادری»^۱ ای که خود خزانه‌دارش بود ۱۴۰۰۰۰۰ مرآودی گرفت؛ از جیب خود ۳۵۰۰۰۰ مرآودی بر آن افزود؛ و کریستف کلمب همه این مبلغ را به اضافه ۲۵۰۰۰۰ مرآودی دیگر دریافت داشت.^۲

او می‌افزاید:

تمام این اعانات خصوصی را بعداً دولت پرداخت. «لویس د سانتاندر» در ۱۷ ژوئیه ۱۴۹۱ به اتهام نامعلومی به «دادگاه تفتیش افکار» فراخوانده شد. کار به مصالحه انجامید، ولی ظاهراً سانتاندر دوباره به ارتداد و یهودیت گرایید، زیرا همه اموال او ضبط شد. به هر حال، فردیناند اموال او را به فرزندان برگرداند.^۳

اینک از خود می‌پرسیم: «چرا این گروه یهودیان دست به این اقدام زدند؛ و چرا در آن هنگام؟ مگر کلمب شش سال پیشتر، پیشنهاد خود را به دربار اسپانیا

۱. متأسفانه نگارنده این سطرها به‌رغم صرف وقت بسیار و مراجعه به منابع گوناگون فارسی و لاتین، و سنجش‌های مختلف، نهایتاً موفق به تخمین ارزش واحد پولی مرآودی (Maravedi) در سال ۱۴۹۲ میلادی - به‌گونه‌ای که به شکلی نسبتاً دقیق، روشنگر برابری آن با ارزهای کنونی باشد - نشد. این تخمین مورد توجه محققان و منابع گوناگون بوده است که البته راه به جایی نبرده‌اند. ◇

۲. تاریخ تمدن، ج ۶؛ ص ۳۱۶.

۳. همان.

عرضه نکرده بود؟» و نیز می‌پرسیم: «چرا یک یهودی تعمیم‌یافته و چند تن یهودی دیگر برای گسترش مسیحیت در آسیا دل‌سوزانند و همانند دایه‌ای مهربان‌تر از مادر، بر ملکه ایزابل - که یک مسیحی کاتولیک معتقد بوده است - پیشی گرفتند؟»

۴-۲. هم‌زمانی بیرون‌راندن یهودیان از اسپانیا و قبول پیشنهاد کلمب

از جمله مطالبی که به نظر می‌رسد «آرمسترانگ اسپری»، عامدانه به آن نپرداخته، بیرون راندن یهودیان از اسپانیا و هم‌زمانی این موضوع با سفر کلمب و چرایی آن است.

«ویل دورانت» در «تاریخ فلسفه» می‌نویسد:

یهودیان اسپانیا همواره در پیشرفت و ترقی بودند تا آنکه در سال ۱۴۹۲م. فردیناند «غرناطه» را فتح کرد و تمام عرب‌ها را از اسپانیا بیرون ریخت. یهودیان شبه جزیره که در زیر لوای محبت مسلمانان فاتح آسوده و آزاد می‌زیستند، دچار محنت «تفتیش عقاید» گردیدند و مجبور شدند که یکی از دو راه را برگزینند: یا غسل تعمیم کنند و به مذهب مسیح درآیند؛ یا از اموال خود چشم‌پوشند و راه دیار دیگر در پیش گیرند. کلیسا با این خصومتِ عنیف با یهود موافق نبود و پاپ‌ها دائماً بر ضدّ این توخّش اعتراض می‌کردند؛ ولی پادشاه اسپانیا خیال می‌کرد که می‌تواند کیسه خود را از اموال یهود - که به صبر و دقت جمع‌آوری شده بود - پُر سازد. تقریباً در همان سال که کلمب «آمریکا» را کشف کرد، فردیناند «یهود» را کشف کرد.

اکثریت یهود شیق بدتر را انتخاب کردند و در خارج اسپانیا در جستجوی پناهگاهی برآمدند. بعضی در کشتی نشستند و به سوی بندر «جنوا» و دیگر بنادر ایتالیا رهسپار گشتند؛ ولی همه جا از ورود آنان ممانعت شد و بالاخره درحالی که با فقر و مرض دست به گریبان بودند، به سواحل آفریقا رسیدند. آن جا نیز اغلب آن‌ها عرضه هلاک و دمار گشتند، زیرا بومیان خیال می‌کردند که این‌ها جواهرات را بلعیده‌اند. برخی از آن‌ها را

در «ونیز» پذیرفتند. مردم «ونیز» می‌دانند که تا چه حد قدرت دریایی آنان مدیون یهودیان است. عدهٔ دیگر مخارج مسافرت کلمب را دادند - که احتمال می‌رود خود او از این قوم بوده است - به امید آنکه شاید این ملاح بزرگ مسکن جدیدی برای آن‌ها پیدا کند. عده‌ای از آنان در کشتی‌های بی‌دوام آن عصر بر روی اقیانوس اطلس به راه افتادند و در میان انگلستان و فرانسه که هر دو با آنان خصومت می‌ورزیدند، به سرزمین هلند رسیدند. هلند سرزمینی کوچک بود، ولی مردم بلندهمتی داشت. به همین جهت یهود را با خوشی پذیرفتند. پس از آن، اسپانیا راه انحطاط در پیش گرفت و هلند رو به پیشرفت نهاد.^۱

از این عبارت‌ها، چنین درمی‌یابیم:

الف) سرمایه‌گذاری یهودیان برای سفر کلمب به این دلیل بوده است که وضعیت مناسبی را برای سکونت همکیشان خود جست‌وجو می‌کرده‌اند. و راستی که سرمایه‌گذاری آن روز ایشان، بسیار مطلوب و سودآور بوده است! اگر تاریخ آمریکا را به دقت از نظر بگذرانیم، در می‌یابیم که آنچه پیشرفت و توسعهٔ آمریکا نامیده می‌شود، چیزی جز بالیدن و قدرت یافتن یهودیان در این خطه نیست. حمایت تمام‌عیار و همه‌جانبهٔ آمریکا از رژیم غاصب اسرائیل، تنها جلوهٔ کوچکی از سلطهٔ یهود بر آمریکاست.

ب) ویل دورانت احتمال یهودی‌بودن کلمب را مطرح کرده است. گرچه در جای خود، به این مطلب خواهیم پرداخت؛ اینک اشاره می‌کنیم که شواهدی متعدّد، یهودی‌تبار بودن کلمب را تأیید می‌کنند. بدین سان روشن می‌شود که چرا رسانه‌های گروهی غرب - که تحت سیطرهٔ صهیونیسم‌اند - ماجرای کشف آمریکا به دست کلمب را چنین پر دامنه مطرح می‌کنند.

ج) به نظر ویل دورانت، پیشرفت هلند در قرن شانزدهم به علت حضور یهود در آن خطه؛ و آغاز انحطاط اسپانیا به دلیل اخراج یهودیان از آن کشور بوده است.

۱. تاریخ فلسفه؛ ویل دورانت؛ ترجمهٔ عباس زریاب؛ سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی؛ تهران؛ ۱۳۶۹؛ ص ۱۳۶.

بررسی زمینه‌های صحّت این نظر، مجال جداگانه‌ای را می‌طلبد. اکنون تنها به سخن «اریک ن. سیمونز» اشاره می‌کنیم که در «تاریخ تجارت» نوشته است: یهودیان همیشه مردان بزرگ مالی بین‌المللی بوده و نبضِ دنیای قرون وسطا و جهان امروز را در دست داشته‌اند.^۱

د) از سخن «دورانت» می‌توان استنباط کرد که در آن روزگار، بیشتر یهودیان مورد تنفّر مردم دنیا بوده‌اند. مطالعه در نوع سازماندهی روابط اقتصادی ایشان - که به مرور زمان، نسبت به دیگران اعمال می‌گشته است - می‌تواند ریشه این تنفّر را آشکار سازد.

اکنون به نمونه‌ای از این پدیده تاریخی عنایت کنید. در طول قرن‌های چهاردهم و پانزدهم میلادی، به دنبال فشار فرمانروایان مسیحی اسپانیا، هزاران تن از یهودیان این کشور، تعمد یافتن را بر تحمل وحشت از بدرفتاری و قتل‌عام برنامه‌ریزی شده ترجیح دادند. از آن جا که این «نوکیشان» شرعاً مسیحی شناخته شدند، از نردبان اقتصادی و سیاسی بالا رفتند. استعداد و شایستگی آن‌ها در امور مالی سبب شد که در گردآوری و ترتیب عایدات دولت مقام ممتازی یابند و حسادت دیگران را برانگیزند. بعضی خویشان را در رفاه و آسایشی اشرافی غرقه ساختند و بعضی اموال و املاک خویشان را اهانت‌بارانه به رُخ دیگران کشیدند. کاتولیک‌های خصمناک به این نوکیشان، نام مارانو^۲ (=خوک) دادند.^۳

در این نکته نیز باید تأمل شود که روش‌های این نوکیشان تا چه حد با معیارها و ارزش‌های اخلاقی مردم اسپانیا در آن روزگار ناسازگار بوده است. «ویل دورانت» درباره چگونگی رفتار فرمانروایان اسپانیا و «دستگاه تفتیش افکار» با یهودیان، چنین توضیح می‌دهد:

۱. تاریخ تجارت؛ اریک ن. سیمونز؛ ترجمه ابوالقاسم حالت؛ انتشارات امیرکبیر؛ تهران؛ ۱۳۶۲؛ ص ۹۱.

2. Marano.

۳. تاریخ تمدن، ج ۶؛ ص ۲۴۵.

غرض دستگاه تفتیش افکار آن بود که همه مسیحیان را، چه کهنه و چه نو، بتربساند و دست کم به رعایت ظواهر دین وادار سازد؛ بدان امید که بدعت گذاری در نطفه بمیرد و دوّمین یا سومین نسل یهودیان تعمیدیافته از دین اجدادی خویش دست بازکشند. به هیچ وجه، قصد آن در میان نبود که به یهودیان تعمیدیافته اجازه خروج از اسپانیا داده شود. هنگامی که اینان بر آن شدند که کوچ کنند، «فردیناند» و «دستگاه تفتیش افکار» جلوشان را گرفتند. و اما یهودیان تعمیدیافته: از آن‌ها، در حدود ۲۳۵۰۰۰ تن در اسپانیای مسیحی باقی ماندند. اگر به این عده اجازه داده می شد که عبادات و مراسم دینی خود را به جای آورند و آن را تبلیغ کنند، وحدت ملی چگونه میسر می شد؟ «تورکماذا» / ریاست دستگاه تفتیش افکار در سراسر اسپانیا/ این وضع را امکان ناپذیر می دانست و سفارش کرد که یا همگی را به زور تعمید دهند و به مسیحیت درآورند یا از اسپانیا بیرون رانند. فردیناند مردّد بود. وی از ارزش اقتصادی استعداد یهودیان در بازرگانی و مالیه آگاه بود؛ اما به وی گفته بودند که آنان نوکیشان را شمات می کنند و بر آنند که حتّی اگر پنهانی هم شده است، آنان را به یهودیت بازگردانند.^۱

«ویل دورانت» - که «آریل»، همسر و همکارش در فراهم سازی و نگارش «تاریخ تمدن»، یهودی بوده است -^۲ در این جا به نقل برخی از اتهام هایی می پردازد که مردم اسپانیا به یهودیان وارد می کرده اند:

- گرامیداشت بی حرمتی به مسیح مصلوب.

- توصیه پیشوای یهودیان «قسطنطنیه» به رئیس یهودیان اسپانیا که تا آن جا که می توانند مسیحیان را مسموم کنند و اموالشان را بدزدند.

- کشتن یک کودک مسیحی در حین اجرای یک آیین مذهبی.

ویل دورانت برخورد مسیحیان با متّهمان یا نوکیشان یهودی را شرح می دهد، اما هرگز درباره مشابّهت برخی از «اتّهامات» یهودیان در نقاط مختلف

۱. همان؛ صص ۲۶۴ و ۲۶۵.

۲. دو زندگینامه؛ ویل و آریل دورانت؛ ترجمه هرمز عبداللّهی؛ انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی؛ تهران؛ ۱۳۷۲؛ صص ۱-۳.

دنیا توضیح نمی‌دهد! مثلاً در مورد «قربانی کردن یک مسیحی یا مسلمان در آیین مذهبی یهود موسوم به عید فصیح»، گزارش‌های متعدّد و مشابهی در دست است و قطعاً چنین مشابهتی اتّفاقی نیست.^۱

البته باید اشاره کرد بیزاری مردم سرزمین‌های گوناگون از یهودیان، در این واقعیت ریشه دارد که قوم یهود خود را ملت برگزیده و نژاد برتر می‌داند. همین برتری جویی، مجموعه‌ای از عملکردهای ناپسند و تبهکارانه یهودیان را در پی می‌آورد.

در هر حال، این وقایع و اتّهامات، افکار عمومی اسپانیا را برای اخراج یهودیان تعمیم‌نیافته آماده ساخت. هنگامی که غرناطه تسلیم شد (۵ نوامبر ۱۴۹۱) و حاصل فعالیت‌های صنعتی و بازرگانی «مور»ها عاید اسپانیای مسیحی گشت، سهم یهودیان مسیحی‌نشده در پیشرفت اقتصادی کشور ناچیز جلوه نمود. در این میان، بر اثر برگزاری مراسم سوزاندن و وعظ‌های راهبان، تعصّب مردم چنان برانگیخته شد که برقراری صلح و امنیت در جامعه، بدون آنکه دولت، یهودیان را یا تحت حمایت گیرد یا از اسپانیا بیرون راند، امکان‌ناپذیر بود.^۲

ویل دورانت می‌نویسد:

در ۳۰ مارس ۱۴۹۲ - که یکی از سال‌های پرهیاهوی تاریخ اسپانیاست - فردیناند و ایزابل فرمان تبعید را صادر کردند. تمام یهودیان تعمیم‌نیافته، از خرد و کلان و توانگر و ناتوان؛ می‌بایست تا روز ۳۱ ژوئیه اسپانیا را ترک گویند و دیگر بازنگردند. جزای آن‌که باز می‌گشت، مرگ بود. در این مهلت کوتاه، یهودیان می‌بایست اموال و املاک خود را به هر قیمت که به فروش می‌رفت، از سر خود باز کنند. آن‌ها تنها می‌توانستند اموال

۱. به‌راستی چگونه می‌توان یک واقعه مشخص را در مدتی طولانی - از قرن ۱۲ میلادی تا امروز - و در سطحی وسیع - از اروپا تا آسیا - شایعه و اتهام نامید؟ چرا همین مردم که با یهود اینگونه رفتار می‌کنند با دیگر اقلیت‌ها چنین برخوردی ندارند؟ [خون برای فطیر مقدس؛ نجیب کیلانی؛ ترجمه عیسی متقی‌زاده؛ انتشارات برگ؛ تهران؛ ۱۳۷۱؛ صص ۹۵-۸۹]. ۵.

۲. تاریخ تمدن، ج ۶؛ ص ۲۶۵.

منقول و بروات و حواله‌هایشان را همراه ببرند، اما اجازه بردن پول رایج، خواه طلا و خواه نقره، را نداشتند. «آبراهام سنپور» و «اسحاق ابراونل» مبلغ هنگفتی به فردیناند و ایزابل تقدیم داشتند تا فرمان تبعید را مسترد دارند، ولی آن‌ها نپذیرفتند. از طرف مقام سلطنت، اتهامی به یهودیان زده نشد، جز قصد اغفال و بازگردانیدن نوکیشان به دین سابق.^۱

باید گفت که دو یهودی نامبرده، به مسیحیت نگرویده و درعین حال مورد عنایت دربار بودند. «آبراهام سنپور» از مشاوران خاص ایزابل بود. او و «اسحاق ابراونل» درآمدهای کشور را برای فردیناند گردآوردند و بدین سان، هزینه نبرد غرناطه را فراهم ساختند.^۲

از سخن ویل دورانت، نکاتی آشکار می‌گردد:

الف) انگیزه اصلی برخورد با یهودیان، مذهبی بوده است. با این حال، فردیناند در پی آن نیز بوده که از این رهگذر به بهره مالی دست یابد.

ب) یهودیان اسپانیا نیز به پیشرفت‌های فراوان اقتصادی دست یافته بودند. به راحتی می‌توان حدس زد: یهودیان - که در نبرد میان مسیحیان و مسلمانان، می‌دانستند طرف فاتح کیست - با حمایت از فردیناند و ایزابل، به سقوط اندلس شتاب بخشیدند تا بقای خود را تضمین نمایند؛ ولی از آن جا که مسیحیان از ایشان بیزار بودند، نتوانستند گام‌های خود را در اسپانیای مسیحی استوار سازند.

ج) به این ترتیب، دلیل هم‌زمانی سقوط غرناطه، تبعید یهودیان، و سفر کریستف کلمب آشکار می‌شود. می‌توان گفت فردیناند و ایزابل برای غلبه بر باقیمانده مسلمانان اسپانیا - که به مرور زمان ضعیف شده بودند - از همراهی یهودیان بانفوذ سود بردند؛ اما سپس، زیر فشار مردم و به سبب اوضاع آن روزگار، ایشان را تبعید کردند تا هم وحدت ملی - مذهبی کشور خویش را پاس دارند و هم ثروت هنگفت یهودیان را مصادره کنند. در همین گیرودار،

۱. همان؛ صص ۲۶۵ و ۲۶۶.

۲. همان؛ ص ۲۵۳.

یهودیان نفوذی در دربار با تحریک احساسات مذهبی ملکه ایزابل - که هر سفر اکتشافی باید با اجازه او و همسرش صورت می‌پذیرفت - وسایل سفر کلمب را فراهم کردند. آنان همچنین سخت کوشیدند تا در نقاطی که بدان‌ها مهاجرت کرده بودند - نظیر بندر «سالونیک» در قلمرو امپراتوری عثمانی، پرتغال، و هلند^۱ - بر ثروت و قدرت خویش بیفزایند. یهودیان پرتغال زیر فشارهای گوناگون قرار گرفتند؛^۲ اما در هلند، با توجه به «بلندهمتی مردم» (!) آرزوی یهودیان برآورده شد. تأثیر این موضوع بر آینده قدرتمندان هلند، در طول دهه‌های بعد آشکار گشت.

درباره مهاجرت یهودیان به «سالونیک» باید گفت: یهودیان «سفارادی» (یهودیان شبه جزیره «ایبری» که شامل اسپانیا و پرتغال بود) به هر جا که می‌رسیدند رهبری فکری، و معمولاً رهبری سیاسی یهودیان بومی، را در دست می‌گرفتند. تا سال ۱۹۱۸، بیشتر ساکنان سالونیک از همین یهودیان بودند. هرگاه یهودیان غیراسپانیایی به این شهر مهاجرت می‌کردند، ناچار می‌شدند که زبان اسپانیایی را بیاموزند. در همین دوره، سالونیک باروتق‌ترین مرکز تجارت در مدیترانه خاوری گشت.^۳

ویل دورانت گواهی داده است، امپراتوری عثمانی با مهاجران یهودی چنان رفتار نمود که آنان از «شرایط رضایتبخش زندگیشان در آن جا تعریف بسیار می‌کردند».^۴

با این حال، امپراتوری عثمانی به دست همین یهودیان سالونیک برافتاد!^۵ انقلاب ترکان جوان (۱۳۲۶ ه.ق. = ۱۹۰۸ م.) به فروپاشی امپراتوری

۱. تاریخ اسپانیا؛ ص ۲۰۶.

۲. تاریخ تمدن، ج ۶؛ صص ۲۶۷ و ۲۶۸.

۳. همان؛ ص ۸۷۱.

۴. همان؛ ص ۸۵۱.

۵. کنگره‌های صهیونیست‌ها؛ علی اوغور؛ ترجمه جعفر سعیدی؛ شرکت چاپ و انتشارات

علمی؛ تهران؛ ۱۳۷۲؛ صص ۱۰۱ و ۱۰۲.

عثمانی، از دست رفتن عمده توانایی‌های مسلمانان در خاورمیانه،^۱ و سرانجام فراهم آمدن زمینه‌های تأسیس رژیم غاصب صهیونیستی انجامید. این انقلاب را افسران جوان ارتش در منطقه یهودی نشین سالونیکا شروع کردند. چند تن از رهبران این حرکت، یهودی و مسیحی بودند.^۲

اصولاً در جست‌وجوی ریشه‌های هر رویداد، باید پیشینه‌های آن را به دقت مرور کرد و نیز به بررسی نتایج آن پرداخت. آن گاه، باید دید: آیا سمت‌گیری آن پیشینه‌ها با این نتایج در یک امتداد است؟ قطعاً اینکه امروز حکومت ترکیه از حرکت‌های ناب صهیونیستی حمایت می‌کند، با فعالیت‌های یهودیان سالونیک در آغاز قرن حاضر کاملاً مرتبط است. آن فعالیت‌ها، خود، نیز با مقدمات حضور، تشکّل، و قدرت‌یافتن این مجموعه از یهودیان ایبرایی در طول چهار قرن، پیوند دارد. نزد آنان که با تاریخ آشنایند، برای تأثیرگذاری قاطعانه یک گروه اندک بر یک امپراتوری عظیم - اگر چه بیمار - چهار قرن زمان ناچیزی است.

مقوله «هم‌زمانی اخراج یهودیان از اسپانیا و پذیرش پیشنهاد کریستف کلمب»، بخشی از کتاب «قوم من» اثر «آبا اِبان»، وزیر خارجه رژیم صهیونیستی در سال‌های آغازین تأسیس آن، را شامل می‌شود. عبارتی از این کتاب را با هم مرور می‌کنیم:

«در همان ماهی که اعلیحضرت فرمان دادند که یهودی‌ها باید از کشور و حدود آن خارج شوند، در همان ماه نیز به من اجازه داده شد تا به قدر کافی عمه و جاشو استخدام کرده، برای اکتشاف سرزمین‌های تازه رهسپار سفر دریاها شوم».

۱. «غرب، در دوران استعمار، سیطره و سلطه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی خود را بر شرق از جمله دنیای اسلام گسترش داد و به‌واسطه پیشرفت‌های علمی و فناوری، این‌گونه القاء کرد که الگو و مرکزیت همه محاسبات، دنیای غرب است. آنها حتی محاسبات جغرافیایی را بر مبنای اصالت و برتری دنیای غرب تغییر دادند و اصطلاحات نادرستی همچون «خاور نزدیک»، «خاورمیانه» و «خاور دور» را به‌وجود آوردند.» [از بیانات حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در دیدار با ائمه جمعه سراسر کشور؛ هجدهم شهریور ۱۳۹۲]

۲. جامعه‌شناسی غربگرایی؛ ج ۱؛ علی محمد نقوی؛ انتشارات امیرکبیر؛ تهران؛ ۱۳۶۱؛ ص ۶۵.

این، شرحی است که کریستف کلمب در گزارشی که به حامی و کمک‌کننده خود نوشته است، می‌دهد؛ ولی باید دانسته شود که ارتباط یهودی‌ها با این سفر اکتشافی و اقدامات اساسی برای این مسافرت خیلی مفصل‌تر و عمیق‌تر و مدت‌ها خیلی پیش از آن تاریخ است که کلمب نامه را به حامی خود می‌نویسد.

گذشته از اینکه کریستف کلمب، خود از یک خانواده تازه‌مسیحی شده بود، اصولاً سفر اکتشافی وی میسر و ممکن نمی‌شد، اگر کمک فکری و مالی یک نفر «مارانو»^۱ = یهودیانی که کیش خود را پنهان می‌کردند/ در میان نبود. مسافرت وقتی میسر و ممکن شد که مخارج لازم را شخصی به نام «لوئیس د. سانتانگل»^۲، بانکدار برجسته و از مارانوهای معروف، به عنوان قرض در اختیار کلمب گذاشت و نیز «گابریل سانچز»^۳، خزانه‌دار کل شهر آراگون، - که از خانواده‌های یهودی مسیحی شده بود - برای تحقق یافتن مقاصد کلمب کمک‌های ذی‌قیمت معمول داشت و همیشه یکی از طرف‌داران جدی کلمب و پشتیبان افکار و نظرات وی می‌بود. کریستف کلمب به دو نفر اشخاص فوق‌الذکر گزارش خود را نوشت و ایشان را از کشف تازه خود باخبر ساخت. بسیاری از ملوانان و کارکنانی که در کشتی با کلمب همکاری می‌کردند، یهودی‌زاده بودند. معروفترین آن‌ها «لوئیس د تورس»^۴ در شروع مسافرت تعمیم گرفت و اولین کسی بود که پا به سرزمین قاره جدید گذاشت.^۵

«آبا ایان» ادامه می‌دهد:

طولی نکشید «مارانو»ها متوجه سرزمین تازه و امکانات موجود در آن گردیدند. در قرن شانزدهم، مارانوها خداوندان تجارت در قاره جدید گردیده، امور حمل و نقل در این قاره به دست ایشان افتاد. گفته شده برای اولین مرتبه نی‌شکر را یکی از همین افراد مارانو به «برزیل» برد و در سال ۱۶۴۰، عده یهودی‌های ساکن قاره جدید از مسیحیان زیادتر بوده است.^۵

1. Luis de Santangel.

2. Gabriel Sanchez.

3. Luis de Torres.

۴. قوم من؛ آبا ایان؛ ترجمه نعمت‌الله شکیب اصفهانی؛ ناشر: کتابفروشی یهودا بروخیم و پسران؛ ۱۳۵۸؛ صص ۲۶۵ و ۲۶۶.

اکنون باید به چند نکته توجه کرد:

الف) «سانتاگل»، «سانتانزل»، «سانتاندر» و «سانتاگل»، تلفظ‌های گوناگون یک نامند. اصولاً بسیاری از اسامی خاص یهودی در مناطق گوناگون به شکل‌های متفاوت تلفظ می‌گردند.

ب) به نظر «آبا اِبان» اقدامات اساسی یهودیان برای سفر کلمب «خیلی عمیق‌تر و مدت‌ها خیلی پیش از آن تاریخ است که کلمب نامه را به حامی خود می‌نویسد».

او در این مورد بیشتر شرح نمی‌دهد؛ اما آیا نمی‌توان حدس زد مقصود از «اقدامات اساسی»، فراهم آوردن معلومات لازم برای انجام این سفر بوده است؟ آیا این کار از طریق یافتن، بررسی و مقایسه نظریه‌ها و نقشه‌های گوناگون موجود در آن عصر، به‌ویژه رایج میان مسلمانان، صورت پذیرفته است؟

طبق نظر استاد «جلال‌الدین هُمایی»:

ابوریحان اول کسی است که به قوه علم و فراست ذاتی، وجود سرزمینی را حدس زده است که چند قرن بعد از وی در سال ۱۴۹۲ میلادی و ۸۹۷ هجری قمری به نام آمریکا کشف شد... (مقدمه «التفهیم»، ص ۱۳۱).^۱

همچنین نوشته‌اند:

پس از فتح اندلس به دست مسیحیان، فردی به نام «عبدالله» - که تصمیم داشت بنا به پیشنهاد «ابوریحان بیرونی» برای کشف سرزمین جدید به آن طرف اقیانوس سفر کند، کشته می‌شود. کریستف کلمب پس از یافتن نقشه عبدالله، با کسب اجازه از ملکه اسپانیا، «ایزابلا» تصمیم می‌گیرد مانند مسلمانان جهت دست یافتن به طلا از این راه دریایی به هندوستان برود و حتی بعد از کشف آمریکا تصور می‌کند به هندوستان رسیده است.^۲

دکتر «علی شریعتی» - که تحقیقات گسترده‌ای در مورد «جغرافیای

اسلامی» انجام داد - می‌گوید:

۱. نشریه گلچرخ، شماره ۱، فروردین ۱۳۷۱؛ ص ۱۵.

۲. ریشه‌یابی مختصری از تاریخچه گروه‌ها؛ محمدرضا اخگری؛ بی‌نا؛ تابستان ۶۳ (چاپ اول)؛ ص ۳.

هیچ شکی نیست که آمریکا قبل از کریستف کلمب به وسیله مسلمانان از طریق شمال آفریقا و «لیسبون» شناخته شده باشد. نقشه‌ای که در اختیار کریستف کلمب بوده، نقشه‌ای است در یک کتابخانه در اسپانیا یا ایتالیا که به وسیله امیرزاده‌ای از اسقفی - که آن کتابخانه تحت نظر او بوده و تحت نظر کلیسا بوده - می‌گیرد و به اسپانیا می‌آید و بر اساس آن، به طرف مغرب حرکت می‌کند و امکان ندارد که او بدون نقشه حرکت کرده باشد. و آن نقشه به وسیله پروفیسور «کاهن» - که یهودی شرق‌شناس معروف است - / و نیز/ به وسیله «برانشوئیک» و همه کسانی که روی این مسئله کار کرده‌اند [تأیید شده است].

این نقشه در آسیای صغیر، یعنی در مرکز تمدن اسلامی، و در دوره «جنگ‌های صلیبی» ترسیم شده است.^۱

«دانیل بورستین» که خود، یهودی است؛ نقش یهودیان در ارائه نقشه‌های

جغرافیایی را چنین برمی‌شمرد:

آنان که ناچار از کشوری به کشور دیگر می‌رفتند، با حمایت شاهزاده‌ها و دولتمردان، نقشه‌نگاری را یک دانش بین‌المللی کردند. یهودیان /.../ که در جوامع مسیحی و مسلمان، حاشیه‌نشین بودند، به منزله معلم و مأمور مخفی، دانش اعراب را به جهان مسیحیت بردند.^۲

حاصل سخن آنکه یهودیان بر حاصل تلاش‌های جهان اسلام وقوف می‌یافته‌اند و سپس آن را مخفیانه به کشورهای مسیحی منتقل می‌کرده‌اند؛ البته آنان در ازای این تلاش، بهره کافی نیز می‌برده‌اند. «بورستین» ضمن گفتاری درباره نقشه‌های جغرافیایی قرن چهاردهم میلادی، می‌نویسد:

جالب‌توجه‌ترین این اطلس‌ها که به دست ما رسیده، اطلس «کاتالان»^۳ مربوط به سال ۱۳۷۵ میلادی است که /به/ وسیله شخصی به نام «کرسک لوزوویف»^۴ معروف به «ابراهام یهودی»، اهل «پالما» در «ماجورکا» برای

۱. ویژگی‌های قرون جدید (مجموعه آثار ۳۱)؛ علی شریعتی؛ چاپخس؛ تهران؛ شهریور ۱۳۶۴؛ صص ۱۲۶-۱۱۹.

۲. کاشفان؛ ص ۲۰۲.

3. Catalan.

4. Cresques le Juif.

پادشاه «آراگون» تدوین شده بود. پاداش خدمت او و دیگر متخصصان و دانشمندان یهودی، تسامح و تساهلی بود که شاهان آراگون نسبت به آنان معمول می‌داشتند.^۱

البته جز آنچه برشمردیم، شاید موارد دیگری نیز به عنوان «اقدامات اساسی خیلی عمیق‌تر» در نظر «آبا ایان» جلوه‌نمایی می‌کرده است.

ج) «آبا ایان» اشاره می‌کند، در قرن شانزدهم، «مارانو»های یهودی تبار بر تجارت قاره جدید و امور حمل و نقل مسلط بوده‌اند و همانان فعالیت‌های مربوط به کشت‌نی شکر را در چنگ داشته‌اند. جا دارد این تصویر به قرن‌های بعد و زمینه‌های متعدّد تجاری و اقتصادی تعمیم یابد.

اینک می‌خواهیم گزیده‌ای از کتاب خواندنی «هنری فورد» با نام «یهود بین‌الملل»^۲ را مرور کنیم:

حکایت یهودیان در آمریکا با «کریستوفر کلمبوس»^۳ آغاز می‌شود. روز دوم اوت سال ۱۴۹۲، بیش از سیصد هزار یهودی از اسپانیا اخراج شدند و روز بعد، سوّم اوت، کلمبوس با کشتی به مقصد مغرب حرکت کرد، درحالی‌که گروهی از یهودیان را به همراه داشت؛ اما آنان پناهنده و مهاجر نبودند. زیرا مدتی مدید پیش از آن، نقشه‌های آینده‌نگرانه دریانورد ما، همفکری یهودیان بانفوذ را برانگیخته بود. کلمبوس خود، به ما می‌گوید که با یهودیان نشست و برخاست بسیار داشت.

نخستین نامه‌ای که او اکتشافات خود را به تفصیل در آن نوشت، خطاب به یک یهودی بود. در حقیقت، خود این سفر پرماجرا که «نیمه دیگر زمین» را به علم و ثروت آدمیان افزود، به واسطه یهودیان عملی شد. این

۱. کاشفان؛ ص ۲۰۱.

۲. «یهود بین‌الملل» (The international Jew) کتابی است که تاریخ اقدامات گسترده و ناگفته یهودیان در آمریکا را بررسی می‌کند. پس از انتشار این کتاب، «هنری فورد» به شدت مورد هجوم رسانه‌های آمریکایی زیر سیطره یهود قرار گرفت. برخی از صهیونیست‌ها - همانند «آبا ایان» - نیز معلومات این کتاب را ابراز داشته‌اند، ولی «نتایج» متفاوتی عرضه کرده‌اند. ◊

بخش اول: بازنگری سفر کریستف کلمب / ۷۳

حکایت شیرین که جواهرات ملکه ایزابلا^۱ مخارج این سفر را تأمین کرد، اینک در پرتو پژوهش‌های متین رنگ باخته است.

سه «مارانو» یا «یهودی مخفی»^۲ بودند که در دربار اسپانیا نفوذ فوق‌العاده‌ای داشتند: «لویس دو سانتاژل»،^۳ بازرگانی معتبر از اهالی «والنسیا»^۴ و مأمور جمع‌آوری خراج‌های سلطنتی؛ «گابریل سانچز»،^۵ از خویشان سانتاژل، خزانه‌دار سلطنتی؛ و دوست آن‌دو، «خوان کابرو»،^۶ پیشکار سلطنتی. اینان بدون وقفه، قوهٔ تخیل ملکه ایزابلا را تحریک می‌کردند؛ خالی‌شدن خزانهٔ سلطنتی و احتمال کشف طلای افسانه‌ای هندوستان را از سوی کلمبوس پیش چشم او تصویر می‌کردند، تا اینکه ملکه حاضر شد جواهراتش را به عنوان وثیقهٔ سرمایهٔ مورد نیاز پیشکش نماید؛ اما سانتاژل اجازه خواست تا این پول را خودش پرداخت کند، و همین کار را کرد؛ جمعاً ۱۷۰۰۰ سکهٔ طلا در حدود ۵۰۰۰ پوند، شاید معادل ۴۰۰۰۰ پوند امروز.^۷

در این سفر، لااقل پنج یهودی همراه کلمبوس بودند: «لویس دو تورز»،^۸ مترجم؛ «مارکو»،^۹ جراح؛ «برنال»،^{۱۰} پزشک؛ «آلوزو دو لاکال» و «گابریل سانچز». لویس دو تورز اولین کسی بود که در ساحل پیاده شد، نخستین کسی بود که کاربرد توتون را کشف کرد؛ او در کوبا سکونت گزید و می‌شود وی را پدر سلطهٔ یهود بر تجارت توتون به شکل امروز دانست. حامیان سابق کلمبوس، لویس دو سانتاژل و گابریل سانچز، در ازای نقشی که در این کار ایفا کردند امتیازات فراوانی دریافت داشتند، اما خود کلمبوس قربانی توطئه‌ای شد که برنال، پزشک کشتی، طراحی آن را بر

1. Queen Isabella (1451-1504A.D.).

2. Secret Jew.

3. Luis De Santagel.

4. Valencia.

5. Gabriel Sanchez.

6. Juan Cabrero.

۷. «امروز» یعنی زمان نگارش این سطرها توسط هنری فورد: ۱۹۲۰ میلادی. ◊

8. Luis De Torres.

9. Marco.

10. Bernal.

عهده داشت، و به جای دریافت پاداش، گرفتار بی‌عدالتی و زندان شد. یهودیان از همان آغاز به آمریکا بیشتر به مثابه کشتزاری حاصلخیز می‌نگریستند و مهاجرت به سمت آمریکای جنوبی، عمدتاً برزیل، با جدیت آغاز شد.^۱

درباره سخنان «هنری فورد» نکاتی چند قابل توجه است:

الف) روشن نیست که یهودیان رانده شده از اسپانیا چند تن بوده‌اند. «کالمت» می‌گوید:

راجع به تعداد مهاجرین یهودی، ارقام اغراق‌آمیزی درج شده بود. این تعداد در حقیقت در حدود ۱۶۵۰۰۰ نفر بوده است.^۲

در چنین مواردی، گذشته از بررسی اسناد، باید توجه نمود که پذیرش کدام آمار به نفع یا ضرر یهودیان است؛ زیرا تاریخ نشان می‌دهد که یهودیان آمار و اسناد را به سود خویش تحریف می‌کنند.

ب) تاریخ‌نگاران و پژوهشگران اتفاق نظر دارند که اخراج یهودیان از اسپانیا بر سفر کلمب مقدم بوده است. در این مورد، تاریخ‌های زیر - که در کتاب‌های مختلف، از جمله همین اثر «هنری فورد»، آمده‌اند - قابل توجهند:

۳۰ مارس ۱۴۹۲: صدور فرمان تبعید یهودیان توسط «فردیناند» و «ایزابل».

۱۷ آوریل ۱۴۹۲: شاه، اوراق لازم برای سفر کلمب را امضا می‌کند.

۳۱ ژوئیه ۱۴۹۲: پایان مهلت حضور یهودیان در اسپانیا.

۳ اوت ۱۴۹۲: آغاز سفر دریایی کلمب.^۳

میان ۳۰ مارس تا ۱۷ آوریل، هجده روز؛ و بین ۱۷ آوریل تا ۳۱ ژوئیه، با

۱. یهود بین‌الملل؛ هنری فورد؛ ترجمه علی آرش؛ مؤسسه فرهنگی پژوهشی ضیاء اندیشه؛ تهران؛ ۱۳۸۲؛ صص ۲۸ و ۲۹.

۲. تاریخ اسپانیا؛ ص ۲۰۶.

۳. برای علاقه‌مندان به بررسی‌های مقایسه‌ای تاریخی لازم به ذکر است: ۳۰ مارس ۱۴۹۲م. برابر است با جمعه ۳۰ جمادی‌الاول سال ۸۹۷ ه.ق.؛ و جمعه ۳ اوت ۱۴۹۲ مصادف است با ۸ شوال سال ۸۹۷ ه.ق. [با استفاده از: تقویم تطبیقی هزاروپانصد ساله هجری قمری و میلادی؛ فردیناند ووستفلد و ادوارد ماهلر، مقدمه و تجدید نظر از: حکیم‌الدین قریشی؛ فرهنگسرای نیاوران؛ تهران؛ ۱۳۶۰ هجری شمسی].

بخش اول: بازنگری سفر کریستف کلمب / ۷۵

احساب ماه‌های مه و ژوئن، صد و پنچ روز؛ و از ۳۱ ژوئیه تا ۳ اوت، تنها سه روز فاصله است که جمعاً هجده هفته می‌شود. آری؛ آنچه در هفده سال کوشش کلمب به سامان نرسیده بود، با مساعدت جدی یهودیان در هجده هفته به انجام رسید!

ج) دربارهٔ هزینهٔ سفر کلمب، اقوال متفاوت است. «ویل دورانت» هزینهٔ مزبور را دو میلیون «مراودی» می‌داند. وی می‌نویسد:

واحد پول رایج «کاستیل» در قرن پانزدهم، سکهٔ مسی «مراودی» (مرابطونی) بود. ۱۸/۷ مراودی برابر یک «سوئلدو» آراگونی بود و ۳۴ سکهٔ مراودی برابر یک سکهٔ نقرهٔ «رنال» و ۳۷۴ تایی آن برابر یک سکهٔ طلای «اسکودو» یا «دوکات» می‌شد. بر اثر ترقی و تنزل پول‌های رایج، به‌درستی نمی‌توان معادلی برای این سکه‌ها معین کرد؛ اما از آن جا که مزد روزانهٔ یک کارگر در اسپانیای قرن پانزدهم در حدود ۶ مراودی بود، گمان نمی‌رود اگر هر «مراودی» را برابر ۰/۰۶۷ دلار کشورهای متحد آمریکا در سال ۱۹۵۴، و هر «سوئلدو» را برابر ۱/۲ دلار و هر «رنال» را برابر ۲/۲۸ دلار و هر «اسکودو» را برابر ۲۵ دلار بدانیم، زیاد گزاف گفته باشیم.^۱

«ورلندن» نیز هزینهٔ سفر کلمب را دو میلیون «ماراودیس» - که همان مراودی است - می‌داند.

مطابق نظر ویل دورانت، هزینهٔ سفر کلمب در سال ۱۹۵۴ حدود ۱۳۴۰۰۰ دلار می‌شده است؛ اما هنری فورد به گونه‌ای متفاوت با دورانت و ورلندن، مبلغ چهل هزار پوند (در سال ۱۹۲۰م.) را صحیح می‌داند.

د) دربارهٔ جزئیات ماجرای کشف آمریکا، از جمله: نقش یکایک افراد و روند و چند و چون وقایع، تفاوت‌هایی در منابع گوناگون به چشم می‌خورد. علت این تفاوت‌ها، دو چیز است: یکی، اغراض و ملاحظات نویسندگان؛ دوّم، ابهامی که به دلیل اتلاف عمدهٔ اسناد و مدارک، بر ماجرای کشف آمریکا سایه افکنده است. مثلاً ما در منابع فارسی و بیگانه، از نقش «گابریل سانچز» و «برنال» بیش از مطالب مجمل «هنری فورد» چیزی نیافتیم.

۵-۲. آیا کریستف کلمب یهودی بوده است؟

ابتدا بجاست درباره کلمه «یهودی» سخن بگوییم.

فرهنگ فارسی و معنی یهودی

در «فرهنگ فارسی» اثر دکتر محمد معین، به معنای زیر برای این کلمه برمی‌خوریم.

– کسی که در «یهودیه» متولد شده باشد.^۱
– کسی که از اعقاب ساکنان آن ناحیت = یهودیه/ بُود.^۲
– اسمی است که بر اولاد «ابراهیم علیه السلام» اطلاق می‌شود؛ و آن‌ها را «عبرانیان» یا «بنی اسرائیل» نیز گویند که در تمام دنیا منتشر می‌باشند. در حدود هزار سال قبل از میلاد مسیح علیه السلام، در اطراف نهر اردن و «بحرالمیت» قوم کوچکی زندگی می‌کردند که آنان را عبرانیان یا بنی اسرائیل یا یهود می‌خواندند. اهمیت آن‌ها در قدیم به واسطه کتاب تورات یا «عهد عتیق» و انتساب حضرت موسی علیه السلام به این قوم بوده است.^۳
همچنین در «فرهنگ فارسی» می‌خوانیم که هرگاه از کلمه «یهود» و «یهودیه»، دولتی را اراده کنیم، مقصود دولت «اسرائیل» است.^۴ نیز ذیل کلمه اسرائیلیان آمده است: «اخلاف یعقوب ملقب به اسرائیل که آنان را یهودیان و عبرانیان نیز نامند».^۵

از این تعریف‌ها برمی‌آید ملاک «یهودی» بودن یک فرد، «نژاد» اوست، نه «دیانت» وی. به عبارت دیگر: کسی نمی‌تواند یهودی شود. یک فرد یا یهودی به دنیا می‌آید یا غیریهودی. نه یهودی می‌تواند غیریهودی شود و نه غیریهودی، یهودی. می‌دانیم نژاد یهودی دارای دیانت خاصی هستند که آن را به حضرت موسی علیه السلام منسوب می‌دانند.

۱. فرهنگ فارسی، ج ۴؛ محمد معین؛ انتشارات امیرکبیر؛ تهران؛ ۱۳۶۴؛ ص ۵۲۷۶.

۲. همان.

۳. فرهنگ فارسی، ج ۶ (اعلام)؛ ص ۲۳۵۰.

۴. همان.

۵. همان، ج ۵؛ ص ۱۴۰.

بخش اول: بازنگری سفر کریستف کلمب / ۷۷

البته، بر خلاف بعضی از تعاریف، هرگز نباید یهودیان را فرزندان «ابراهیم» علیه السلام خواند؛ حتی در اینکه یهودیان امروز آخلاف «یعقوب» علیه السلام باشند - چنانکه برخی گفته‌اند - نیز جای تأمل است. در صورت نخست، کلمه یهودی شامل فرزندان «اسماعیل» علیه السلام نیز می‌شد؛ اما هرگز ندیده‌ایم کسی «بنی هاشم» را از «بنی اسرائیل» بداند!

تفاوت یهودی و صهیونیست

در این جا لازم است با نگرستن از منظر «دین»، تفاوت یهودی و صهیونیست را نیز روشن کنیم:

یهودی کسی است به پیامبری حضرت موسی علیه السلام و کتاب تورات اعتقاد دارد. این چنین شخصی از نظر اسلام «اهل کتاب» است؛ اما صهیونیست، یهودی‌ای است که متعصبانه معتقد به برتری قوم یهود است و بازگشت به ارض موعود «اورشلیم» را حق و وظیفه خود می‌داند و طبعاً و لزوماً در آرزوی حکومت جهانی یهود به سر می‌برد و در این راه از هیچ کاری دریغ ندارد.

اصطلاح «صهیونیسم» پس از برگزاری «اولین کنگره علنی صهیونیست‌ها» در ۱۸۹۷ رایج شد و همین تاریخ و رواج اصطلاحی آن باعث نوعی حکم ضمنی هم شد که: صهیونیسم پدیده‌ای است جدید و زائیده امپریالیسم. به رابطه صهیونیسم و امپریالیسم در این مختصر نمی‌توانیم بپردازیم؛ اما اینکه صهیونیسم پدیده‌ای است تازه، سخن کاملاً بی‌اعتبار و نادرستی است. صهیونیسم در ماهیت امر، حرکتی است در سراسر تاریخ یهود. هر یهودی که قوم و خون و نژاد خود را برتر می‌دانسته و برای بازگشت به «اورشلیم»، همه گونه می‌کوشیده و آرزوی حکومت جهانی داشته، یک صهیونیست بوده است. این گونه کسان در همیشه تاریخ از همان قماش بوده‌اند که امروز یهودیان صهیونیست^۱.

به این ترتیب، معلوم می‌شود که گاه، یهودی بودن نشانه حضور در تشکلی

۱. تصویر آینده؛ شمس‌الدین رحمانی؛ مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی؛ تهران؛

است که با خودبرترینی قصد دارد همه بشریت را به زیر سلطه خود درآورد؛ البته روشن است باید حساب یهودیان موسوی و اهل کتاب را از یهودیان نژادپرست و صهیونیست جدا کرد. این جا نیز هنگامی که از اهمیت یهودی بودن کلمب سخن می‌گوییم، می‌کوشیم تا حضور او را به عنوان یک جزء در یک تشکّل بررسی کنیم؛ تشکلی که آمریکای امروز را ساخته است. در سراسر این نوشته، هر جا به یهودیان، نقادانه تاخته می‌شود، یهودیان سلطه‌جوی نژادپرست در نظرند، نه کلیمیان پیرو حضرت موسی علیه السلام.

در تشریح اهمیت یهودی بودن

«هنری فور» در تشریح اهمیت یهودی بودن در آمریکا، می‌نویسد:

نمونه‌هایی از کامیابی و موفقیت یهود در ایالات متحده عادی و منطبق با عرف جامعه است؛ اما «کامیابی» - که نتیجه مقتضی مآل اندیشی و پشتکار است - نباید با «سلطه»، یکی انگاشته شود. هیچ ائتلاف غیریهودی، ممکن نیست تحت شرایط مشابه به سلطه‌ای که یهودیان کسب کرده‌اند، دست یابد؛ زیرا غیریهود از خصیصه همکاری جمعی و تباری برای رسیدن به هدف مشترک و همبستگی شدید نژادی که صفت ممیزه یهودیان است، بی‌بهره می‌باشد. برای یک غیریهودی، غیریهودی بودن دیگری معنای خاصی ندارد، اما برای یک یهودی، یهودی بودن مخاطب او بسیار حائز اهمیت است.^۱

باید افزود که یهودیان تنها در برابر «غیریهودیان»، متحد و یکپارچه‌اند؛ اما هنگامی که رقیبی نیرومند نیابند، برای تصاحب ثروت و مقام، با یکدیگر به ستیزه برمی‌خیزند و حتی نژاد خویش را به رخ یکدیگر می‌کشاند. مثلاً یهودیان اسرائیل، خود، دارای سلسله مراتب نژادی‌اند؛ «اشکنازی‌ها» - که یهودیان غربی هستند - بر «سفارادی‌ها» - که یهودیان سرزمین‌های شرقی نظیر یمن، عراق، مصر، و شمال آفریقا هستند - سلطه دارند.^۲

۱. یهود بین‌الملل؛ ص ۳۲.

۲. نژادپرستی اسرائیل و آمریکا؛ بهاء‌الدین علم‌الهدی؛ ناشر: مؤلف؛ قم؛ زمستان ۷۱؛ صص ۱۰۸ و ۱۰۹.

نظر دورانت، ورلندن و دیگران

اینک به سؤال اصلی باز می‌گردیم: آیا کلمب یهودی بوده است؟ «ویل

دورانت» می‌نویسد:

کریستف کلمب در وصیتنامه‌اش که قبل از عزیمت به سومین سفر برای عبور از اقیانوس اطلس نوشته بود، از «جنوا» به عنوان زادگاه خویش نام برده است. درست است که وی در نوشته‌های موجود همیشه خود را به نام اسپانیایی «کریستوبال کولون» می‌خواند، نه نام ایتالیایی «کریستوفورو کولومبو»؛ اما به احتمال قوی، علت این امر آن است که وی به زبان اسپانیایی می‌نوشته، در اسپانیا می‌زیسته، و برای فرمانروایان اسپانیایی به سفرهای اکتشافی خود می‌رفته، نه به خاطر آنکه در اسپانیا متولد شده بوده است. گمان می‌رود که نیاکان وی یهودیان مسیحی شده اسپانیایی بوده‌اند که به ایتالیا مهاجرت کرده‌اند. اینکه کریستف کلمب در رگ‌های خود خون و غیرت عبری داشته است، دلیلی تقریباً متقاعد کننده دارد.^۱

«شارل ورلندن» اگرچه، نظیر «ویل دورانت»، زادگاه کلمب را ژنوا (= جنوا)

می‌داند، معتقد است که کریستف کلمب:

آن طور که بعضی از اشخاص ادعا کرده‌اند، از تبار یهودی نبوده و مذهب کاتولیک داشته است.^۲

او برای ردّ یهودی‌تبار بودن کلمب، به کاتولیک بودنش استناد می‌کند؛ اما این دو با هم ناسازگار نیستند. کلمب هم می‌توانسته است یهودی‌تبار باشد و هم کاتولیک مذهب. آنچه از بیان «ورلندن» برمی‌آید، تنها آن است که کلمب «مارانو» (= یهودی مسیحی‌نما) نبوده است.

از این جمله «ورلندن» آشکار می‌شود که «یهودی‌تبار بودن کلمب» بارها از جانب اهل تحقیق طرح شده است؛ و گرنه دلیلی نداشت که او از «بعضی از اشخاص مدّعی یهودی‌تبار بودن کلمب» سخن به میان آورد.

مؤلف «تاریخ اسپانیا» می‌نویسد:

۱. تاریخ تمدن؛ ج ۶؛ صص ۳۱۳ و ۳۱۴.

۲. کریستف کلمب؛ شارل ورلندن؛ ص ۱۶.

دوره جوانی کلمب، بخصوص، به کلی مبهم است. پاره‌ای او را اهل «ژن»، بندر ایتالیا، و برخی دیگر او را یهودی می‌دانند.^۱

نویسنده کتاب «یهودیان در دنیای کنونی» از گرایش ظاهری یهودیان اسپانیا به مسیحیت، زیر فشارهای دوره انکیزیسیون، یاد می‌کند و می‌نویسد:

... اما این گرایش، ظاهری بود؛ و دواير انکیزیسیون عاقبت فریادشان از این ایمان‌آوردگان دروغی به مسیح، برآمد که در خفا یهودی باقی مانده بودند. و عاقبت، همین قضیه شد علت اصلی تبعید دسته‌جمعی یهودیان از اسپانیا به سال ۱۴۹۲؛ همان سالی که کریستف کلمب آمریکا را کشف کرد. و این احتمال هست که خود او نیز از نژاد یهودی باشد.^۲

دوهفته‌نامه «عالم یهود» چه می‌گوید؟

دو هفته‌نامه «عالم یهود» که در دوران پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سرکوب نهضت مذهبی-ملی مردم مسلمان ما، ارگان یهودیان صهیونیست ایران بوده است، می‌نویسد:

بسیاری از محققین، و در بین آنها بعضی از علمای برجسته، ثابت کرده‌اند که کریستف کلمب، کاشف آمریکا، یهودی بوده است. «عالم یهود»، سال قبل در ستون «یهودیان در خدمت بشریت»، این امر را از قول مورخ مشهور «سیسیل روت»^۳ به نظر خوانندگان رسانید. حقیقت آن است که بدون شک، بسیاری از خصوصیات «یهودی سرگردان» در وجود این کشتیبان باشهامت و بااستقامت وجود داشت. مولد او که معلوم نبود (برای او هفت شهر را ذکر کرده‌اند) و آرزو و عشق و علاقه‌اش در کشف سرزمین‌های جدید، رفت‌وآمدش با سلاطین، و حتی این واقعیت که قسمتی از ثروت خود را به ارث به یک نفر یهودی داد؛ جملگی، نظر محققین را بر یهودی بودنش تأیید می‌کند. و اگر قبول کنیم که یهودی بود، آن وقت می‌فهمیم که در آن موقع و با شرایط آن روز، اختلافی اصل و نسبش از نظر «فردیناند»، پادشاه اسپانیا، و «ایزابل»، ملکه وی - که

۱. تاریخ اسپانیا؛ ص ۲۱۸.

۲. سفر به ولایت عزرائیل؛ جلال آل‌احمد؛ انتشارات رواق؛ تهران؛ ۱۳۶۳؛ ص ۷۲.

۳. این نام به صورت‌های «روت» و «راث» (Cecil Roth) نیز نوشته شده است. ◇

یهودیان را در همان مواقع از اسپانیا اخراج می‌کردند - خیلی موجه بوده است. به هر جهت، این مطلب ثابت است که یهودیان در کشف آمریکا سهم مهمی داشتند و حتی در جزء گروه همراهان کلمبوس، لاقبل پنج نفر یهودی وجود داشته است. به علاوه، در سه کشتی که روز ۹ ماه «آو» عبری، یعنی یک روز پس از اخراج یهودیان از اسپانیا، تحت سرپرستی کریستف کلمب حرکت کرد، جمعی از پناهندگان و یهودیانی که تحت تعقیب بودند (به خاطر مذهب) جای داشتند؛ و کریستف کلمب در یادداشت‌های خود به این موضوعات اشاره کرده است. در آن دوره، عده زیادی از یهودیان اسپانیا، - که مرکز یهودیت شده بود - دریانورد بودند و با عناوین ملاح کشتی، ناخدا، مترجم، و نقشه‌دار و جهت‌یاب دریا روی کشتی‌ها کار می‌کردند. قسمت اعظم نقشه‌های حمل‌ونقل دریایی را برای نیروهای دریایی پرتغال و اسپانیا که مهم‌ترین نیروها بودند، نقشه‌کش‌های یهودی تهیه می‌کردند.

کریستف کلمب در اسپانیا با سه سفر از یهودیان «انوسیم» - یعنی یهودیانی که به ظاهر مذهب خود را عوض کرده بودند - به نام «لویس د سانتانگل»، سرپرست دربار؛ «گریئل سانشز»، وزیر دارایی آراگون؛ و «خوان کابرو»، نماینده دربار فردیناند، مربوط بود. این سه نفر مردان اقتصادی، اهمیت نقشه‌های ناخدای قرمزمو، یعنی کلمبوس، را درک نموده و ملکه و پادشاه را راضی کردند مخارج این مسافرت را تأمین نمایند. آن‌ها راه درآمد را هم معین نمودند و گفتند که پادشاه باید قسمتی از درآمد خود را که از مصادره اموال یهودیان حاصل شده، صرف این راه کند! به این ترتیب دیده می‌شود که یهودیان خواهی‌نخواهی مخارج کشف آمریکا را هم پرداخته‌اند. گذشته از این، کریستف کلمب در یادداشت‌های خود، نام این پنج نفر از همراهان یهودی خود را ثبت نموده است.^۱

با مطالعه دقیق مطالب این نشریه صهیونیستی، می‌توان به این نکات پی‌برد:
الف) به جز اسناد واضح تاریخی، برخی از قراین نیز بر یهودی‌بودن کلمب دلالت دارند. این قراین عبارتند از:

۱. دوهفته‌نامه عالم یهود؛ دوره سوم، شماره چهارم؛ مورخ ۱۸ شهریور ۱۳۳۳؛ ص ۱۰.

– تعلق نداشتن به سرزمینی خاص؛

– توجّه و تلاش جدی برای کشف سرزمین‌های جدید و یافتن زمینه‌ای

تازه برای ثروتمند شدن؛

– استقامت در جهت دستیابی به هدف‌های دنیاگرایانه و نشان دادن شهامت

در این راه؛

– رفت‌وآمد در دربار حکمرانان.

(ب) در اواخر قرن پانزدهم میلادی، اسپانیا مرکز یهودیت بوده است. یکی

از علل این امر را می‌توان، تساهل و مدارای فرمانروایان عرب اندلس برشمرد.

(ج) این نشریه از تعداد انگشت‌شمار نفرات یهودی همراهِ کلمب سخن

می‌گوید. لیکن به نظر می‌رسد تعداد ایشان، از آمار اظهارشده، بسی بیشتر

باشد. ژان پل دوویول^۱ نویسنده فرانسوی گذرا اشاره می‌کند: «کشتی کلمب

حدود سی یهودی تغییردین داده را که بی‌شک این سفر را موقعیت خوبی برای

فرار از دادگاه تفتیش عقاید می‌دیدند، حمل می‌کرد».^۲

(د) آنچه پیش‌تر درباره نحوه تأمین درآمد سفر کلمب گفته شد، با سخن

این نشریه یهودی هماهنگ است که می‌گوید هزینه سفر وی از اموال مصادره

شده یهودیان تأمین گشته است.

مشخص است که بودجه سفر کلمب در همان هنگام که «فردیناند» اوراق

سفر او را امضا کرد (۱۷ آوریل ۱۴۹۲) مشخص شده بوده است؛ اما در آن

هنگام، تنها ۱۷ یا ۱۸ روز از صدور فرمان تبعید یهودیان (۳۰ یا ۳۱ مارس)

می‌گذشته است و یهودیان تا ۱۰۵ روز پس از امضای اوراق سفر کلمب مهلت

داشته‌اند و هنوز دچار دچار مصادره اموال نشده بوده‌اند.

از طرفی، بعید به نظر می‌رسد که در همان آغاز، بانفوذان یهودی – که در

مورد امنیت یهودیان، احساس نیاز کرده بودند – تأمین بودجه این سفر را به

1. Jean Paul Duviol.

۲. به دنبال کریستف کلمب؛ ژان پل دوویول؛ ترجمه بیتا شمسینی؛ انتشارات ققنوس؛ تهران؛

اسفند ۱۳۸۴؛ ص ۴۹.

مصادرهٔ اموال یهودیان - که «بعداً» اخراج می‌شدند - ارجاع داده باشند. همان‌طور که گفتیم، «آبراهام سنیور» و «اسحاق ابراونل» یهودی پیشنهاد کردند که مبالغ هنگفتی به فردیناند و ایزابل پردازند تا فرمان تبعید یهودیان لغو شود؛ ولی فرمانروایان اسپانیا این پیشنهاد را نپذیرفتند.

نتیجه آنکه ممکن نبوده است بانفوذان یهودی هم برای تأمین رفاه و امنیت بیشتر هم‌نژادانشان، تأمین هزینهٔ سفر کلمب را ضروری تشخیص دهند و هم آن را به مصادرهٔ اموالشان ارجاع دهند که خود سرسختانه می‌کوشیدند تا از آن جلوگیری کنند!

البته ممکن است که یهودیان بانفوذ، پس از تأمین اولیهٔ هزینهٔ سفر، شیوهٔ بازپس گرفتن مبالغی را که در واقع به دولت اسپانیا وام داده بودند، مصادرهٔ اموال یهودیان اخراج شده دانسته باشند. بدین ترتیب، بانفوذان یهودی، با حرکتی زیرکانه، هم امکان سفر کلمب را فراهم کردند و هم پول خود را از حکمرانان اسپانیا باز پس گرفتند.

نشریهٔ «عالم یهود» - که پیش‌تر ذکرش رفت - در یکی از شماره‌های خود، کتابی را معرفی کرد که در همان دوران در «نیویورک» منتشر شده بود. نام آن کتاب این بود: «آیا حقیقتاً کریستف کلمب یهودی بود؟» به نقل آن نشریه، نویسندهٔ کتاب مزبور، خانم «لیتا پیتی»، نوشته است که کلمب یکی از چهره‌های مبهم تاریخ بوده و یهودی بودنش دلیل ابهام چهرهٔ اوست. نویسنده معتقد است که کلمب از انکیزیسیون می‌ترسید و سکوت او دربارهٔ خانواده و اصل و نسب خویش همان سکوت اجباری است که هزاران نفر از «انوسیم» (=یهودیانی که ظاهراً مذهب خود را تغییر داده بودند). در آن هنگام گرفتار آن بودند و نمی‌خواستند نشان دهند که از نسل «اسرائیل» هستند.

نویسنده می‌گوید که به هنگام اوج یافتن ظلم و شقاوت بر ضد یهودیان در اسپانیا، کلمب در نامه‌ای با استناد به کتاب «یشعیا»ی نبی، دشمنان خود را نام می‌برد و یادآوری می‌کند آن‌ها به جزای اعمال خود می‌رسند. نیز از «مسیحیان ظالم» نام می‌برد و ضمناً به مذهب خود، یعنی مذهب اسرائیل، اشاره می‌کند؛

آن جا که می‌گوید:

خداوندی که دانیال و سه بچه را نجات داد، زنده است و او به من کمک می‌کند.^۱

به جز خانم «لیتا پیتی» پژوهشگرانی دیگر نیز معتقدند کریستف کلمب (به‌ویژه پیش از ۱۴۹۲ م.) چهره‌ای مبهم داشته است.

نظریه‌های «گریمبرگ»، «ویلگوس» و «دسا»

«کارل گریمبرگ»، تاریخ‌نگار سوئدی، می‌نویسد:

هر چند کریستف کلمب یکی از مشهورترین چهره‌های تاریخی به شمار می‌رود، ولی ما چیز زیادی درباره زندگی خصوصی او نمی‌دانیم. تا سال ۱۴۹۲، سابقه او در تاریکی تقریباً غیرقابل رسوخی غرق شده بود. پژوهشگران جدید با جستجو در بایگانی شهرداری «جنوا» مدارکی به دست آورده‌اند که نشان می‌دهد وی در سال ۱۴۵۱ در یک خانواده متوسط به دنیا آمده است؛ هر چند او همیشه خلاف آن را ادعا می‌کرد.^۲ در کتاب «تاریخ آمریکای لاتین» تألیف «ویلگوس» و «دسا»، دو تاریخ‌پژوه آمریکای لاتین در قسمتی با عنوان «معمای کلمب»، می‌خوانیم:

داستان‌های بسیاری که پیرامون کلمب نقل شده، شناخت حقیقی زندگی او را با اشکالاتی مواجه ساخته است؛ زیرا خلئی که در دانش ما نسبت به زندگی او وجود دارد، بیشتر به وسیله تفکرات و نظریات گوناگونی پر شده است که بر پایه حقیقت استوار نمی‌باشد. ما دقیقاً نمی‌دانیم او کی بود و در کجا متولد شد؛ زندگی ابتدایی او چگونه بود؛ چه قیافه‌ای داشت؛ خواندن و نوشتن را می‌دانست یا خیر؛ برای اولین بار در کدام نقطه ساحل آمریکا پای به خشکی نهاد؛ و اینک در کجا مدفون است! کلمب احتمالاً بین سال‌های ۱۴۴۶ م. و ۱۴۵۱ م. در «جنوا» دیده به جهان گشود. در جوانی، اندکی دانش اندوخت. /.../ کلمب با کمک و مساعدت‌هایی که از رجال دربار اسپانیا دریافت کرد، در آوریل ۱۴۹۲

۱. دوهفته‌نامه عالم یهود؛ دوره سوّم، شماره هفتم؛ مورخ ۲۹ مهر ۱۳۳۳؛ ص ۶.

۲. تاریخ بزرگ جهان، ج ۶؛ ص ۷۳.

موفق به امضای قراردادی با سلاطین کاتولیک شد که به موجب آن، وی امکان می‌یافت اولین سفر دریایی خود را آغاز نماید /.../ لازم به تذکر است که پادشاهان اسپانیا هزینه این سفر را تقبل ننموده بودند.^۱

از مطالعه این عبارات درمی‌یابیم:

– به نظر بعضی از تاریخ‌نگاران، معلوماتی که درباره زندگی کریستف کلمب (تا سال ۱۴۹۲ م.) عرضه گشته‌اند، اندک، غیردقیق، و بیشتر داستان‌پردازانه بوده‌اند.

– گرچه معلومات مزبور غیردقیقند، شبهه‌ای نیست که رجال دربار اسپانیا – نه «فردیناند» و «ایزابل» – به کلمب مساعدت کرده‌اند.

– بعضی خوانندگان ممکن است گمان کنند که به نظر «ویلگوس» و «دسا»، اگر بخواهیم با فکر و نظریه، خلأ معلومات تاریخی را پر کنیم، نتیجه بر پایه «حقیقت» استوار نمی‌باشد. بطلان این دیدگاه – با این فرض که قائل به هیچ استثنایی نیست – آشکار است؛ زیرا نظریه‌ای که بر مبنای معلومات اگر چه اندک عرضه می‌شود، بالاخره درصدی هر چند ناچیز از صحت احتمال را داراست. در حقیقت، میزان استواری چنین نظریه‌ای هم به حجم خلأ معلومات بستگی دارد و هم به قدرت آن نظریه که می‌کوشد تا آن خلأ را پر کند. چه بسا که خلئی کوچک با نظریه‌ای هوشمندانه، به دقت و درستی پر شود.

نکته دیگر این است که اگر راه کوشش نظریه‌پردازانه برای رسیدن به حقیقت را ببندیم، آن گاه دست‌های پنهانی را باز می‌گذاریم که همواره در کتمان حقیقت می‌کوشیده‌اند؛ به‌ویژه که روزگار ما عرصه فعالیت سیاستمداران چندمنظوره؛ تباری‌های مخفیانه؛ ایفای نقش‌های ماهرانه و فریبنده؛ تشکل‌های محرمانه؛ و در یک کلام: کارآیی مکرر و شعبده و تزویر و حیل‌های مدرن است. و این همه را باید با «توکل» و به مدد «تفکر» آشکار و بی‌اثر نمود.

درباره زندگی کلمب و سفر اکتشافی او، باید به تسلسل رویدادهایی که در

۱. تاریخ آمریکای لاتین؛ ویلگوس و دسا؛ ترجمه جلال رضایی‌راد؛ انتشارات امیرکبیر؛ تهران؛

این فاصله پانصد ساله، بخصوص در آمریکا، رخ داده، با دقت نگرینست. اکنون باید دید منظور «ویلگوس» و «دسا» از «شناخت حقیقی زندگی کلمب» چیست. به نظر ما، شناخت حقیقی زندگی کلمب هرگز به یافتن ویژگی‌های ظاهری او محدود نمی‌شود؛ بلکه عمدتاً به شناسایی مسیری باز می‌گردد که کلمب در آن گام زده و نتایجی که از طی این مسیر، به نسل‌های آینده ارائه کرده است؛ البته ما نیز با این دو پژوهشگر هم‌نوایم که بسیاری از آنچه درباره کلمب، با شکلی داستانی و جذاب، رواج یافته، حقایق زندگی او را مسخ نموده و بازشناسی چهره راستین وی را دشوار ساخته است.

نظر مورخ معاصر عبدالله شهبازی

عبدالله شهبازی پژوهشگر برجسته تاریخ معاصر با بیان مقدمه فتح اندلس به دست فردیناند و ایزابل و با پشتیبانی‌های مالی کلان یهود از این حرکت، می‌نویسد:

تهاجم به اندلس آخرین سرمایه‌گذاری مالی سران یهودی در توسعه‌طلبی تاراجگرانه حکمرانان و اَلیگارشی اروپا نبود. این تجربه موفق، حرص دستیابی به ثروت‌های کلان از راه غارت را شعله‌ورتر ساخت. با سقوط غرناطه سرمایه‌گذاری در غارتگری‌های زمینی به بن‌بست رسید و به‌ناچار «عصر اکتشافات دریایی» آغاز شد. این راهی است که با کلمب گشوده شد.

گفته می‌شود که وی از یک خاندان ایتالیایی به نام «کُلن»^۱ بود که در گویش اسپانیایی همان «کلمب» است. امروزه خاندان یهودی کلمبو (کلن‌های پیشین) در ایتالیا حضور دارند و یوسف کلمبو در سال‌های اخیر استاد فلسفه در دانشگاه‌های ایتالیا بود. سرمایه‌گذاران سفر کلمب همان کسانی بودند که یک سال پیش هزینه تهاجم به غرناطه را فراهم آوردند.^۲

1. Colon.

۲. زرسالاران یهودی و پارسی، استعمار بریتانیا و ایران، ج ۲؛ عبدالله شهبازی؛ مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی؛ تهران؛ ۱۳۷۷ (چاپ اول)؛ صص ۴۲ و ۴۳ (با تلخیص).

دیدگاه یک جامعه‌شناس برجسته: «ورنر سومبارت»^۱

«ورنر سومبارت» جامعه‌شناس و اقتصاددان آلمانی و از بنیانگذاران جامعه‌شناسی مدرن، متولد سال ۱۸۶۳م. است. او و «ماکس وبر» (جامعه‌شناس شهیر آلمانی) با هم دوست، همکار و هم‌بحث بودند. همراهی آن دو تا زمانی ادامه یافت که هر دو به دلایل اجتماعی تکوین سرمایه‌داری مدرن علاقه‌مند شدند. وبر می‌اندیشید که حضور «پیوریتن‌ها»^۲ در این عرصه بسیار مؤثر بوده است. در نگاه او، اخلاق پیوریتن‌ها پیوند عمیقی با روح سرمایه‌داری مدرن دارد؛ اما سومبارت معتقد بود این نقش را یهودیان بیش از پیوریتن‌ها به‌عهده داشته‌اند. در نظر سومبارت حضور یهودیان یکی از عوامل تکوین سرمایه‌داری جدید است و کشف قاره آمریکا در تکوین سرمایه‌داری نوین سهم بزرگی داشته است.^۳

سومبارت می‌نویسد:

آمریکا با وسعت خیره‌کننده خود، اساساً سرزمین یهودیان است، این نتیجه‌ای است که مطالعه عمیق و گسترده منابع موجود، در نهایت به آن ختم خواهد شد و سرشار از معنا است. آمریکا از همان اوان کشف، تأثیر بسیار قدرتمندی بر حیات اقتصادی اروپا و بر کل تمدن آن داشت و لاجرم نقشی که یهودیان در ساختن آمریکا با همه جوانب آن بازی کردند، به عنوان عاملی در توسعه مدرن اهمیتی فوق‌العاده دارد. به همین خاطر است که در این مورد بیش‌تر مکث خواهم کرد و با ذکر جزئیات

1. Werner Sombart.

۲. «پیوریتن‌ها» (Puritans) قومی از مسیحیان‌اند که به ظاهر انجیل عمل کنند و متعصب و متعبد باشند و آن‌گاه که خاندان استوارت به تعذیب و شکنجه آنان پرداختند، بسیاری از ایشان به آمریکا مهاجرت کردند [فرهنگ فارسی، ج ۵؛ صص ۳۶۵ و ۳۶۶]. آن‌ها به‌عنوان شاخه‌ای از مسیحیان پروتستان، به یهودیان بسیار نزدیک می‌باشند؛ چندان که سومبارت در مورد آنان می‌گوید: «پیوریتانیسم جلاً همان یهودیت است» [یهودیان و حیات اقتصادی مدرن؛ ورنر سومبارت؛ ترجمه رحیم قاسمیان؛ نشر ساقی؛ تهران؛ ۱۳۸۴؛ ص ۲۶۰].

۳. یهودیان و حیات اقتصادی مدرن؛ مقدمه ناشر (با تلخیص).

بیش‌تری به آن خواهم پرداخت.^۱

صرف کشف آمریکا، به نحو خارق‌العاده‌ای با یهودیان ارتباط دارد. چنین به نظر می‌رسد که دنیای جدید به کمک آن‌ها و فقط برای آن‌ها، در افق دید کاشفان قرار گرفت و گویی که کریستف کلمب و دیگران، عملاً مدیران اجرایی قوم یهود بودند تا آن‌ها را به این سرزمین‌های تازه کشف‌شده برسانند.^۲

اما مهم‌تر از همه این‌ها این است که برخی ادعا می‌کنند که خود کریستف کلمب هم یهودی بوده است. من بخشی از این اطلاعات را صرفاً نقل می‌کنم و ضامن صحت آن‌ها نیستم. در یک گردهم‌آیی جامعه جغرافی‌دانان مادرید، «دون سلسو گارسیا دو لا ریگا»،^۳ محقق‌یی که به خاطر تحقیقاتش در مورد کریستف کلمب شهره است، رساله‌ای را قرائت کرد و در آن مدّعی شد که کریستوبال کولون^۴ (نه کلمب)، فردی اسپانیایی بود که مادرش اجداد یهودی داشت. او با ارجاع به اسناد و مدارک موجود در شهر پونته‌ودرا،^۵ در ایالات گالیسیا،^۶ نشان داد که خانواده کولون در فاصله سال‌های ۱۴۲۸ تا ۱۵۲۸ در آن‌جا زیسته و اسامی مسیحی موجود در میان این خانواده، همان‌هایی بودند که در میان بستگان و اقوام دریانورد مشهور اسپانیا هم بسیار شایع و رایج بوده است. برخی از اعضای خانواده کولون و فونته‌روسا^۷ با هم ازدواج کردند. در یهودی‌بودن خانواده فونته‌روسا تردیدی وجود ندارد یا اینکه تازه مسیحی شده بودند و مادر کریستوبال نیز سوزانا فونته‌روسا^۸ نام داشت. وقتی در ایالت گالیسیا هرج و مرج شد، والدین کاشف آمریکا، از اسپانیا به ایتالیا کوچ کردند. دون سلسو برای تأیید ادعاهای خود منابع دیگری

۱. همان؛ ص ۳۳.

۲. همان؛ ص ۳۴.

3. Don Celso Garcia de la Riega.◇

4. Christobal Colon.

5. Pontevedra.

6. Galicia.

7. Fonterosa.

8. Suzanna Fonterosa.

هم رو کرد و باور او در این زمینه با وجود نشانه‌های بارزی از ادبیات عبری در نوشته‌های کریستف کلمب تقویت می‌شود و افزون بر آن، تصاویری که از او به جا مانده، تا حدّ زیادی شبیه چهرهٔ یهودیان است.^۱ هنوز درهای جهان جدید به طور کامل به روی اروپاییان باز نشده، جمع کثیری از یهودیان به سوی آن مناطق ازدحام بردند. پیش‌تر دیدیم که آمریکا در همان سال کشف شد که یهودیان اسپانیا بی‌خانمان شده بودند و سال‌های پایانی سدهٔ پانزدهم سال‌های آغازین سدهٔ شانزدهم، ادواری بود که در آن میلیون‌ها یهودی مجبور به ترک خانه و کاشانهٔ خود شده بودند و وضع یهودیان مثل آن بود که آب در خوابگاه مورچگان کرده باشند. بنابراین، چندان جای تعجب ندارد که جمع کثیری از این آوارگان خود را به جهان جدید رسانده باشند که آینده را در آن‌جا تابناک‌تر می‌دیدند. اولین بازرگانان آمریکا یهودی بودند. اولین نهادهای صنعتی در آمریکا را یهودیان بنیاد نهادند.^۲

دیدگاه «هارون یحیی»^۳

در کتاب «تاریخ ناگفته و پنهان آمریکا» نوشتهٔ «هارون یحیی» می‌خوانیم: از جمله دلایل محکم و غیرقابل مناقشه در مورد یهودی‌بودن کلمب، نامه‌ای است که از سوی راهب «هرناندو دِ تالاورا»^۴ چند روز قبل از آغاز سفر کلمب، برای ملکه ایزابلا نوشته شده است. تالاورا در این نامه ملتسمانه خواستار جلوگیری از اعزام فردی بیگانه (خارجی) که تحت تأثیر نفوس شیطنانی است به این مأموریت پُرماجرا می‌شود. به نظر وی: «اگر روح‌القدس خواستار باز شدن پای فرزندان خود به

۱. یهودیان و حیات اقتصادی مدرن؛ ص ۳۵.

۲. همان؛ صص ۳۵ و ۳۶.

۳. هارون یحیی (متولد ۱۹۵۶ میلادی در شهر آنکارای ترکیه) نام مستعار است. نام واقعی این محقق و نویسنده پُرکار عدنان اکتار (Adnan Oktar) است. آثار متعددی از او به فارسی

ترجمه و منتشر شده است، از جمله: «فراماسونری و یهود».

دریاهای ناشناخته بود، جهت انجام این کار منتظر فردی مجهول‌الهویه و خارجی نمی‌شد.»

تالورا می‌نویسد:

من مفهوم و تعبیر خواب و رؤیایی را که «راهب جین» دیده بود، درنیافتم. چگونه ممکن است که در نتیجه این سفر نفرت‌انگیز کلمب، سرزمین‌های مقدّس به دست یهودیان بیفتد؟!

راهب جین به من گفت که در رؤیای خود «جان بپتیست مقدّس»^۲ را دیده است و او در خواب گفته که این سفر کلمب برای یهودیان بسیار بابرکت خواهد بود آن‌ها آرامگاه عیسی / علیه‌السلام / را به دست خواهند آورد.^۴

اینک ماجرای آن خواب کاملاً تعبیر شده است و یهودیان با تکیه بر قدرت آمریکا، توانسته‌اند حمایت نیرومندی را از رژیم جعلی اسرائیل سامان دهند و سرزمین مقدّس فلسطین - از جمله «بیت‌لحم» زادگاه حضرت عیسی بن مریم - را به تصرف درآورند.

به نظر هارون یحیی:

نظریه یهودی بودن کلمب از سوی بسیاری از مورخان مورد تأیید قرار گرفته است و جملگی معتقدند که کاشف آمریکا، یک یهودی پنهان‌کار (تغییردین داده) بوده است.^۵

هارون یحیی می‌نویسد:

خانواده کلمب از اعیان یهودیان کاتالان در بارسلونا بودند. تاریخ‌نگاران معتقدند خانواده کلمب که در جنوا زندگی می‌کرده و به اسپانیایی سخن

1. Jean.

۲. «جان» (به زبان انگلیسی)، همان «یوحنا» یا «یحیی» است [مراجعه شود به: دایرةالمعارف فارسی، جلد دوم، بخش دوم؛ به سرپرستی غلامحسین مصاحب؛ شرکت سهامی کتاب‌های جیبی (وابسته به مؤسسه انتشارات امیرکبیر)؛ تهران؛ ۱۳۸۱؛ صص ۳۳۶۷ و ۳۳۶۸].

3. John the Baptist.

۴. تاریخ ناگفته و پنهان آمریکا؛ ترجمه و تألیف نصیر صاحب‌خلق (برپایه نوشته عدنان اکتار = هارون یحیی)؛ ناشر: هلال؛ تهران؛ ۱۳۸۴ (چاپ اول)؛ ص ۲۲.

۵. همان؛ ص ۲۲ (با تلخیص).

می‌گفتند، یهودی بوده‌اند.^۱

«سند خرقه»^۲ برای یهود

اینک تذکر نکته‌ای را برای خوانندگان محترم مفید می‌دانیم. شرفِ روشنفکری معاصر ایران، زنده‌یاد «جلال آل‌احمد» در سفرنامه خود به اسرائیل – که اکنون، آن را با عنوان طنزآمیز و جهت‌دار «سفر به ولایت عزرائیل» در دست داریم – به مناسبتی، ترجمه صفحاتی از کتاب «یهودیان در دنیای کنونی» را آورده است. نویسنده فرانسوی زبان کتاب «J. Madaule»، اشاره می‌کند احتمالاً کلمب از نژاد یهودی است. در این جا، «آل‌احمد» می‌نویسد:

نکند حضرت نویسنده دارد سند خرقه برای یهودیان فراهم می‌کند و کشف آمریکا را هم ... و الخ؟^۳

از عبارت «جلال» برمی‌آید او برای بار نخست به چنین اشاره‌ای برخورده است. جالب اینکه وی این سخن را رد نمی‌کند و زمینه را برای تحقیق باز می‌گذارد؛ ولی تحقیقی که توأم باشد با سوءظن به نویسنده در فراهم کردن سند خرقه. در تأیید برداشت «آل‌احمد» باید گفت، هدف گروهی از پرداختن به نقش یهودیان در سفر کلمب و نیز یهودی‌بودن او، واقعاً فراهم کردن سند خرقه برای یهودیان است. چنان پژوهشگرانی می‌کوشند تا چنین جلوه دهند که یهودیان

۱. همان؛ ص ۲۳.

۲. «خرقه» لباس پیراهن‌مانند و جلویسته‌ای است که سالکان به نشانه ورود به طریقت از دست پیر می‌پوشیده‌اند و آداب و ادبیات خاص خود را داشته است. در برخی نوشته‌های صوفیان سابقه خرقه‌پوشی را به جبرئیل و حضرت آدم یا حضرت خضر و دیگر پیامبران علیهم‌السلام یا پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و از طریق ایشان به حضرت علی علیه‌السلام و صوفیان طبقه اول می‌رسانند. مباحث مربوط به «سند خرقه‌پوشی» مفصل است و سرآغاز تاریخی لباس (پوشاندن و پوشیدن خرقه) مشخص نیست [برگرفته از پایگاه اطلاع‌رسانی بنیاد دایرة‌المعارف اسلامی؛ دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۵؛ مدخل «خرقه»، نوشته ندا عظیمی و بابک عباسی؛ نشانی اینترنتی: www.encyclopaediaislamica.com]

۳. سفر به ولایت عزرائیل، ص ۷۳.

در جریان سفرهای دریایی قرون پانزدهم و شانزدهم میلادی - که با هدف‌های اقتصادی و سیاسی صورت می‌پذیرفته است - نقشی ارزنده داشته‌اند. آن‌گاه، چنین نتیجه می‌گیرند که نژاد یهودی دارای عزت و عظمتی درخور است. به نظر می‌رسد «ویل دورانت» و همسر یهودی‌اش، «آریل»، از این گروهند.^۱

همین نظریه دربارهٔ دکتر «حبیب لوی» - یهودی صهیونیستی که خود را ایرانی می‌خواند - صادق است که در کتاب سه مجلدی «تاریخ یهود ایران»، ذیل عنوان «بزرگان یهود جهان که خدمات جالبی نسبت به کشور خود و بشریت انجام دادند»، هم از کلمب نام می‌برد^۲ و هم تصویر او را با زیرنویس «کریستف کلمب یهودی که به زور مسیحی شده» به چاپ می‌رساند.^۳

لیکن برخی از پژوهشگران دیگر که بر صهیونیستی بودن جریان سفر کلمب و احتمال یهودیت او تأکید می‌کنند، مقصودی دیگر دارند و می‌کوشند تا موقعیت برنامه‌ریزی‌شده و مسلط امروز یهودیان در آمریکا و اروپا را ترسیم نمایند. به این ترتیب، روشن می‌شود که یهودیان در برنامه‌ریزی‌های درازمدت فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی چه جایگاه و توانی دارند. نیز آشکار می‌گردد که آنان به گونه‌ای دقیق و سازمان یافته، از پیشینیان خویش پیروی می‌کنند.^۴

در این صورت، دیگر «انتساب کشف آمریکا به یهود» به معنای فراهم کردن «سند خرقه» برای ایشان نیست.

در این تحلیل، دیگر چندان مهم نیست که بالاخره یهودیان در کشف آمریکا، به عنوان یک واقعهٔ تاریخی، چه سهمی داشته‌اند. آنچه اهمیت دارد،

۱. همین جا باید اشاره کنیم که قطعاً لطف این دو نویسنده در کتاب «تاریخ تمدن» نسبت به یهود و دفاعشان از این قوم و تبلیغ افسانهٔ مظلومیت محض یهود، در جهانگیر شدن این اثر، تأثیر بسیار داشته است. ◇

۲. تاریخ یهود ایران؛ ج ۳؛ حبیب لوی؛ کتابفروشی بروخیم؛ تهران؛ ۱۳۳۹؛ ص ۹۹۳.

۳. همان؛ ص ۹۹۵.

۴. اگر چه یهودیان به مرور، در طول سده‌های اخیر در جهان تسلطی یافته‌اند، لیکن می‌توان با «کلمهٔ توحید» و «توحید کلمه» (وحدت) این مجموعهٔ به ظاهر قدرتمند را درهم شکست. ◇

تسلط بی‌چون و چرای یهودیان بر آمریکای امروز و اقمار آن است، به‌ویژه هنگامی که این حقیقت در کنار وقایع سال‌های پایانی قرن پانزدهم میلادی در اسپانیا قرار گیرد، مفهومی تازه می‌یابد و از غبار ابهام به در می‌آید.

به همین دلیل، با وجود تسلط و سیطره یهودیان بر رسانه‌های گروهی، در دنیا هیچ تلاش تبلیغاتی گسترده‌ای را نمی‌یابیم که یهودی‌بودن کلمب را آشکار سازد. به عکس، در چنین مواردی، سعی شده است تا نقش یهودیان پنهان بماند؛ مبادا با وصل شدن اوّل و آخر ماجرای کشف آمریکا، مخاطبان، خود، یک «توطئه»ی آشکار را در مجموع این ماجرا دریابند.^۱

خوب است همین‌جا اشاره‌ای داشته باشیم به بیانی سمبلیک در تعلق آمریکا به یهودیان، که البته از زاویه‌ای نیز می‌توان آن را یک سند خرقه اساسی (!) دانست:

بعد از کریستف کلمب، بر سر کشف دنیای جدید اختلاف نظرهای تاریخی بروز می‌کند. گروهی ادعا می‌کنند «کلمبوس» اوّلین کاشف آمریکا نبود، بلکه «لایف اریکسون» وایکینگ قبل از او به ارض جدید رفته است. گروهی دیگر «امریکو ویسپوچی» را کاشف آمریکا قلمداد می‌نمایند و حتی اسم او را روی قاره آمریکا می‌گذارند. به تازگی، مدّعی جدیدی پیدا شده که معتقد است کاشف آمریکا، نه «کلمبوس» است، نه «اریکسون»، و نه «ویسپوچی»؛ بلکه یهودی گمنامی است که نامش در تاریخ گم شده. این مدّعی جدید که پروفیسور «سایروس هگوردون» آمریکایی است، ادّعای خود را بر اساس سنگ‌نبشته‌ای قرار می‌دهد که به

۱. به‌راستی، اگر بنگریم که یهود از آغاز رنسانس تا زمان تشکیل رژیم غاصب اسرائیل، با هماهنگی و نظمی آشکار حرکت کرده است، آیا در رویارویی با روایت‌های مشهور - ولی دروغین - تاریخی، دیدگاهی متفاوت نخواهیم یافت؟ به نظر ما، این تغییر دیدگاه باعث کاوشی نو در بسیاری از وقایع دیگر و تجدیدنظر در اصول و شیوه‌هایی خواهد گشت که تربیت‌شدگان نظام علمی و دانشگاهی غرب، آن را بر ما تحمیل کرده‌اند. و این، برای ارباب سلطه - که با نیرنگ و تحریف، از آگاهی مردم جلوگیری می‌کنند - بسیار خطرناک خواهد بود، زیرا در فاصله‌ای کوتاه، سررشته امور را از دستشان به در خواهد آورد؛ ان‌شاء‌الله. ◊

سال ۱۸۸۶، ضمن حفریات باستانشناسی در تپه آرامگاه «بیت کرایک» ایالت «تنسی» کشف می‌گردد.

زیرا روی این سنگ‌نبشته - که قدمتش را به ۲۰۰۰ سال قبل از «کلمبوس» نسبت می‌دهند - به خط عبری نوشته شده است: «برای سرزمین یهود!»

پروفسور گوردون می‌نویسد: «یهودیان ۲۰۰۰ سال قبل از کلمب، به وسیله کشتی‌های ساخت «فنیقی»، از شبه‌جزیره «ایبری»، به حال فرار به دریا‌های دوردست رفتند و پس از عبور از دریا‌های تاریک به ارض جدید رسیدند.»

ولی برخی دیگر از مورخین، این سنگ‌نبشته را - که در موزه «برندیز» بوستون قرار دارد - جعلی می‌دانند و معتقدند که یهودیان آن را برای کسب افتخار فلآبی زیر خاک جا داده‌اند.^۱

جوداییکا و کلمب

جوداییکا چیست؟

دایرةالمعارف جوداییکا یک اثر بسیار مهم یهودی است که انتشار آن از چند دهه پیش آغاز شده است. این اثر حاصل سال‌ها کار فشرده و متمرکز پژوهندگانی یهودی از سراسر جهان است و تصویری جامع از تمام جنبه‌های زندگی و دانش یهودی تا روزگار حاضر ارائه می‌کند.^۲ فایل پی.دی.اف. این کتاب (ویرایش ۲۰۰۷ میلادی) در دوره‌ای ۲۲ جلدی با قطع رحلی، حجمی بالغ بر هفده هزار و پانصد صفحه را شامل می‌شود. برای تولید جوداییکا جز ۳۰۰ ویراستار و ۱۸۰۰ نویسنده، ۱۵۰ کارمند نیز به کار گماشته شدند، و تازه این پیش از مراحل چاپ و صحافی بود.^۳

مخاطبین چنین اثری - در دورانی که یهودیان با تکیه بر توانایی‌های

۱. اعجوبه‌ها، ج ۲؛ صص ۶۴۲ و ۶۴۴.

۲. هفت آسمان: فصلنامه تخصصی ادیان و مذاهب (وابسته به مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان

و مذاهب)؛ سال دوم، شماره هشتم؛ زمستان ۱۳۷۹؛ ص ۲۵۳.

۳. همان؛ ص ۲۵۷.

بخش اول: بازنگری سفر کریستف کلمب / ۹۵

فوق العاده مالی، پیشرفت های علمی، ساختار آفرینی های سیاسی و امنیتی، و همچنین قدرت نظامی آمریکا و اروپا چندان احساس امنیت و آرامش خیال می کنند که به آشکار ساختن شمه ای از اطلاعات مربوط به خود پردازند - در واقع تنها یهودیان انگلیسی زبان نیستند، بلکه همه مردم دنیايند.

دفتر اصلی ویرایش این اثر در سال ۱۹۶۳م. در فیلادلفیای آمریکا دایر شد. سپس در سال ۱۹۶۵م. مرکز ویراستاری به اورشلیم منتقل شد. اورشلیم در این زمان، مرکز بی رقیب مطالعات یهودی در جهان بود و بزرگترین محققان یهودی، از جمله پرفسور سسیل روث،^۱ سرویراستار جدید این اثر، در این شهر اقامت داشتند.^۲

به جز موضع گیری ها و نگاه صهیونیستی دست اندرکاران تألیف این اثر، انتقال مرکزیت دایرةالمعارف جوداییکا به اسرائیل نیز به خوبی نشان از هویت صهیونیستی دانشنامه جوداییکا دارد.

حال با این توضیحات باید توجه داشت یکی از امور مشکل در تدوین دایرةالمعارف تصمیم در مورد این امر بوده است که کدام شخص به عنوان یک مدخل در دایرةالمعارف گنجانده شود و کدام گنجانده نشود و اینکه چه کسی یهودی است و چه کسی نه؟ اصل نخستی که پذیرفته شد، این بود که هر که یهودی متولد شده است، یهودی است، حتی اگر بعدها تغییر کیش داده باشد. اصل دوم این بود که شخصی را که والدین یهودی دارد، می توان به عنوان یهودی در دایرةالمعارف آورد.^۳

نظر جوداییکا درباره کلمب

نویسنده مدخل «کریستف کلمب»^۴ در جوداییکا، سرویراستار این

1. Cecil Roth.

۲. هفت آسمان: فصلنامه تخصصی ادیان و مذاهب؛ سال دوم، شماره هشتم؛ ص ۲۵۶.

۳. همان؛ ص ۲۶۲.

4. COLUMBUS, CHRISTOPHER.

دایرةالمعارف، یعنی «سیسیل راث»^۱ (۱۸۹۹-۱۹۷۰ م.) است. او «کلمب» را یهودی می‌داند و شخصاً مدخل مربوط به او را نوشته است. در ذیل گزیده‌ای از نوشته‌ی وی را می‌آوریم:

کریستف کلمب (تولد: ۱۴۵۱ م.؛ مرگ: ۱۵۰۰ م.^۲) کاشف آمریکا. بعضی قائل به اصل و نسب نهان‌کیشانه یهودی (مارانو) برای کلمب بوده‌اند. او هنگامی که می‌خواست از اصالت و خاستگاهش سخن بگوید، مبهم حرف می‌زد! گویا در پشت صحنه زندگی‌اش چیزهایی برای پنهان‌کردن داشت. با این وجود او به شکل رازآلودی به اینکه نشستش به داوود نبی می‌رسید، به خود می‌بالید و به آن افتخار می‌کرد. کلمب تمایل شدیدی به ارتباط با جامعه یهودیان و یهودیان نهان‌کیش (مارانوها) داشت.

محققان اسپانیایی تلاش کرده‌اند تا به این موضوع بپردازند که این قهرمان برجسته تاریخ اسپانیا که در واقع در جنوای ایتالیا دنیا آمده است، پدر و مادرش از یهودیان یا از یهودیان سابقی بوده‌اند که از اسپانیا به ایتالیا کوچ کرده‌اند. البته نام «کولون» یا «کولومبو»^۳ در بین یهودیان ایتالیا در اواخر قرون وسطی، نامی غیرمتعارف نیست.

اخیراً سندی یافته شده است که نشان می‌دهد کلمب متعلق به خانواده‌ای از یهودیان نهان‌کیش (مارانو) بوده و اصالتی مایورکایی^۴ داشته، لیکن اصالت این سند هنوز تأیید نگردیده است.

از سوی دیگر، امضای رمزآلود کلمب - که به پسرش هم دستور داده بود تا همیشه از همان امضا استفاده کند - مستعد بود تا تفسیری عبرانی را پذیرا شود. چنین تفسیری، نسبت به دیگر نظریات پیشنهادی که برای

1. Cecil Roth.

۲. زندگینامه نویسان، معمولاً زمان مرگ کلمب را ۱۵۰۶ میلادی نوشته‌اند. جوداییکا زمان مرگ کلمب را شش سال زودتر از آن چیزی می‌داند که مشهور است. ◊

3. Colon (or Colombo).

۴. مایورکا (Majorca) یا مالیورکا (Mallorca) را به عربی «میورقه» گویند. جزیره است در دریای مدیترانه متعلق به اسپانیا. بزرگ‌ترین جزیره جزایر بالئار است و مرکزش پالما می‌باشد [با استفاده از: دایرةالمعارف فارسی، جلد دوم، بخش دوم؛ صص ۲۶۴۱ و ۲۶۴۲].

رمزگشایی از امضای کلمب داده شده، چندان هم نامحتمل نیست.^۱
در مورد امضای کلمب در نامه‌هایش و دیگر علائم مورد استفاده او، گفتنی
است:

علایم و نمادهای موجود در امضاها کلمب به تصریح «لی ام. فریدمن»^۲
تاریخ‌نگار یهودی، نیز مؤید این مدعا است / که کلمب یک یهودی
پنهان‌کار بوده است. / به نظر او شکل یک مثلث کامل که برای یهودیان
مقدس است و در گورستان‌ها و معابد یهودیان از آن استفاده می‌شود در
تمام امضاها کلمب مشاهده می‌شود.^۳
در گوشه سمت چپ بالای کلیه نامه‌هایی که کلمب برای خانواده خود
ارسال می‌داشت، مونوگرامی به چشم می‌خورد که مفهوم آن پنجاه سال
قبل توسط «موریس دیوید»^۴ کشف شد. این مونوگرام از دو حرف
تشکیل شده است که هر یهودی‌ای آن را در بالای تمامی نوشته‌های خود
می‌نوشت. این دو حرف عبارت بودند از دو کلمه Beth و he که امروزه
معلوم شده بر عبارت ezrat ha cham Be و Baruch chem یعنی مقدس
است خداوند یهود دلالت دارد. نکته دیگری که ثابت می‌کند او یک
یهودی پنهان‌کار بود، نحوه نگهداشتن دست چپ خود (به صورت
پنجه‌باز بر روی قفسه سینه سمت راست) در تصاویر و تابلوهای او
است. این عمل، اقدام رمزآلودی بود که مارانوها جهت شناسایی یکدیگر
به کار می‌بردند.^۵

1. Encyclopaedia Judaica (second edition); Fred Skolnik, (editor-in-chief) and Michael Berenbaum (executive editor); Thomson Gale and Keter Publishing House Jerusalem; New York and Jerusalem: 2006; vol.5 , p.70[= p.3170(pdf)].

2. Lee M. Friedman.

۳. تاریخ ناگفته و پنهان آمریکا؛ صص ۲۲ و ۲۳.

4. Maurice David.

۵. تاریخ ناگفته و پنهان آمریکا؛ ص ۲۰ [و این منبع اخیر به نقل از مقاله‌ای تحت عنوان «آیا کریستف کلمب حقیقتاً یک یهودی بود؟» به قلم «دالیا سایاه» (Dalia Sayah) که در روزنامه «شالوم»، ارگان یهودیان ترکیه منتشر شده است].

۳. انگیزه‌شناسی کلمب

۳-۱. برگزیده خدا!

«کارل گریمرگ» می‌نویسد:

کلمب، خود را برگزیده خدا می‌دانست. هنگام معامله با «فردیناند» و «ایزابیل» با سماجت تکرار می‌کرد که این خواست خداست که او سرزمین‌های جدید را کشف کند؛ زیرا از این طریق، منابع مالی لازم برای یک جنگ صلیبی تازه را به دست خواهد آورد. این استدلال تأثیر عمیقی بر زوج پادشاهی بخشید. فکر یک جنگ صلیبی جدید، همان‌طور که در نظر «هانری دریانورد» مقدس به شمار می‌رفت، برای زوج پادشاهی اسپانیا نیز جنبه تقدس داشت و برای اکتشافات اسپانیایی‌ها، همانند پرتغالی‌ها، با ارزش بود.

در باره کریستف کلمب می‌گویند:

ایمان مذهبی هسته وجودش را تشکیل می‌داد، این تنها راه درک اعتماد به نفس، سماجت، و عنوان‌کردن تقاضاهایی است که تا مرز ستیزه‌جویی پیش می‌رفت.^۱

«دانیل بورستین» کلمب را یک «متعصب دینی»^۲ و «دین‌دار متعصب»^۳

می‌خواند.

۱. تاریخ بزرگ جهان، ج ۶؛ صص ۷۵ و ۷۶.

۲. کاشفان؛ ص ۳۱۲.

۳. همان؛ ص ۳۱۴.

«ورلندن» درباره کلمب می‌نویسد:

سخنانش آرام و مناسب و سر و وضعش مرتب بود. اعمال مذهبی‌اش، چه راجع به روزه و چه دعا و نماز، را به طور جدی و دقیق انجام می‌داد، به نحوی که او را با یک عضو دارای مقام و مرتبهٔ رهبانی اشتباه می‌گرفتند. هیچ‌وقت بدون اینکه جملهٔ «عیسی مسیح و مریم مقدس ما را حفظ کنند» را بالای کاغذ بنویسد، چیزی نمی‌نوشت. ارادت او نسبت به مریم مقدس و «سنت فرانسوا» بسیار زیاد بود؛ و بعدها تمام کارهایی که انجام می‌داد را همیشه از طرف لطف خدا می‌دانست. بعداً خواهیم دید که این احساس، او را تا آن جا پیش برد که خود را مانند «داود» برگزیدهٔ خدا می‌دانست و امیدوار بود که شایستگی پوشاندن ضریح مقدس را داشته باشد.^۱

نیز «ورلندن» اشاره می‌کند، کلمب می‌خواسته «در راه خود، اورشلیم را آزاد کند».^۲

«ویل دورانت» به نقل از پسر و دوستان کلمب، او را فردی «محبوب، خوش‌برخورد، موقر، بصیر، در خوردن و نوشیدن میانه‌رو، و سخت‌پارسا»^۳ توصیف می‌کند.

از عبارات اخیر «ورلندن» بر می‌آید که گویی کلمب می‌خواسته است یک‌تنه شکست‌های صلیبی‌ها را جبران کند؛ شکست‌هایی که آخرین آن‌ها را دویست سال پیش‌تر (۱۲۹۱ م.) در نهمین نبرد صلیبی از مسلمانان متحمل شده بودند.^۴

و این، با «ایمان مذهبی» او سازگاری داشته است. با این حال، به دلایلی نمی‌توانیم تعصب مذهبی کلمب را باور کنیم.

۱. کریستف کلمب؛ شارل ورلندن؛ ص ۲۵.

۲. همان؛ ص ۹۳.

۳. تاریخ تمدن، ج ۶؛ ص ۳۱۵.

۴. دو قرن وحشت (گزارشی از جنگ‌های صلیبی)؛ تألیف کیانفر پایزی و محمدعلی راد؛ انتشارات پیام آزادی؛ تهران؛ ۱۳۶۸؛ صص ۲۴۰-۲۳۷.

۲-۳. اخلاقیات کلمب

کلمب گاهی از ده فرمان پای بیرون می‌نهاد، چنان که در «قرطبه» بعد از مرگ زنش، زنی به نام «بئاتریس انریکوئث» از او پسر نامشروعی به دنیا آورد (۱۴۸۸ میلادی).^۱

«شارل ورنلندن» این قسمت از زندگی کلمب را مفصّل‌تر شرح می‌دهد: از ماه مه سال ۱۴۸۷، کلمب از دربار «کاستیل» مقررّی ناچیزی دریافت می‌کرد. در این مدّت، در «کوردو» / «قرطبه» نیز اقامت کوتاهی داشت. و در این شهر بود که با «بئاتریس دوهاراننا» - که حدود پانزده سال از او کوچک‌تر بود - آشنا شد. از این زن، یک پسر به نام «فردیناند»، شرح‌حال‌نویس آینده‌اش، به طور نامشروع به دنیا آمد؛ چون کلمب با مادر فردیناند ازدواج نکرد. اینکه چه مدّت کلمب با او بوده است، معلوم نیست؛ ولی ظاهراً این‌طور است که اگر با او ازدواج نکرد، به خاطر این بود که کلمب عقیده داشت این ازدواج او را به پیشرفت و ترقّی نمی‌رساند.^۲

«ورلندن» که قبلاً از کلمب به عنوان «یک چهره مذهبی»^۳ یاد کرده بود،

برای رفع تناقض (!) می‌افزاید:

مرد عجیبی است! کسی که در رفتارهای روزانه‌اش آن‌قدر پارسا و محترم است، ولی معشوقه‌ای دارد که از ترس به خطر افتادن کارش با او ازدواج نمی‌کند!^۴

«ویل دورانت» نیز در توجیه روابط نامشروع کلمب با «بئاتریس» می‌نویسد: کریستف کلمب، با آنکه در زمان حیات و پس از آن، طبق وصیتنامه‌اش، زندگی مرفّهی برای او تدارک دید، با وی عروسی نکرد. از آنجا که بسیاری از بزرگان آن دوران - که عصر سرخوشی بود - از این کودکان حرامزاده فراوان داشتند، گمان نمی‌رود که کسی به این یکی به چشم بدبینی و خشم نگریسته باشد.^۵

۱. تاریخ تمدن، ج ۶؛ ص ۳۱۶.

۲. کریستف کلمب؛ شارل ورنلندن؛ صص ۳۶ و ۳۷.

۳. همان؛ ص ۲۵.

۴. همان؛ ص ۳۶.

۵. تاریخ تمدن، ج ۶؛ ص ۳۱۶.

می‌بینیم ویل دورانت آمریکایی برای حفظ شأن کلمب، زشت‌کاری او را با «سرخوشی» مترداف می‌داند و عمل وی را به دلیل همانندی با رفتار «بزرگان» و «فراوانی» امثال آن، موجّه می‌شمرد!

از این گذشته، در شرح سفر اول کلمب می‌خوانیم:

روز دوم سپتامبر، هر سه کشتی عازم «سن سباستین» می‌شوند و در آنجا لنگر می‌اندازند. و در این بندر است که عشق برای سومین بار به سراغ «کلمبوس» می‌رود و او را عاشق «بئاتریس دولویادیلا»، زیبای سی ساله و بیوه فرماندار سابق جزیره، می‌کند. این عشق به حدّی قوی است که حرکت کلمبوس را سه روز به تأخیر می‌اندازد.^۱

۳-۲. انگیزه‌های باطنی کلمب

به نظر ویلکم ا. واشبرن:

درست است که اروپاییانی همچون کلمب که در پی فراتر رفتن از مرزهای ناشناخته بودند، غالباً انگیزه‌های خود را در قالب آرمان‌های مسیحی بیان می‌کردند؛ اما همیشه آمیزه‌ای از انگیزه‌های دنیوی و اخروی در میان بوده است. از یک سو، کلمب پیوسته آگاه بود که نامی که رویش نهاده‌اند، یعنی کریستوفر، به معنای «زاده مسیح» است. از سوی دیگر، ثروتی که انتظار داشت از راه اقدام خطیر دریانوردی به سوی غرب، برای خود و اربابانش فراهم آورد، قرار بود عمدتاً از راه دادوستد تأمین شود.^۲

می‌بینیم انگیزه‌های مذهبی کلمب از دستاویزهای او برای کسب حمایت فرمانروایان کاتولیک اسپانیا به شمار می‌رفتند؛ ولی آیا می‌توان پذیرفت ایمان مذهبی هسته وجود کلمب را تشکیل می‌داده است؟!

در مورد هدف سفرهای کلمب، دیدگاه‌هایی متفاوت وجود دارد. بعضی می‌گویند هدف او از این سفرهای اکتشافی، نه رسیدن به جزایر «هند شرقی»

۱. اعجوبه‌ها، ج ۲؛ ص ۶۲۲.

۲. ماهنامه پیام یونسکو؛ سال بیست و سوم، شماره ۲۶۴؛ خرداد ۱۳۷۱ (مه ۱۹۹۲ میلادی) [تاریخ

انتشار: فروردین ۱۳۷۲]؛ ص ۱۵.

بخش اول: بازنگری سفر کریستف کلمب / ۱۰۳

یا «جزایر ادویه»، بلکه دستیابی به برخی از جزایر اقیانوس اطلس بوده است. ولی برخی دیگر معتقدند کلمب در سال ۱۴۷۴ م. از «توسکانلی»،^۱ دانشمند ایتالیایی، خواست که درباره طرح رسیدن به قاره آسیا از طریق غرب، نظر خویش را ارائه دهد. وی پاسخ داد: «این طرح قابل اجراست؛ و در صورت موفقیت بهره‌های سیاسی و اقتصادی فراوان به دنبال خواهد داشت».^۲

کلمب در حدود سال ۱۴۸۴ م. به «ژان دوّم»، پادشاه پرتغال، پیشنهاد کرد: شاه سه کشتی را برای یک سیاحت اکتشافی یک ساله در اقیانوس اطلس مجهز سازد؛ کریستف کلمب را دریاسالار بزرگ اقیانوس و نیز فرماندار تمام سرزمین‌های کشف‌شده گرداند؛ و یک‌دهم عایدات و فلزهای گرانبهای حاصل شده از آن مناطق را به وی دهد. چنان که پیداست، اندیشه گسترش و ترویج مسیحیت، در حاشیه ملاحظه‌های مادی بود.^۳

در حقیقت، کلمب به دنبال بهره‌مندی‌های سیاسی و اقتصادی بود؛ اما ملاحظات سیاسی ایجاب می‌کرد احساسات مذهبی فرمانروایان کاتولیک اسپانیا را کاملاً در نظر گیرد.

در بیان علاقه کلمب به طلا از وی نقل شده است:

طلا گران‌بهارترین همه کالاها است. طلا گنجینه‌ساز است و کسی که آن را صاحب شود در این دنیا به هرچه لازم داشته باشد، دست خواهد یافت؛ همچنان‌که وسیله‌رهایی ارواح از دوزخ نیز خواهد بود و مستقر ساختن آن ارواح در لذت‌های فردوس.^۴

پیش از انقلاب اسلامی ایران، انتشارات «فرانکلین»، با هدف ترویج فرهنگ

1. Toscanelli.

۲. تاریخ اکتشافات جغرافیایی؛ یسری عبدالرزاق جوهری؛ ترجمه عیسی متقی‌زاده و احمد برادری؛ انتشارات امیرکبیر؛ تهران؛ ۱۳۷۴؛ صص ۱۰۲ و ۱۰۳.

۳. تاریخ تمدن، ج ۶؛ ص ۳۱۵.

۴. تاریخ مردمی آمریکا؛ هاروی واسرمن؛ ترجمه محمد قاضی و ملک‌ناصر نوبان؛ نشر آروین؛ تهران؛ ۱۳۷۳ (چاپ اول)؛ ص ۲۱.

آمریکایی در میان نوجوانان ما، کتابی را درباره «کلمب» به چاپ رساند.^۱ در این کتاب، انگیزه‌های کلمب از زبان خودش این‌گونه بیان شده است:

می‌خواهم کوتاهترین راه را به آسیا کشف کنم. من معتقد شده‌ام که خداوند مرا برای چنین مأموریتی برگزیده است. این ایمان را من از شوقی که از کودکی به مناطق دور در خود داشته‌ام، احساس می‌کنم. هر چه درباره نجوم و جغرافی و دریاها می‌دانم، علمی است که او به من عطا کرده است. علم ریاضی من و مهارت من در نقشه‌کشی، همه، لطف الهی است؛ و من تا وقتی که زنده‌ام، باید دعوت او را لبیک بگویم.^۲

سمت و سوی این مطالب، در الگوسازی از کلمب مشخص است؛ اما «کالمت» درباره انگیزه‌های شخصی کلمب می‌نویسد:

کریستف کلمب تنها هدفش کسب شهرت و نام نبود، بلکه توقعات زیاد مادی نیز داشت: اول اینکه نام امیرالبحر / دریاسالار / نیروی دریایی را به دست آورد؛ دوم عنوان نایب‌السلطنه در کلیه سرزمین‌های اکتشافی با اختیار انتخاب و انتصاب کلیه کارمندان تشکیلات کشوری و لشکری؛ سوم ده درصد از کلیه منافع احتمالی از هر نوع؛ چهارم امتیاز دادرسی در تمام نواحی اکتشافی، پنجم حق برداشت یک‌هشتم از کلیه عوایدی که در حین دریانوردی به دست خواهد آورد؛ با شرط اینکه او نیز یک‌هشتم

۱. این کتاب، پس از انقلاب اسلامی، نیز تقریباً بدون هیچ تغییر محتوایی تجدید چاپ گشت؛ البته با یک تفاوت: نام مترجم این کتاب که در فروردین ۱۳۴۰ «مجید یعقوب» بود، در چاپ بعد از انقلاب به «مجید روشنگر» تغییر یافت؛ یعنی که این دو یک‌نفرند. مجید روشنگر (متولد ۱۳۱۵) از فعالان عرصه ترجمه و مدیریت نشر کتاب در دهه ۱۳۴۰ بوده است. به نظر می‌رسد آموزه‌های اصلی حرفه‌ای وی در عرصه نشر با «انتشارات پنگوئن انگلستان» و «انجمن ناشران کتاب آمریکا» شکل گرفته است. انتشارات مروارید را او در ایران همراه با بعضی دوستانش راه‌اندازی کرد. همچنین انتشار مجموعه‌ای از کتاب‌های جیبی از فعالیت‌های وی در این عرصه است. روشنگر طی سال‌های ۱۳۴۳ تا ۱۳۶۰ از کارمندان وزارت امور خارجه بود و در سال ۱۳۶۰ بازنشستگی اختیار کرد و از ایران رفت [با استفاده از ماهنامه جهان کتاب؛ سال دوازدهم؛ شماره‌های ۲۲۰ و ۲۲۱؛ شهریور و مهر ۱۳۸۶؛ صص ۱۱-۶].

۲. کریستف کلمب؛ آرمسترانگ اسپری؛ ترجمه مجید روشنگر؛ ص ۲۸.

بخش اول: بازنگری سفر کریستف کلمب / ۱۰۵

مخارج خود را در این مسافرت‌ها به عهده بگیرد.^۱
«ویل دورانت» پس از نقل ستایش‌های پسر و دوستان کلمب از وی، دیدگاه‌های افراد دیگر را چنین می‌آورد:

دیگران مدعی بودند که مردی خودبین بوده؛ عناوینی را که به دست می‌آورد، به رُخ دیگران می‌کشیده؛ در خیال و نوشته‌هایش، نَسَبِ خود را بالا می‌برده؛ و برای گرفتن سهم بیشتری از طلاهای دنیای جدید، آزمندانه چانه می‌زده است.^۲

۳-۴. برده‌گیری و قتل‌عام سرخ‌پوستان

در زندگی کلمب، صحنه‌هایی هست که برای ناآشنایان با ماهیت تبلیغات و الگوسازی‌های دروغین غربی تعجب‌برانگیز است. از جمله این صحنه‌ها، رفتارهای غیرانسانی و بیرحمانه او با سرخ‌پوستان، یعنی ساکنان اصلی دنیای جدید، است.

اگر چه ملکه «ایزابلا» از برده‌گیری بومیان آمریکا بیزاری می‌جست و برای جلوگیری از آن بیهوده می‌کوشید، کلمب برده‌گیری سرخ‌پوستان را در آمریکا آغاز کرد. طولی نکشید که دولت اسپانیا، با اکراه، برده‌گیری بومیان را تصویب کرد، بدان شرط که فقط شامل سرخ‌پوستان آدمخوار یا استثنائاً جنگ‌طلب باشد؛ اما چون اسپانیایی‌ها مایل نبودند پیوسته خوی سرخ‌پوستان را مورد آزمایش قرار دهند، مناسب دیدند که تمام بومیان را درخور بردگی به حساب آوردند.^۳

پروفسور شاپور رواسانی می‌نویسد:

کریستف کلمب در سفرنامه خود مدعی شد که بخشی از ساکنان قاره آمریکا که وی آنان را «کاری‌بن»^۴ می‌نامید، به‌طور عادی گوشت انسان می‌خورند.

۱. تاریخ اسپانیا؛ ص ۲۱۹.

۲. تاریخ تمدن، ج ۶؛ ص ۳۱۵.

۳. تاریخ آمریکای لاتین؛ ص ۷۸.

لفظی که کریستف کلمب به کار برده بود، در زبان‌های اروپایی به تدریج به «کانیبال»^۱ تغییر یافت و سپس در بسیاری از سفرنامه‌های سیاحان اسپانیایی درباره ساکنان آمریکای مرکزی و جنوبی و از جانب سیاحان دیگر کشورهای اروپایی غربی، درباره ساکنین آفریقا مورد استفاده قرار گرفت. باید یادآور شد که در تمام آثاری که در این دوره از جانب سیاحان اروپایی منتشر گردیده، حتی یک مورد شاهد عینی برای آدم‌خواری بومیان آفریقا و آمریکا ذکر نشده است. تحقیقاتی که در این مورد انجام گرفته ثابت می‌کند که چنین ادعا و اتهامی کاملاً و از پایه بی‌مورد و بی‌اساس بوده است؛ اما این ادعای نژادپرستانه سخیف که آگاهانه و با به‌کاربردن تصاویر ساختگی ترویج و تبلیغ می‌گردید، نه فقط در سفرنامه‌ها تکرار شد، بلکه موضوع اصلی و جذّاب بسیاری از داستان‌هایی قرار گرفت که برای کودکان و بزرگسالان تهیه می‌گردید. توجه به این امر وسعت و دامنه ترویج و تبلیغات نژادپرستی را نشان می‌دهد.

هرقدر مقاومت مردم مستعمرات در برابر تجاوزات استعمارگران بیشتر می‌شد، فرضیه‌های نژادی محافل استعماری نیز کثرت و تنوع می‌یافت^۲ تام هارتمن^۳ پژوهشگر آمریکایی، در مقاله‌ای با عنوان «در روز کریستف کلمب،^۴ آمریکایی‌ها چه ارزش‌هایی را جشن می‌گیرند؟»، می‌نویسد:

کلمب، سرخ‌پوستان تاینو را آدم‌خوار می‌خواند؛ ولی این گفته، تنها یکی از خیال‌پردازی‌های کلمب است و متأسفانه هنوز هم این دروغ‌پردازی در تعدادی از مدارس آمریکا تدریس نیز می‌شود تا برده‌داری وی توجیه گردد.^۵

1. Kanibal.

۲. نادرستی فرضیه‌های نژادی آریا، سامی و ترک؛ شاپور رواسانی؛ انتشارات اطلاعات؛ تهران؛ ۱۳۸۰ (چاپ اول)؛ صص ۲۴ و ۲۵.

3. Thom Harthmann.

۴. در آمریکا سال‌روز اولین ورود کریستف کلمب به دنیای نو موسوم به «Columbus Day» تعطیل رسمی است. لطفاً به عنوان «روز کلمب و تیرگی‌های آن» در همین کتاب مراجعه شود.^۵

۵. نشریه سیاحت غرب؛ شماره ۵۴؛ دی ۱۳۸۶؛ ص ۷.

بخش اول: بازنگری سفر کریستف کلمب / ۱۰۷

جالب است که شارل ورنلندن در گزارش سفر دوم کلمب و بازگشت دشوار وی به اسپانیا در سال ۱۴۹۶ میلادی می‌نویسد: «در اوایل ژوئن بعضی از اسپانیایی‌ها درخواست کردند که بومیان آدم‌خوار را بخورند».^۱ معلوم است که «آدم‌خواری بومیان» توجیه زشتی بوده است با کاربردهای مختلف، از جمله برای خوردن بومیانی که ادعا شده بود آدم‌خوار هستند!

نباید فراموش کرد، ستم‌ها و جنایت‌های کلمب و نفراتش، نسبت به بومیان آمریکا، بسیار نفرت‌انگیزتر از هر نوع آدم‌خواری ادعایی است.

در سفرنامه کلمب (یادداشت‌های ۱۲ نوامبر ۱۴۹۲) می‌خوانیم:

روز گذشته، شش مرد جوان با یک بلم به طرف کشتی آمده و پنج نفر از آنان داخل کشتی شدند. دستور دادم آن‌ها را دستگیر کرده تا بیاورم. پس از آن، افراد را به یکی از خانه‌های ساحل غربی رودخانه فرستادم و شش رأس زن و دختر بچه بالغ و نابالغ و سه کودک آوردند. این کار را بدین منظور انجام دادم که مردان با همراه داشتن زنان از سرزمین خود، اسپانیا را بهتر تحمل خواهند کرد تا بی‌وجود آنان.^۲

جز رفتار ظالمانه و دردناکی که کلمب در سلب حقوق انسانی بومیان، از خود نشان می‌دهد، می‌بینیم وی برای شمارش تعداد زنان و کودکان سرخ‌پوست از واحد توهین‌آمیز «رأس» - که مخصوص شمارش چهارپایان است - استفاده می‌کرده است.

«ویل دورانت» در شرح بازگشت کریستف کلمب به «هائیتی» (۲۹ اکتبر

۱۴۹۴) می‌نویسد:

اکنون کریستف کلمب، خود، به یک تاجر مبدل شده بود. وی هیئت‌هایی برای شکار برده به جزیره فرستاد؛ هزاروپانصد برده اسیر گرفت؛ چهارصد تن را در اختیار ساکنان اروپایی آنجا گذاشت و پانصد تن را به اسپانیا فرستاد. دویست تن از این‌ها در راه مردند؛ بازماندگان را در

۱. کریستف کلمب؛ شارل ورنلندن؛ ص ۱۰۰.

۲. سفرنامه کریستف کلمب؛ کشف قاره آمریکا؛ کریستف کلمب (بر مبنای رونویسی لاس‌کازاس)؛ ترجمه کامیاب خلیلی؛ انتشارات قصیده‌سرا؛ تهران؛ ۱۳۸۱؛ ص ۱۰۵.

«سویل» فروختند؛ اما برده‌ها چون نتوانستند خود را با آب و هوای سرد آنجا و یا وحشیگری تمدن سازگار سازند، در ظرف چند سال، همه، تلف شدند.^۱

کلمب در سفر سوّمش از مقام خود برکنار گشت، زیرا گزارش‌هایی از کارهای نامطلوب وی به دربار رسیده بود. او پس از برکناری، به «دونا خوانا دلاتوره»، معلّمه پرنس «دُن خوان د کاستیلا»،^۲ نامه‌ای نوشت و درخواست کرد افتخار پیشین به او بازگردانده شود. «خوان خیل»، فیلسوف اسپانیایی، ضمن شرح این موضوع، قسمتی از نامه کلمب را می‌آورد که رفتار وی با بومیان سرخ‌پوست را نشان می‌دهد و دروغ‌هایش را آشکار می‌سازد. «خوان خیل» با لحنی تمسخرآمیز چنین می‌نگارد:

دریانورد بزرگ، گر چه نه با زبان یک مبارز پرشور، درحالی‌که به مبارزات قهرمانانه خود در جنگ می‌بالد، می‌نویسد: «در مورد من به عنوان کاپیتانی قضاوت کنید که از اسپانیا عازم سرزمین سرخ‌پوستان شد و بر بسیاری از اقوام شورشی، با عادات و باورهای مختلف، غلبه کرد. من به خواست خدا، دنیای دیگری را زیر نگین اَعلاحضرتین، شاه و ملکه، قرار دادم». بدین ترتیب، کلمب نخواست که در تاریخ، در جایگاه یک دریاسالار یا حتی یک کاشف قرار گیرد؛ بلکه خود را در حدّ فاتح سرزمین‌های بی‌مرزی که شورش‌ها و ناآرامی‌های آنجا را مهار کرده است، نزول داد. هر چند این ادّعی او نیز دور از واقع است؛ زیرا این دشمنان دهشتناک، کسی جز بومیان مهربان و صلح‌دوست «تاینوس» نبودند که کلمب آن‌ها را به صورت محموله‌هایی انسانی در غُل و زنجیر به امپراتوری اسپانیا ارسال می‌داشت و وجدان ملکه «ایزابیل د کاستیل» را می‌آزرد.^۳

۱. تاریخ تمدن، ج ۶؛ ص ۳۲۱.

۲. «دُن خوان» یا «دون ژوان»، ولیعهد اسپانیا و فرزند ایزابیل و فردیناند که بنا بود جانشین این دو باشد، پیش‌تر در ۴ اکتبر ۱۴۹۷ وفات یافته بود [تاریخ اسپانیا؛ صص ۱۹۶ و ۲۰۸].

۳. ماهنامه پیام یونسکو؛ سال بیست‌وسوم، شماره ۲۶۴؛ خرداد ۱۳۷۱ (مه ۱۹۹۲ میلادی) [تاریخ انتشار: فروردین ۱۳۷۲]؛ ص ۲۲.

بخش اول: بازنگری سفر کریستف کلمب / ۱۰۹

«شارل ورنلندن» در شرح سفر دوّم کلمب می‌نویسد:

از ماه مه ۱۴۹۵ تا مارس ۱۴۹۶، بیشتر اوقات کلمب و برادرش صرف مطیع کردن جزیره و مجبور کردن سرخ‌پوستان به پرداخت مالیات می‌شد. هر کدام از سرخ‌پوستان که بیشتر از چهارده سال سن داشتند می‌بایست هر سه ماه به سه ماه، یک زنگوله شاهین که پُر از پودر طلا باشد، پرداخت کنند. رئیس قبیله باید هر دو ماه یکبار یک کدوی قلبیایی پر از طلا مالیات دهد. کسانی که در منطقه‌شان طلا یافت نمی‌شد، باید هر سه ماه یکبار، بیست و پنج پوند پنبه رشته شده یا بافته بپردازند. پس از پرداخت مالیات، یک صفحه مسی به گردن شخص بدهکاری می‌آویختند. این کارها تماماً زشت و ناهنجار بود. اشیای طلایی که اسپانیایی‌ها از بومیان می‌گرفتند، حاصل کار و تلاش نسل‌های زیادی بود. یافتن طلای جدید، آن هم به مقدار زیاد برای پرداخت مالیات، به نسل‌های دیگری نیاز داشت. و اما در مورد پنبه، چگونه می‌توان از وحشیانی که خود برهنه هستند، سالیانه صد پوند پنبه ساخته و پرداخته مطالبه کرد؟

مواجبی که بر آن‌ها تحمیل می‌شد - حتی اگر فرض کنیم همه پرداخت می‌شدند - آن‌ها را در همان محل به برده مبدل می‌کرد و نیاز نبود که برای فروش، آن‌ها به بازار برده شوند.^۱

«ورنلندن» می‌افزاید:

پس از گذشت اندک زمانی، در یاسالار متوجه شد که پرداخت حتی نیمی از مواجب خواسته شده بسیار مشکل است؛ اما سرسختی کرد؛ چون می‌ترسید در موقع بازگشت اگر به اندازه کافی طلا نداشته باشد، در مورد او حرف‌هایی بزنند. بدین سان، بومیان به کوهستان‌ها فرار کردند، تعدادی از مسیحیان را کشتند، و خودشان نیز به تعداد بیشتری کشته شدند. عده زیادی نیز خود را به وسیله عصاره «مانیوک» مسموم کردند. جمعیت آن ناحیه به سرعت کاهش یافت. از حدود شصت هزار بومی سال ۱۴۹۲، جمعیت سرخ‌پوستان در سال ۱۵۴۸ به پانصد نفر رسید.^۲

روایت دیگری نیز در شرح سفر دوّم کلمب در دست است که سیاست

۱. کریستف کلمب؛ شارل ورنلندن؛ ص ۹۸.

۲. همان؛ صص ۹۸ و ۹۹.

بیرحمانه و جابرانه او نسبت به بومیان را تشریح می‌کند و می‌گوید: در این دوره، بدعتِ تعدّی به بومیان بنیان نهاده می‌شود و سفیدپوستان در تعقیبِ طلا، کشتار بومیان و تجاوز به نوامیس آنان را آغاز می‌کنند، به طوری که طی چند سال، از ۲۵۰۰۰۰ ساکن بومی جز ۶۰۰۰۰ نفر را باقی نمی‌گذارند.^۱ در این زمینه، روایت سوّمی نیز هست که می‌تواند اختلاف آماری دو روایت پیشین را رفع کند:

وقتی اسپانیایی‌ها وارد جزیره «کوبا» شدند، آن جزیره دوست و پنجاه هزار نفر جمعیت داشت؛ و سیزده سال بعد، جمعیت آن به شصت هزار نفر رسید؛ و پنجاه سال بعد، در سراسر جزیره «کوبا» و مجمع‌الجزایر «باهاما»، بیش از پانصد تن بومی باقی نماند. این «ننگ جاوید» در صفحه تاریخ به نام کلمب ثبت شده، زیرا او اساس این رسم و حشیانه را بنا نهاد و دیگران از او تبعیت و تقلید نمودند.^۲

نابودی سرخ‌پوستان فقط به کوبا محدود نیست. تسوایگ می‌نویسد: جزایری که اداره آن‌ها را به کلمب واگذار کرده بودند، به مسلخ‌های وحشتناک و مسمّم‌کننده، به صورت مزارع بی‌حد و حصر جنازه‌ها و لاشه‌ها تبدیل می‌گردند. فقط در هائیتی یک میلیون بومی ظرف یک‌دهه قتل‌عام می‌شوند.^۳

دکتر کامیاب خلیلی در دیباچه مفصّلی که بر ترجمه «سفرنامه کریستف کلمب» نوشته، درباره آمار کشتار و مرگ و میر سرخ‌پوستان آورده است: برآورد دقیق آمار جمعیتی بومی (سرخ‌پوستان) قاره آمریکا و جزایر نزدیک، به دو علت، کاری آسان نیست. اول آنکه آمارگیری جمعیت و نفوس معمول نبوده است. دوم آنکه عوامل استعمار برای استتار جنایات اسناد و مدارک مربوط به تعداد جمعیت اقوام را از بین می‌برده‌اند.^۴

۱. اعجوبه‌ها، ج ۲؛ ص ۶۳۶.

۲. سفرهای پرماجرایی کریستف کلمب؛ ص ۱۸۰.

۳. ماجرای یک اشتباه تاریخی: بیوگرافی آمریگو وسپوچی؛ اشتفان تسوایگ؛ ضیاءالدین ضیایی؛ ناشر: جهان ادیب؛ تهران: ۱۳۸۶ (چاپ اول)؛ صص ۵۲ و ۵۳ (با اندکی تغییر).

۴. سفرنامه کریستف کلمب: کشف قاره آمریکا؛ ص ۱۵ (دیباچه مترجم).

با این وجود، مستندات و شواهدی وجود دارد که می‌تواند تا حدودی به روشن‌شدن این بخش از تاریخ ستم‌کیشانه آمریکا کمک کند. از جمله می‌توان برای آشنایی بیشتر با رفتار شقاوت‌آمیز اروپاییان با سرخ‌پوستان - و در رأس ایشان کریستف کلمب - به سراغ لاس‌کازاس رفت.

بارتولمه لاس‌کازاس^۱ در سال ۱۴۷۴م. در شهر سویل (اسپانیا) متولد گردیده و در سال ۱۵۶۶م. در مادرید درگذشته است. وی فرزند یکی از همراهان کریستف کلمب در سفر اول است. در جوانی هنگام اقامت در کوبا به خدمت کلیسا درآمده و سپس در مکزیک به عنوان کشیش به تبلیغ آیین مسیح پرداخته است. در آنجا از مشاهده اعمال جنایت‌کارانه و شکنجه و آزار علیه سرخ‌پوستان متأثر گردیده و به اعتراض آشکار علیه مقامات حکومتی و پیشوایان مذهبی برخاسته و از طرف کلیسا مورد تعقیب و آزار و تهدید قرار گرفته و اجباراً به اسپانیا بازگشته است. وی مدافع پرشور و شجاع حقوق سرخ‌پوستان است و پیوسته در حال حرکت و سخنرانی علیه مقامات کلیسایی و رسمی بوده است. کتاب مشهور وی به نام تاریخ هند با ارائه اسناد و مدارک بسیار در سال ۱۵۴۷ انتشار یافته و هیاهوی بسیار برانگیخته است. در این کتاب آمار جنایت‌ها را ارائه می‌دهد و جنایات بی‌رحمانه استعمار را فاش می‌سازد.^۲

وی می‌نویسد:

از سال ۱۴۹۲م. (سال کشف قاره جدید) تا سال ۱۵۳۵م. (سال ارائه آمار به وسیله لاس‌کازاس) یک‌صد میلیون نفر از بومیان قاره جدید (یعنی سرخ‌پوستان) نابود گردیدند.

رقم فوق چنان تکان‌دهنده است که باورش مشکل می‌شود. آیا لاس‌کازاس که خود شاهد و ناظر کشتارها بوده است چنان از تعداد قتل‌ها متأثر بوده است

1. B. Las Casas.

۲. سفرنامه کریستف کلمب: کشف قاره آمریکا؛ صص ۳۰ و ۳۱.

که در ارائه رقم اغراق می‌کند؟ ولی لاس‌کازاس راهبی راست‌گو و واقع‌بین بوده است.^۱

البته این تنها لاس‌کازاس نیست که چنین آماری حیرت‌انگیز از تلفات سرخ‌پوستان را اعلام می‌کند. بر اساس ارقام ارائه‌شده توسط «سی. ولز» تاریخ‌نگار، پس از قدم گذاشتن کلمب به این منطقه، در مدتی کمتر از یک قرن، ۹۵ میلیون نفر از مردم بومی به دست استعمارگران وحشی قتل‌عام شدند.^۲

در بررسی چند و چون اظهارات لاس‌کازاس تخمین تعداد کل نفوس بومیان قاره آمریکا در هنگام کشف قاره یعنی در سال ۱۴۹۲م. اهمیت خاصی پیدا می‌کند؛ «زیرا مقایسه رقم فوق با ارقام تنزل جمعیت در سده بعد (قرن شانزدهم) تعداد تقریبی قربانیان را معلوم می‌نماید».^۳

لاس‌کازاس می‌نویسد: «در جزایر آنتیل (کوبا، جامائیک، هائیتی، پورتوریکو) در سال ۱۴۹۲ (سال کشف این جزایر به وسیله کریستف کلمب) سه میلیون و چهارصد هزار سرخ‌پوست وجود داشته است و در طی چهل دو سال یعنی تا سال ۱۵۳۵ اسپانیایی‌ها همه آن‌ها را به دیار نیستی فرستادند». رقم نخست را فقط می‌توان تخمیناً مورد قبول قرارداد (شاید تعداد سرخ‌پوستان این جزایر بیشتر از رقم فوق بوده و شاید کمتر)، اما خبر نابودی همه آن‌ها تا سال ۱۵۳۵ بی‌تردید درست است.^۴

روزن‌بلات^۵ محقق‌نمای ریاکار بنا به عللی معلوم، تعداد کل جمعیت سرخ‌پوستان سراسر قاره جدید را در هنگام کشف (سال ۱۴۹۲) سیزده میلیون برآورد کرده است (سال ۱۹۵۴م.)؛ به نظر ریوه^۶ (محقق آمریکایی) این عدد در

۱. همان؛ صص ۱۵ و ۱۶ (دبیاچه مترجم).

۲. تاریخ ناگفته و پنهان آمریکا؛ ص ۳۳.

۳. سفرنامه کریستف کلمب: کشف قاره آمریکا؛ ص ۱۵ (دبیاچه مترجم).

۴. همان؛ صص ۱۵ و ۱۶ (دبیاچه مترجم).

5. A. Rosenblat.

6. P. Rivet.

بخش اول: بازنگری سفر کریستف کلمب / ۱۱۳

آن زمان بالغ بر هفتاد میلیون نفر بوده است و پژوهشگران مکتب معروف به برکلی^۱ پس از پانزده سال تحقیق در سال ۱۹۷۰ این تعداد را یکصد میلیون نفر برآورد کرده‌اند. گرچه این عدد برابر با تعدادی است که لاس‌کازاس اعلام کرده بود، ولی لاس‌کازاس تعداد کشتگان (مستقیم و غیرمستقیم) را یکصد میلیون اعلام می‌کرد.^۲

در فرهنگ اونیورسال می‌نویسند: هرگز نخواهیم توانست تعداد کل جمعیت قاره جدید را در سال‌های اواخر قرن پانزدهم دقیقاً برآورد نماییم. برآوردهای جدید (از سال ۱۹۵۰ به بعد) میان ۸ تا ۸۰ میلیون در نوسان است؛ اما در تحقیقات اخیر گرایش‌ها نسبت به ارقام بیش از ۵۰ میلیون بیشتر است (نقل به مفهوم).^۳

اسلوب‌های علمی جدید، نقصان تمایلات نژادپرستانه، مقاومت محققان مستقل در برابر فشارهای پرهیاهوی محافل صهیونیست جهانی و آژانس‌های پرقدرت یهود (زیرا این محافل و آژانس‌ها با تمام قوا می‌کوشند تا اصطلاح نسل‌کشی درباره سایر اقوام و گروه‌های قومی دیگر به کار برده نشود) ارقام جدیدی را آشکار می‌کند که بیانگر عمق فاجعه تاریخ است.

برای مثال، پژوهش‌های جدید نشان می‌دهد که در سال ۱۵۸۵ تعداد سرخ‌پوستان در «اسپانیای نو»^۴ یک میلیون و نهصد هزار نفر بوده است؛ اما تحقیقات جدیدتر و به تأیید رسیده کوک و بُراه (Borah) این رقم را در سال ۱۵۱۸ (پیش از حاکمیت اسپانیایی‌ها بر این منطقه) به ۲۵ میلیون نفر برآورد می‌نماید، بدین ترتیب تنزل جمعیت در این منطقه یک به ده است.

در سال ۱۵۳۲ تعداد باقی‌مانده سرخ‌پوستان در مکزیک بالغ بر شانزده میلیون و هشتصد هزار نفر بوده است (پس از کشتارها و قتل‌عام‌های نخستین

1. "W. Simpson"; "B. Borah" and "F. Cook".

۲. سفرنامه کریستف کلمب: کشف قاره آمریکا؛ ص ۱۶ (دبیاجه مترجم).

۳. همان؛ ص ۱۶ (دبیاجه مترجم).

4. Nouvelle Espagne.

و مرگ و میرها)؛ اما در ۱۵۸۵ از این تعداد فقط یک میلیون و نهصد هزار نفر باقی مانده‌اند (نتیجه بررسی هیئت علمی دانشگاه برکلی).

دو نفر از اعضای همین هیئت (کوک و براه) تذکر می‌دهند: «اولاً محاسبات دقیق نشان می‌دهد که این تعداد در سال ۱۵۱۸ بالغ بر ۲۵ میلیون نفر بوده‌اند. ثانیاً این رقم فقط مربوط به اقوام مونته‌زومای از سرخ‌پوستان مکزیک است...». مورنر^۱ پس از تحقیقات طولانی نتیجه‌گیری می‌نماید که تعداد نفوس سرخ‌پوستان از سال ۱۵۱۸ تا به سال ۱۵۸۵ به یک دهم سقوط کرده است. به عبارت دقیق‌تر اگر عدد یک‌صد میلیون را مورد توجه قرار دهیم این تعداد در سال ۱۵۸۵ فقط ده میلیون بوده است.^۲

باید دانست که رقم فوق مربوط است به سال‌های ۱۵۱۸ به بعد یعنی پس از کشتارهای وحشیانه نخستین. در سال‌های ۱۵۱۸ به بعد موج کشتارها فروکش کرده بود زیرا سرخ‌پوستان به مثابه بردگان کم و بیش ارزش یافته بودند به علاوه اکثریت باقی‌مانده را زنان برده تشکیل می‌دادند که قهراً مورد تجاوز آقایان و آفازادگان قرار می‌گرفتند و آمارگیران فوق، نسل مخلوط یا دورگه را جزو جمعیت باقی‌مانده به شمار می‌آورند.^۳

وقتی کتاب‌های تاریخی را می‌خوانیم که برای کودکان دبستانی در ایالات متحده نوشته می‌شود، همه چیز با ماجرای قهرمانانه آغاز می‌گردد و هیچ کشتار و خونریزی‌ای در کار نیست و روز ویژه کریستف کلمب را جشن می‌گیرند.

1. Morner.

۲. «استعمارگران خون‌آشام، مدتی پس از کشتارها متوجه شدند به جمعیتی نیاز دارند تا برای انجام کارهای سخت و دشوار خود، یا حتی کارهای عادی و روزمره‌شان آن‌ها را به بیگاری کشند؛ در حالی که چندی پیش، این جمعیت توسط خود آن‌ها قلع و قمع شده بودند. تلاش برای پُر کردن خلأ به‌وجودآمده مرحله جدیدی را رقم زد به‌طوری که در طول چهار سده بعدی، ۱۳ میلیون نفر از سیاه‌پوستان را به‌عنوان برده، به زور از آفریقا به آمریکا کشاندند که باز هم سرپرستی و مدیریت این حرکت وحشیانه غیرانسانی را یهودیان برعهده داشتند.» [تاریخ ناگفته و پنهان آمریکا؛ صص ۳۳ و ۳۴ (با اندکی تغییر)]^۵

۳. سفرنامه کریستف کلمب: کشف قاره آمریکا؛ صص ۱۸-۱۵ (دبیاچه مترجم).

بعد از دبستان و دبیرستان، فقط گه‌گاه اشاره‌ای به چیزهای دیگر می‌شود. سمونل الیوت موریسون، پژوهشگر تاریخ در دانشگاه هاروارد، برجسته‌ترین مؤلف تاریخ درباره کریستف کلمب بود و زندگینامه او را در چند مجلد تألیف کرد و خودش هم دریانوردی بود که مسیر سفر کلمب در اقیانوس اطلس را پیموده بود. او در کتاب مشهور خود تحت عنوان کریستف کلمب دریانورد، که در سال ۱۹۵۴ نوشته شد، درباره به بردگی گرفتن و کشتار بومیان می‌گوید: «خط‌مشی بی‌رحمانه‌ای که کلمب آغازگر آن بود و جان‌شینانش هم آن را ادامه دادند، به قتل‌عام و نسل‌کشی کامل بومیان منجر شد.»

این را در صفحه‌ای از کتاب می‌گوید که نیمی از آن به بازگویی یک داستان عشقی اختصاص یافته است. موریسون در آخرین پاراگراف کتابش نظرش درباره کلمب را جمع‌بندی می‌کند:

«او اشتباهات و کاستی‌های خودش را داشت اما همین کاستی‌ها تا حد زیادی خصایلی بود که باعث عظمت او شد: عزم و اراده خلل‌ناپذیر، ایمان راسخ به خداوند و به رسالت خودش به عنوان آورنده مسیح به سرزمین‌های آن سوی دریاها، و اصرار و پافشاری سرسختانه او با وجود بی‌اعتنایی دیدن‌ها، فقر و دل‌سردی‌هایش. اما هیچ عیب و ایراد و هیچ نقطه ضعفی در ارتباط با برجسته‌ترین و اصلی‌ترین خصلت او - یعنی دریانوردی‌اش - وجود نداشت.»

شخص می‌تواند به طور کامل و آشکار درباره گذشته دروغ بگوید. یا می‌تواند حقایقی را که ممکن است به نتیجه‌گیری‌های ناخوشایند بینجامد، نادیده بگیرد. موریسون هیچ یک از این کارها را نمی‌کند. او حاضر نمی‌شود درباره کلمب دروغ بگوید. او ماجرای کشتار و قتل‌عام را نادیده نمی‌گیرد؛ در واقع آن را با خشن‌ترین واژه ممکن توصیف می‌کند: نسل‌کشی.

اما او کار دیگری می‌کند: اشاره سریع و زودگذری به حقیقت می‌کند و بلافاصله به امور دیگری می‌پردازد که برایش مهم‌تر است. دروغ‌گویی کامل یا نادیده‌گرفتن حقایق و سکوت کردن با خطر کشف‌شدن روبه‌رو خواهد بود که در این صورت با اعتراض خواننده مواجه می‌شود و اعتباری برای نویسنده باقی نخواهد ماند. اما بیان واقعیت‌ها و سپس مدفون کردنشان زیر توده‌ای از اطلاعات دیگر، مثل این است که با

خونسردی و آرامشی تأثیرگذار به خواننده بگویند: بله، کشتارهای جمعی اتفاق افتاد اما اهمیت زیادی ندارد و نباید چندان اثری بر قضاوت نهایی ما داشته باشد.^۱

۳-۵. شیوع بیماری سیفلیس و کلمب!

در شرح تعلّیّات کلمب در سفر دومی که به دنیای نو داشته، آمده است که در جزیره «کاریبی»، نخستین بار بین کاشفان و بومیان جنگ درگرفت. اسپانیایی‌ها پیروز شدند و دو پسر و دوازده دختر اسیر گشتند. دختران بین کشتی‌ها تقسیم شدند و به عنوان روسپی مورد استفاده قرار گرفتند؛ حتّی کلمب یکی از دختران بسیار زیبا را به دستگیرکننده‌اش، «میشل دوکونئو» بخشید!^۲

به این ترتیب، شرارت‌های جنسی‌ای که با نظر مساعد کلمب در «دنیای جدید» انجام شد، پیامدهای جبران‌ناپذیری را برای «دنیای قدیم» به بار آورد. از جمله نکات قابل تأمل زندگی کلمب که ما را با چهره واقعی او بیشتر آشنا می‌کند، آن است که وی زمینه آلوده‌شدن اروپا و آسیا به بیماری سیفلیس را فراهم کرد.

طبق مدارک موجود، سیفلیس در آمریکا ریشه دارد و نخستین بار در میان ملّاحانی پدید آمد که از سرزمین جدید به اسپانیا بازگشتند. سربازان «شارل هشتم»، پادشاه فرانسه، این بیماری را با خود به ایتالیا بردند. از آن پس، سیفلیس در اروپا انتشار یافت.^۳

ریشه‌داشتن این بیماری در آمریکا، مبتنی بر گزارشی است که در سال ۱۵۳۹ م. انتشار یافت و یک پزشک اسپانیایی به نام «روی دیث دل ایسلا» آن را بین سال‌های ۱۵۰۴ تا ۱۵۰۶ م. تهیه کرد.

۱. تاریخ آمریکا از ۱۴۹۲ تا ۲۰۰۱؛ صص ۱۵ و ۱۶.

۲. اعجوبه‌ها، ج ۲؛ ص ۶۳۵.

۳. دائرةالمعارف فارسی، جلد اوّل؛ ص ۱۴۱۰.

طبق این گزارش، در سفر بازگشت کریستف کلمب، سگ‌اندار کشتی به تب سختی دچار گشت که با دانه‌های پوستی همراه بود. این پزشک اظهار داشته که وی، خود، در «بارسلون» ملوانانی را معالجه کرده است که به این بیماری جدید مبتلا شده بودند؛ بیماری‌ای که پیشتر، هرگز در آن شهر شناخته نشده بود. او آن را با آنچه اروپا «مرض فرانسوی» می‌نامید، یکی دانست و دلایلی ارائه کرد تا ثابت کند که بیماری مزبور از آمریکا آورده شده است.^۱

در پایان سفر دوم، به تاریخ یازدهم ژوئن ۱۴۹۶، کلمب با دو کشتی کوچک خود وارد «کالیس» شد. کشتی‌ها پر از اجناس و اشیای مختلف بودند؛ ولی زمانی که افراد پیاده شدند، لاغر، ضعیف، زرد، یا سبز بودند و چهره‌ای وحشتناک داشتند... این وضع علل زیادی داشت. قبلاً اسپانیایی‌ها می‌دانستند بسیاری از کسانی که از «دنیای جدید» می‌آیند، از یک بیماری هراس‌آور - که به گوشت و استخوان نیز صدمه می‌رساند - رنج می‌برند.^۲

اولین بار، «جیرولامو فراکاستورو»،^۳ از دانشوران دوران رنسانس، نام سیفلیس را بر این بیماری نهاد.

او که ذخیره‌ای شایان از ادبیات کلاسیک داشت، برای اشتغال به تحقیقات علمی، و بالاتر از همه: پزشکی، گوشه‌گیری اختیار کرد. اتحاد علم و ادب، او را دانشوری جامع ساخت. وی توانست منظومه‌ای به زبان لاتین و به سیاق «گئورگیک» اثر «ویرژیل» بسراید (۱۵۲۱ م). عنوان آن شعر چنین بود: «سیفلیس» یا مرض فرانسوی. در این شعر، از معالجه با جیوه یا «گایاک» - چوب مقدسی که هندی‌شمردگان آمریکایی به کار می‌برند - سخن رفته بود.^۴ از مدت‌ها پیش، سیفلیس در میان بومیان رواج داشت، بدون اینکه اوضاع

۱. تاریخ تمدن، ج ۵؛ ویل دورانت؛ صفدر تقی‌زاده و ابوطالب صارمی؛ سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی؛ تهران؛ ۱۳۶۷؛ ص ۵۶۷.

۲. کریستف کلمب؛ شارل ورنلندن؛ ص ۱۰۱.

3. Girolamo Fracastoro.

۴. تاریخ تمدن، ج ۵؛ صص ۵۶۸ و ۵۶۹.

وخیمی برای آنان پیش آورد. بیماران سیفلیسی با استفاده از درختی صمغ‌دار به نام «گایاک»، خود را معالجه می‌کردند.^۱ این درخت گرمسیری آمریکایی، دارای چوب سخت و صمغ رزینی است که در بعضی داروها به کار می‌رود. این درخت به نام‌های «خَشَب الانبیاء» و «خَشَب القَدیْسین» یا «چوب پیغمبری» نیز خوانده می‌شود.^۲

در اروپا، سیفلیس از سال ۱۴۹۳ شناخته شد. وقایع‌نگار ژنوایی، «بارتولومئو سنارگا»، می‌گوید که این بیماری از «اندلس» وارد شده است. در سال ۱۴۹۷، نمونه‌هایی از این بیماری در انگلستان دیده شد. در سال ۱۴۹۹ نیز در روسیه و هندوستان، نمونه‌هایی از آن مشاهده گشت که بدون شک، ملوانان «واسکو دو گاما»^۳ عامل انتقال آن بودند. همچنین در سال ۱۵۱۲، کشور ژاپن شاهد نمونه‌هایی از همین بیماری بود.^۴

در طول سفر دوّم و اقامت در دنیای جدید، اسپانیایی‌های «ایزابلا» نسبت به زنان «تاینو» رفتاری ناخوشایند داشتند. بدون شک، همین گروه نخستین اروپاییانی بودند که به این بیماری دچار شدند.^۵

به نظر «جرج سارتن» (۱۸۸۴-۱۹۵۶ م.)، عالم معروف بلژیکی-آمریکایی، نیز سیفلیس، پس از سفر کلمب، از «دنیای جدید» به اروپا و آسیا منتقل گشت. وی می‌گوید:

در مورد سیفلیس، من تاکنون نتوانسته‌ام حتی یک گزارش از آن بیابم که پیش از گزارش‌هایی باشد که متوالاً در سال ۱۴۹۵ میلادی و سال‌های پس از آن، منتشر شدند. علی‌رغم تأکیدات مکرری که سال‌های اخیر دربارهٔ وجود سیفلیس در اروپا پیش از زمان «کریستف کلمب» به عمل

۱. کریستف کلمب؛ شارل ورنلندن؛ ص ۱۰۱.

۲. تاریخ تمدن، ج ۵؛ ص ۵۶۹ (پانوشتر مترجم).

3. Vasco de Gama.

۴. کریستف کلمب؛ شارل ورنلندن؛ صص ۱۰۱ و ۱۰۲.

۵. همان.

آمده است، من هنوز متقاعد نشده‌ام.^۱

در برخی از زندگینامه‌های کلمب، از جمله کتاب «شارل ورلندن»، می‌خوانیم که وی از درد مفاصل رنج می‌برده است. این مطلب به تنهایی چندان اهمیت ندارد، اما وقتی که در کنار موضوع بیماری سیفلیس طرح می‌شود، بسیار مهم می‌گردد؛ چرا که درد پی‌درپی استخوان و مفصل از علائم ابتلا به بیماری سیفلیس است که در مرحلهٔ دوّم از مراحل چهارگانهٔ پیشروی آن ظهور می‌کند.^۲

ضمناً جالب توجه است که نام کلمب در فهرست قربانیان سرشناس سیفلیس آمده است.^۳ «ویلگوس» و «دسا» نوشته‌اند:

اندکی پس از ورود کلمب به اسپانیا، حامی اصلی او، ملکه «ایزابل»، چشم از جهان بریست. کلمب در آن هنگام بیمار بود و گمان می‌رود که بیماری از سیفلیس بوده باشد؛ زیرا حواس او بر اثر این بیماری دچار اختلال گردید.^۴

۱. تاریخ تمدن، ج ۵؛ ص ۵۶۷ (پانوشت مؤلف).

۲. دانستنیهای پزشکی برای زنان؛ لوسین لانس؛ ترجمهٔ لطفعلی شجاعی مقدم و محمد مهدی آل‌محمد؛ انتشارات جانزاده؛ تهران؛ آبان ۱۳۶۶؛ صص ۱۴۰ و ۱۴۱.

۳. دانستنیهای مردمی؛ ص ۱۳۷.

۴. تاریخ آمریکای لاتین؛ ص ۲۹.

بخش دوم:

نقد فیلم ۱۴۹۲: فتح بهشت

دربارهٔ فیلم «آمریکایی» (۱۴۹۲: فتح بهشت)^۱ (در ایران با نام «کریستف کلمب») به کارگردانی سر ریدلی اسکات^۲ (متولد ۱۹۳۷ م.) فیلم‌پرداز مشهور «انگلیسی» با بازی ژرار دو پاردیو^۳ (متولد ۱۹۴۸ م.) هنرپیشهٔ «فرانسوی» و برخی بازیگران «اروپایی»، حرف و سخن بسیار است.

در این بخش، نخست نقدِ تاریخیِ فیلم «کریستف کلمب: یک دروغ بزرگ رنگی» - برمبنای نسخهٔ به‌نمایش‌درآمدهٔ آن در تابستان ۱۳۷۳ در سینماهای کشور - می‌آید. این نوشته در جشنوارهٔ مطبوعات به عنوان نقد برگزیدهٔ فیلم توسط هیئت داوران جشنواره انتخاب شد و از آن تقدیر رسمی به‌عمل آمد. صدا و سیما نیز این فیلم را بارها پخش کرده و همین امروز نیز به‌نظر می‌رسد چیزی از اهمیتِ پرداختن به این فیلم تاریخی کاسته نشده است؛ خصوصاً که موسیقی این فیلم - ساختهٔ ونجلیس - به شهرتی فزون‌تر از اصل فیلم دست یافته است.

نوشتهٔ دیگری که در این قسمت تحت عنوان «افزوده‌ها» آمده، یادداشت‌هایی است برمبنای بازبینی مجدد فیلم «۱۴۹۲: فتح بهشت». این بخش در واقع تکمیل نوشتهٔ قبل در نقدِ تاریخیِ فیلم یادشده است.

البته در سال ۱۹۹۲ - مصادف با پانصدمین سالگرد رسیدن کریستف کلمب به دنیای جدید - به‌جز فیلم موضوعِ بحث ما، فیلم دیگری نیز با بازی مارلون

1. 1492: Conquest of Paradise.◇
2. Reidly Scott.◇
3. Gérard Xavier Marcel Depardieu.◇

براندو تهیه شد. براندو برای حضور ده دقیقه‌ای خود در این فیلم پنج میلیون دلار دستمزد گرفت.^۱ عنوان این فیلم «کریستوفر کلمبوس: اکتشاف»^۲ بود و تهیه‌کننده آن «الکساندر سالکیند»^۳ فیلم‌پرداز فرانسوی که اصالتی روسی داشت و تباری یهودی.^۴ «جان گلن»^۵ انگلیسی هم کارگردانی این فیلم را برعهده گرفته بود. نام «سالکیند» در تاریخ سینما با فیلم‌های «سوپرمن» و نام «جان گلن» با فیلم‌های «جیمزباند» پیوند خورده است؛ یعنی کسانی که وظیفه اسطوره‌سازی‌های خیالی آمریکایی-انگلیسی را برعهده داشته‌اند، به موضوع کلمب پرداخته‌اند. فیلم اخیر در سینماهای کشورمان به نمایش درنیامده است.

۱. ماهنامه فیلم، شماره ۱۳۴، دی ۱۳۷۱؛ ص ۴۶.

2. Christopher Columbus: The Discovery.◇

3. Alexander Salkind.◇

۴. شبه‌دانشنامه ویکی‌پدیای انگلیسی نام این فیلم‌پرداز را جزء فرانسویانی آورده است که اصالتاً اهل روسیه و یهودی هستند (French people of Russian-Jewish descent) هستند.◇

5. John Glen.◇

۱. کریستف کلمب، یک دروغ بزرگ رنگی!

نمی‌دانیم مسؤولان محترم بنیاد فارابی که به گفته یکی از آگاهان، واردکننده فیلم کریستف کلمب بوده‌اند از زندگی‌نامه واقعی کلمب چقدر با اطلاع‌اند؟ همچنین از معلومات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی که فیلم فوق را در سینماهایش اکران کرده است در این رابطه بی‌اطلاعیم؛ اما می‌دانیم الگوکردن کلمب و ترویج روایت‌هایی دروغین از زندگی او یکی از هدف‌های مهم فرهنگی آمریکا بوده است و همچنان در این زمینه فعال می‌باشد.

کریستف کلمب برای غربی‌ها خیلی مهم است.

ویل دورانت، مورخ مشهور آمریکایی، قرون وسطا را دوره‌ای از تاریخ و تمدن اروپا می‌داند که از ۳۲۵ تا ۱۴۹۲ میلادی (یعنی از زمان قسطنطین^۱ تا زمان عبور کلمب از اقیانوس اطلس) به طول انجامیده است.^۲

با کلمب دوره رنسانس که برای فرهنگ غربی بسی مورد توجه و مهم است آغاز می‌شود و به همین دلیل کلمب از دیدگاه غربی‌ها و بخصوص آمریکایی‌ها باید از هر ضعفی مبرا باشد و چون واقع امر این نیست، غربی‌ها

۱. این مقاله به بررسی نسخه‌ای از فیلم «کریستف کلمب» به کارگردانی ری‌دلی اسکات و بازی

ژرار دوپاردیو اختصاص دارد؛ آن‌گونه که در سینماهای کشور به نمایش گذاشته شد. ◊

۲. قُسْطَنْطِین (۲۷۴-۳۳۷ م.). نخستین امپراتور رومی مسیحی و بنیادگذار قسطنطنیه (استانبول)

است [لغت‌نامه دهخدا - مدخل قسطنطنین]. ◊

۳. تاریخ تمدن، ج ۱۵؛ ویل دورانت؛ ترجمه سهیل آذری؛ اقبال؛ تهران؛ ۱۳۵۲؛ ص ۳۵.

برای ساختن یک الگو و قهرمان از کلمب به دست تحریف جدی شخصیت و عملکرد او زده‌اند و برای این کار از تمام وسایل ارتباط جمعی سود برده‌اند. فیلم «۱۴۹۲ کریستف کلمب»، محصول مشترک فرانسه، اسپانیا و انگلیس تقریباً هم‌زمان در مهرماه سال ۷۱ در آمریکا، استرالیا، ژاپن، اسپانیا، فرانسه، آلمان، ایتالیا و انگلیس روی اکران رفت و بنا شد در بیش از ۴۵۰۰ سالن سینماهای سراسر جهان اکران شود.^۱

البته شدت توجه و عنایت غربی‌ها برای بازگویی زندگی کلمب چیز تازه‌ای نیست و در روند غربگرایی، از جمله نخستین کتبی که در زمان ناصرالدین شاه به فارسی ترجمه شده است، زندگینامه کریستف کلمب می‌باشد.^۲ التفات عنصر غرب‌زده و مشهور به عضویت در فراماسونری، فتحعلی آخوندزاده در سال‌های مقارن مشروطه به کلمب هم حایز اهمیت است. آخوندزاده که دورانی را در روسیه تزاری گذرانده است، نام کلمب را به شکل دیگری تلفظ می‌کرده است. نوشته آخوندزاده به نام «تاریخ خریستوفر قولومب» خواندنی است.^۳

مرور زندگی کلمب آشکار می‌سازد شخصیت او درخور چنین توجهاتی نیست و اغراض دیگری در کار است.

کارگردان این فیلم و زندگینامه‌نویسانی چون «شارل ورنلندن» و «آرمسترانگ اسپری» و نیز مورّخان چون «ویل دورانت» و «کارل گریمبرگ» که آثارشان درباره کلمب به فارسی برگردانده شده است، متفقاً در کتمان نکات مشخصی در زندگی کلمب می‌کوشند، ولی درعین حال هر یک گوشه‌هایی از حقیقت را نیز ابراز می‌دارند.

۱. روزنامه اطلاعات (ضمیمه)، ۷۱/۷/۲۱؛ ص ۵.

۲. سیر ارتباطات اجتماعی در ایران؛ حمید مولانا؛ انتشارات دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی؛ تهران؛ ۱۳۵۸؛ ص ۸۷.

۳. مقالات فارسی؛ میرزا فتحعلی آخوندزاده (به کوشش حمید محمدزاده؛ ویراسته ح. صدیق)؛ انتشارات نگاه؛ تهران؛ ۱۳۵۵؛ صص ۱۵-۱. لظفاً برای مطالعه متن کامل این نوشته، به بخش چهارم همین کتاب (ضمیمه ۲، دومین قسمت) مراجعه کنید.

بخش دوم: نقد فیلم ۱۴۹۲: فتح بهشت / ۱۲۷

در این فیلم صحنه‌ای وجود دارد که رئیس دانشگاه سالامانکا به کلمب با حیرت می‌نگرد و می‌گوید «تو خود را برگزیده‌ی خداوند می‌دانی؟» و سپس کلمب در هاله‌ای از تقدس و قدرت اراده رها می‌شود.

کارل گریمبرگ، مورخ اروپایی می‌نویسد:

کلمب خود را برگزیده‌ی خداوند می‌دانست. هنگام معامله با فردیناند و ایزابل [پادشاه و ملکه اسپانیا] با سماجت تکرار می‌کرد که این خواست خداست که او سرزمین‌های جدید را کشف کند زیرا از این طریق منابع مالی لازم برای یک جنگ صلیبی تازه را به دست خواهد آورد.^۱

در فیلم کریستف کلمب هیچ نشانه‌ای از تمدن باشکوه و اقتدار فرهنگی مسلمانان اندلس نیست. از خشونت و سفاکی ددمشانه اسپانیایی‌های مسیحی و آنچه بر سر مسلمانان غرناطه (=گرانادا) آخرین مرکز حکومت مسلمانان در اسپانیا آوردند نیز اثری نیست. تنها به صحنه تاخت و تاز کلمب و حامیانش از بین آوارگان مسلمان که در حال نمازند، اکتفا شده است.

سال ۱۴۹۲ میلادی در تاریخ اروپا به نشانه‌ی اکتشافات کلمب اهمیت ندارد، بلکه به لحاظ سقوط آخرین پایگاه مسلمانان در اروپا نیز حایز اهمیت فراوان است.

به هر حال کریستف کلمب دشمن مسلمانان بوده است. وی در صحنه‌ای

از فیلم که نظرات خود را توضیح می‌دهد، می‌گوید:

در حال حاضر دو راه برای رسیدن به آنجا / یعنی سرزمین‌های ثروتمند آسیا/ وجود دارد. راه دریا، با دور زدن قاره آفریقا، این سفر یکسال طول می‌کشد؛ یا از زمین، ولی ترک‌ها این راه را به روی تمام مسیحی‌ها بسته‌اند.^۲

۱. تاریخ بزرگ جهان، ج ۶؛ صص ۷۵ و ۷۶.

۲. باید گفت بسته‌شدن راه‌های دریایی یادشده به روی تمام مسیحیان، دروغی بیش نیست. جیمز دبلیو لوون (استاد تاریخ و منتقد آمریکایی) می‌نویسد: «مسئله توسعه راه‌های جدیدی به سمت هند، هیچ ربطی به امپراتوری عثمانی نداشت. برعکس، ترک‌ها دلایل زیادی برای بازنگاه داشتن مسیر قدیمی شرق مدیترانه داشتند؛ زیرا آن‌ها از این مسیر کسب درآمد می‌کردند. نویسندگان بعضی کتاب‌های آموزش تاریخ در ایالات متحده، سعی در

ترک‌های مورد اشاره کلمب مسلمانان هستند. همان مسلمانانی که در سال ۱۴۵۳ میلادی با فتح قسطنطنیه پشت پادشاهان اروپا را لرزاندند. به هر صورت در این فیلم نسبت به مسلمانان اسپانیا و عظمت و شکوهشان سکوت می‌شود و البته این توطئه سکوت در جنبه‌های مختلف جریان دارد:

برای توجه به عمق این تعصب و دشمنی، اگر کتاب‌های تاریخ دوره‌های مختلف مدارس امروز اسپانیا را ورق بزنید با کمال تعجب ملاحظه خواهید کرد پس از ذکر تاریخ حکومت واندال و روم و ویزیگوت بر اسپانیا به دوره حکومت اسلامی که می‌رسد تاریخ نه قرن اسپانیا را در کمتر از یک صفحه و گاهی یک و یا دو صفحه درج کرده و می‌گذرند، و حال آنکه تاریخ دوره اسلامی آندلس و تمدن شکوفای آن موجب افتخار و عظمت ملت‌های اسپانیاست.^۱

جالب اینجاست که حتی نقش مسلمانان در اکتشافات کلمب نیز در این فیلم نادیده انگاشته شده و تنها در صحنه‌ای یکی از همراهان کلمب در سفر دریایی نخستش به او می‌گوید: «می‌دانم شما مثل مسلمان‌ها از روی ستاره‌ها دریانوردی می‌کنید!» و تنها همین!

مصطفی عقاد^۲ کارگردان هالیوودی و سوری‌الاصول فیلم محمد رسول الله ﷺ در این باره می‌گوید:

تحکیم کلیش‌های دارند که اسلام را تهدیدی مرموز برای جهان مسیحیت می‌داند. به دلیل همین القانات است که دانشجویان امروزی از این حقیقت شگفت‌زده می‌شوند که آن زمان که مسیحیان اروپایی، یهودیان و مسلمانان را شکنجه و تبعید می‌کردند، ترک‌ها / یعنی امپراتوری عثمانی / و مورها / یعنی مسلمانان حاکم بر اسپانیا (اندلس) / به یهودیان و مسیحیان ساکن در کشور خود آزادی انجام اعمال مذهبی خاص خودشان را اعطا کرده بودند [دروغ‌هایی که معلمم به من آموخت؛ صص ۶۰ و ۶۱ (با اندکی تغییر)].^۱

۱. اسلام در غرب؛ نورالدین آل‌علی؛ انتشارات دانشگاه تهران؛ تهران؛ ۱۳۷۰؛ صص ۲ و ۳.
۲. مصطفی عقاد Moustapha Akkad (۱۹۳۰-۲۰۰۵ میلادی) کارگردان مشهور فیلم‌هایی است که در ایران با نام‌های «محمد رسول‌الله» («پیام» یا «رسالت» = The Message) و «عمر مختار» («شیر صحرا» = Lion of the Desert) اکران شده‌اند.^۱

بخش دوم: نقد فیلم ۱۴۹۲: فتح بهشت / ۱۲۹

باید به جرأت بگویم که تمدن اسلامی زمینه‌ساز تمدن غرب شده است. مثلاً در زمان کشف قاره آمریکا توسط کریستف کلمب، این منجمان و جغرافی‌دانان و ریاضی‌دانان اسلامی آندلس بودند که نسبت به طرح نقشه‌ها و مسیرها به کلمب یاری رساندند؛ حتی یک منجم مسلمان همراه کلمب بوده است و کلمب بدون این طرح‌ها نقشه‌ها قطعاً برای کشف قاره آمریکا با مشکلاتی جدی روبرو می‌شد.^۱

مطلب قابل ملاحظه دیگر جمله‌ای است که در آغاز فیلم از زبان فرزند

کلمب اظهار می‌شود:

زمانی بود که دنیای جدید وجود نداشت. خورشید در غرب اقیانوسی غروب می‌کرد که هیچ انسانی جرأت و جسارت آن را نداشت که در آن سوی آن بی‌کرانگی راه یابد.

معنای جمله فوق این است که کریستف کلمب نخستین کسی است که از اقیانوس اطلس عبور کرده است؛ ولی ابداً چنین نیست. پیش از کلمب بسیاری، از اقیانوس اطلس گذشته‌اند.

دکتر علی شریعتی می‌نویسد:

من مدت دو سال روی جغرافیای اسلامی یعنی تحقیقات جغرافیایی و جغرافی‌دانان بزرگ و تاریخ تمدن اسلام کار کردم و مطالبی تازه بدست آمد که قابل پیش‌بینی نبود، که چگونه در قرون وسطا جهان‌گردان و کاشفان بزرگ جغرافیایی به سرزمین‌هایی رفته‌اند که هنوز هم در آفریقای امروز برای جغرافی‌دانان امروز دنیا ناآشناست (استعمار و مستشرقین در آنجا کار و تحقیق نکرده‌اند).

در تاریخ اسلام مغرب یعنی اندلس، پرتغال، مراکش، الجزایر، موریتانی، تونس و شمال آفریقا که تمدن در اینجا بوده است و مشرق زمین یعنی ایران و هند و سوریه و ...

[در کتاب نزهة المشتاق] داستانی است به نام فتیة المغربین و در نسخه‌ای دیگر به نام فتیة المغربین که «فتیه» از فتا به معنای جوان و جوانمرد است. مغرب از اغراب یعنی به طرف غرب رفتن است و فتیة المغربین یعنی جوانانی که به سوی غرب رفتند.

مغرور از غرور است. فتیه‌المغربین یعنی جوانان مغرور. این جوانان به طرف مغرب رفته‌اند. یعنی جایی که هیچ‌کس شهامت رفتنش را نداشته است و اصولاً رفتن به آنجا را کاری منحط و بیهوده و یک ریسک می‌دانستند. این جوانان ۱۲ تن بودند، از جوانان بربر یا عرب مسلمان که برخلاف همهٔ مکتشفین قرون ۱۴ و ۱۳ که با تشویق پادشاه یا کُنت یا بزرگ دیگری و با دادن پول و آذوقه به مسافرتی می‌رفتند، با میل و رغبت خودشان بدون اینکه تحت حمایت و تایید کسی باشند به طرف مغرب رفتند.

کتاب نزهةالمشتاق، در قرن ۶ نوشته شده، بنابراین اگر در قرن ۶ رفته باشند، می‌شود قرن ۱۲ میلادی یا ۱۱۵۰ یا ۱۲۰۰ میلادی که این‌ها به مغرب رفته و اتفاقاً پیروزمندانه برگشتند و حکایاتی از دیدنی‌های خود نقل کردند.

از قریبی که نشان می‌دهد آمریکا قبل از کریستف کلمب کشف شده، این است که در داستان‌های نزهةالمشتاق به جزایر رزباری و کاناری اشاره شده که فتیه‌المغربین به این جزایر رفته‌اند و می‌نویسند که وقتی به این جزایر که بین شمال آفریقا و سواحل هندی است وارد شدیم گرسنه بودیم و یکی از بزهای وحشی را کشتیم، ولی از شدت تلخی خورده نشد. عین همین داستان بعدها در سرگذشت کریستف کلمب خوانده شد که جزایر کاناری گوسفندانی با این مشخصات که گوشتشان خورده نمی‌شود و تلخ و مسموم کننده است دارد.

کریستف کلمب می‌رود بین سواحل آمریکای شرقی. بنابر آثاری که در سفرنامهٔ کریستف کلمب است، در قبایل سرخ‌پوستی که در این سواحل هندی زندگی می‌کنند لغاتی وجود دارد که بربری است. در بافت قالی، لباس و ... رنگ‌آمیزی و سبک بافت درست استیل شمال آفریقایی است که کاملاً نشان می‌دهد از آن تقلید شده است. و بعضی از رسوم و عادات و حتی ابزار زندگی شبیه است به آنچه که در آفریقای شمالی است. بخصوص بربرها و همهٔ مردم شمال آفریقا، یعنی پرتغال، تونس و مراکش.

بنابراین هیچ شک نیست که آمریکا قبل از کریستف کلمب به وسیلهٔ

مسلمانان از طریق شمال آفریقا و لیبون شناخته شده باشد.^۱ نقشه‌ای که در اختیار کریستف کلمب بوده، نقشه‌ای است که در یک کتابخانه در اسپانیا یا ایتالیا که به وسیله امیرزاده‌ای از اسقفی که آن کتابخانه تحت نظر او بوده و تحت نظر کلیسا بوده، می‌گیرد و به اسپانیا می‌آید و بر اساس آن به طرف مغرب حرکت می‌کند و امکان ندارد که بدون نقشه حرکت کرده باشد و آن نقشه به وسیله پروفیسور کاهن که یهودی شرق‌شناس معروفی است، به وسیله برانشویک و همه کسانی که روی این مسئله کار کرده‌اند، (تایید شده است)، این نقشه در آسیای صغیر یعنی در مرکز تمدن اسلامی و در دوره جنگ‌های صلیبی ترسیم شده است.^۲

آرکدی لئوکوم مؤلف مجموعه «به من بگو چرا؟» بی‌آنکه از مسلمانان به طور مستقیم سخنی به میان آورد می‌گوید پانصد سال پیش از کلمب نروژی‌ها آمریکا را تا حدودی کشف کرده بودند و سپس می‌افزاید:

با این همه آیا می‌دانید که چینی‌ها سرگذشتی از یک مسافرت قدیمی‌تر درباره آمریکا نقل می‌کنند؟ آن‌ها می‌گویند کشتیرانان چینی در سیاحت خود به جایی رسیدند که همان کالیفرنیا امروزی است.^۳

جالب توجه است که طبق نظر استاد محقق و دانشمند، جلال‌الدین همایی: ابوریحان بیرونی اول کسی است که به قوه علم و فراست ذاتی وجود سرزمینی را حدس زده است که چند قرن بعد از وی در سال ۱۴۹۲ میلادی و ۸۹۷ هجری قمری به نام آمریکا کشف شد.^۴

۱. «جیمز دبلیو لوون» (استاد تاریخ و متقد آمریکایی) تصریح می‌کند: «کتاب‌های درسی تاریخی آمریکایی این باور را تبلیغ می‌کنند که اکثر رویدادهای مهم در تاریخ جهان از اروپا نشأت گرفته‌اند. توجه فراوان نسبت به توانایی آفریقایی‌های قبل از کریستف کلمب می‌تواند به احساسات آمریکایی - اروپایی لطمه وارد کند. احتمال کشف قاره آمریکا به دست آفریقاییان، هرگز مورد علاقه مورخان آمریکایی نبوده است» [دروغ‌هایی که معلم به من آموخت؛ ص ۷۵].

۲. ویژگی‌های قرون جدید (مجموعه آثار ۳۱)؛ صص ۱۲۶-۱۱۹.

۳. به من بگو چرا؟، ج ۲؛ آرکدی لئوکوم؛ سید خلیل خلیلیان؛ مؤسسه انجام کتاب؛ تهران؛ ۱۳۶۱؛ ص ۱۲.

۴. نشریه گلپرخ، شماره ۱؛ ص ۱۵.

همچنین گفته شده است:

پس از فتح اندلس به دست مسیحیان فردی به نام عبدالله که تصمیم داشت بنا به پیش‌بینی ابوریحان برای کشف سرزمین جدید به آن طرف اقیانوس سفر کند، کشته می‌شود، کریستف کلمب پس از یافتن نقشه عبدالله با کسب اجازه از ملکه اسپانیا ایزابلا، تصمیم می‌گیرد مانند مسلمانان جهت دست یافتن به طلا از این راه دریایی به هندوستان برود.^۱ یکی دیگر از دروغ‌های بزرگ فیلم کریستف کلمب نشان‌دادن فراست و قوت علمی کلمب است. در نخستین صحنه فیلم شاهدیم که کلمب چگونه گردبودن زمین را به پسرش می‌آموزد.

همچنین اقتدار علمی او را در برخورد با مسؤولان دانشگاه سالامانکا در فیلم می‌بینیم و از همه مهم‌تر وقتی که فرانسیسکو بوادیلا^۲ وارد مقر کلمب می‌شود و خلع او را از مقامش اعلام می‌کند، جملات زیر بینشان رد و بدل می‌شود:

بوادیلا: «من نایب السطنه جدید هند غربی هستم».

کلمب: «تبریک می‌گویم. پس من آزادم سرزمین اصلی را پیدا کنم».

بوادیلا: «سرزمین اصلی هفته‌ها پیش توسط یک ایتالیایی کشف شد به نام

آمریکو وسپوچی. امیدوارم زیاد مأیوس نشده باشی».

کلمب: «برای چی؟ سرزمین اصلی دقیقاً همان‌طور که من گفته بودم پیدا

شده».

حال می‌خواهیم واقعیت امر را بررسی کنیم و بینیم نظرات کریستف

کلمب تا چه حد دقیق و درست بوده است. مورخان غربی به اقتضای

حرفه‌شان ناچار از بازگویی بعضی از مطالبند.

۱. ریشه‌یابی مختصری از تاریخچه گروه‌ها؛ ص ۳.

۲. نام خانوادگی «بوادیلا» (Bobabdilla) از کلمه عربی اسلامی ابو عبدالله (Abouabdilla)

مشقت شده است [مراجعه شود به: اسلام در آمریکا (مجموعه مقالات)؛ تهیه شده در مرکز

مطالعات فرهنگی بین‌المللی (معاونت پژوهش) زیر نظر رامین خانگی؛ انتشارات

بین‌المللی الهدی؛ تهران؛ ۱۳۸۱؛ ص ۹].

شارل ورلندن می‌نویسد:

کلمب مایل عربی که توسط جغرافیادان‌ان الفراعنه در محاسبات درجه استوایی به کار می‌رفت را با مایل ایتالیایی که بسیار کمتر بوده اشتباه می‌کرد و تصور می‌نمود که آن چهل و پنج مایل دریایی یعنی یک چهارم کمتر از آنچه که واقعیت داشت، می‌بود. محاسبات پر اشتباه دیگری او را بر این داشت که فکر کند از قناری تا ژاپن بیش از ۲۴۰۰ مایل فاصله نیست، و این مسافتی بود که بین اولین جزیره قناری و اولین جزیره دریای کارائیب قرار داشت؛ البته بدیهی است وجود دریای کارائیب و جزایر آن را حتی تصور هم نمی‌کرد.^۱

شن دولاندلن در تاریخ جهانی خود آورده است:

کلمب در روز دوازدهم اکتبر به جزیره گواناهانی^۲ در مجمع‌الجزایر باهاما رسید. او چنین می‌انگاشت که به آسیا رسیده است، ولی از این بابت که جز مردم وحشی، افراد دیگری را نمی‌دید، سخت متعجب شده بود. او جزایر کوبا و هائیتی را نیز کشف کرد و در بازگشت به اروپا مورد استقبال شایانی قرار گرفت. وی در واقع بدون آنکه خود متوجه شده باشد به کشف آمریکا نایل آمده بود.^۳

در «تاریخ تملن» اثر بسیار مشهور دوران‌های آمریکایی در بیان مقدمات سفر کلمب نوشته شده است:

شاه [فردیناند اسپانیایی] در هفدهم آوریل سال ۱۴۹۲ اوراق لازم را

۱. کریستف کلمب؛ شارل ورلندن؛ صص ۲۷ و ۲۸.

۲. در ۱۲ اکتبر سال ۱۴۹۲ میلادی کریستف کلمب در جزیره کوچکی در باهاما - که بومیان آن را گواناهانی (Guanahani) می‌نامیدند - فرود آمد و آن را سان‌سالوادور نام‌گذاری کرد. گواناهانی از ماندینکا (Mandinka) مشتق شده و به عربی تغییر یافته است. گوانا (اخوانا) به معنی «برادران» است و هانی یک نام عربی است. بنابراین نام اصلی جزیره «برادران هانی» بوده است [مراجعه شود به: اسلام در آمریکا (مجموعه مقالات)؛ ص ۹]. گفتنی است در آمریکای لاتین چندین محلّ به نام سان‌سالوادور وجود دارد که نباید با هم اشتباهشان کرد. پایتخت کشور «السالوادور» هم «سان‌سالوادور» - به معنی سرزمین مقدّس - نام دارد [ریشه‌یابی نام و پرچم کشورها؛ رسول خیراندیش و سیاوش شایان؛ انتشارات کویر؛ تهران؛ تابستان ۱۳۷۰؛ ص ۴۸].

۳. تاریخ جهانی، ج ۲؛ شن دولاندلن؛ احمد بهمنش؛ انتشارات دانشگاه تهران؛ ۱۳۴۷؛ صص ۲ و ۳.

۱۳۴ / کشف آمریکا: بازنگری سفر کریستف کلمب و نقش دیگران

امضاء کرد. همان زمان یا بعداً نامه‌ای به عنوان خان ختا نوشت و به کریستف کلمب داد، زیرا جایی که کریستف کلمب امید داشت بدان رسد چنین بود نه هند؛ و تا آخر عمر نیز می‌پنداشت جایی را که کشف کرده است همان دیار است.^۱

دکتر دانیل بورستین رئیس کتابخانه کنگره آمریکا (از سال ۱۹۷۵) و استاد برجسته تاریخ در دانشگاه‌های مختلف دنیا می‌نویسد:

کلمب در سفر دوم خود حین عبور از میان جزایر بی‌شمار آنتیل کوچک به یاد گفته سرجان ماندویل افتاد که گفته بود در هند پنج هزار جزیره وجود دارد. چون به انتهای جنوبی کوبا رسید یقین کرد که سرزمین اصلی آسیاست و حین حرکت در ساحل کوبا از خلیج «گوان کانایابو» به سوی باختر یقین داشت که در سواحل «مانگی» مارکو پولو در چین است. هنگامی که به «باهیاکورتز» نقطه‌ای که ساحل ناگهان به سوی جنوب می‌پیچد، رسید تصور کرد که در ابتدای کرانه‌های غربی «گلدن کرسینز» (شبه جزیره مالایا) است.^۲

در فیلم کریستف کلمب تلاش فراوان شده است تا از کلمب یک تصویر ایده‌آل داده شود. کلمب پس از برگشتن به دنیای جدید در سفر دوم خود با مرده‌افرادش روبرو می‌شود. رئیس قبیله سرخ‌پوستان توضیح می‌دهد که این قتل‌عام کار آن‌ها نبوده است و مسؤولیت آن متوجه گروهی از بومیان کارائیب است. کلمب در پاسخ افرادش که فقط و فقط طالب خونریزی و انتقامند خطاب به مترجمش می‌گوید:

بهبش بگو با افراد قبیله‌اش کاری نداریم. درحالی‌که قدرت هر عملی را داریم. من حاضرم حرفش را قبول کنم. با افرادش کار می‌کنیم و طالب صلح هستیم.

در جای دیگر از فیلم کلمب می‌گوید:

هر آدم توانایی باید کار بکند. همه‌مان از جمله اشراف.

و نیز کسی خطاب به کلمب می‌گوید:

۱. تاریخ تمدن، ج ۶؛ صص ۳۱۸-۳۱۶.

۲. کاشفان؛ ص ۳۱۰.

بخش دوم: نقد فیلم ۱۴۹۲: فتح بهشت / ۱۳۵

من از کارهای تو سر در نمی‌آورم دون کریستوفر! رفتار تو با مسیحی‌ها و وحشی‌های اینجا یکسانه.

اما این، فیلم است! کلمب را تاریخ به گونه‌ای دیگر روایت کرده است. او که در این نمایش بین مسیحی‌ها و غیرمسیحی‌ها، اشراف و غیر ایشان فرقی نمی‌گذارد و طالب صلح و دوستی است چهره دیگری دارد.

کریستف کلمب در ۲۹ اکتبر ۱۴۹۴ به هائیتی بازگشت. ویل دورانت

می‌نویسد:

اکنون کریستف کلمب خود به یک تاجر مبدل شده بود. وی هیئت‌هایی برای شکار برده به جزیره فرستاد؛ هزاروپانصد برده اسیر گرفت، چهارصد تن را در اختیار ساکنان اروپایی آنجا گذاشت و پانصد تن را به اسپانیا فرستاد. دویست تن از این‌ها در راه مردند. بازماندگان را در سویل فروختند؛ اما برده‌ها چون نتوانستند خود را با آب و هوای سرد آنجا و یا وحشیگری تمدن سازگار سازند، در ظرف چند سال همه تلف شدند.^۱

راوی زندگی کلمب فریدیناند فرزند اوست. ورنلندن می‌نویسد:

از ماه مه سال ۱۴۸۷، کلمب از دربار کاستیل مقرری ناچیزی دریافت می‌کرد. در این مدت در کوردو (=قرطبه) نیز اقامت کوتاهی داشت و در این شهر بود که با بئاتریس دوهارانا که حدود پانزده سال از او کوچک‌تر بود، آشنا شد. از این زن یک پسر به نام فریدیناند، شرح‌حال‌نویس آینده‌اش به طور نامشروع به دنیا آمد، چون کلمب با مادر فریدیناند ازدواج نکرد. اینکه چه مدت کلمب با او بوده است، معلوم نیست؛ ولی ظاهراً این‌طور است که اگر با او ازدواج نکرد به خاطر این بود که کلمب عقیده داشت این ازدواج او را به پیشرفت و ترقی نمی‌رساند. در هر حال این امر مانع نشد که در سال ۱۵۰۲ به پسر قانونی خود دیه‌گو دستور بدهد ماهانه مبلغی در حدود ده هزار ماراودیس به بئاتریس بپردازد. ضمن اینکه در وصیتنامه سال ۱۵۰۶ به پسرش سفارش می‌کند که مواظب باشد بئاتریس بتواند شرافتمندانه زندگی کند؛ مانند شخصی که کلمب به او «بسیار مدیون» است. به این ترتیب می‌خواهد وجدان خود را آسوده کند؛ «چون این وجدان برای روحش هم‌چون یک بار سنگین به

۱۳۶ / کشف آمریکا: بازنگری سفر کریستف کلمب و نقش دیگران

شمار می‌رود». مرد عجیبی است! کسی که در رفتارهای روزانه‌اش آن‌قدر پارسا و محترم است، ولی معشوقه‌ای دارد که از ترسِ به خطر افتادن کارش با او ازدواج نمی‌کند.^۱

۱. کریستف کلمب؛ شارل ورنلندن؛ صص ۳۵ و ۳۶.

۲. افزوده‌هایی بر نقد فیلم کریستف کلمب

۲-۱. کلمب فراتر از یک نماد!

فیلمی که در سال ۱۹۹۲ میلادی به مناسبت پانصدمین سال «کشف آمریکا» ساخته و پرداخته شده است، چنین آغاز می‌گردد:
۵۰۰ سال پیش مردم اسپانیا دچار بیماری فراگیر وحشت و خرافات بودند.

توسط نظامی پادشاهی بر آن‌ها حکومت می‌شد و تفتیش عقاید مذهبی به صورت ظالمانه‌ای مردم را حتی برای رؤیاهای جسورانه‌شان مورد آزار قرار می‌داد.

یک مرد این قدرت قاهر و غالب را به چالش کشید. با احساس، هوش و شعور خود بر سرنوشت سوار شد و از دریای تیره و تاریک، در جست‌وجوی افتخار، طلا و رخشان‌ترین جلوه‌های جلال و شکوه خداوند عبور کرد.

این عبارات - با رویکردی حماسی - کلمب را به عنوان نمادِ آغازگرِ رنسانس به بینندگان فیلم - از هر نژاد و زبان و ملیتی که هستند - معرفی می‌کند؛ کسی که یک‌تنه با قدرت دولتمردان سیاسی و نظامی و روحانیستِ مسیحی وقت، یک‌جا درافتاد.

فارغ از اینکه آیا کلمب واقعی چنین کاری را کرده است یا نه، می‌توان گفت این درست همان کاری بود که یهودیان توسط همه ابزارهای مختلفی که می‌توانستند در اختیار بگیرند - طلا و نقره، مکر و تحریف، قوت سلاح، قدرت و وسایل ارتباط جمعی، ظرافت‌های هنری و فرهنگی و تربیتی، سلطه علم

و تکنولوژیک - از آغاز تا پایان رنسانس به انجام رسانیدند و پیش بردند. یهود هم با ساختار سیاسی و سلطنتی آن روزگار درافتاد و با سامان‌دهی حکومت‌هایی ظاهراً بر مبنای آرای مردم قدرت را در دست گرفت و هم کلیسا را به واسطه جهل و شقاوتی که بزرگانش به آن دچار شده بودند، از طریق روشنفکرانی که آفریده بود، بی‌آبرو و منزوی ساخت.

گفتار آغازین فیلم می‌گوید بازگویی حکایت کلمب، نه به عنوان بازآفرینی واقعه‌ای تاریخی است، بلکه از آن جهت حائز اهمیت فراوان است که او اسطوره‌ای است چالشگر. چالش با دوگونه قدرت آن روزگاران: حکمرانان و شاهان (قدرت سیاسی) از یک‌سو و کشیشان و کلیسایان (قدرت مذهبی) از سوی دیگر؛ و البته فاتق و پیروز بر هر دو!

۲-۲. کلمب دانشمند!

فیلم با صحنه گفت‌وگوی کلمب با پسر خردسالش فرناندو^۱ در کنار دریا شروع می‌شود. آن دو به تماشای دورشدن یک کشتی از ساحل مشغولند. کشتی نخست بدنه‌اش ناپدید می‌شود بعد بادبان‌هایش و آخرین چیزی از آنکه دیگر نمی‌توان آن را دید، دکل کشتی - یعنی مرتفع‌ترین نقطه آن - است. کلمب همان‌طور که پرتغالی را برای فرناندوی کوچک، پوست می‌کند همان‌طور نیز آموزش گردبودن کره زمین را به او تعلیم می‌دهد؛ درست بر مبنای بنیاد همان منطقی که مسعودی در *مروج الذهب* خوانندگان خود را می‌آموزاند و می‌گوید نحوه پدیدارشدن تدریجی کوه برای دریانوردان - آن‌گاه که از دریا به ساحل نزدیک می‌شوند - چنین است که نخست قلّه کوه دیده می‌شود و بعد آرام آرام قسمت‌های پایین‌تر؛ و همین بهترین دلیل مدوربودن زمین است.^۲

۱. فرناندو (ارناندو) اسمی اسپانیایی است که از نام فردیناند مشتق شده است [دایرةالمعارف

فارسی، جلد دوم، بخش اول؛ ص ۱۸۷۳].

۲. *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ج ۱؛ صص ۸۹-۸۳.

۳-۲. کلمب شجاع!

در این فیلم چهره‌ای از کلمب ترسیم شده که جست‌وجوگری خستگی‌ناپذیر و تسلیم‌ناشدنی است. او حاضر است در برابر کلیسای مخوف و سفاک آن روز اسپانیا بایستد و خطرها را بپذیرد، ولی از حرف خود بازنگردد. کلمب شجاعانه در دانشگاه سالامانکا و نزد دانشمندان کلیسا حاضر می‌شود، طعنه می‌شنود و طعنه می‌زند، به بی‌دانشی متهم می‌شود و به بی‌دانشی متهم می‌کند، ولی ابداً کوتاه نمی‌آید.

حضور او نزد ملکه ایزابل نیز از همین روح برخوردار است: عصیان و سرکشی در برابر وضع موجود و هرآنچه بر او تحمیل شود.

در بخش‌های پایانی فیلم، کلمب که مدتی در زندان بوده است از زندان آزاد می‌شود و به ملاقات ملکه ایزابل می‌رود. ملکه ایزابل، ضمن ملاقات به او اجازه می‌دهد تا با شرایطی، سفر دیگری به دنیای نو داشته باشد؛ آن‌گاه به سانچز می‌گوید، برخلاف آنچه مورد نظرش بوده، به کلمب اجازه این سفر را داده، چون کلمب از او - که ملکه قدرتمند اسپانیا است - اصلاً نمی‌ترسد.

در صحنه‌ای از فیلم فرناندو پسر کوچک کلمب که ترک او، بر اسب، سوار است، با دیدن ازدحام جمعیت، کنجکاوانه از اسب پایین می‌پرد و با حرکت آنان همراه می‌شود تا ببیند به کجا می‌روند. این جمعیت انبوه به دیدن صحنه اعدام‌هایی کلیسایی می‌شتابند.

کریستف کلمب برای بازگرداندن فرناندو و بیرون کشیدنش از حلقه جمعیت پیش می‌رود و آنجا با صحنه خفه ساختن و به آتش کشیدن و زنده سوزاندن کسانی - به حکم کلیسا - مواجه می‌شود. این صحنه - یعنی به‌شکلی وحشتناک و با درد و رنج فراوان، جان ستاندن از محکومان اعتقادی - چندان مخوف طراحی شده است که حساب کار دست بیننده بیاید و بر شجاعت کلمب که در چنین فضایی پایمردانه برخلاف نظر کلیسا از حکم بر گردبودن زمین دست برنمی‌دارد آفرین فرستد!

کلمب جایی زندگی می‌کند که در میدان شهرش آدم می‌سوزانند و این

همان تصویر برخاسته از انکیزسیون و دادگاه‌های تفتیش عقاید اسپانیا است؛ دادگاه‌هایی که علیه مسلمانان اسپانیا ستمکاری‌های فراوانی روا داشته است، ولی از این موضوع تقریباً هیچ‌کجا صحبت نمی‌شود و تصویر چنین دادگاه‌های قرون وسطایی بر ظلمشان نسبت به یهود و نصارا تمرکز تام و تمامی دارد.

کلیسا چندان بی‌رحم و بی‌احساس و ضدیهود است که حتی برای استناد علمی به تخمین‌های مسافاتی که توسط یک دانشمند یهودی به نام اسدرا^۱ صورت پذیرفته است، ممکن است حکم مرگ کلمب را صادر کند!

البته هیچ‌گاه حساسیت‌های ضداسلامی و خشونت‌های وحشتناک و سبانه علیه مسلمانان در اسپانیا به تصویر کشیده نمی‌شود و هر حساسیت ضدیهودی بارها بزرگ‌نمایی می‌گردد.

۴-۲. ترسیم دروغین رابطه کلمب و قدرت

یکی از پرسش‌های مهم چگونگی وصل شدن کریستف کلمب - که در واقع جز یک سرباز ساده نیست - به حلقه قدرت فرمانروایان اسپانیا است؟

به روایت فیلم، کشیشی که دوست کلمب - پدر آنتونیو دو مارچنا (Antonio de Marchena) - است زمینه‌ای فراهم می‌کند تا در دانشگاه سالامانکا سخنان کلمب شنیده شود. سانچز (خزانه‌دار سلطنتی) کلمب را در آنجا می‌بیند، پای سخنانش می‌نشیند و تصمیم می‌گیرد به او کمک کند.

در ادامه ناخدا مارتین آلونزو پینزون (کشتی‌داری از بندر پالوس) در صومعه محل اقامت کلمب در شهر سویل به دنبال او می‌آید، روزه سکوت او را می‌شکند و وی را به کانون واقعی قدرت در اسپانیا - یعنی بانک‌داری به نام سانتانجل (سانتانگل) - وصل می‌کند. پینزون می‌گوید سانتانگل بانک‌دار مهمی است و حتی به ملکه ایزابل هم وام داده است. او می‌تواند کلمب را نزد ملکه ببرد.

بخش دوم: نقد فیلم ۱۴۹۲: فتح بهشت / ۱۴۱

کلمب از سانتانگل می‌پرسد: «چرا می‌خواهی به من کمک کنی؟»
سانتانگل سه کلمه می‌گوید: «ایمان، امید، نیکوکاری». بعد می‌افزاید: «اما
بزرگ‌تر از همه این‌ها بانک‌داری است!»^۱

در کلمات سانتانگل ابهام رمزآلودی نهفته است؛ البته تنها مخاطبانی به
تفسیر درست و عمق این عبارت پی می‌برند که از پشت‌صحنه ماجرا مطلع
باشند و بتوانند با فرهنگ لغت ویژه‌ای آن را معنا کنند. فرهنگ لغتی که همه
کلماتش در خدمت به قوم یهود روح پیدا می‌کند و در جایگاه مفهومی ویژه
خود قرار می‌گیرد: ایمان به آیین یهود، امید به برتری قوم یهود، نیکوکاری در
حق قوم یهود و بانک‌داری بزرگ‌ترین و مهم‌ترین حربه کارآمد یهود!
سانتانگل، کلمب را به غرناطه (گرانادا) که به تازگی سقوط کرده و از
نشانه‌های اسلامی (نظیر علامت هلال بر فراز گنبد مسجد) پاکسازی می‌شود
می‌برد، به سانچز خزانه‌دار دربار وصل می‌کند و از طریق او ارتباط با شخص
ملکه برقرار می‌شود.

در این فیلم بعضی شخصیت‌های نهان‌کیش یهودی (مارانو) - یعنی امثال
سانچز و سانتانگل - به تصویر کشیده شده‌اند، ولی از انگیزه‌هایی که به نفع
قوم یهود دارند هیچ سخنی در کار نیست؛ همان‌طور که کوچک‌ترین اشاره‌ای
به واقعه بسیار مهم بیرون راندن یهودیان از اسپانیا در سراسر فیلم نمی‌شود.
سانچز در این فیلم، در لباس دوستی، دشمن کلمب است و به او و
موفقیتش در بازگشت از سفر اول حسادت می‌کند. سانچز پشتیبان کلمب
نیست، او کلمب را به عنوان وسیله‌ای برای تأمین منافع خود می‌بیند و بس،
ولی درعین حال می‌داند - و این را می‌گوید - که اگر نامی از او در تاریخ برجا
بماند، باز هم به خاطر کلمب و به واسطه سفر تعیین‌کننده‌ای است که به
انجامش مبادرت ورزیده است.

1. Faith, Hope, Charity, But greater than all these is banking.◇

۵-۲. توجیه، مثل همیشه هالیوود!

در این فیلم هرکجا از پستی‌ها و رذالت‌های کلمب سخنی رفته است، به نحو دل‌پذیری توجیه شده است. مثلاً آنچه کریستف کلمب در مورد تخمین مسافت‌ها و طول مدت سفر، به دولتمردان اسپانیا، مردم، مردان همسفر، دوستان و خانواده‌اش گفته، دروغ بوده است. دروغ‌گویی کلمب، که با آمیزه‌ای از رنج‌ناگزیری یک عمل اخلاقی نادرست و عذاب وجدان تصویر شده است، هنگام اعتراف نزد پدر آنتونیو - کشیشی که دوست او و واسطه ملاقاتش با دانشگاهیان سالامانکا بوده و کلمب حتی به او هم دروغ گفته است - آشکار می‌شود و برای بیننده فیلم جز این نتیجه اخلاقی دیگری ندارد که: مردی که برای یک هدف مقدس دروغ می‌گوید و به آن اعتراف هم می‌کند، نمی‌تواند آدم بدی باشد!

با بدی‌های دیگر کلمب نیز به همین ترتیب رفتار شده است.

در این فیلم، کلمب در دو جبهه می‌جنگد، هم با سرخ‌پوستان آدم‌خوار و هم با اشرافیت اسپانیا که خودخواه، انتقام‌جو، متمرّد و خونریز است. در فیلم همچنان که سفیدپوست‌های خوب به وفور داریم، یک اسپانیایی بد هم داریم: «موکسیکا»^۱ این اسپانیایی بد و شرور است که چشمش به دنبال ناموس سرخ‌پوستان است، این اسپانیایی بد است که دنبال انتقام گرفتن - آن‌هم به شکل کور - است؛ این اسپانیایی بد است که مرتکب خشونت می‌شود و با قطع دست سرخ‌پوستی که احتمال می‌دهد دزدی کرده باشد، فضای آرام حضور هزار اسپانیایی را در سرزمین جدید، ناآرام می‌کند؛ این اسپانیایی بد است که در صف یاران کلمب، دودستگی ایجاد می‌کند و مظاهر تمدنی را که کلمب در منطقه جدید آفریده است به آتش می‌کشد و نابود می‌کند.

البته کلمب مهربان و مدبّر، این اسپانیایی بد را هم مدیریت می‌کند، اما چه می‌شود کرد وقتی کار از کار گذشته باشد و یک نفر، یک فاجعه بزرگ به‌بار

1. Adrian de Moxica.

آورده باشد؟!

در فیلم، کلمب شخصاً به رویارویی و جنگ تن‌به‌تن با موکسیکا می‌شتابد و موکسیکا که تاب مقاومت در برابر دلاوری و سلحشوری کلمب را ندارد، می‌گریزد و نهایتاً با پرتاب جنون‌آمیز خود از بلندی، خودکشی می‌کند.

اما مورخ فرانسوی ژان پل دوویول فرانسوی در این باره در کتاب «به‌دنبال کریستف کلمب» می‌نویسد کلمب، پس از یاغی شدن موکسیکا،^۱ او را دستگیر می‌کند و پس از تعیین مجازات اعدام برای وی، شخصاً او را از بلندی به پایین می‌اندازد.

کلمب به زندانی‌اش که به مرگ محکوم شده بود، با لحن سرزنش‌آمیزی گفت: «دیگر برای خواهش و تمنا خیلی دیر شده.» و با گفتن این حرف، او را از بالای شهر سانتو دومینگو^۲ به پایین انداخت. هفت یاغی دیگر به دستور کلمب به دار آویخته شده بودند.^۳

می‌بینیم که تصویر یک مورخ چه اندازه با تصویر یک کارگردان تفاوت دارد! البته می‌دانیم یکی از ترفندهای قدیمی فیلم‌سازانی که طبق سنت‌های هالیوودی فیلم می‌سازند، مسخ وقایع و حقایق، به صورتی است که موجه جلوه کند. ریدلی اسکات همین روش را در سراسر این فیلم به کار گرفته است.

این فیلم به ما می‌گوید همان‌طور که یک اسپانیایی بد وجود دارد و محیط را متشنج می‌کند، سرخ‌پوستان بدتری هم – به نام گووونی^۴ – وجود دارند که آدم‌خوارند و جز سفیدپوستان، هم‌نژادان خود را نیز با زجر می‌کشند و همچون درندگان خون‌آشام فقط زبان زور و شمشیر را می‌فهمند. کلمب فقط برای حفظ جان خود است که با این وحشی‌ها می‌جنگد و آنان را به قتل می‌رساند. تازه کلمب علیه آنان نیز خشونت بی‌حد و حصر را مانع می‌شود و خلاصه کلمب نماد مقابله با جنگ و خونریزی است، حتی اگر بومیان وحشی و موکسیکای اشراف‌زاده سزاوارش باشند.

1. Adrian de Mojica.

2. Santo Domingo.

۳. به دنبال کریستف کلمب؛ صص ۱۱۵ و ۱۱۶.

4. Goohooni.

۲-۶. تصویر دروغین از سرخ‌پوستان و رفتار کلمب با ایشان

زمانی که کشتی‌های کلمب در آن‌سوی اقیانوس اطلس در حال رسیدن به خشکی است، صدای ملوانی را می‌شنویم که مرتب عمق آب را اعلام می‌کند. از ۲۵ فاتوم^۱ شروع می‌کند و درست موقعی که به ۱۳ فاتوم می‌رسد، خشکی از لابلای مه رُخ می‌نماید که شاید با توجه به بار کثیفی عدد سیزده برای اروپاییان به‌گونه‌ای به نحوست این رسیدن به خشکی هم اشاره دارد. نحوستی که در واقع امر، درجه نخست متوجه سرخ‌پوستانی است که به دست نفرات کلمب غارت می‌شوند، مورد تعرض و تجاوز قرار می‌گیرند و به قتل می‌رسند.

به روایت فیلم اولین برخوردی که بین مردان کلمب با بومیان محل اتفاق می‌افتد در حالی است که بومیان نازیبا سرخ‌پوست با تیروکمان‌های خود راه را بر مردان کلمب می‌بندند و هم را برانداز می‌کنند. کلمب اجازه نمی‌دهد تا مردانش از سلاح استفاده کنند و درواقع همه منتظرند تا ببینند طرف مقابل چه می‌کند؛ البته بومیان چندان آماده دفاع از خود هستند که پیکان‌هایشان را در زه کمان گذاشته‌اند و منتظر کمترین اتفاق یا سوء تفاهمی هستند تا به سوی کلمب و یارانش پرتاب کنند. در چنین شرایطی کریستف کلمب با هوشمندی شرایط را به‌گونه‌ای مدیریت می‌کند که فضا تغییر کند.

در «سفرنامه کریستف کلمب» ماجرای دیدار بومیان کاملاً متفاوت روایت شده است. در روایت رسمی کلمب، بومیان «همه برازنده، با پیکرهای زیبا و چهره‌های پسندیده» توصیف شده‌اند که «پیشانی‌شان بلند» بوده و «چشمانی بزرگ و زیبا»^۲ داشته‌اند. از جانب این بومیان، هیچ تهدیدی متوجه کلمب و یارانش نشده است و بومیان اصلاً سلاحی در دست نداشته‌اند!

کلمب می‌نویسد:

۱. فاتوم (fathom) واحد اندازه‌گیری عمق آب، برابر با ۱/۸ متر / ۱۸۰ سانتی‌متر/ یا شش پا است [فرهنگ معاصر پویا: انگلیسی - فارسی، جلد اول، ویراست سوم؛ محمدرضا باطنی و دستیاران؛ ناشر: فرهنگ معاصر؛ تهران؛ ۱۳۸۵؛ ص ۵۰۵].
۲. سفرنامه کریستف کلمب: کشف قاره آمریکا؛ صص ۶۲ و ۶۳.

با دوستی بسیار ما را پذیرا شدند. سلاحی حمل نمی‌کردند، حتی آن را هم نمی‌شناختند. وقتی شمشیر را نشان آنان دادم، از نادانی از لبه تیز در دست گرفته و دست خود را بریدند. آهن نمی‌شناسند. نیزه آنان چوبکی بی‌آهن است که در نوک برخی دندان ماهی نصب کرده و در باقی اشیاء مختلف چسبانده‌اند.^۱

سر ریدلی اسکات، کارگردان انگلیسی فیلم، به بومیانی بدترکیب و جنگجو نیاز داشته تا بتواند رفتارهای فجیع کلمب و دیگر اروپاییان را با سرخ‌پوستان لاقلاً تاحدودی موجه جلوه دهد!

در ادامه فیلم، مردان کلمب با بومیان به‌طور مشترک به شکار پرنده می‌روند. آنان با تنگ آتشین‌شان به سمت پرنده‌ای شلیک می‌کنند و موفق به شکار آن نمی‌شوند. پرنده می‌گریزد؛ اما همان پرنده با پرتاب ماهرانه پیکانی از سوی یکی از کمان‌داران بومی شکار می‌شود. یعنی که سلاح بومیان کارآتر از ملوانان کلمب است!

چنین تصویرآفرینی‌های دروغین از سرخ‌پوستان، خیانت به واقعیت‌های تاریخ و خیانت به همه سرخ‌پوستان صلح‌دوست، مظلوم و بی‌آزاری است که مورد هجوم ناجوانمردانه کریستف کلمب و نفراتش قرار گرفته‌اند.

این فیلم به ما می‌گوید نفرات کلمب با بومیان بس مهربان بوده‌اند و با بچه‌های بومی مثل فرزندان خودشان - به توصیه کلمب - رفتار می‌کرده‌اند.

این فیلم به ما می‌گوید کلمب با مهربانی دل «اوتاپان»^۲ رزمنده سرخ‌پوست را به دست می‌آورد و آن‌گاه از او در مورد طلاهایی که به گردن دارد می‌پرسد. اوتاپان او را به «کوبا» می‌برد، جایی که طلاهایش را از آنجا به دست آورده است. در کوبا مردان کلمب زیر باران به استخراج طلا از رودخانه‌ای می‌پردازند، ولی عایداتی ندارند. کلمب تنها به طلاهای اندکی که سرخ‌پوستان از سرِ رغبت و میلِ خود به‌نشانه تسلیم تقدیم او کرده‌اند، اکتفا می‌کند. تا اینجا

۱. همان؛ صص ۶۱ و ۶۲ (با تلخیص).

حتی یک قطره خون هم از دماغ کسی جاری نشده است. تنها ملوانی را مار سمی خطرناکی نیش می‌زند و می‌میرد. او همان کسی است که حین اقیانوس‌پیمایی‌شان، مخالف نظر کلمب در ادامه سفر بوده است. یعنی کسی که با کلمب مخالفت کرده باشد، سزاوار است به تیر غیب (همان نیش ناگهانی مار!) گرفتار شود؛ البته مار سمی را هم کلمب مهربان و شجاع، شخصاً می‌کشد.

در این سفر کلمب تحسین‌گر مردم بومی است و البته احترام متقابل از سوی بومیان نیز کاملاً برقرار است. کلمب تعدادی از مردانش را در آنجا می‌گذارد تا دژی بسازند و خود برای آوردن کشتی‌ها و نفرات بیشتر به اسپانیا بازمی‌گردد.

در سفر اول کلمب، برده‌داری و ضرب‌و‌شتم بومیان معنایی ندارد. کلمب در بازگشت از سفر اول اوتاپان را با خود به اسپانیا می‌آورد؛ نه به عنوان برده، بلکه اوتاپان مترجم و خدمتکار اوست. اوتاپان چندان تربیت‌شده کلمب هست که شایسته باشد در ضیافت شاهانه گرانباترین قطعه طلاهای اهدایی بومیان را خود به ملکه ایزابل تقدیم دارد.

اوتاپان در سفر دوم هم با کلمب همراهی دارد و با او به موطنش بازمی‌گردد؛ البته این بار با ظاهری آراسته و متفاوت! او شبیه اسپانیایی‌ها شده است، لباس بر تن کرده و دیگر یکی از آنهاست.

کلمب در سفر دوم هم همان کلمب مهربانی است که از کمترین خونریزی ابا دارد. اگرچه ۳۹ نفر از مردانش به شکل نامعلومی کشته شده‌اند، اما او حاضر به انتقام‌جویی نیست، چون اساساً صلح‌طلب است و نمی‌خواهد جنگی برپا شود. هم اینکه عامل کشتار مردانش را نمی‌شناسد.

ریدلی اسکات ابداً پاسخ نمی‌دهد که چرا مردان کلمب کشته شده‌اند. او گناه کشته‌شدن آنان را به گردن سرخ‌پوستان جنگجو و آدم‌خوار می‌اندازد که آمده‌اند و مردان کلمب را کشته‌اند و رفته‌اند! البته در غیر این صورت مجبور بود، به جنایات فجیع مردان کلمب در حق بومیان پردازد. بعضی منابع تا

بخش دوم: نقد فیلم ۱۴۹۲: فتح بهشت / ۱۴۷

حدودی به توضیح این رُخداد پرداخته‌اند:

کلمب بعدها فهمید که این افراد با مردم بومی وحشیانه رفتار کرده‌بودند. هرچند هیچ‌کس به‌واقع نمی‌داند علت مرگ اسپانیایی‌ها چه بوده، اما برخی گمان می‌کنند که رفتار وحشیانه آن‌ها سبب شده بومیان بسیاری از آن‌ها را بکشند. ممکن است عده‌ای بر اثر بیماری مرده باشند و عده‌ای دیگر نیز بر اثر جدال با یکدیگر از بین رفته باشند.^۱

ضمناً باید توجه داشت که اسپانیایی‌ها چندان افسارگسیخته در پی طلا و اطفای شهوات خود بوده‌اند که ابداً به رقیبانشان رحم نمی‌کرده‌اند. ما نمی‌دانیم چه تعداد از مقتولین اسپانیایی، قاتلین اسپانیایی داشته‌اند و اگر زمانی به مستندات دست یابیم که نشان دهد هر سی‌و‌نُه نفر اسپانیایی در ستیزه‌جویی و رقابت‌های داخلی و به دست خودشان کشته شده‌اند، تعجب نخواهیم کرد؛ البته هر دو فیلمی که به مناسبت پانصدمین سال کشف آمریکا ساخته شده است، اشاره به نزاع‌های مرگبار درونی اسپانیایی‌ها دارد؛ ولی در نهایت کلمب نسبت به سرخ‌پوستان، رفتاری صلح‌طلبانه دارد و به دلایل قبلی خود، یک چیز دیگر هم اضافه می‌کند: «ما هزار نفریم، اما آن‌ها ده برابر ما هستند!»

آیا به‌راستی چنین تناسبی را می‌توان پذیرفت؟! خصوصاً که کلمب در آگاه نمودن فردیناند و ایزابل از نحوه تعامل سهل و آسان با بومیان، در همان سفر نخست خود چنین می‌نویسد:

دیدم فقط سه نفر از ملوانانم به خشکی رفته و انبوهی از اهالی را بدون کوچک‌ترین قصد سوء فراری دادند. مردم سلاح نداشته و همگی لیختند، کوچک‌ترین استعدادی هم برای جنگ ندارند و چنان ترسو هستند که هزار نفرشان در برابر سه نفر از ما ایستادگی نمی‌کنند. بدین ترتیب ایشان مناسب فرمان‌برداری‌اند و به‌درد این می‌خورند که به کار کردن، کشت و کار و اجرای هر کار ضروری دیگر وادار شوند.^۲

۱. کریستف کلمب: کاشف دنیای جدید؛ رابین اس. داک؛ مهسا ملک‌مرزبان؛ انتشارات ققنوس؛

تهران؛ ۱۳۹۰ (چاپ اول)؛ صص ۶۵ و ۶۶.

۲. سفرنامه کریستف کلمب: کشف قاره آمریکا؛ ص ۱۵۳.

و در جایی دیگر می‌گوید:

این مردم در مورد کاربرد سلاح سخت بی‌اطلاعتند. با پنجاه مرد، همگی در یوغ اطاعت مانده و هرچه اعلیحضرتین مایل باشند، می‌توانند با آنان انجام دهند.^۱

در سفر دوم به روایت ریدلی اسکات، کلمب با خود اسب به دنیای نو آورد. نوع رابطه بومیان با اسب ابداً بر قاعده ترسناکی شدیدشان از اسب - آن‌طور که منابع متعددی به آن شهادت داده‌اند - نیست. بلکه بومیان کنجکاوانه اسب جنگی اسپانیایی را بدون ترس احاطه می‌کنند و آن را به مهار خود درمی‌آورند.^۲ معلوم می‌شود اسپانیایی‌ها ابداً چیزی ندارند که لازم باشد بومیان از آن‌ها بترسند: اسب که ترس ندارد؛ به صدای شلیک توپ‌های آتشین و جنگ‌افزارهایی چون تفنگ هم که لابد عادت کرده‌اند؛ فراوانی تعداد و جمعیت اسپانیایی‌ها هم که ترس‌آفرین نیست! بنابراین به‌نظر می‌رسد، همچنان

۱. همان؛ ص ۲۳۷.

۲. اینجا نکته باریکی در کار است: «ساکنان قاره آمریکا پیش از سفر کلمب، به دنیای جدید اسب را نمی‌شناختند.» [کریستف کلمب: کاشف دنیای جدید؛ ص ۹۴] «بومیان چون تا آن‌هنگام اسب یا چهارپای دیگری از آن‌گونه ندیده بودند، اسب را با سوارش یک‌چیز (یک جانور) می‌پنداشتند و چون دویدن و رفتن و برگشتن آن را از روی فهم و دانش می‌یافتند، خیره می‌ماندند که جانوری با آن شکل، دارای فهم و دانش است.» [پیدایش آمریکا؛ صص ۵۴ و ۵۵] «مردم تاینوس وقتی اسپانیایی‌ها را سوار بر اسب دیدند، خیلی ترسیدند. آن‌ها پیش از این اسب ندیده بودند.» [کریستف کلمب؛ مینا لاسی؛ ترجمه کریم پورزبید؛ بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه؛ تهران؛ ۱۳۹۰ (چاپ اول)؛ ص ۶۳] همیشه در فیلم‌های وسترن سرخ‌پوست‌ها را سوار بر اسب در حال حمله به قطارها و کاروان‌های سفیدپوستان دیده‌ایم. انصافاً مهارت سرخ‌پوستان در اسب‌سواری خیلی خوب به نمایش کشیده شده است؛ خصوصاً تیراندازی با اسب در حال حرکت، مهارت پیچیده‌ای را طلب می‌کند. اینک آیا نباید از خود پرسیم چه شد که سرخ‌پوستان وحشی (!) این دو وسیله وارداتی اروپاییان، یعنی اسب و تفنگ را «مال خود» کردند؟ البته برقراری ارتباط با «اسب» و «اسلحه آتشین» برای سرخ‌پوستان راحت نبوده است و به‌نظر می‌رسد اگر سر ریدلی اسکات، وحشت و هراسناکی اولیه سرخ‌پوستان را از اسب و تفنگ، جور دیگری به تصویر می‌کشید، جایی از جورچین غربی‌ها در مورد سرخ‌پوستان دچار مشکل می‌شد.^۵

بخش دوم: نقد فیلم ۱۴۹۲: فتح بهشت / ۱۴۹

این اسپانیایی‌ها هستند که از طرف بومی‌ها مورد تهدیدند و باید نگران حفظ جان خودشان باشند!

در این فیلم با ستون‌های منظم سرخ‌پوستان مواجه هستیم که حاصل یافته‌هایشان از یک معدن را خیلی منظم و مرتب تحویل اسپانیایی‌ها می‌دهند و می‌روند؛ نه اجباری، نه زوری، نه شلقاتی، نه هراسی از اسپانیایی‌ها! هیچی! گویی جمعی کارگر معدن‌اند که در ازای کار روزمره‌ی موجب خود را می‌گیرند! این تصویرها برای هر کسی که اندکی از اصل ماجرای رفتار اسپانیایی‌ها با سرخ‌پوستان مطلع باشد، بسیار دردناک است، تلاش فیلم‌ساز برای فریب بیننده تا آنجا پیش می‌رود که گویی مخاطب فیلم کسی است که قدرت تعقل و حسابگری مختصر را هم فاقد است!

اوتاپان دوست متمدن‌شده کلمب در صحنه‌ای از فیلم پیش از آنکه طوفان بنیان‌کنی شروع به وزیدن کند و کاخ رؤیاهای کلمب را ویران سازد، دوباره میل به زندگی بومی خود پیدا می‌کند، سر می‌تراشد، رنگ بر چهره می‌مالد، حلقه در بینی می‌کند، نیزه‌اش را دست می‌گیرد و بی‌کمترین ممانعتی از کلمب دور می‌شود. در آخرین لحظه و پیش از ناپدید شدن اوتاپان، کلمب از بالکن کاخی که ساخته، دور شدن او را می‌بیند و به او می‌گوید: «با من حرف بزن، اوتاپان!»

اوتاپان که حالا دیگر به زبان کلمب حرف می‌زند، به او گلایه می‌کند: «تو زبان مرا نیاموختی تا بتوانی با من حرف بزنی».

نه برده‌ای، نه برده‌داری، نه مرگ بردگان در اثر بدرفتاری‌های حین سفر، نه هیچ مطلب بد دیگری! خداحافظ اوتاپان! دیگر از این انسان‌دوستانه‌تر نمی‌شود با سرخ‌پوستی که ضعف و قوت اسپانیایی‌ها را از همه‌جهت - از دربار ایزابل و فردیناند گرفته تا وضعیت کشتی‌ها و شرایط اسکان اسپانیایی‌های استعمارگر در سرزمین تازه‌اشغال شده - رفتار کرد!

گمان می‌کنم سرخ‌پوستان آگاهی که این فیلم را دیده‌اند، بیش از هر کس از چنین دروغ‌های بی‌شرمانه‌ای آزرده شده باشند.

۷-۲. کلمب در جست‌وجوی بهشت زمینی

در این فیلم کلمب دربارهٔ بهشت سخنانی دارد که با توجه به نام فیلم که از «فتح بهشت» سخن می‌گوید باید مورد توجه مضاعفی قرار گیرد. از کلمب می‌شنویم: «مارکو پولو گفت بهشت زمینی را در ساحل چین پیدا کرده است»؛ و نیز از گفته‌های کلمب در فیلم است: «بهشت و جهنم هر دو می‌تواند زمینی باشد. ما هرکجا که برویم آن را با خودمان می‌بریم».

همچنین کشیشی که رابط کلمب و دانشگاه سالامانکاست و در واقع پشتیبان و مورد اعتماد کلمب است می‌گوید: «من به بهشت و جهنم معتقدم و البته معتقدم که هر دو می‌توانند زمینی باشند».

در سفرنامه کلمب از قول او می‌خوانیم: «حکمای الهی و علمای فیلسوف دقیقاً گفته‌اند که بهشت خاکی در انتهای شرق است. زیرا اقلیم به‌غایت معتدل، آنجاست». کلمب می‌گوید سرزمین‌هایی که کشف کرد، در انتهای شرق است.^۱ این حرف‌ها، بطن و پشت‌صحنه‌ای دارد که توضیح می‌خواهد. همچنین باید به نوعی خلط مبحث و درهم‌آمیختن موضوعات اعتقادی توجه ویژه‌ای نمود. واقعاً در آن روزگار، گروهی از مسیحیان با این باور بوده‌اند که در گوشه‌ای از زمین بهشت عدن وجود دارد. یکی از وجوه سفرهای کلمب که برای مسلمانان مفهوم نمی‌شود، یافتن همین بهشت زمینی (جایگاه نخستین آدم و حوا علیهم‌السلام) بوده است.

دانیل بورستین بخشی از یادداشت‌های کلمب را در این مورد نقل می‌کند: زمین کروی نیست، بلکه به شکل گلابی است یا شبیه یک توپ گرد که در بالای آن یک برآمدگی وجود دارد که بالاترین و نزدیک‌ترین نقطه به آسمان است. بر این باورم که آنجا بهشت زمینی است و کسی نمی‌تواند بی‌اجازه خداوند وارد شود. من بهشت زمینی را به صورت کوهستان ناهموار که تعریف شده است، نمی‌دانم؛ بلکه بر بالای همان نقطه

بخش دوم: نقد فیلم ۱۴۹۲: فتح بهشت / ۱۵۱

برآمده‌ای است که تعریف کردم.^۱

بورستین می‌نویسد:

مسیحیت قابل سکونت بودن نیمکره جنوبی را نمی‌پذیرد. کلمب با احتمال وجود زمین وسیعی روبرو شده بود که مسیحیت قبول نداشته، لذا بنا به عقیده دینی خود آنجا را بهشت زمینی خواند و «جهان دیگر» یا «جزیره زمین» نامید.^۲

البته مسیحیان زمینه مساعدی برای شنیدن چنین اظهاراتی داشتند!

تسویگ به نقل گزارش سفر و سپوچی در سال ۱۵۰۱ م. به منطقه برزیل می‌پردازد و از قول او می‌نویسد:

راستی که چه سرزمین پُر نعمتی است!

کار و زحمت برای مردمان اینجا معنا و مفهوم و اصلاً ضرورت ندارد. نیازی به مراقبت و تر و خشک کردن درختان که بیش از حد پربار هستند، نیست. آب زلال و گوارا در همه رودخانه‌ها جریان دارد. دریا مملو از انواع ماهی‌ها، زمین فوق‌العاده حاصل خیز و مملو از میوه‌های لذیذ و کاملاً ناآشنا می‌باشد. نم باران بر فراز این سرزمین ثروتمند می‌بارد و جنگل‌ها چنان انبوه هستند که نور خورشید حتی در روزهای آفتابی به زحمت به زمین می‌رسد. هزاران نوع حیوانات و پرندگان وجود دارند که روح جناب بطلمیوس از آن‌ها خبر نداشت.

مردم در همان وضعیت بدو خلقت و در کمال معصومیت زندگی می‌کنند. آن‌ها از بدو توگد تا روز مرگ با بدنی عریان به این طرف و آن طرف می‌روند، لذا تابش مداوم آفتاب رنگ پوست آن‌ها را سرخ کرده است. شرم و حیا و ممنوعیت‌های سنتی برای این فرزندان طبیعت محلی از اعراب ندارد.

اینان اگر خود را به نحو غیرانسانی و برای تلاش معاش معدوم نکنند، یا به دیگران صدمه نرسانند - که این تنها مشخصه دوست‌ناداشتنی آن‌هاست - تا صدوپنجاه سال عمر می‌کنند.

خلاصه اینکه اگر بهشتی روی زمین وجود داشته باشد، حتماً در جایی

۱. کاشفان؛ ص ۳۱۳ (با تلخیص).

۲. همان؛ ص ۳۱۴ (با گزینش و تلخیص).

حول وحوش همین جاست!

تسوايگ با نگاه خاص خود می‌افزاید:

هیجان و ولوله‌ای که این گزارش زنده و رنگین در معاصران به وجود آورد قابل درک و تصوّر است. زیرا نه تنها حسّ کنجکاوی دربارهٔ این منطقهٔ بکر به زودی ارضا خواهد شد بلکه این وسپوتیوس یا وسپوچی با ذکر یک جمله، روی یکی از اسرارآمیزترین آرزوهای بشر عصر خود، دست گذاشته است: «اگر بهشتی روی زمین وجود داشته باشد، حتماً در جایی حول وحوش همین جاست!»

مذت‌ها بود که زعمای کلیسا - به خصوص روحانیون یونانی - فرضیه‌ای را مطرح کرده بودند مبنی بر اینکه خداوند بعد از خطای حضرت آدم، بهشت را معدوم نکرد، بلکه آن را فقط به دنیایی دیگر منتقل کرد که انسان‌ها را به آنجا دسترسی نیست.

این دنیای دیگر بنا به قول موحدان باید در آن سوی اقیانوس و در پشت یک منطقهٔ غیرقابل نفوذ باشد؛ اما حالا که تهورّ خارق‌العادهٔ کاشفان امکان عبور از این اقیانوس غیرقابل نفوذ را فراهم کرده و آن‌ها به حوزهٔ ستارگان دیگر رسیده‌اند، آیا رؤیای بشریت برای رسیدن به بهشت موعود تحقّق نخواهد یافت؟ طبیعی است که «دنیای معصوم توصیف شده توسط وسپوتیوس» که مشابه «دنیای قبل از ارتکاب گناه توسط حضرت آدم» می‌باشد، دنیایی را که چون «دنیای ما» در قعر گناه و فاجعه، غرق شده، به هیجان درآورد.

او از سرزمینی صحبت می‌کند که جنگ به‌خاطر «پول»، «ملک» و «قدرت» روح انسان را تباه نکرده؛ سرزمینی که اثری از «پادشاه»، «ارباب»، «شاهزاده» و «وبال گردن و زالوهای بهره‌مالکانه‌بگیر» دیده نمی‌شود؛ او از سرزمینی حکایت می‌کند که در آنجا لازم نیست انسان با مشته‌های گره‌کرده و خون‌آلود، معاش روزانهٔ خود را تأمین کند؛ او از سرزمینی حرف می‌زند که روزی مردم از خاک می‌روید و انسان‌ها به صورت دشمن ابدی و کینه‌توز یکدیگر درنیامده‌اند.

آنجا که وسپوتیوس در گزارش خود نوید آن را می‌دهد با آرزوی مذهبی بسیار دیرینه و نجات‌دهنده - که تورات هم به آن اشاره کرده - مطابقت دارد.

۱. ماجرای یک اشتباه تاریخی: بیوگرافی آمریگو وسپوچی؛ صص ۲۳ و ۲۴ (با تلخیص و گزینش).

بخش دوم: نقد فیلم ۱۴۹۲: فتح بهشت / ۱۵۳

او به روی عمیق‌ترین تمنای بشریت، یعنی خلاصی از چنگال سنن دست‌وپاگیر، از پول و از قانون مالکیت دست گذاشته؛ و در نتیجه به روی زندگی بدون زحمت و عاری از مسئولیت انگشت گذاشته است. این آرزو در قلب هر انسانی به نحو اسرارآمیزی در تموج است و خاطره‌ای ولو مبهم از بهشت را درون او تداعی می‌سازد.^۱

به نظر می‌رسد در چند سطر نوشتهٔ تسوايگ، موضوعات مختلفی به هم آمیخته که باید جداگانه به هر کدام در جای خود پرداخت. یکی در مورد بهشتی است که حضرت آدم عليه السلام پیش از هبوط، در آن، به امر الهی و همراه حضرت حوا عليها السلام سکونت داشته‌اند.

در «قاموس کتاب مقدس» ذیل کلمهٔ «عدن» می‌خوانیم:

عَدْنٌ به معنی «نعمت‌دار»، موضع آدم و مقرّ حوا قبل از سقوط، معلوم نیست که در کجا بوده است؛ لکن دو نهر از نهرهای آن یعنی فرات و دجله مشهور است و بعضی برآنند که «فیشون» همان نهر هندی و جیحون همان رود نیل است و اکثری را رأی این است که باغ عدن در دشت فرات بوده است.^۲

«مستر جیمز هاکس» - در معرفی یکی از رودخانه‌های مرتبط با باغ عدن - حرف‌ها و حدس‌هایی دارد که گوشه‌ای از دغدغهٔ دانشمندان مسیحی را نسبت به موقعیت مکانی «عدن»، به‌خوبی نشان می‌دهد:

«فیشون» به معنای «تندرو» یکی از منبع‌های چهارگانه‌ای است که نهرهای باغ عدن بر آن‌ها انقسام یافته بود و چون در موضع و تعیین محل عدن و نهر مرقوم اختلاف است، بدین لحاظ امکان دارد که اگر عدن در کوهستان در نزدیکی سرچشمهٔ فرات و دجله بوده باشد، فیشون همان فاسس است. اگر چنانچه محل عدن در نزد مصب دو رود مسطور فوق

۱. همان؛ صص ۲۵ و ۲۶ (با تلخیص).

۲. عربی این کلمه «عَدْنٌ» می‌باشد و یازده بار در قرآن آمده که همه دربارهٔ بهشت آخرت است و مراد از آن خلود و دوام است، یعنی جنات استقرار و خلود [با استفاده از: قاموس قرآن، ج ۴؛ سید علی‌اکبر قرشی؛ دارالکتب الاسلامیه؛ تهران؛ ۱۳۷۱؛ ص ۳۰۵].

۳. قاموس کتاب مقدس؛ ترجمه و تألیف مستر هاکس؛ انتشارات اساطیر؛ تهران؛ ۱۳۷۷؛ ص ۶۰۲.

بوده باشد، پس رود زاب که در نزدیکی قُرْنَه^۱ به دجله ریخته می‌شود، همان فیشون خواهد بود. از جمله رودهایی که گمان می‌رود فیشون است، رود هندی و رود کنک^۲ و نیل و هیفاسس و غیره است.^۳

همچنین دربارهٔ «جهنم» و «هاویه» و اعتقاد به آن به عنوان محلّ عذاب و عقاب، در «قاموس کتاب مقدّس» آمده است:

افکار قوم یهود درخصوص جهنّم نامعلوم و غیرواضح بود، مگر اینکه آن را موضع مکروه و تاریک در زیر زمین پنداشتند.^۴

چون عبرانیان اعتقاد جزم و واضح و صریحی به قیامت عادلان و حیات ابدیه با خدای تعالی نداشتند، علیهذا «هاویه» را محلّ قبر نفس می‌دانستند که در آنجا برای آن، نه حسی، نه حرکتی و نه امیدواری خواهد بود.^۵

عبدالکریم بی‌آزار شیرازی در مورد دیدگاه دانشمندان مسلمان نسبت به

«جنّات عدن» می‌نویسد:

بهشتی که آدم و همسرش در آن سکونت داشتند، از نظر بعضی از مفسّرین قدیم، همان بهشت خُلد برین و بعضی گفته‌اند بهشتی از بهشت‌های آسمان غیر از بهشت خُلد است؛ زیرا بهشت خُلد، بهشتی دایمی است که در آن تکلیف نیست و بعضی نیز گفته‌اند که بهشت بوستانی از بوستان‌های روی زمین است.^۶ زیرا که شیطان به بهشت خُلد راه ندارد.

قرآن از قول شیطان نقل می‌کند که به آدم گفت: «هَلْ أَدُلُّكَ عَلٰی شَجَرَةٍ

۱. شهری در جنوب شرقی عراق، بر ساحل راست دجله و در ملتقای آن با فرات در

شمال غربی بصره [برگرفته از دایرةالمعارف فارسی، جلد دوم، بخش اول؛ ص ۲۰۳۷].

۲. گویا منظور همان رود گنگ باشد. گنگ رودی است در هند که از ایالت «اوتار پرادش»

(Uttar Pradesh) سرچشمه می‌گیرد. این رود شاید مقدّس‌ترین رود نزد هندوها باشد که

سرچشمهٔ آن را در بهشت می‌دانند. مکان‌های مقدّسی در سراسر مسیر گنگ پراکنده است

[دایرةالمعارف فارسی، جلد دوم، بخش اول؛ ص ۲۴۱۷].

۳. قاموس کتاب مقدّس؛ ص ۶۷۴.

۴. همان؛ ص ۳۰۰.

۵. همان؛ ص ۹۱۸.

۶. مجمع‌البیان، ج ۱؛ ص ۱۸۷.

بخش دوم: نقد فیلم ۱۴۹۲: فتح بهشت / ۱۵۵

الثُّلُثِ»^۱ یعنی «آیا می‌خواهی تو را به درخت خُلد راهنمایی کنم؟» و این نشانگر آن است که آدم در بهشت خلد نبوده است.

اینکه بعضی از فرمان هبوط^۲ چنین استفاده کرده‌اند که آدم در آسمان بود و فرودآمده، درست نیست؛ زیرا قرآن در پیاده‌شدن حضرت نوح از کشتی، «اهْبِطْ»^۳ و برای رفتن بنی‌اسرائیل به شهر، «اهْبِطُوا»^۴ را در سوره‌های هود و بقره به کار برده است. دیگر اینکه بهشت اخروی همیشگی است (خالدین فیها)^۵ و بهشت آدم درست بر خلاف این بوده است.

از امام صادق (ع)^۶ روایت شده که بهشت آدمی از بوستان‌های دنیا بود که خورشید و ماه بر آن می‌تافت و اگر از بهشت اخروی بود، هرگز از آن رانده نمی‌شد.^۶

از طرفی خداوند در آغاز داستان آدم به فرشتگان فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^۷ یعنی: «من قراردهنده خلیفه‌ای در زمین هستم» و هیچ دلیلی نداریم که خداوند این آدمی را که در این کره زمین آفریده به آسمان‌ها برده باشد.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که بهشت آدم در کدام نقطه زمین بوده است؟ از نظر تورات، رودی در بهشت آدم جریان داشته که آن را مشروب می‌ساخته و به چهار نهر تقسیم می‌شده است: نهر فیشون،

۱. سوره طه، آیه ۱۲۰.

۲. مراجعه شود به این دو آیه شریفه:

– «فُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا...» (سوره بقره، آیه ۳۸)

– «قَالَ اهْبِطُوا...» (سوره اعراف، آیه ۲۴)

۳. «...يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَ بَرَكَاتٍ عَلَيْكَ...» (سوره هود، آیه ۴۸).

۴. «...اهْبِطُوا مِصْرًا...» (سوره بقره، آیه ۶۱).

۵. در سوره آل‌عمران، بخشی از آیات ۱۵، ۱۳۶، ۱۹۸ این عبارت قرآنی است: «جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا» که در مورد جاویدان ماندن بهشتیان در بهشت است. آیات متعددی

در قرآن کریم به این معنا اشاره دارد.

۶. نور الثقلین، ج ۱؛ ص ۶۲.

۷. سوره بقره، آیه ۳۰.

جیحون، حدقل و فرات.^۱

حدقل همان رود دجله، و فرات همان رود فرات امروزی، و در مورد فیشون و جیحون بعضی آنها را رود ارس، نیل و سند دانسته و دکتر جان الدر، فیشون را رود کرخه احتمال داده که در جنوب غربی ایران جاری است و روزگاری با دجله و فرات به خلیج فارس می‌ریخته است.^۲

در بسیاری از روایات کوه «سراندیب» («سیلان» یا «سری لانکا») را در جنوب هندوستان به عنوان محلّ هبوط و اقامتگاه اولیه آدم ﷺ ذکر کرده‌اند.^۳

چنان که از نوشته فوق برمی‌آید، بعضی دانشمندان مسلمان نیز به اینکه بهشت آدم، روی زمین بوده است، قائل‌اند. اینجا بضاعت علمی و مجال بررسی درستی یا نادرستی این نظریه‌ها نیست و صرفاً به صورت گذرا - از باب طرح این موضوع - مطالبی تقدیم شد.

البته جا دارد در این زمینه از نظریه‌های ممتاز علامه سیدمحمدحسین حسینی طهرانی یاد شود.^۴ ایشان می‌نویسد:

۱. در تورات، سفر پیدایش، باب دوم، آیات ۱۰ تا ۱۴ آمده است: و نهري از عدن بیرون آمد تا باغ را سیراب کند و از آنجا منقسم گشته، چهار شعبه شد. نام اول فیشون است که تمام زمین حویله را که در آنجا طلاست احاطه می‌کند (آیه ۱۰). و طلای آن زمین نیکوست و در آنجا مروارید و سنگ جزع است (آیه ۱۱). و نام نهر دوم جیحون که تمام زمین کوش را احاطه می‌کند (آیه ۱۳). و نام نهر سیم حدقل که به طرف شرقی آشور جاری است و نهر چهارم فرات (آیه ۱۴) [کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید)؛ مترجم: انجمن کتاب مقدس؛ ۱۹۸۷ م. (چاپ دوم در ایران)؛ ص ۳].

۲. دکتر جان الدر، باستان‌شناسی کتاب مقدس، ص ۳۰/ این کتاب با ترجمه سهیل آذری توسط انتشارات نور جهان در سال ۱۳۳۵ در تهران منتشر شده است.

۳. باستان‌شناسی جغرافیای تاریخی و قصص قرآن؛ عبدالکریم بی‌آزار شیرازی؛ دفتر نشر فرهنگ اسلامی؛ تهران؛ ۱۳۸۸ (چاپ ششم)؛ صص ۲۴-۲۲ (با تلخیص و اندکی تغییر و تصحیح).

۴. مرحوم علامه سیدمحمدحسین حسینی طهرانی (متوفای ۱۴۱۶ هجری قمری برابر با ۱۳۷۴ هجری شمسی) شخصیت برجسته پهنه آموزاندن معارف اسلامی در روزگار معاصر است. در معرفی شأن ایشان همین بس که در موضوعات سلوکی، استاد «شهید مطهری» بوده‌اند.

انسان که از دنیا می‌رود در بهشتی و یا جهنمی داخل می‌شود که آن را بهشت و جهنم برزخی گویند که نسبت به بهشت و جهنم قیامت خیلی ضعیف‌تر است، و لذا در بعضی از روایات وارده چنین تعبیر شده است که در عالم قبر و برزخ دری به «بهشتِ قیامت» یا «جهنمِ قیامت» او می‌گشایند؛ و به همان میزانی که از باز شدن در و تماشای آن منظره‌های جالب و حیرت‌انگیز انسان لذت می‌برد، و یا از رؤیت دود و دُخان و آتش و سعیر و زقوم و حَمیم و نُعبان^۱ و اَفَاعی^۲ در رنج و اضطراب می‌افتد، به همان میزان این بهشت یا جهنم برزخی، نمونه و اثری از قیامت است. و بر این اساس موجودیت بهشتی یا جهنمی خود را به دست آورده است.

و در بعضی از روایات این را «بهشت دنیا» نامیده‌اند؛ و مرحوم مجلسی رضوان الله علیه در کتاب عدل و معاد از «بحار الانوار» از آن به «بهشت و جهنم دنیا» تعبیر نموده و بابتی را به این عنوان منعقد ساخته است. و عائش آن است که عالم برزخ از تَبَمَّة^۳ عالم دنیاست. و لذا از بهشتی که آدم بالبشر در آنجا بود نیز به بهشت دنیا تعبیر شده است، چون از مقدمات دنیا و متصل به آن و موجب آمادگی و تَهَيُّؤ^۴ آمدن به دنیا بوده است. در «علل الشرائع» با سند خود از حسن بن بشَّار از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که:

قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ جَنَّةِ آدَمَ، فَقَالَ: جَنَّةٌ مِنْ جَنَّاتِ الدُّنْيَا تَطَّلُعُ عَلَيْهِ فِيهَا الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ، وَ لَوْ كَانَتْ مِنْ جَنَّاتِ الْآخِرَةِ مَا خَرَجَ مِنْهَا أَبَدًا.^۵

«می‌گوید: از آن حضرت درباره بهشت آدم سؤال کردم، فرمود: بهشتی بود از بهشت‌های دنیا که در آن خورشید و ماه طلوع داشتند و اگر از بهشت‌های آخرت بود هیچگاه از آن خارج نمی‌شد».^۶

۱. «نُعبان» به معنی «اژدها» و «مار بسیار بزرگ» است. ◇

۲. «اَفَاعی» جمع «افعی» است؛ به معنی مارهای زهردار و خطرناک. ◇

۳. «تَبَمَّة» یعنی باقی‌مانده از یک چیز. ◇

۴. «تَهَيُّؤ» یعنی مهیاشدن و آماده‌گشتن برای انجام کاری. ◇

۵. علل الشرائع، ج ۲؛ باب نوادر العِلل، ص ۶۰۰، عدد ۵۵.

۶. معادشناسی، ج ۳؛ سیدمحمدحسین حسینی طهرانی؛ ناشر: نور ملکوت قرآن؛ مشهد: ۱۴۲۸

هجری قمری (چاپ هشتم)؛ صص ۲۶۱-۲۵۹.

علّامه حسینی طهرانی معتقد است: «بهشت آدم، جنّت استعداد بود؛ و آن غیر از جنّت فعلیت بعدی است». در توضیح این معنا می‌خوانیم:

در بهشت نخست که آدم و بنی‌آدم در آنجا بودند بهشتی بود در مرحله نزول از عوالم مجرّده ملکوتیه نورانیه محضه که رسیده بود به عالم صورت و ماده اولیه که از آن نیز تعبیر به «عالم ذرّ» می‌گردد. در بهشتی که پس از طی عالم دنیا بدان واصل می‌شوند عبارت است از بهشتی به تمام معنی‌الکلمه صاحب فعلیت و بروز و ظهور و تفصیل و انشراح.

بهشت اوّل را که بهشت گویند از آن جهت است که در آن تکلیف به مانند عالم طبیعت نیست، حرکت و جنبش نیست؛ پاکی و تنزه است اما پاکی در مرحله قابلیت و بس. در دنیا تمام مسائل تکلیف و امر و نهی، و طاعت و معصیت، و جهاد با نفس اماره، و حرکت بسوی مبدأ اعلی وجود دارد؛ و سپس بالتّیجه در بهشت دوّمین که در مرحله عروج و صعود است تمام قابلیت‌ها تبدیل به فعلیت گشته، و بروز و ظهور محض و شرح و تفصیل بی حدّ و حصر وجود دارد. این کجا و آن کجا؟!

خروج آدم از بهشت برای کمال او بود، نه به جهت نقص او. اگر وی خارج نمی‌شد تا ابد در خانه استعداد و منزل قابلیت در جا زده و توقّف کرده بوده است؛ اما با نزول به عالم طبیعت و تفصیل تکالیف، درجه به درجه، با اراده و اختیار، طی طریق نموده و جمیع مراتب استعداد بشریت و قوای انسانیت خود را به اعلی درجه از کمال و فعلیت می‌رساند و سپس در بهشت دوّمین - که پس از دنیاست - قدم می‌زند و تمکن می‌گزیند.^۱

جز موضوع «بهشت زمینی» و یافتن آن، نکته دیگر «معصومیت بدوی سرخ‌پوستان» است. از مصادیق این «معصومیت بدوی» که تسوایگ در نوشته منسوب به وسپوچی به آن اشاره می‌کند، «برهنگی» آنان و همچنین نداشتن هیچ قیدوبند و حریم و حرمتی در کامجویی از زنان سرخ‌پوست است.^۲ یکی از خلط‌ها و درهم‌آمیختگی‌های عجیبی که در طرح مباحث مربوط به

۱. الله‌شناسی، ج ۳؛ سیدمحمدحسین حسینی طهرانی؛ ناشر: علّامه طباطبایی؛ مشهد؛ ۱۴۲۲

هجری قمری (چاپ سوّم)؛ ص ۱۶۶.

۲. ماجرای یک اشتباه تاریخی: بیوگرافی آمریگو وسپوچی؛ ص ۲۴.

بخش دوم: نقد فیلم ۱۴۹۲: فتح بهشت / ۱۵۹

کشف آمریکا - و در مجموعه‌ای از آثار روشنفکران غربی ملحد - به بهانه‌های مختلف، خود را می‌نمایاند، همین موضوع «گناه معصومانه» و «معصومیت آمیخته با گناه» و مرتبط ساختنِ ناروای آن با «بهشت الهی» است. گویا جایی که به دل‌خواه بتوان بر مقررات خداوندی شورید و عصیان کرد، بهشت همان‌جاست!

البته دست‌های پنهان مسلط در تمدن غرب، به‌مرور، تغییری اساسی در «مفهوم معصیت» ایجاد کردند، به‌گونه‌ای که معصیت دیگر نه با اوامر الهی معنا شود، نه با فطرت آدمی؛ بلکه معصیت صرفاً مفهومی «حقوقی» بی‌باید و توسط قانون‌گذار حدود آن اعلام گردد و به حکم وی معلوم گردد که چه چیز گناه است و چه چیز نه!

به نظر می‌رسد «کشف آمریکا» توسط اروپاییان و ارائه گزارش‌هایی - چه بسا به دروغ - از وضع زندگی اجتماعی سرخ‌پوستان، زمینه‌ساز طرح موضوعاتی در باب آزادی‌های جنسی شد که البته شروع آن پرداختن به «برهنگی سرخ‌پوستان» بود. همان برهنگی‌ای که ذهن اروپاییان آن را با برهنگی آدم و حوا علیهم‌السلام در بهشت عدن ربط می‌داد!

به‌طور خلاصه منظور از آنچه در این بخش آمد این بود:

(الف) در پس آنچه کشف آمریکا و سفر کریستف کلمب نامیده می‌شود، لایه‌های متعدّد دینی و اعتقادی وجود دارد که همچنان متعدّدی از آن‌ها نامکشوف است.

(ب) گاه یک بحث اعتقادی که محلّ بحث و گفت‌وگوی علمی دانشمندان می‌تواند باشد، با طرح نایجا و ارائه مطالب ناقص و نادرست، به حرکت‌های مخرب عجیبی منجر می‌شود. جست‌وجو در جایگاه جغرافیایی یک مکان مقدّس - هرکجا که باشد، چه در کره خاکی خودمان چه در پهنه کهنکشان‌ها - خوب است، اما این کجا و سوءاستفاده‌ها، تبدیل‌ها و تحوّل‌هایی که در دست‌ها ناپاک آن را سامان می‌دهند، کجا؟!

اینکه دنبال مکان مقدسی در قاره‌ای تازه یافته‌شده بگردیم چیزی است و اینکه تلویحاً - بلکه تصریحاً - وجود بهشتِ خُلد را نفی کنیم و لذاتی را که باید در بهشت، طلبید، در این عالم تمنا کنیم و حواسِ مادی را بر هر چیز دیگر غلبه دهیم، چیزی دیگر.

اینکه از کوشش‌های جغرافیایی و سیر در ارض، فرسوده نشویم یک چیز است و اینکه بخواهیم در همین کرهٔ خاکی، نماد جاودانگی و بهشتی ابدی را به نام آمریکا برپا کنیم، چیزی دیگر!

۲-۸. کلمب زاهد!

کلمبی که ریدلی اسکات، ترسیم می‌کند، مردی است بزرگوار و بی‌اعتنا به آنچه دنیا در فراز و نشیبش از کف او می‌ریاید یا در دستانش می‌نهد! در این فیلم حق کلمب در گذاردن نامش بر قارهٔ جدید توسط سانچز دربار و دانشگاه سالامانکای کلیسا زیر پا گذاشته می‌شود. در این فیلم کلمب قربانی مظلوم توطئه‌های سانچز می‌شود که وسپوچی را به جای کلمب در کشف قارهٔ جدید مدد رسانده است. بسیاری از وقایعی را که اسکات روایت می‌کند با نقل تاریخ متفاوت است؛ از کنار شمه‌ای از این تفاوت‌ها می‌توان عبور کرد و آن را به حساب آفرینش بار دراماتیک در یک فیلم تاریخی گذاشت؛ اما این همهٔ ماجرا نیست. اسکات، روح حقیقت را در روایت تاریخی خود از کلمب مسخ کرده است.

در یکی از صحنه‌های پایانی فیلم می‌بینیم کلمب از زندان آزاد شده است و به خانه‌اش برمی‌گردد؛ خانه‌ای که از شکوه و جلال و دارایی‌های پیشین زندگی کلمب توسط عوامل سانچز تهی شده است؛ اما مهم این است که او و همسر نامشروعش همچنان دلبستهٔ هم هستند. نگاه کلمب به موضوع دارایی و تمول، حکیمانه است و این قبیل موضوعات برایش اهمیتی ندارد. کلمب مثل یک مرد واقعی در مقام دلداری دادن به همسرش می‌گوید: «فکر می‌کنی برایم مهم است؟ من دوباره یک مرد آزادم. ثروت دنیا هیچ وقت یک مرد را واقعاً ثروتمند نمی‌کند، فقط او را درگیرتر می‌کند».

بخش دوم: نقد فیلم ۱۴۹۲: فتح بهشت / ۱۶۱

کدام فرد تاریخ‌خوانده‌ای می‌تواند نسبت‌دادن چنین روحیه‌ای به کلمب را باور کند؟ مگر نه اینکه رنسانس با حرص و زیاده‌خواهی و جاه‌طلبی‌های کلمب شروع شد؟

۹-۲. ریدلی اسکات و اهمیت «سیر» بودن!

«سیر ریدلی اسکات» متولد ۱۹۳۷ میلادی در ساوت‌شیلدز^۱ بریتانیا، کارگردان فیلم «۱۴۹۲: فتح بهشت» در ارائه تصویری زیبا از چهره زشت کلمب است. او از طرف دربار بریتانیا - به سبب دستاوردها و افتخارات فوق‌العاده‌ای که برای بریتانیا و جهان کسب کرده - ملقب به داشتن لقب شوالیه^۲ (شهبسوار) شده است و پیشوند «سیر»^۳ به همین دلیل ابتدای نام وی قرار گرفته است. کارکرد «ریدلی اسکات» در نظام فرهنگی جهانی سلطه، صرفاً با افکندن نظری کوتاه به اثری که در مورد کلمب ساخته، روشن می‌شود.

اعطای لقب «سیر» در مورد مجموعه‌ای از هنرمندان انگلیسی نیز که در مسخ واقعیت‌های تاریخی کوشیده‌اند، می‌تواند محل التفات و تحقیق باشد.

جز «ریدلی اسکات»، که به لقب «سیر» مفتخر شده است، می‌توان از این هنرمندان، بازیگران و کارگردانان مشهور نیز نام برد: «سیر سلمان رشدی» (نویسنده مرتد)، «سیر ریچارد اتنبرو»^۴ (کارگردان فیلم گاندی، برنده هشت جایزه اوسکار که بعداً به لقب «لرد» نیز دست یافت)، «سیر دیوید لین»^۵ (کارگردان فیلم «لورنس عربستان»، برنده هفت جایزه اوسکار)، سیر بن کینگزلی^۶

-
1. South Shields.
 2. Knight.
 3. Sir.
 4. Attenborough.
 5. David Lean.
 6. Ben Kingsley.

(بازیگر برندهٔ اوسکار فیلم‌های «گاندی» و «هوگو»)^۱ و «شون کانری»^۲ (بازیگر سری فیلم‌های جیمز باند).

از آوردن این مثال‌ها، منظور توجه‌دادن خوانندگان به پیوند قطعی و آشکار بین «هنر سینما»، «مسخ واقعیت‌های تاریخی و دست‌کاری حافظهٔ بشریت» و «بدنام‌ترین خاندان‌های سلطنتی و ستمگر اروپا» - یعنی میراث‌خواران بریتانیای کبیر - است. باید پرسید راز موفقیت انگلستان در انجام دقیق مجموعه‌ای از اتفاقات خبیثانه، نظیر «ایجاد قحطی‌های مصنوعی و کشتن میلیون‌ها نفر از گرسنگی»، «فرقه‌سازی‌های استعماری»، «به راه انداختن جنگ‌های متعدد»، «روی کار آوردن عوامل سفاک و وابستهٔ سیاسی» چه بوده است؟

پاسخ ما این است: یکی از مهم‌ترین بنیان‌های موفقیت انگلستان - و دیگر دولت‌های مستکبر - در ستمگری‌های‌شان ایجاد تحریف‌های شناختی و جابجاکردن ناروای کلمات، مفاهیم و هویت‌ها بین ملل طعمه بوده است. همان‌طور که هر ملتی در حفظ مرزهای اعتقادی و جغرافیایی خود باید بکوشد، از حریم «همه» حقایقی که به هر نحو با زندگی و بالندگی آن ملت ارتباط پیدا می‌کند، نیز باید دفاع کند.

ما در عرصه‌های گوناگونی همچون: تاریخ، اخلاق و آداب، تمدن و علم دچار تحریفات شناختی شده‌ایم. باید دانست چنین تحریفات اندکاندک زمینۀ سقوط و انحطاط امت‌های نیرومندی را فراهم ساخته‌اند. این همه گفته شد تا به اهمیت تحریف وقایع تاریخی اشاره‌ای شده باشد و اینکه درست‌شناختن کلمب و ماهیت استکباری حرکت او واقعاً مهم است.

۱. این فیلم که به ستایش سینما و بزرگداشت یکی از پیشگامان فرانسوی عرصهٔ فیلم‌سازی «ژرژ ملیس» اختصاص دارد، برندهٔ پنج جایزهٔ اوسکار ۲۰۱۲ میلادی شد. \diamond
۲. با استفاده از :

- دایرةالمعارف فارسی، جلد دوم، بخش اول؛ ص ۱۵۱۵.
- شبه‌دانشنامه ویکی‌پدیای فارسی و انگلیسی؛ مدخل «دارندگان لقب شوالیه» و دیگر مداخل مرتبط (برگرفته بیستم مرداد ۱۳۹۲).

بخش سوم:

کشف آمریکا، نه با کلمب!

کشفِ آمریکا چنان با نام کریستف کلمب در وسایل ارتباط جمعی گره زده شده است که پرسش از نقشِ هر کس دیگری در این اکتشاف غیرعادی می‌نماید.

می‌دانیم آشنایی عمومی جوامعِ «امروز» با تاریخِ «دیروز» و شخصیت‌های آن از طریق رادیو، تلویزیون، سینما و مطبوعات حاصل می‌شود و کامپیوتر نیز در یکی دو دههٔ اخیر در این زمره آمده است. باید توجه داشت که آشنایی این‌چنینی عمده‌تاً تفننی است نه تحقیقی؛ و به همان اندازه که غیرتحقیقی است سطحی، گسترده و بعضاً به‌شدت ناروا و نادرست است.

اگر امروز نمی‌توانیم به راحتی اذهان جوان و پویا را متوجه سازیم که انتسابِ اکتشافِ آمریکا به کلمب در نهایت جزئی از طرحِ تقابلی فرهنگی غرب و اسلام است، منشاء آن را در فیلم‌های جذاب و رُمان‌های پُرکشش و مقالاتِ خواندنی و درعین‌حال پُر از دروغ و تحریفِ غربیان و غرب‌زدگان باید جست که خود با دست خود در اختیارشان نهاده‌ایم!

اگر کشف یک چیز را به تعریفِ فرهنگ‌های فارسی «آشکار ساختن»، «پیدا کردن» و «برده برداشتن» معنا کنیم، باید دو عنصر «تقدّم» و «ارادهٔ معطوف به علم» را در آن لحاظ نماییم.

به عبارت دیگر کاشفِ یک سرزمین کسی است که «نخستین» بار آنجا را می‌یابد و یافتنِ او بر «علمی اجمالی» استوار است.

چون هم پیش از کلمب سکنه بومی و به اصطلاح سرخ‌پوستان ساکن آمریکا، این سرزمین را یافته بودند و هم کریستف کلمب بدون علم اجمالی از وجود چنین سرزمینی و به خیال رسیدن به سرزمین هند پا به قاره آمریکا نهاده است نمی‌توان وی را کاشف آمریکا دانست الا اینکه با مسامحه و بر مبنای «مشهورات» از کنار موضوع بگذریم.

جالب است که غربیان وقتی از «تاریخ اکتشافات» سخن می‌گویند با صراحت اعلام می‌دارند:

در مفهوم کلاسیک کلمه، اکتشاف یعنی تنظیم فهرست تدریجی نقاط موجود بر سیاره زمین از سوی تمدن یونانی - رومی و سپس از سوی وارث این تمدن یعنی اروپا.^۱

به همین سبب بسیاری از کتبی که به موضوع اکتشافات می‌پردازد، اساساً از دوره پویش‌های جغرافیایی هانری دریانورد و احداث زرادخانه دریایی وی (۱۴۱۶ میلادی)^۲ آغاز می‌کنند و البته نیم‌نگاهی نیز به سخنان یونانی‌های باستان درباره جغرافیا دارند.^۳ آنان ملت‌های دیگر و مجاهدت‌های‌شان را حاضر نیستند ببینند و اگر جایی نتوانند موضوعی را نادیده بگذارند، حتماً آن را به‌گونه‌ای طرح می‌کنند که به «بُت خودآفریده تمدنی‌شان» کمترین خدشه و خراشی وارد نشود! این واقعیتی است که نویسندگان غربی، تمدن خود را - با همه کریه‌بودنش - همچون یک بُت می‌پرستند و کمترین انتقادی را از بنیان‌های مدنیت امروزی خود برنمی‌تابند؛ مگر از سر ناچاری؛ البته این هم موقعی است که موضوعاتی چندان آشکار و روشن و عظیم خود را بنمایانند که جای هیچ انکار و تحریفی باقی نماند!

۱. تاریخ اکتشافات (از سری چه می‌دانم؟)؛ اوبر دشان؛ ابوالحسن سروقد مقدم؛ مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی؛ مشهد؛ ۱۳۷۰ (چاپ اول)؛ ص ۷.
۲. دایرةالمعارف فارسی، جلد دوم، بخش دوم؛ ص ۳۲۴۳.
۳. برای نمونه، نگاه کنید به کتاب: عصر اکتشافات؛ سارا فلاورز؛ فرید جواهرکلام؛ انتشارات ققنوس؛ تهران؛ ۱۳۸۳ (چاپ اول)؛ صص ۱۶-۶.

بخش سوم: کشف آمریکا، نه با کلمب! / ۱۶۷

تزوَتان تودوروف^۱ فیلسوف فرانسوی در این زمینه حرف‌های جالبی دارد. او با طنزی تلخ می‌نویسد:

امروزه هر بچه‌ای به یقین می‌داند که «آمریکا را کریستف کلمب کشف کرده است»؛ اما واقعیت این است که این جمله، چندان هم واقعیت ندارد! نخست به آشکارترین جلوه حضور «داستان‌پردازی» در این جمله بپردازیم، یعنی کلمه «کشف»! کاربرد این کلمه به این معناست که پیشاپیش قرار گذاشته‌ایم که تاریخ جهان چیزی به جز تاریخ اروپا نیست و تاریخ هر قاره دیگری فقط از لحظه‌ای آغاز می‌شود که اروپاییان به آن قدم‌رنجه می‌فرمایند! محال است کسی به این فکر بیفتد که سالروز «کشف» انگلستان توسط فرانسویان، یا «کشف» فرانسه توسط انگلیسیان را جشن بگیرد. چرا؟ چون اگر قرار است جهان دارای یک مرکز باشد، از فرانسویان و انگلیسیان هیچ‌کدام به این مرکز نزدیک‌تر نیستند. پس فقط در یک دورنمای اروپای مرکزی است که می‌توان از «کشف» آمریکا سخن گفت و درست‌تر آن است که از این واقعه به نامی یاد کنیم که عنوان کتاب «فرانسیس جیننگز» در این باره است: «اشغال آمریکا»^۲. نکته دوم اینکه کریستف کلمب نخستین دریانوردی نیست که از اقیانوس اطلس گذشته است و دریانوردان بسیاری پیش از او از این دریا گذشته‌اند، هم از مسیر شمالی و هم احتمالاً از مسیر جنوبی آن؛ البته ناگفته پیداست که هیچ‌یک از سفرهای این بسیاران، پیامدهایی را نداشته‌اند که سفر کلمب پیدا می‌کند. و اگرچه همین نکته، گویای استثنایی بودن سفر کلمب است؛ اما حضور اسم کلمب را در جمله «آمریکا را کریستف کلمب کشف کرده است» توجیه نمی‌کند.

-
۱. تزوتان تودوروف (Tzvetan Todorov) متولد ۱۹۳۹م. صاحب‌نظر ادبی و تحلیل‌گر امور فرهنگی و سیاسی فرانسوی بلغاری‌تبار [با استفاده از این منبع: نشریه آزما؛ شماره ۵۰؛ فروردین ۱۳۸۶؛ ص ۹ (برگرفته از مقاله‌ای با عنوان «از سایه تا سایه‌روشن: آشنایی با تزوتان تودوروف» نوشته «پرویز علوی» و «شهرام اقبال‌زاده»)].
۲. دکتر فرانسیس جیننگز (Francis Jennings) مورخ آمریکایی (متولد ۱۹۱۹م.) در مورد تاریخ و وقایع مربوط به سرخ‌پوستان مطالعات و تحقیقات مفصلی انجام داده است. وی در سال ۲۰۰۰م. از دنیا رفت. اثری که تودوروف به آن تحت عنوان «اشغال آمریکا» اشاره دارد نام کاملش این است: «The Invasion of America: Indians, Colonialism, and the Cant of Conquest» [با استفاده از شبه‌دانشنامه ویکی‌پدیای انگلیسی].

حضور اسم کلمب در این جمله همان قدر ناموجه است که حضور کلمه کشف؛ اما نکته باطل نمای دیگری که می‌خواهم راجع به آن بیشتر حرف بزنم این است که اگر کریستف کلمب کاشف آمریکا است، چرا کشف او را کلمبیا نمی‌نامیم و آن را به نام آمریکا و سپوچی که دیرتر به این قاره گام گذاشته است «آمریکا» می‌نامیم؟^۱

پاسخ این پرسش به جهل کریستف کلمب بازمی‌گردد.

نادانی‌های کلمب

در منابع گوناگون به جهل کریستف کلمب نسبت به سرزمینی که بعداً کشف آن به وی منسوب شد کراراً اشاره شده است:

– کلمبوس بر این تصور بود که دقیقاً در ساحل هندوستان فرود آمده، و با گذشتن از دریا در غرب هندوستان قرار دارد و اکنون مردم هندوستان را روبروی خود دارد.^۲

– کلمب تا زمان مرگش بر این باور بود که راه قاره آسیا را کشف کرده است.^۳

– کلمب با کشتی‌ها از این جزیره به آن جزیره می‌راند. /.../ خیال می‌کرد که به کشور هند نزدیک است و به همین جهت آن مردمان را هندی نامید. /.../ کلمب در سفر سوّم خود به برّ جدید، به سواحل آمریکای جنوبی رسید؛ اما باز خیال کرد که این‌ها سواحل یک جزیره در سر راه شرق است. /.../ هنگامی که می‌مرد هنوز خیال می‌کرد که قاره آمریکا یک گروه جزیره است که سر راه شرق دور قرار گرفته‌اند.^۴

۱. ماهنامه آدینه؛ شماره ۱۲۸؛ یکم مردادماه ۱۳۷۷؛ ص ۲۳ [برگرفته از مقاله‌ای با عنوان

«آمریکا چگونه آمریکا نام گرفت؟»، نوشته «تروتان تودوروف»، ترجمه «م. کاشیگر»]

۲. قهرمانان قرون وسطی؛ اوا مارچ تاپین؛ احمد صفوی؛ مؤسسه انتشارات عطایی؛ تهران؛ ۱۳۷۳؛ ص ۱۹۵.

۳. کریستف کلمب؛ شارل ورنلندن؛ ص ۱۳۶.

۴. فرهنگنامه، ج ۱۲؛ ص ۱۱۴۴.

بخش سوم: کشف آمریکا، نه با کلمب! / ۱۶۹

- جایی که کریستف کلمب امید داشت بدان رسد چین بود، نه هند؛ و تا آخر عمر نیز می‌پنداشت که جایی را که کشف کرده است همان دیار است.^۱

- کلمب به داخل کوبا پا گذاشت و بخش‌های داخلی آن را نیز کشف کرد؛ ولی گمان می‌کرد که این جزیره ژاپن، یا چین می‌باشد. /.../ سفر سوّم کلمب در ۱۴۹۸م. انجام گرفت. /.../ و در نهایت به جزیرهٔ ترینیداد رسید. در مسیر بازگشت از این جزیره، در طول ساحل ونزوئلا در آمریکای جنوبی، آب‌های فراوانی دید که از خلیج اورینوکو^۲ سرازیر می‌شوند و همین امر اعتقاد او را که به قارهٔ آسیا رسیده است، محکم کرد.^۳

البته دامنهٔ اشتباه‌های کلمب بسیار گسترده‌تر از آنی بود که به مجموعه‌ای از جابه‌جا گرفتن سرزمین‌هایی چند، ختم شود.

آرنولد توین‌بی مورخ مشهور انگلیسی می‌نویسد:

احتساب اراتوستن منجم یونانی قرن سوّم قبل از میلاد در خصوص میزان گردش دور زمین حدوداً صحیح بود و حال آنکه حدس و تخمین کلمب - که باعث کشتی رانی او در اقیانوس اطلس شد - بسیار اشتباه بود. (فاصله بین اروپا و ژاپن ۱۰۶۰۰ میل دریایی^۴ است، درحالی‌که کلمب آن

۱. تاریخ تمدن، ج ۶؛ ویل دورانت؛ فریدون بدره‌ای و دیگران؛ سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی؛ تهران؛ ۱۳۶۸؛ ص ۳۱۷.

2. Orinoco.

۳. تاریخ اکتشافات جغرافیایی؛ صص ۱۰۳ و ۱۰۴.

۴. میل یا مایل واحد مسافتی است که در کشورهای مشترک‌المنافع و کشورهای متحد آمریکا به کار می‌رود. مایل رسمی ۱۷۶۰ یارد است. در کشورهای مشترک‌المنافع ۱۶۰۹/۳۴۲۶ متر و در کشورهای متحد آمریکا ۱۶۰۹/۳۴۷۲ متر است. مایل دریایی کشورهای متحد آمریکا اکنون همان مایل دریایی بین‌المللی و برابر ۱۸۵۲ متر است، ولی مایل دریایی کشورهای مشترک‌المنافع [دایرة‌المعارف فارسی، جلد دوم، بخش دوم؛ ص ۲۶۴۱]. در قدیم هر میل (هزار پا یا هزار گام) ۱۴۷۲ متر بوده است. هر فرسنگ چهار میل بوده است. در مقیاس‌ها اختلاف وجود دارد. هر فرسنگ دریایی اسپانیا ۵۵۵۵ متر بوده است. در این صورت هر میل کمتر از ۱۴۷۲ متر است [سفرنامه کریستف کلمب: کشف قارهٔ آمریکا؛ صص ۳۵ و ۳۶ (پانویشت)].

را کمتر از ۳۰۰۰ میل دریایی تخمین زده بود.^۱

به نظر شارل ورلندن:

کلمب، مایل عربی که /.../ در محاسبات درجه استوا به کار می‌رفت را با مایل ایتالیایی که بسیار کمتر بود، اشتباه می‌کرد و تصور می‌نمود که طول آن چهل و پنج میل دریایی یعنی یک چهارم کمتر از آنچه واقعیت داشت، می‌بود. محاسبات پراشتباه دیگری او را بر این داشت که فکر کند از [جزایر] قناری تا ژاپن بیش از ۲۴۰۰ مایل فاصله نیست، و این مسافتی بود که بین اوّلین جزیره قناری و اوّلین جزیره دریای کارائیب قرار داشت، که البته بدیهی است وجود دریای کارائیب و جزایر آن را حتی تصور هم نمی‌کرد.^۲

دکتر نفیس احمد مؤلف کتاب خواندنی «خدمات مسلمانان به جغرافیا»

می‌نویسد:

کلمب برای اندازه‌گیری‌های مسافتی که در نقشه خود داشت از ارقام پوسیدونیوس^۳ ۱ درجه = ۵۰۰ استادی^۴ استفاده کرد و به این نتیجه رسید که اروپا و آسیا بیش از نیمی از سطح کره خاک را در بر گرفته است، حال آنکه در حقیقت این دو قاره تنها نزدیک به ۱۳۰ درجه را می‌پوشاند. به همین ترتیب، او درازای مدیترانه را ۶۲ درجه محاسبه کرد، درحالی که در حقیقت ۴۲ درجه است.^۵

محاسبات نادرست کلمب وقتی با «دروغ» می‌آمیخت وضعیت به شکل

جالبی! متفاوت می‌شد:

کلمب هرگز از به کار بردن نیرنگ و روش‌های فریب آمیز برای حفظ روحیه و پشتکار ملوانان برای رسیدن به هدف روگردان نبود و آرزوی برگشتن آنان را به میهن خود از یاد نمی‌برد. برای جلب اطمینان و

۱. تاریخ تمدن: تحلیلی از تاریخ جهان از آغاز تا عصر حاضر؛ آرنولد توین‌بی؛ یعقوب آژند؛

انتشارات مولی؛ تهران؛ ۱۳۶۶؛ ص ۶۲۹.

۲. کریستف کلمب؛ شارل ورلندن؛ ص ۲۷.

3. Posedonius.

۴. در پانوشه مترجم، «stadia واحد درازا نزدیک به ۱۸۵ متر یا ۲۰۲ یارد» ذکر شده است.

۵. خدمات مسلمانان به جغرافیا؛ نفیس احمد؛ ترجمه حسن لاهوتی؛ بنیاد پژوهش‌های اسلامی

استان قدس رضوی؛ مشهد؛ خرداد ۱۳۶۷؛ ص ۱۲۵.

بخش سوم: کشف آمریکا، نه با کلمب! / ۱۷۱

دلگرمی افراد یادداشت‌های خود را دست‌کاری می‌کرد. مثلاً در ۲۵ سپتامبر می‌دانست که بیست و یک فرسنگ راه پیموده است، اما آن را سیزده فرسنگ نوشت. مسافت طی شده را کمتر از مقدار واقعی ثبت می‌کرد تا افراد ناامید و مأیوس نشوند. ضمناً متوجه نبود که طبق عادت مسافت طی شده را بیشتر از مقدار واقعی تخمین می‌زند. در نتیجه رقم تقلبی که به افراد می‌گفت نزدیک‌تر از محاسبه درست او به مسافت واقعی بود.^۱

از دقت در این معنا می‌توان دریافت که اشتباه‌های کلمب قابل اجتناب بوده است و اگر او به همان روشی که در وقت فریب‌دادن دیگران، مسافت را تخمین می‌زد، عمل می‌کرد؛ عمده‌ای از اشتباه‌های وی در محاسبه طول راه واقع نمی‌شد.

کلمب در سفر دوم خود حین عبور از میان جزایر بی‌شمار آنتیل کوچک به یاد گرفته سیر جان ماندویل افتاد که گفته بود در هند پنج هزار جزیره وجود دارد. چون به انتهای جنوبی کوبا رسید یقین کرد که سرزمین اصلی آسیاست. و حین حرکت در ساحل کوبا از خلیج «گوان کانایابو» به سوی باختر یقین داشت که در سواحل «مانگی» مارکو پولو در چین است. هنگامی که به «باهیاکورتز»، نقطه‌ای که ساحل ناگهان به سوی جنوب می‌پیچد رسید، تصور کرد در ابتدای کرانه‌های غربی گلدن کرسنیز^۲ (شبه جزیره مالایا) است.^۳

گرچه کلمب درباره بادها و موج‌ها مرد عمل بود نه فرض و فرضیه، اما درباره مقصدی که رسیده بود وابسته و برده امیدهایش بود. می‌خواست حتماً نشانه‌هایی حاکی از اینکه به کرانه‌های آسیا رسیده است پیدا کند. گیاه‌شناسی که هنوز علم مدون و استاندارد نبود دستاویز خوبی بود. از لحظه‌ای که برای اولین بار قدم به ساحل شمالی کوبا گذاشت زحمتی برای پیدا کردن گیاهان بومی آسیا نداشت. علفی را که کمی بوی دارچین می‌داد به همان اسم نامید و

۱. کاشفان؛ ص ۳۰۳.

۲. در پانوشتر مترجم آمده است: «Golden Chersonese (شبه جزیره طلایی)»

۳. کاشفان؛ ص ۳۱۰.

آن را رد یک مرکز غنی ادویه تلقی کرد. «گامبولیمبو»ی معطر هند غربی را نوعی درخت صمغ، و گردوی غیرقابل خوردن به نام «نوگال دوپه» را نارگیل فرض کرد که مارکو پولو تعریف کرده بود.^۱

به نظر می‌رسد ریشه اشتباه‌های فراوان کلمب را باید در خاستگاه علمی او جست‌وجو کرد:

کریستف کلمب تحصیل مدرسه‌ای نداشت تا ایتالیایی بیاموزد، پیش خود درس خوانده و باسواد شده بود و به زبان کاستیلی که زبان طبقات تحصیل‌کرده شبه جزیره ایبری بود می‌نوشت، و در نوشتن، املائی پرتغالی را به کار می‌برد و به همان زبان سخن می‌گفت؛ اما بالاخره تا حدی به خواندن زبان لاتین نیز آشنا شد.^۲

غربی‌ها به جای بررسی دلایل کاستی‌های علمی کلمب عمدتاً به یکی از سه اقدام ذیل دست زده‌اند:

الف) از طرح کاستی‌های علمی کلمب سر باز زده‌اند و در واقع به طور کلی منکر آن شده‌اند؛ نظیر فیلم‌سازان و رمان‌نویسان غربی که دنبال ساختن یک الگو از کلمب هستند.

ب) نقصان دانشی کلمب را طرح کرده‌اند لیکن در نهایت آن را ناگزیر و ناشی از ضرورت زمان دانسته‌اند. به عنوان مثال دانیل بورستین که از سال ۱۹۷۵ رئیس کتابخانه کنگره آمریکا بوده و مدت بیست و پنج سال کرسی تاریخ دانشگاه واشنگتن به او تعلق داشته است؛^۳ می‌نویسد:

کریستف کلمب برای تعیین سمت و موقعیت خود در دریا بر محاسبات منسوخ و کهنه قدیمی متکی بود که پیش‌تر مهارت تجربی به حساب می‌آمد نه تکنیک علمی. برآوردهایش دقیق نبود، زیرا وسیلهٔ سنجش سرعت نداشت. این وسیله در قرن شانزدهم اختراع شد.^۴

۱. همان؛ ص ۳۰۶.

۲. همان؛ صص ۲۹۲ و ۲۹۳.

۳. همان؛ پشت جلد (با اندکی تغییر).

۴. همان؛ ص ۳۰۴ (با تلخیص).

ج) اشتباه‌های علمی کلمب را طرح کرده‌اند، ولی با توجه به نتایج مجموعه اشتباهاتش که به استعمار سرخ‌پوستان و غارت ثروت‌هایشان به دست اروپاییان انجامید از آن صرف نظر می‌کنند و جالب‌تر آنکه دامنه این موضوع را به ارزش‌های اخلاقی نیز سرایت می‌دهند و ناراستی‌ها و جهل کلمب را «خدمت بزرگ» می‌خوانند! به این عبارات «شارل ورلندن» زندگینامه‌نویس کلمب که درباره سفر اول وی نوشته است خوب توجه کنید تا مطلب روشن شود:

مشکلاتی که این ژنوایی باید بر آن‌ها پیروز می‌شد عمدتاً روحی و مربوط به روابط انسانی بودند. با توجه به اینکه می‌دانست در هر لحظه سفر، ترس دور شدن و دور ماندن از مسیر و هدف اصلی کشتی، بر افراد سایه می‌افکند، بر روی نقشه‌ای که همه می‌توانستند آن را ببینند مسافت‌هایی که کوتاه‌تر از مسافت‌های تقریبی بودند را یادداشت می‌کرد. یک نقشه دیگر برای خود داشت، ولی اشتباهاتی که در تخمین زدن مرتکب می‌شد، مانند هر فرد دیگر آن زمان بیانگر این نکته‌اند که در مورد علامات نقشه‌های او، آنجا که قصد داشته افراد را فریب دهد کمتر دچار اشتباه شده است تا آنجا که قصد داشته حقیقت امر را ثبت کند. در هر صورت فریب و اشتباهات او خدمت بزرگی بوده است.^۱

همه آنچه را تاکنون گفتیم به این منظور بود که ثابت کنیم کلمب به آنچه انجام داده علم اجمالی هم حتی نداشته است و همین دلیل کافی است تا لااقل افراد دیگری نظیر «آمریگو^۲ و سپوچی^۳» بر او مقدم شمرده شوند.

۱. کریستف کلمب؛ شارل ورلندن؛ ص ۶۳.

۲. در مورد تلفظ نام «آمریکو» یا «آمریگو» (Amerigo) گفتنی است در ایتالیایی، «آمریگو» و در اسپانیایی «آمریکو» گفته می‌شود [فرهنگ تلفظ نام‌های خاص (تاریخی و جغرافیایی) همراه با راهنمای تلفظ حروف لاتینی در بیش از سی زبان؛ فریبرز مجیدی؛ ناشر: فرهنگ معاصر؛ تهران؛ ۱۳۸۸ (چاپ دوم)؛ ص ۲۴]. ما در این نوشته از هر دو املا (با توجه به منبع مورد استناد) استفاده کرده‌ایم. ◇

نقش وسپوچی

آمریگو وسپوچی تحقیرشده، اما ماندنی

می دانیم پاستوریزه کردن شیر منسوب به لویی پاستور؛ علائم تلگرافی مورس منسوب به ساموئل مورس؛^۱ واحدهای اندازه گیری اهم، ولت و وات به ترتیب منسوب به ژرژ سیمون اهم،^۲ الکساندر ولتا^۳ و جیمز وات^۴ می باشند و نیز مارکسیزم و فرویدیسم نام های خود را از کارل مارکس و زیگموند فروید گرفته اند. از این گونه نام گذاری ها در شقوق مختلف، می توان فراوان برشمرد. حال لازم است اندکی تأمل کنیم و از خود بپرسیم مطابق معیارهای عُرْفی غرب، اگر به راستی کاشف آمریکا کریستف کلمب است، پس چرا این قاره به نام شخصی دیگر - یعنی آمریگو وسپوچی - نام گذاری شده است؟

-
۱. ساموئل مورس (Samuel Morse) - یا همان «مُرس» - نقاش آمریکایی و مخترع تلگراف الکترومغناطیسی است؛ متولد ۱۷۹۱م. در ماساچوست و درگذشته ۱۸۷۲م. در نیویورک [با استفاده از فرهنگ فارسی، ج ۶؛ ص ۱۹۵۳].
 ۲. گئورگ زیمون اهم (Georg Simon Ohm) - یا آن طور که فرانسوی ها می گویند «ژرژ سیمون اهم» - فیزیک دان آلمانی است؛ متولد ۱۷۸۷م. در اِرلانگِنِ آلمان و درگذشته ۱۸۵۴م. در مونیخ [با استفاده از فرهنگ فارسی، ج ۵؛ ص ۲۰۳].
 ۳. الکساندر ولتا (Alessandro Volta) فیزیک دان ایتالیایی است، متولد ۱۷۴۵م. و درگذشته ۱۸۲۷م. [با استفاده از فرهنگ فارسی، ج ۶؛ ص ۲۲۱۷].
 ۴. جیمز وات (James Watt) مکانیسین و مهندس و مخترع انگلیسی است؛ متولد ۱۷۳۶م. و درگذشته ۱۸۱۹م. [با استفاده از فرهنگ فارسی، ج ۶؛ ص ۲۱۷۸].

وسپوچی ایتالیایی یا به قول فرانسوی ها «وسپوس» درست در همان سال‌هایی که کریستف کلمب اقدام به سفرهای دریایی می‌کرد، سفرهای خود را آغاز نمود.

وسپوچی در سال ۱۴۵۴م. در فلورانس به دنیا آمد و در سال‌های ۱۴۹۷، ۱۴۹۹، ۱۵۰۱ و ۱۵۰۳ میلادی چندین بار به دنیای جدید سفر کرد. به نظر بعضی، او نخستین کسی بود که قاره جدید را کشف کرد.^۱

به معنای دیگر آنچه وسپوچی انجام داد به اکتشاف یک سرزمین، شباهت بیشتری داشت تا آنچه کریستف کلمب کرد. اگرچه «در سال ۱۴۹۲م. کریستف کلمب به این قاره رسید، اما نتوانست دریابد که به قاره جدیدی رسیده است. او می‌پنداشت به سرزمینی در آسیا قدم نهاده است به همین جهت تا مدت‌ها اسپانیایی‌ها و پرتغالی‌ها به این سرزمین هندیان می‌گفتند زیرا تصور می‌کردند سرخ‌پوستان هندی هستند و سرزمین‌شان هند است. بعدها که این قاره بهتر شناخته شد، به قسمت‌هایی از آن هند غربی می‌گفتند که با هند شرقی (هند آسیا) اشتباه نشود. سرانجام با رسیدن آمریکا وسپوچی به این قاره در سال ۱۵۰۲م. برای همگان مشخص شد که سرزمین جدیدی کشف شده است».^۲

در تاریخ «کشف آمریکا توسط اروپاییان» از نقش امریگو وسپوچی یا حرفی نیست یا برعکس کلمب، بسیار گذرا از اقدامات وی عبور می‌کنند. فیلسوف آمریکایی رالف والدو امرسون (متولد ۱۸۰۳م.) با بی‌اعتنایی به واقعیات فریاد می‌زند «چه شگفت‌انگیز است که قاره وسیع آمریکا به نام یک دزد نامیده شود، امریگو وسپوچی، ترشی‌فروش شهر سویل، که بالاترین رتبه اش در دریانوردی رئیس عملیات یک سفر دریایی بود که انجام هم نشد، در این جهان پر از دروغ، به نیرنگ جان‌شین کریستف کلمب می‌شود و نام ننگیش را به نیمی از کره زمین می‌گذارند».

۱. فرهنگ فارسی، ج ۶؛ محمد معین؛ مؤسسه انتشارات امیرکبیر؛ تهران؛ ۱۳۶۴؛ ص ۲۲۱۱ (با اندکی تغییر).

۲. ریشه‌یابی نام و پرچم کشورها؛ ص ۶۰.

بخش سوم: کشف آمریکا، نه با کلمب! / ۱۷۷

در این سخنان پر آب و تاب یک کلمه ای راست و به حق وجود ندارد. سخن درست دربارهٔ وسپوچی، همان است که همشهریان فلورانس در اوائل قرن هجدهم بر سر در منزل خانوادهٔ وی حک کرده‌اند که او را چنین توصیف می‌کند: «یک فلورانسی اصیل که با کشف آمریکا نام خود و کشورش را درخشان کرد، گسترش‌دهندهٔ جهان»^۱

ویل دورانت پس از شرح مفصل و مساعدی که نسبت به کریستف کلمب

می‌دهد می‌نویسد:

اکنون که راه باز شده بود، صدها دریانورد دیگر به سوی دنیای جدید شتافتند. نام «دنیای جدید» را ظاهراً نخستین بار بازرگانان فلورانسی، آمریکا و سپوتچی به کار برد که اینک نامش بر قارهٔ آمریکاست. وی را مدیچی به اسپانیا فرستاد تا کار یک بانکدار فلورانسی را سامان بخشد. در سال ۱۴۹۵ م. او توانست برندهٔ مقطعهٔ آماده ساختن دوازده کشتی برای فردیناند شود. خود نیز به تب اکتشاف دچار شد و چنان‌که از نامه‌های بعدی او (۱۵۰۳-۱۵۰۴) که به دوستانش در فلورانس نوشته پیداست، چهار بار به جایی که آن را «دنیای جدید» می‌نامید سفر کرده است و در یکی از این سفرها (۱۶ ژوئن ۱۴۹۷) به سرزمین آمریکای جنوبی رسیده است. همچنان‌که جان کُبت^۲ در ۲۴ ژوئن ۱۴۹۷ به جزیرهٔ «کیپ برثن» در خلیج «سنت لارنس» رسید و کریستف کلمب در ۱۴۹۸ ساحل ونزوئلا را رؤیت کرد. می‌توان وسپوتچی را هم به اعتبار نوشته‌های خودش، اولین اروپایی ای دانست که بعد از لیف اریکسن (حدود ۱۰۰۰ م.) به خشکی نیم‌کرهٔ غربی رسیده است. آشفتگی و نادرستی‌هایی که در گزارش وسپوتچی وجود دارد سایهٔ شک و تردید بر ادعاهای او می‌افکنند؛ اما گفتنی است که در ۱۵۰۵ کریستف کلمب که تا آن زمان می‌بایست به قابل‌اعتماد بودن وسپوتچی پی برده باشد، به وسیلهٔ او نامه‌ای برای دیگو، پسر دریاسالار، فرستاد. وسپوتچی در سال ۱۵۰۸ به مقام «رئیس دریانوردان» اسپانیا منصوب شد و تا آخر عمر در آن مقام باقی ماند.^۳

۱. کاشفان؛ ص ۳۱۶ (با اندکی تغییر).

2. Cabot.◊

۳. تاریخ تمدن، ج ۶؛ ویل دورانت؛ صص ۳۲۵ و ۳۲۶.

موضع گیری منفی «ویل دورانت» نظیر «رالف والدو امرسون» نسبت به وسپوچی (وسپوتچی) آشکار است. ویل دورانت در این عبارات غیرمستقیم القاء می کند:

الف) وسپوچی کسی بوده است نظیر «صدها دریانورد دیگر». حال آنکه اگر چنین بود، باید پرسید پس چرا تنها نام او - و نه هیچ کس دیگر - بر قاره آمریکا نهاده شد؟

حداقل چیزی که از این نام گذاری درمی یابیم، تأثیر قوی و نیرومند یافته های وسپوچی بر معاصرانش می باشد.

ب) وسپوچی یک کاشف واقعی - نظیر کلمب! - نبوده است، بلکه بازرگان و مقاطعه کاری بوده که در اثر دچار شدن به «تب اکتشاف» به سوی دنیای جدید حرکت کرده است.

با فرض صحت حرف های دورانت درباره وسپوچی معلوم می شود وی دارای استعداد و توانی خاص بوده است که با تغییر زمینه فعالیت خود در اندک زمانی به درخششی ویژه رسیده است.

بورستین، وسپوچی را مردی کنجکاو و بلندپرواز از یک خانواده متنفذ فلورانس، اهل مطالعه و جمع آوری کتاب و نقشه و علاقه مند به کیهان نگاری و نجوم معرفی می کند و او را دارای موشکافی و ظرافتی که شایسته فردی درس خوانده در دوران رنسانس است، می داند.^۱

و این همه نمی تواند در «صدها دریانورد دیگر» هم فراهم بوده باشد.

ج) ویل دورانت از «آشفستگی و نادرستی هایی در گزارش وسپوتچی» چنان که «سایه شک و تردید بر ادعاهای او می افکنند»، سخن می گوید، اما نه به تشریح این آشفستگی ها می پردازد و نه آن را ریشه یابی می کند! در مورد اینکه منظور از این آشفستگی ها چیست و چرا به گزارش های منسوب به وسپوچی راه پیدا کرده، گفتنی است، مثلاً در یکی از نامه ها، وسپوچی تاریخ سفر خود را که

به اشتباه دو سال قبل تر ذکر می‌کند و مواردی از این دست.^۱

چنین اظهاراتی برای خواننده نوعی سردرگمی ایجاد می‌کند که در واقع دلیل چندان روشنی ندارد جز حذف نقش و سپوچی از لوحِ خواننده.

تنها مطالعه «تفصیلی» در اطراف شخصیت و سپوچی و ماجراهای جنبی مربوط به کشف آمریکا، نشان می‌دهد چرا بعضی مورخان در شرح سفرهای اکتشافی چنان که باید و شاید از و سپوچی تجلیل نمی‌کنند و گاه یکسره جایگاه او را به دست فراموشی می‌سپارند؛ اما آنچه که انکارناشدنی است، نام‌گذاری قاره آمریکا به افتخار آمریگو و سپوچی است.

در تاریخ آمریکا هر کجا از کلمب نامی برده شده، با عزت و احترام فراوان همراه بوده، ولی از آمریگو و سپوچی که به افتخار او آمریکا را نامگذاری کرده‌اند، بعضاً با بی‌اعتنایی و گاه مطابق آنچه در اظهارات امرسون دیدیم با تنفر و اهانت یاد شده است.

نام و شخصیت کریستف کلمب در سرتاسر آمریکا مشهور و مورد ستایش بوده و روز تولد او تعطیل عمومی است؛^۲ اما آمریگو و سپوچی^۳ را کمتر کسی می‌شناسد و به هیچ‌وجه قهرمان ملی به حساب نمی‌آید. یک مورخ برجسته آمریکای لاتین گله می‌کند که: «در تمام این نیم‌کره، از

۱. مراجعه شود به: ماجرای یک اشتباه تاریخی: بیوگرافی آمریگو و سپوچی؛ صص ۲۳ و ۷۲.

۲. روز تولد کلمب، اساساً معلوم نیست. گفته‌اند کریستف کلمب «بین ۲۵ اوت تا ۳۱ اکتبر سال ۱۴۵۱ م.» به دنیا آمده است [سفرنامه کریستف کلمب: کشف قاره آمریکا؛ ص ۲۶۱].

تولد کلمب تعطیل عمومی نیست؛ بلکه سال‌روز اولین ورود کریستف کلمب به آمریکا گرامی داشته شده و به همین مناسبت، روز دوشنبه دومین هفته از ماه اکتبر، در سراسر آمریکا تعطیل رسمی است. ورود کلمب به آمریکا، روز جمعه دوازدهم اکتبر ۱۴۹۲ میلادی (برابر با ۳۰ مهر ۸۷۱ هجری شمسی و نوزدهم ذی‌حجه ۸۹۷ هجری قمری) بوده است که برای برخورداری بهتر مردم، به صورت شناور، به تعطیلات پایان هفته (روز دوشنبه) منتقل شده است. در مورد این روز خاص و تعطیلات رسمی آمریکا - که مرور آن نشان‌دهنده جایگاه و شأنیت کشف دنیای نو، توسط کلمب در چشم احاد آمریکاییان است - در صفحات آتی به تفصیل مطالبی آورده‌ایم. ◊

آلاسکا تا «سرزمین آتش»^۱ حتی یک مجسمه هم از او برپا نشده است». پیش‌تاز عصر دریا که باید گشاینده اذهان کنونی شناخته شود، هدف تیر تهمت اهل قلم افراطی، علم‌فروش، جاهل اما جدی و باحرارت قرار گرفته است.^۲

کارل گریمبرگ می‌نویسد:

کلمب در هنگام مرگ یقین داشت که به قاره آسیا رسیده است، ولی معاصرانش به زودی دچار تردید شدند. از آن زمان هدف اکتشاف اسپانیایی‌ها حل این مسئله بود. آمریکا و سپوچی مطمئن بود که کلمب دچار اشتباه شده است. وی در خدمت اسپانیا و پرتغال چند سفر به کرانه‌های آمریکا کرد که درست معلوم نیست تعداد آن‌ها چهار یا دو سفر بوده است. و سپوچی ضمن مهم‌ترین این سفرها در سال‌های ۱۵۰۲-۱۵۰۱ احتمالاً به مصب رودخانه «ریو دو لا پلاتا»^۳ رسید و سپس به سوی جنوب، تا مدار ۵۳ درجه پیش رفت. این سفرها نتایج مهمی دربرداشت زیرا آمریکا توانست ثابت کند که یک خط ساحلی ممتد از شمال، یعنی نقاطی که کلمب کشف کرده، تا نقاط دور دست جنوب وجود دارد و این سواحل هیچ‌گونه شباهتی به سواحل هند چنان‌که کاشفان قرون وسطی توصیف کرده‌اند ندارد. و نیز کشف رودخانه‌های بزرگ که در بعضی نقاط به دریا می‌ریخت، به وی اجازه داد تا نتیجه بگیرد که کلمب اشتباه کرده است و این سرزمین‌های غربی به کلی مستقل هستند و قاره جدیدی را تشکیل می‌دهند. به نظر او هیچ‌کس قبلاً چنین چیزی را تصور نکرده بود.^۴

گریمبرگ می‌نویسد:

و سپوچی به دوستانش نوشت: «من گزارش مشروحی درباره تجربیاتم در سرزمین‌های جدیدی که کشف کرده‌ام داده‌ام. کاملاً بجاست که این سرزمین‌ها را دنیای نو بنامیم زیرا نیاکان ما از وجود آن بی‌اطلاع بوده‌اند. سفر اخیر ثابت کرد که من یک قاره را کشف کرده‌ام که تعداد جمعیت

۱. در پانوشت مترجم آمده است: «Terria del Fuego جنوبی‌ترین نقطه آرژانتین».

۲. کاشفان؛ ص ۳۱۶.

3. Rio de la plata.

۴. تاریخ بزرگ جهان، ج ۶؛ ص ۹۴.

آن بیشتر و تعداد حیوانات آن غنی تر از اروپا، آسیا و آفریقا می باشد. آب و هوا نیز مساعدتر و از بسیاری جهات مطبوع تر از هر نقطه دیگری در جهان است».

چند نامه از وسیوچی همراه با مقدمه ای به قلم والدزه مولر^۱ دانشمند آلزاسی منتشر شده است. به عقیده نویسنده مقدمه، آمریگو وسیوچی کشف قاره جدیدی را ثابت کرده و به همین جهت این قاره باید نام وی را داشته باشد. این کتاب به تعداد زیادی انتشار یافت و نظر والدزه مولر مدافعانی پیدا کرد.^۲

در کتاب کاشفان مفصلاً از این موضوع سخن به میان آمده است:

نام گذاری این قاره نه به وسیله شاهان انجام گرفت و نه توسط انجمن دانشمندان برجسته، بلکه این نام غیررسمی و در گوشه ای از اروپا به دنیای جدید داده شد که وسیوچی هرگز آنجا را ندیده بود و نامش را هم نشنیده بود. وسیوچی برخلاف آنچه گفته شده است قاره جدید را خود به نام خویش نام گذاری نکرد. /.../ خاستگاه نام «آمریکا» نقطه دورافتاده ای در دامنه کوه های ووژ^۳ بود. /.../ نام گذاری کار کشیش گمنامی بود به نام مارتین والدسی مولر^۴ (۱۵۱۸-۱۴۷۰م.) که در دانشگاه فرایبورگ درس خوانده بود. والدسی مولر مردی بود با دل بستگی های ژرف و احساس شاعرانه نسبت به کلمات و علاقه زیاد به جغرافیا. /.../ گروهی کوچک به سرپرستی والدسی مولر می خواست چاپ جدیدی از جغرافیای بطلمیوس منتشر کنند. در همین اوان یکی از اعضای گروه اطلاع داد که یک نشریه چاپی به زبان فرانسه تحت عنوان «چهار سفر» منتشر شده است که در آن این مطلب به چشم می خورد:

«مرد بزرگی با تهوژ زیاد و تجربه کم به نام آمریکوس وسیوسیسوس^۵ اولین بار از مردمی که در مجاورت قطب جنوب زندگی می کنند سخن گفته

1. Waldseemuller.

۲. تاریخ بزرگ جهان، ج ۶؛ صص ۹۴ و ۹۵.

۳. در پانوشته مترجم آمده است: «Voges کوه هایی در شمال خاوری فرانسه».

۴. نام «مارتین والدسی مولر» (Martin Waldseemueller) در فارسی به صورت های

«والدزه مولر» و «والتزمولر» نیز نوشته شده است. ۵.

5. Americus Vespucius.

است. اهالی این سرزمین‌ها به کلی لخت و برهنه اند و نه تنها (مانند ساکنین بعضی مناطق هند) سر دشمنان را به پادشاه تقدیم می‌کنند بلکه گوشت آنان را نیز می‌خورند. کتاب آمریکوس و سپوسیوس تصادفاً به دست ما افتاده است و تقریباً همه آن را با نقشه‌های بطلمیوس مقایسه کرده و به این نتیجه رسیده‌ایم که باید این جهان کشف‌شده تازه را به جغرافیای بطلمیوس اضافه کنیم».

گروه با دیدن این نوشته برنامه بزرگ چاپ جغرافیای بطلمیوس را کنار گذاشت و به جای آن مجموعه‌ای در ۱۳۰ صفحه به نام «مقدمه‌ای بر کیهان‌شناسی» چاپ کرد، که در آن اصول متداول کیهان‌شناسی از جمله تعریف محورها و اقلیم‌ها، تقسیمات زمین، بادها و مسافتات بین نقاط خلاصه شده بود. آن مجموعه همچنین محتوی مطلب تازه درباره قاره چهارم بود که در سفرهای آمریگو و سپوچی دیده شده بود. در یک فصل آن کتاب والدسی مولر تصادفاً چنین اظهار نظر کرده بود:

«.../ چون اروپا و آسیا اسامی خود را از زنان گرفته‌اند^۱ دلیلی نمی‌بینم که نام Amerige به این قاره مورد اعتراض و مخالفت قرار گیرد. (ge در یونانی به معنی سرزمین است). یعنی قاره Amerigo یا Ameries کاشف آن که مردی بسیار لایق بود».

والدسی مولر در دو جای دیگر کتاب نیز پیشنهاد خود را تکرار کرده بود. وی نقشه جالبی هم از روی دوازده لوحه چوبی که در استراسبورگ ساخته شده بود چاپ و به عنوان بخش سوم، پیوست کتاب کیهان‌شناسی کرد. .../ در بالای نقشه والدسی مولر پیام خود را با دو تصویر رسانده بود: بطلمیوس رو به شرق و امریکوس و سپوسیوس رو به غرب. در این نقشه آمریکای جنوبی که روی آن کلمه «آمریکا» نوشته شده بود بسیار شبیه شکل واقعی آن بود. .../ اولین چاپ مجموعه او در آوریل ۱۵۰۷م. در «سن دیه» منتشر شد و بیشتر از چاپ دوم - اوت همان سال - مورد استقبال قرار گرفت: به ادعای وی نقشه آن گروه در سراسر جهان مشهور

۱. «طبق نص انجیل بخش مسکونی زمین بین سه پسر نوح، سام و حام و یافث تقسیم شده بود. نام آسیا از ملکه‌ای به همین نام که از اعقاب سام بود گرفته شده است. .../ آفریقا از نام «آفر» (Afer) یکی از اولاد ابراهیم (حام) مشتق شده است. .../ نام اروپا از اسطوره‌ای به همین نام (اسطوره‌ای یونانی) گرفته شده که .../ اولاد یافث در آنجا زندگی می‌کنند»

بخش سوم: کشف آمریکا، نه با کلمب! / ۱۸۳

و با تحسین روبرو شد و بیش از هزار نسخه از آن به فروش رسیده بود.^۱ درباره استقبال مردم آن روزگار از وسپوچی گفتنی است: نامه کریستف کلمب با اینکه چندین بار تجدید چاپ شده بود مانند کتاب ماجراهای وسپوچی به نام «دنیای جدید» که در سال ۱۵۰۲ منتشر شد پرمشتری نبود. گرچه مردم درباره چگونگی رسیدن کریستف کلمب به هند کنجکاو بودند، اما مطالب کتاب وسپوچی درباره «بخش چهارم جهان» آنان را شگفت زده می کرد. ظرف ربع قرن پس از اولین چاپ سفرهای وسپوچی، مطالبی که درباره آن سفرها چاپ شد سه برابر مجموعه های نوشته شده درباره کریستف کلمب گردید. از کتاب هایی که در آن زمان درباره دنیای جدید در اروپا چاپ شد نیمی درباره آمریکا وسپوچی بود.^۲

در برخی منابع آمده است که مارتین والدسی مولر پس از آنکه «دنیای جدید» را آمریکا نامید از تصمیم خود منصرف شد و آن را «سرزمین ناشناس» (Terra Incognita) نام نهاد؛ اما نام آمریکا دیگر رایج و معمول شده بود.^۳ بورستین می نویسد:

چاپخانه می تواند منتشر کند، اما نمی تواند آنچه را نشر کرده است پس بگیرد. /.../ گرچه تغییر عقیده داد و اعتراف کرد که آمریکا وسپوچی کاشف حقیقی دنیای جدید نیست اما دیگر دیر شده بود. در سه نقشه بعدی نام «آمریکا» را حذف کرد؛ اما نشریه های چاپی با نام «آمریکا» به هزاران نقطه مختلف رسیده بود، برگرداندن آن ها امکان نداشت و «آمریکا» دیگر بر روی نقشه های جهان حک شده بود. این نام که والدسی مولر فقط به آمریکای جنوبی نهاده بود چنان مورد توجه قرار گرفت که مرکاتور جغرافی دان فلمینگی در نقشه جهان نمای بزرگ خود که در سال ۱۵۳۸م. منتشر کرد هر دو بخش قاره را به همان نام نامید: آمریکای شمالی و آمریکای جنوبی.^۴

۱. کاشفان؛ صص ۳۲۸-۳۲۵.

۲. همان؛ ص ۳۲۸.

۳. ریشه یابی نام و پرچم کشورها؛ ص ۶۰.

۴. کاشفان؛ ص ۳۲۸.

در ارتباط با این موضوع به چند نکته باید توجه داشت:

(الف) تاریخ تمدن ویل دورانن نسبت به موضوع تغییر عقیده والدسی مولر سکوت دارد، ولی اصل نام‌گذاری توسط او و بعداً توسط گرهارد مرکاتور را تأیید می‌کند.^۱

(ب) والدسی مولر بر مبنای اظهارات فوق اگرچه تغییر عقیده داده، ولی این تغییر عقیده او به نفع کریستف کلمب نبوده است. در واقع می‌توان گفت اگر وی کلمب را کاشف واقعی آمریکا می‌دانست نام جدیدی را که پیشنهاد می‌کرد از نام او باید برمی‌گرفت، که چنین نشد.

(ج) علت تغییر عقیده والدسی مولر ذکر نشده است. چه بسا ملاحظه‌هایی وی را به این امر وادار کرده باشد؛ ملاحظاتی بی‌ارتباط با نقش اصلی و سپوچی در این ماجرا.

بورستین، فعل والدسی مولر در حذف نام آمریکا از نقشه‌های بعدی را به منزله اعترافی علیه و سپوچی تلقی کرده است حال آنکه به طور قطع معلوم نیست دلیل تجدید نظر والدسی مولر مخالفت با و سپوچی بوده باشد.

(د) در صورتی که نام‌گذاری قاره آمریکا به نام آمریکا و سپوچی خلاف قاعده حق و انصاف علمی بوده است پس چرا نزدیک به سی سال بعد از والدسی مولر، گرهارد مرکاتور در نقشه معروف خود، به جز آمریکای جنوبی که در واقع توسط والدسی مولر نام‌گذاری شده بود، آمریکای شمالی را نیز به این نام خواند و در واقع نام آمریکا را بر تمام نیم‌کره غربی اطلاق کرد؟!

به این ترتیب می‌توان گفت نام آمریکا و سپوچی دو بار - آن‌هم به فاصله سی سال - بر دو قسمت از خشکی‌های بزرگ زمین نهاده شد که اگر بر حسب نظرات برخی مورخان آمریکایی نظیر بورستین موضوع نام‌گذاری، اتفاقی و تصادفی بوده است؛ لاقلاً می‌شد که برای بار دوم این تصادف پیش نیاید!

بخش سوم: کشف آمریکا، نه با کلمب! / ۱۸۵

البته شاید لازم باشد چرایی این موضوع را هم به انبوهی از موضوعات اختلاف‌انگیزی که در مورد وسپوچی ایجاد شده، بیافزاییم!

گسترهٔ اختلاف نظر در مورد وسپوچی

در کتاب تاریخ بزرگ جهان می‌خوانیم:
بحث و اختلاف نظر دربارهٔ آمریگو وسپوچی بسیار شدید بوده و هنوز کارشناسان نتوانسته‌اند در این باره به توافق کامل برسند.^۱
«اشتفان تسوایگ» - نویسندهٔ یهودی - نیز که مهارت خاصی در نگارش خواندنی زندگی‌نامهٔ شخصیت‌های تاریخی دارد، در «بیوگرافی آمریگو وسپوچی» به تفصیل به ماجرای نامیده‌شدن آمریکا و اینکه چرا به‌زعم وی، حقّ مسلم کلمب از او مضایقه شده، پرداخته است و آن را «نتیجهٔ یک‌سلسله اشتباه‌ها و ندانم‌کاری‌های عمدی و غیرعمدی»^۲ می‌داند.

تسوایگ در بیان اهمیت نام‌گذاری قارهٔ آمریکا می‌نویسد:
از چهارصد سال قبل تاکنون، این نام‌گذاری باعث اعجاب و عصبانیت جهانیان گشته است. آمریگو وسپوچی مدام در مظان اتهام قرار گرفته که مخفیانه و با توسل به توطئه، این افتخار جاودانه را ناجوانمردانه نصیب خود کرده است. جعل و دروغ‌پردازی و نشر اکاذیب مواردی هستند که دانشمندان آن‌ها را مورد بحث قرار داده‌اند. برخی وسپوچی را بی‌گناه دانسته‌اند و گروهی به بی‌آبرویی و رسوایی و فضاحت ابدی وی رأی داده‌اند. هر اندازه که مدافعین او با ارائهٔ دلایل متقن درصدد تبرئهٔ او بوده‌اند، به همان شدت مخالفانش برچسب دروغ و جعل و سرقت را به او چسبانده‌اند. امروز حجم این اختلاف‌نظرها با تمام فرضیه‌ها و دلایل مثبت و منفی می‌تواند کتابخانه‌ای را پُر کند.^۳

۱. تاریخ بزرگ جهان، ج ۶؛ ص ۹۴.

۲. ماجرای یک اشتباه تاریخی: بیوگرافی آمریگو وسپوچی؛ ص ۳.

۳. همان؛ ص ۶.

آن‌گاه تسوایگ فهرستی از مواردی را که ذی‌صلاحان گوناگون دربارهٔ
وسپوچی آورده‌اند، به این شرح ذکر می‌کند:

- او با پینزون^۱ سفر اوّل را انجام داده؛
- او با لیه^۲ سفر اوّل را انجام داده؛
- او سفر اوّل را با یک گروه اکتشافی گمنام انجام داد؛
- او اصلاً سفر اوّل را انجام نداده و این سفر کاملاً جعلی و تخیلی است.
- او در طی سفر اوّل فلوریدا را کشف کرد؛
- او اصلاً چیزی را کشف نکرد، چون اصلاً سفری را انجام نداد!
- او اوّلین کسی بود که رود آمازون را دید؛
- او رود آمازون را در سفر سومش دید و قبلاً گمان می‌کرد، اورینوکو
می‌باشد.

- او سراسر سواحل برزیل را تا گذرگاه ماژلان سفر کرد و نام‌گذاری نمود؛
- او فقط بخش کوچکی از این سواحل را طی کرد و نام‌گذاری قبل از او
انجام شده بود.

- او یک دریانورد بزرگ بود؛
- او هرگز در کشتی نبود و اقدام به هیچ سفر اکتشافی نکرده است.
- او یک ستاره‌شناس بزرگ بود؛
- هرگز! هرآنچه او دربارهٔ ستارگان نوشته، مثنی خُزَعَبَلات^۳ است!
- اطلاعات او صحیح هستند؛
- اطلاعات او همه ناصحیح هستند!
- او یک ناخدای مهمّ و باارزش بود؛
- او یک کارمند ساده و یک نادان بیش نبود!

1. Pinzon.

2. Lepe.

۳. «خُزَعَبَلات» جمع «خُزَعَبَل» است به معنای سخنان بیهوده و مضحک [فرهنگ فارسی، ج ۱؛
مدخل خزعبل]. ۵.

بخش سوم: کشف آمریکا، نه با کلمب! / ۱۸۷

– اظهارات او قابل اعتماد هستند؛
– او یک شیاد حرفه‌ای و یک دروغگوی شارلاتان است!
– او بعد از کلمب اولین و بزرگ‌ترین کاشف و دریانورد عصر خود است؛
– او نه یک افتخار، بلکه لکّه ننگ بر دامان علم و دانش است!^۱
به‌هرحال، به‌رغم فضای هیاهو، تحریف و تاریخ‌سازی و جعل اسنادی که درباره و پیرامون وسپوچی وجود دارد، نمی‌توان برتری‌های او را نسبت به کریستف کلمب کتمان نمود.

آمریگو وسپوچی برتر از کلمب

در مقایسهٔ آمریگو وسپوچی و کریستف کلمب، چند نکته حائز اهمیت است:
الف) وسپوچی به یکی از خانواده‌های بزرگ فلورانسی تعلق داشت و چندین مأموریت سیاسی انجام داده بود که مهم‌ترین آن‌ها عضویت در سفارت، در دربار لویی یازدهم بود^۲ ولی ما چیز زیادی دربارهٔ زندگی خصوصی کلمب نمی‌دانیم. تا سال ۱۴۹۲ سابقهٔ او در تاریکی تقریباً غیرقابل رسوخی غرق شده بود. پژوهشگران جدید با جست‌وجو در بایگانی شهرداری جنوا مدارکی به دست آورده‌اند که نشان می‌دهد وی در سال ۱۴۵۱ در یک خانوادهٔ متوسط به دنیا آمده است، هرچند او همیشه خلاف آن را ادعا می‌کرد.^۳

ب) محاسبات وسپوچی از کلمب دقیق‌تر بود. در یادداشت‌های او می‌خوانیم:

در مورد طول جغرافیایی اعلام می‌کنم که در تعیین آن به چنان اشکالاتی دچار شدم که مشخص کردن مسافت طی شده به سوی غرب بسیار دشوار بود. بالاخره به این نتیجه رسیدم که بهترین راه دقت در قرآن^۴ یک

۱. ماجرای یک اشتباه تاریخی: بیوگرافی آمریگو وسپوچی؛ صص ۷۸ و ۷۹.

۲. تاریخ بزرگ جهان، ج ۶؛ ص ۹۳.

۳. همان؛ ص ۷۳.

۴. قرآن یا مؤقرانه در اصطلاح نجومی، بودن دو یا چند کوکب است در یک نقطهٔ آسمان

[لغت‌نامه دهخدا، مدخل «قرآن»].^۵

سیاره با سیاره دیگر در شب، به خصوص قمران ماه با دیگر سیارات است، زیرا سرعت ماه بیشتر از دیگر ستارگان است. پس از چندین شب نظاره، شب بیست و سوم اوت ۱۴۹۹ مصادف با اقتران ماه و مریخ شد که در نیمه شب یا نیم ساعت پیش از آن رخ داد. دریافتیم که یک ساعت و نیم پس از غروب آفتاب که ماه طلوع کرد سیاره از موقعیت خود به سوی شرق رفته است.^۱

و سپوچی با بهره‌گیری از این معلومات مسافتی را که به سوی غرب طی کرده بود محاسبه کرد. روش وی از «محاسبه مرده»ی کلمب نتیجه دقیق‌تری داشت؛ اما به علت نداشتن ابزار دقیق هنوز چندان عملی نبود. با این حال رقمی را که برای طول یک درجه به دست آورد، صحیح‌تر و اندازه‌ای که برای محیط استوا حساب کرده بود، فقط ۸۰ کیلومتر (۵۰ مایل) کمتر از رقم حقیقی بود.^۲

ج) و سپوچی در سفر دوم خود درباره جغرافیای بطلمیوس دچار تردید شد و کیهان‌شناسی سطحی مرسوم را کنار گذارد،^۳ اما کلمب علی‌رغم چهار سفر به دنیای جدید همچنان در خیال کشف راه دریایی هند بود.

د) و سپوچی تا آخر عمر در دربار اسپانیا محترم بود و در ۱۵۰۸ یعنی چهار سال پیش از آنکه به علت ابتلای به مالاریا در آخرین سفرش درگذرد؛ توسط ملکه جونا که به جای ایزابلا نشستته بود به سمت «ناخدای ارشد» اسپانیا برگزیده شد و با اعطای این مقام، عظمت و اهمیت او تأیید گردید؛^۴ حال آنکه کلمب در تنگدستی و فراموشی جان سپرد.^۵

و سپوچی بین سفر اول و دومین سفر اکتشافی‌ای که با پرچم اسپانیا انجام داد از سوی پادشاه پرتغال با پرچم آن کشور به مسافرت دیگری رفت و

۱. کاشفان؛ ص ۳۱۹.

۲. همان؛ ص ۳۱۹.

۳. همان؛ ص ۳۲۰.

۴. همان؛ صص ۳۲۴ و ۳۲۵.

۵. دایرةالمعارف فارسی، جلد دوم، بخش اول؛ ص ۲۲۱۴.

۶. کاشفان؛ ص ۳۲۰.

خلاصه اینکه در آن کشور نیز مقبولیت داشت. حال آنکه کلمب در پرتغال همیشه پیشنهادش برای سفر اکتشافی رد شده بود و «چون بدهی و صورت حساب‌های پرداخت نشده زیادی در پرتغال به جا گذاشته بود، جرأت برگشتن به آن کشور را نداشت»^۱.

«آندره موروا» نویسنده یهودی فرانسوی در این باره می‌نویسد: کلمب در سال ۱۵۰۶م. در نهایت فقر و بیچارگی در شهر والادولید^۲ واقع در شمال اسپانیا درگذشت. روزهای آخر در دفتر خاطراتش چنین نوشته است: «ای کسانی که مدعی هستید «ترحم»، «حقیقت» و «عدل» را دوست می‌دارید، بر جسد من زاری کنید»^۳.

آن‌گونه که از مطالعه منابع گوناگون برمی‌آید، در این تردیدی نیست که کلمب در پایان عمر - خلاف و سپوچی - سراشیب تمول، مکنّت و شهرت خود را طی می‌کرده است.^۴

درباره پایان زندگی کلمب می‌خوانیم اگرچه به دستور ایزابلای ملکه، همه دارایی او را به نفع دربار مصادره نمودند، بعدها با وساطت برخی از دوستانش بخش کوچکی از این دارایی را به وی مسترد داشتند.^۵

همچنین درباره مکنّت و تمول کلمب در پایان عمرش آمده است:

هنگام عزیمت ناوگان از اسپانیا، پادشاه فردیناند و ملکه ایزابلا وعده

۱. همان؛ ص ۲۹۵.

۲. تلفظ اسپانیایی شهری که در فارسی به نام والادولید Valladolid می‌شناسیم [فرهنگ فارسی، ج ۶؛ ص ۲۱۸۶]، «بایادولید» است [فرهنگ تلفظ نام‌های خاص (تاریخی و

جغرافیایی) همراه با راهنمای تلفظ حروف لاتینی در بیش از سی زبان؛ ص ۶۷۷]؛ ۳. تاریخ آمریکا؛ آندره موروا؛ نجفقلی معزی؛ انتشارات اقبال؛ تهران؛ ۱۳۸۳ (چاپ دوم)؛ ص ۲۳.

۴. کلمب از چشم حکمرانان اسپانیا افتاد؛ اما اینکه وی تا چه اندازه دچار فقر شد، بر نگارنده این سطرها معلوم نگردید. نمی‌دانیم آیا واقعاً کلمب در ناداری و تهی‌دستی از دنیا رفت یا چنین اظهاراتی، جزئی از طرح مظلوم‌نمایی مشهور و موفق یهودیان درباره خودشان است؟

۵. سفرنامه کریستف کلمب: کشف قاره آمریکا؛ ص ۳۰ (دیباچه مترجم).

دادند که به اولین کسی که خشکی را ببیند پاداش بدهند. این پاداش، مقرری سالانه چشمگیر و مادام‌العمر بود. کلمب با یادآوری این جایزه نقدی هنگفت، روحیه مردانش را حفظ و آن‌ها را به جست‌وجوی خشکی تشویق می‌کرد. دو ساعت بعد از نیمه شب دوازدهم اکتبر سال ۱۴۹۲م. خوان رودریگس برمخو یکی از خدمه اهل ترینای اسپانیا از روی دماغه پینتا خشکی را دید. کلمب بعدها ادعا کرد که اول از همه خشکی را دیده بوده و جایزه را از چنگ برمخو درآورد. در نتیجه مقرری مادام‌العمری را که فردیناند و ایزابلا وعده داده بودند، خودش دریافت کرد.^۱

البته روایت اخیر از نحوه کسب درآمد کلمب، خود، نشانه فرومایگی وی در مقایسه با وسپوچی است.

ه) در مقایسه کلمب و وسپوچی یک توجیه رایج آن است که می‌گویند کلمب به منزله کسی است که کاشته و وسپوچی نظیر فردی است که ثمره عملکرد کلمب را برداشت کرده است.

البته دنیای اکتشافات و اختراعات، دنیایی است که آدمی پا جای پای کسانی می‌گذارد که پیش‌تر از او رفته‌اند و کسی را از این بابت نمی‌توان سرزنش کرد؛ البته کوشش‌های انجام‌شده قبلی را نیز نباید فراموش کرد. نهایتاً هر مکتشف و مخترعی همین که درست‌کارانه قدمی فراتر نهاد حاصلی را که به دست می‌آورد، باید به خود او متعلق دانست.

اگر وسپوچی را بیش از کلمب نسبت به کشف قاره جدید ذی حق ندانیم، چاره‌ای نداریم جز آنکه از ذکر نام کلمب نیز به نفع تمام کسانی که به نحوی از انحاء سبب شده‌اند مسیر بندر پالوس اسپانیا تا جزیره سان سالوادور در قاره آمریکا پیموده شود، خودداری کنیم!

(و سخنان زندگی‌نامه‌نویس مشهور یهودی، اشتفان تسوایگ (۱۸۸۱-۱۹۴۲م.) درباره وسپوچی خواندنی است:

وسپوچی برخلاف دیگران به‌خاطر پول و طلا سفر نکرده، بلکه شوق و

بخش سوم: کشف آمریکا، نه با کلمب! / ۱۹۱

عشق اکتشاف او را به این راه کشانده است. او مثل جنایتکاران، انسان‌ها را مثله نکرده، سرزمین‌ها را ویران نساخته، بلکه به عنوان یک بشردوست و یک دانش‌آموخته فرهیخته به آداب و رسوم ملل بیگانه احترام گذاشته و آن‌ها را وصف کرده است، بدون آنکه این اقوام را تحقیر کند. او به عنوان شاگرد دانای بطلمیوس و فیلسوفان نامدار، ستاره‌ها را نظاره کرده، دریاها و کشورها را گشته تا به اسرار و عجایب آن‌ها پی ببرد. این تنها تصادف کورکورانه نبود که او را راهنمایی کرد، بلکه علم عمیق و اطلاعات وافی او در ریاضی و نجوم به کمک او آمدند. دانشمندان باافتخار اعلام می‌کنند که وسپوچی عضوی از پیکره آن‌ها و یک انسان‌دوست به تمام معنی است.^۱

تساویگ - با وجود آنکه در پی اثبات فضایل گوناگون برای کلمب است -

می‌نویسد:

کلمب آمریکا را کشف می‌کند، ولی تشخیص نمی‌دهد که آنجا قاره جدید است. درحالی‌که وسپوچی آمریکا را کشف نکرده، ولی اولین نفری است که پی به جدیدبودن آن قاره برده است. همین یک کار برای همه عمر او کفایت و نام او را چون سایه تعقیب می‌کند. زیرا نفس عمل، تعیین‌کننده نیست؛ بلکه پی بردن به ماهیت آن و بازتاب آن، ملاک است. کسی که در مقام تشریح و توصیف عمل برمی‌آید، چه بسا می‌تواند برای آیندگان در مقایسه با عامل آن عمل، اهمیت به مراتب بیشتری داشته باشد.

ز) «تروتان تودوروف» فیلسوف و نویسنده فرانسوی (متولد بلغارستان) با نگاهی ادبی به موضوع کشف آمریکا نگریسته است و معتقد است اگر آمریکا، به نام آمریکا وسپوچی نامیده شده است، به این دلیل است که:

سفرنامه‌هایی که آمریکا در آن‌ها شخصیت اول است، بهتر نوشته شده‌اند؛ بهتر از سفرنامه‌های کلمب. آنچه نام‌گذاری قاره نو بر آن مهر افتخار می‌زند، کشف فکری نیست. و مهم نیست نام‌گذاران خود بر این امر واقف بوده‌اند یا نه، اما همه افتخار آمریکا به‌خاطر ارزش ادبی چهل صفحه‌ای است که طی دو نامه در روزگار حیات خود منتشر می‌کند.^۲

۱. ماجرای یک اشتباه تاریخی: بیوگرافی آمریکا وسپوچی؛ ص ۵۶.

۲. ماهنامه آدینه؛ شماره ۱۲۸؛ ص ۲۴ [برگرفته از مقاله‌ای با عنوان «آمریکا چگونه آمریکا نام گرفت؟»، نوشته «تروتان تودوروف»، ترجمه «م. کاشیگر»]

این دیدگاه البته در جای خود جالب و حائز توجه است. تودوروف به مقایسه نوشته‌های منتسب به کلمب و وسپوچی می‌پردازد و امتیازهای گوناگون نوشته‌های وسپوچی را برمی‌شمارد و در مقام یک منتقد ادبی می‌نویسد:

نامه کلمب از هیچ برنامه‌ازپیش‌اندیشیده‌شده‌ای خبر نمی‌دهد، سفر را شرح می‌دهد، جزیره‌ها را توصیف می‌کند و تصویری از جزیره‌نشینان می‌پردازد. سپس به نتیجه‌گیری می‌رسد: نخست به پادشاهان اسپانیا اطمینان می‌دهد که این سرزمین‌ها بسیار غنی‌اند، سپس خدا را به‌خاطر اینکه به او امکان این اکتشاف را داده است، سپاس می‌گذارد؛ اما نامه آمریگو برخلاف نامه کلمب، از وجود نویسنده‌ای خبر می‌دهد که درس بلاغت گرفته است. هم در آغاز و هم در پایان نامه، خلاصه‌ای مهم مطالب در چندین پاراگراف آمده است و ادعای تکان‌دهنده‌ی تازگی این قاره در همین چند پاراگراف می‌آید. نامه آمریگو یک شکل کاملاً هندسی دارد که نامه کلمب فاقد آن است؛ شکلی که برای خواننده صددرصد جذاب است. اگر کلمب اصلاً دل‌نگران خواننده‌نامه‌هایش نیست، خواننده خان‌مهمان نامه آمریگو است. نامه‌های کلمب ابرازنامه‌اند که نخستین هدف از نوشتن آن‌ها سودآور بودنشان است؛ اما برای آمریگو و نامه‌های او چنین نیست. نخستین هدف نامه‌های آمریگو، خودنمایی در برابر دوستانی است که دارد و فراهم‌آوردن موجبات سرگرمی و شیفتگی آنان است. وسپوچی مطمئن است گیرنده‌نامه از خواندن آن لذت خواهد برد و مقدمه‌نامه را با فرمولی به پایان می‌برد که اگرچه سنتی است، اما به‌همان‌اندازه نیز گویا است: «هم‌چنان که پس از خوردن اطعمه لذیذ، رازیان‌ها برای تسهیل گوارش مصرف می‌شود، شما نیز می‌توانید بگویید نامه‌ها را برایتان بخوانند تا مشغله‌های بسیار خویش را کمی فراموش کنید.» آنچه کلمب می‌نویسد، سند است، اما آنچه از زیر قلم آمریگو خارج می‌شود، ادبیات است. هدف آمریگو سرگرمی خوانندگانش است، نه راه‌اندازی هیئت‌های جدید اکتشافی. هدف آمریگو جلب خواننده است؛ از همین رو می‌خواهد نوشته‌اش روشن باشد و فشرده آن را هم در مقدمه و هم در مؤخره تکرار می‌کند. مطالب را توضیح می‌دهد، حتی شکل هم می‌کشد؛ به خواننده وعده‌ها می‌دهد و او را برای خواندن ادامه مطلب به‌وجود می‌آورد. در نامه‌های کلمب از این حرف‌ها هیچ خبری نیست.

بخش سوم: کشف آمریکا، نه با کلمب! / ۱۹۳

در انشای و سپوچی هیچ خبری از رنج‌های سفر نیست، هرچه هست فقط ناگفته گذاشتن عامدانۀ این رنج‌هاست. وقتی آمریگو از چرایبی تصمیم‌هایی می‌گوید که گرفته است، از تجربه مشترکی یاد می‌کند که خواننده‌اش قطعاً با او در آن شریک است. حال آنکه تنها تصویری که از نامه‌های کلمب متصاعد می‌شود، تصویر خود کریستف کلمب است.^۱

ح) کریستف کلمب با پشتیبانی یهودیان مسیحی‌شدهٔ نفوذکرده در دربار اسپانیا، و پس از آنکه توسط فرمانروایان کاتولیک آن سامان، حکم اخراج دسته‌جمعی یهودیان صادر شده بود، توانست حمایت‌های لازم مالی و سیاسی را برای سفر نخست خود جلب نماید.^۲ تا شاید پناهگاهی برای یهودیان سرگردان بیابد. حال آنکه چنین موضوعی در ارتباط با و سپوچی وجود نداشت.

دانیل بورستین در ابراز همدردی با این یهودیان و بدون پرداختن به دلایل

واقعی اخراج ایشان می‌نویسد:

قرار بود که کریستف کلمب از بندر «کی دیز» اسپانیا در کرانهٔ اقیانوس اطلس به راه افتد؛ ولی در روز موعود، آن بندر به علت عزیمت یهودیان اخراج شده از کشور شلوغ بود. تاریخ حرکت او از طرف «اعلی‌حضرت فردیناند و ایزابلا» دوّم اوت ۱۴۹۲ مقرر شده بود^۳ که مصادف با آخرین

۱. ماهنامهٔ آدینه؛ شمارهٔ ۱۲۸؛ صص ۲۴ و ۲۵ [با تلخیص، برگرفته از مقاله‌ای با عنوان «آمریکا

چگونه آمریکا نام گرفت؟»، نوشتهٔ «تروتان تودوروف»، ترجمهٔ «م. کاشیگر»]

۲. برای تحقیق در این موضوع باید به نقش یهودیان مسیحی‌شده در اسپانیا به طور جدی توجه نمود. ◊

۳. «شلوغ بودن بندر» دلیل موجهی برای به تأخیر افکندن چنین سفر مهمی نمی‌تواند باشد. دایرةالمعارف یهود می‌نویسد: «علی‌رغم اینکه کلمب همهٔ مقدمات سفر خود را فراهم کرده بود، آن را یک روز بدون هیچ دلیلی عقب انداخت. این روز، بنا بر تقویم یهودیان، روز نهم ماه آو یهودی (AV) یعنی روز تخریب معبد سلیمان است. این روز را یهودیان به‌عنوان روز عزّاء، روزه می‌گیرند.» کلمب کابالیست آغاز سفر به اصطلاح مقدّس خود را با سنت‌های مورد احترام یهودیان هماهنگ ساخته بود؛ همان سنت‌هایی که با معبد سلیمان هم مرتبط بود. آری به همین جهت بود که وی روز ویرانی معبد مقدّس را به مناسبت اهمّیت دینی آن پاس داشته و روز بعد سفر خود را به دنیای جدید آغاز نمود [تاریخ ناگفته و پنهان آمریکا؛ ص ۲۶]. ◊

مهلت خروج یهودیان بود. هر یهودی که پس از آن تاریخ در اسپانیا می ماند، اعدام می شد، مگر اینکه به دین مسیح درمی آمد. هزاران نفر که جُرمشان فقط پرستش خدای خودشان بود به کشتی هایی که در بندر «ریوسالته» لنگر انداخته بودند سوار شدند. تعدادی از آنان به هلند و عدّه ای به آغوش اسلام که نسبت به سایر دین ها تسامح و تساهل دارد پناه بردند.^۱

سپس بورستین نکته عجبی را می افزاید:

اوایل بامداد سوّم اوت، همان موجی که یهودیان را به سوی سرنوشت شان می بُرد، سه کشتی کریستف کلمب را نیز از «پالوس دولافرونتر» نزدیک دهانه «ریو تین تو»^۲ به سوی کشف ناآگاه پناهگاه جدیدی برای کسانی که مورد تعقیب و آزار دینی قرار می گرفتند، حرکت داد.^۳

وقتی امروز به سیطره جدی یهودیان در «دنیای نو» یعنی آمریکا نگاه می کنیم معنای «کشف پناهگاه جدید» برای یهودیان را بهتر می فهمیم.

به هر صورت به نظر می رسد یهودی بودن حرکت کلمب و یهودی نبودن حرکت و سپوچی منشاء اصلی بسیاری حرف ها و دیدگاه هایی است که از یک سو نقش کلمب را تا حد «مطلق شدن» پُررنگ می کند و از سوی دیگر تمامی خصوصیات، صفات و تلاش های و سپوچی را بی ارزش جلوه می دهد. نباید فراموش کرد سیاست گذاران کلان فرهنگی آمریکا و اروپا یهودیانند و بازتاب های این موضوع در وسایل ارتباط جمعی، سیستم تعلیم و تربیت و به طور کلی فرهنگ عمومی آمریکاییان مشهود است.

البته در واقع بین کلمب و و سپوچی ستیزه ای وجود نداشته و این طور که از بعضی مستندات برمی آید، و سپوچی نه تنها دشمن و معاند کلمب نبوده بلکه حتی در خدمت به او کوتاهی هم نداشته است.

۱. کاشفان؛ ص ۳۰۰.

2. Tinto river = Rio Tinto (river)∠

۳. کاشفان؛ ص ۳۰۰.

بخش سوم: کشف آمریکا، نه با کلمب! / ۱۹۵

کلمب به پسرش دیگو ضمن نامه‌ای که تاریخ پنجم فوریه ۱۵۰۵ را دارد دربارهٔ وسپوچی می‌نویسد:

آمریگو وسپوچی به دربار دعوت شده تا در مورد پاره‌ای سفرهای دریایی مورد مشورت قرار گیرد. او همواره موجبات رضایت خاطر مرا فراهم کرده است. او مرد درست‌کار و قابل اعتمادی است. او مصمم است هر قدمی را به نفع من بردارد و هرآنچه را که در توان دارد انجام دهد.^۱

(ط) به نظر می‌رسد به مرور زمان - با افزوده شدن بر توان یهودیان در وسایل ارتباط جمعی اروپا و آمریکا - شهرت کلمب تا رسیدن به مقام یک اسطوره افزایش یافته و بالعکس، وسپوچی به دست فراموشی سپرده شده است؛ البته با گسترش آگاهی‌های عمومی و ضداستکباری، دیدگاه‌ها نسبت به کلمب در آمریکا به طور جدی در حال تغییر است.

(ی) در پایان این بخش یادآور می‌شویم که وسپوچی و کلمب، با وجود تفاوت‌هایشان، به‌طور مشترک از یک جوهرهٔ استعمارگری واحد برخوردار بوده‌اند. روشن است که اگر در اینجا سخن مثبتی از وسپوچی به میان آمد، به منزلهٔ تأیید همهٔ جنبه‌های شخصیتی او نیست.^۲

خلاصه اینکه مقصود این نوشتار، نفی فضیلت‌هایی است که به دروغ، به کلمب منسوب شده است.

به هرروی، کوشش ما بر این متمرکز است که از روایت دروغین تاریخ کشف آمریکا، راهی به سوی حقایقی بگشاییم که عامدانه از دسترس ما دور نگه داشته شده است.

دربارهٔ نوشته‌های وسپوچی

تمام آثار مکتوب وسپوچی تا آنجا که ما اطلاع داریم از چهل یا پنجاه

۱. ماجرای یک اشتباه تاریخی: بیوگرافی آمریگو وسپوچی؛ صص ۷۵ و ۷۶ (با تلخیص).

۲. همچنانکه اگر از کلمب به‌عنوان شخصیتی مردود حرف می‌زنیم، به منزلهٔ نفی و طرد همهٔ

اقدامات و صفات وی نیست. ۵

صفحه تجاوز نمی‌کند.^۱ در سال ۱۵۰۳ م. تقریباً هم‌زمان در شهرهای مختلف، پاریس و فلورانس (معلوم نیست اوّل در کدام شهر) روی هم‌رفته چهار و به عبارتی دیگر شش ورق چاپ شد که با عنوان «دنیای جدید»^۲ دست‌به‌دست می‌گردند. ظاهراً نویسنده این چند ورق که به زبان لاتینی تهیه شده‌اند، مردی است به نام «آلبریکوس وِسپوسیوس»^۳ یا «وسپوتیوس»^۴ که این اوراق را در قالب نامه‌ای به «لارنتیوس پطروس فرانسیسکوس دمدیچی»^۵ پیرامون سفری که بنا به دستور اعلی‌حضرت پادشاه پرتغال به سرزمین ناشناخته کرده، نوشته است. این نامه از ایتالیایی به زبان لاتین ترجمه شد تا اهل علم همه بدانند که چه چیزهای زیبا و عجیبی در این دنیا کشف و چه چیزهایی تا امروز در این دنیای ناشناخته پیدا شده‌اند و چه اسراری در دل آن‌ها نهفته است. تجدید چاپ این چند سطر به زبان‌های آلمانی، هلندی، فرانسه و ایتالیایی صورت می‌گیرد. این اعلامیه سنگ‌راهنما یا بهتر بگوییم سنگ بنیادی جغرافیای جدید، برای دنیای هنوز از همه جا بی‌خبر می‌باشد. علت موفقیت بزرگ این کتابچه کوچک قابل درک است؛ زیرا این وِسپوسیوس گمنام اوّلین کسی است که خیلی سلیس و خوب و کاملاً سرگرم‌کننده، وقایع را تعریف می‌کند. معمولاً در کشتی‌ها، مُشتی ماجراجوی آسمان جُل بی‌سواد، سربازان و جاشوانی که حتی قادر به امضاکردن نام خودشان هم نیستند، گرد هم می‌آیند. دو یا سه سال بعد ناشری در فلورانس، دفترچه نازکی با شانزده صفحه به زبان لاتین منتشر می‌کند. عنوان این جزوه چنین است: «نامه آمریگو وِسپوچی در ارتباط با جزایر کشف‌شده طی چهار سفر او». این جزوه در صفحه پایانی، تاریخ چهارم

۱. ماجرای یک اشتباه تاریخی: بیوگرافی آمریگو وِسپوچی؛ ص ۷.

2. Mundus Novus (New World).

3. Albericus Vesputius.

4. Vesputius.

5. Laurentius Petrus Franciscus Medici = Lorenzo di Pierfrancesco de' Medici (1463-1503).◊

بخش سوم: کشف آمریکا، نه با کلمب! / ۱۹۷

سپتامبر ۱۵۰۴ را نشان می‌دهد.^۱

از صدها سال قبل، برای دانشمندان همه ملل، این سؤال مطرح است که چه مقدار از سفرنامه‌های و سپوچی مطابق با حقیقت و چه مقدار سرهم‌بافی یا به تعبیر خشن‌تر، جعلیات می‌باشند؟ اولین سفر از تعداد چهار سفر او در وهله اول مورد هدف و موضوع سوءظن قرار می‌گیرد. همان سفر که در تاریخ دهم ماه مه ۱۴۹۷ انجام شد و لاس کاساس آن را با شک و تردید تلقی کرده است؛ همین سفر که امتیاز استفاده از عنوان کاشف را برای و سپوچی فراهم ساخت. مدارک نفی و اثبات‌کننده این سفر که دانشمندان ارائه کرده‌اند، خود می‌تواند کتاب قطوری را تشکیل دهند. سه چهارم آن‌ها معتقدند سفر اول اصولاً تخیلی و غیرواقعی بوده است.^۲

هم‌وطنان و سپوچی یعنی فلورانسی‌ها، سه نامه وی به لورنزو مدیچی را در آرشیو دولتی پیدا می‌کنند. آن‌ها نسخه اصل نبوده، بلکه رونوشت‌های تهیه‌شده از یک مجموعه به‌شمار می‌روند. از بین این نامه‌ها یکی مستقیماً هم‌زمان با مراجعت از سفر سوم (سفر اول طبق دستور پادشاه پرتغال انجام شده) نگاشته شده و نامه دوم حاکی از خبر مفصلی پیرامون سفر سوم بوده و از نظر محتوا و مطلب همان است که در گزارش «دنیای جدید» بعداً منتشر شده است؛ البته بدون زرق و برق و شاخ و برگ‌های آن. در این اثنا نامه سوومی خطاب به لورنزو مدیچی به دست می‌آید که این مرد ساده لوح در آن اولین سفر خود در سال ۱۴۹۹ را در سال ۱۴۹۷ ذکر می‌کند! یعنی در واقع به همان چیزی اعتراف می‌کند که مخالفانش آن را به رخ او می‌کشند. طرف‌داران و سپوچی سعی می‌کنند این نامه را «سندی که بعدها جعل شده» قلمداد کنند. از لابلای اسناد فلورانس هم نتیجه‌ای جز دوچهره بودن و سپوچی عاید ما نمی‌شود. یکی چهره مردی است که نامه‌های خصوصی خود را با صداقت و حفظ امانت به رئیسش

۱. ماجرای یک اشتباه تاریخی: بیوگرافی آمریگو و سپوچی؛ صص ۲۳-۲۱ و ۳۰ (با تلخیص).

۲. همان؛ صص ۶۲ و ۶۳ (با تلخیص).

لورنزو دی مدیچی مبتنی براساس اخبار و وقایع حقیقی نوشته و دیگری چهرهٔ مردی است که شهرت و افتخار اکتشافات را با شیدای به خود اختصاص داده و از سفرهایی که هرگز انجام نداده، در نهایت لافزنی صحبت کرده است.^۱

در اسناد اسپانیایی شواهد و مدارکی به دست می‌آیند که به حقانیت و سپوچی گواهی می‌دهند. از جمله سندی است که نشان می‌دهد آمریگو و سپوچی «به خاطر خدمات خوبی که به مقام تاج‌دار کرده و در آینده هم انجام خواهد داد...» در تاریخ بیست و دوم مارس ۱۵۰۸ به سمت سرناخدای خانهٔ دریا و قراردادها و رئیس کلیهٔ خدمات دریایی در اسپانیا منصوب می‌شود. طی این حکم، او وظیفه دارد ناخدایانی را که از امور دریایی و اندازه‌گیری آبی و طرز استفاده از اسباب نجومی بهره‌ای دارند، امتحان کند تا ببیند آیا توانایی ارتباط دانش نظری خود با کارهای عملی را دارند یا نه؟ آیا قابل قبول است دربار اسپانیا که بهترین و ماهرترین دریانوردان زمان را در خدمت خود داشت، مردی را برای تصدیق چنین مقام پُرمسئولیتی دعوت کند که با لافزنی و از طریق مطالعهٔ چند کتاب، دربارهٔ سفرهای خیالی، از هرگونه اعتماد اخلاقی به دور است؟!

بار دیگر به همان تضاد همیشگی / چه در اسناد اسپانیایی و چه در اسناد فلورانس / برمی‌خوریم: هر جا که سندی دربارهٔ زندگی و سپوچی وجود دارد، از او به عنوان مردی باوقار، باشرف، درست‌کار، امین، قابل اعتماد و مطلع صحبت می‌کند و هر بار ما نوشته‌ای از خود او به دست می‌گیریم چیزی جز «لافزنی»، «غیرواقعی بودن»، «نامحتمل نمودن» و «دروغ» دستگیرمان نمی‌شود!^۲

در اثباتی که دانشمندان روی صحنه، دربارهٔ اینکه و سپوچی چند تا از سفرهایی را که در کتاب‌های خود نام برده انجام داده و کدام را انجام نداده،

۱. همان؛ صص ۷۲-۶۹ (با تلخیص).

۲. همان؛ صص ۷۴ (با اندکی تغییر).

جدال و کشمکش دارند، ناگهان پروفیسور مانیگی^۱ در صحنه ظاهر شده و این فرضیه را مطرح می‌سازد که نوشته مشهور «دنیای جدید» اصلاً توسط وِسپوچی نوشته نشده است، بلکه در آن‌ها دست‌نویس‌های وِسپوچی به‌طرز ناشیانه‌ای مورد سوءاستفاده قرار گرفته‌اند. مانیگی اظهار می‌کند وِسپوچی سفرهایی را انجام داده، ولی جای بسی شک و تردید است که کتاب‌هایی را که نام وی را بر جلد خود دارند، واقعاً خودش نوشته باشد؛ البته وِسپوچی شهرت و افتخار و نتیجه عملکرد دیگران را ندز دیده، بلکه به نام او کارهای ناشایست انجام شده و چیزهای ناصحیح نوشته شده است؛ لذا اگر بخواهیم قضاوت صحیحی درباره وِسپوچی بکنیم، بهترین کار این است که دو اثر چاپ‌شده و معروف وی را با عناوین «دنیای جدید» و «چهار سفر دریایی» را کنار بگذاریم و به سه نامه اصلی آتکا کنیم که مدافعان او بدون هرگونه استدلال صحیح و عقل‌پسندانه آن‌ها را جعلی تلقی کرده‌اند.^۲

تسویگ درباره این نظر می‌نویسد: نظریه مانیگی به‌تنهایی همه تضادهای سیصدساله را به‌طور کاملاً طبیعی حل می‌کند. نظریه او قرین به واقعیت است که سه نامه دست‌نویس وِسپوچی که در بایگانی‌ها پیدا شد و مدافعان وِسپوچی آن‌ها را جعلی می‌دانستند در واقع تنها اسناد قابل‌اعتماد هستند که از ماترک وِسپوچی به‌دست ما رسیده‌اند؛ و باید اثر بسیار معروف او «دنیای جدید» و «چهار سفر دریایی» را که تغییرات و کم و زیادکردن دیگران در آن‌ها اعمال شده، به‌صورت نشریاتی کاملاً مشکوک در نظر بگیریم.^۳

تنها ماترک باارزش وِسپوچی یعنی خاطرات سفرش که می‌توانستند حقیقت را برای ما فاش سازند، به برادرزاده‌اش می‌رسد و او هم به‌قدری کم‌خرده از آن‌ها مراقبت می‌کند که مثل بیشتر اسناد و مدارک مربوط به عصر

1. Magnaghi.

۲. ماجرای یک اشتباه تاریخی: بیوگرافی آمریگو وِسپوچی؛ صص ۸۱ و ۸۲ (با اندکی تغییر).

۳. همان؛ صص ۸۵-۸۳ (با تلخیص و اندکی تغییر).

اکتشاف و نقشه‌ها و تصاویر آن دوران، برای همیشه محو و ناپدید می‌شوند.^۱ اما یک پرسش مهم: وسپوچی می‌توانست در دوران حیاتش، انتساب نوشته‌های جعلی نسبت به خود را افشا کند؛ چرا چنین نکرد؟ تساویگ در پاسخ می‌نویسد:

این اعتراض در نظر اول قانع‌کننده است؛ ولی باید پرسید که وسپوچی کجا می‌توانست اعتراض کند؟ نزد کدام مرجعی اعتراض کند؟ در آن زمان قانون حق‌التألیف وجود نداشت. هر چیز مکتوب و چاپ‌شده مال همگان بود و هر کسی می‌توانست از نام یا اثر فرد دیگری استفاده کند. وسپوچی چگونه و از چه راهی در مقابل انتشار مکرر آثارش که نام پرافتخار او را یدک می‌کشیدند قد علم می‌کرد و فریاد اعتراض سر می‌داد؟ آنچه وسپوچی قادر به انجام آن بود، اینکه در محافل خصوصی دهان‌به‌دهان بی‌گناهی خود را ابراز نماید. و مسلم است که او چنین کاری را کرده است. زیرا در سال‌های ۱۵۰۸ یا ۱۵۰۹ نسخ معدودی از این نشریات به اسپانیا رسیده‌اند. ایا قابل قبول است، پادشاه فردی را که گزارش‌های دروغ منتشر کرده به مسئولیت پرخطری بگمارد و از او بخواهد که ناخدایانش را تربیت کند و گزارش‌های دقیق و جامعی تهیه و به‌عرض برساند. پس طبعاً این مرد قبلاً اتهامات وارده بر خود را دفع کرده بود، حتی بیشتر از این.

یکی از صاحبان اولیه *Cosmographiae Introductio* / کتابی که مارتین والدسی مولر در سال ۱۵۰۷ منتشر ساخت و نام آمریگو وسپوچی را بر قاره جدید گذاشت / در اسپانیا به‌طور قطع و یقین فرناندو کلمب فرزند آدمیرال کلمب بود. نسخه یادشده با دست‌خط و تحشیه^۲ او امروز هم موجود است. او این کتاب را که در آن برخلاف حقیقت نوشته شده «وسپوچی قبل از کلمب پا به سرزمین اصلی نهاده» نه‌تنها خوانده بلکه توضیحاتی هم در حاشیه آن نوشته، یعنی در حاشیه کتابی که در آن برای اولین بار پیشنهاد شده سرزمین جدید را آمریکا بنامند.

۱. همان؛ ص ۹۸.

۲. گاهی خواننده یک کتاب خود را صاحب‌صلاحیت می‌داند تا در حاشیه صفحات کتاب، نظریاتی را که نسبت به اظهارات نویسنده دارد، بنویسد. به این کار می‌گویند «تحشیه».

بخش سوم: کشف آمریکا، نه با کلمب! / ۲۰۱

اما شگفتا! در حالی که فرناندو کلمب در کتاب بیوگرافی پدرش همه کسانی را که به نحوی نامشان در کتاب آمده، به عنوان حسادت‌کنندگان به پدرش مورد حمله قرار داده، حتی یک کلمه نامناسب و نامربوط دربارهٔ وسپوچی نوشته است. هیچ چیز گویاتر از سکوت فرزند آدمیرال در بی‌گناهی و سپوچی نیست. او بهتر از همه می‌باید می‌دانست که این مزخرفات و جعلیات بدون اطلاع و خواست و سپوچی سرهم‌بندی شده‌اند.^۱

* * *

تزو تان تودوروف فیلسوف و نویسندهٔ معاصر فرانسوی که دربارهٔ «کشف آمریکا» تحقیقاتی دارد، در بیان راز استقبال از نوشته‌هایی که با نام آمریگو وسپوچی در سراسر اروپا منتشر شد، «ارزش ادبی و توضیحات خواننده‌پسند» را در جذابیت نوشته‌های او محور قرار می‌دهد و می‌نویسد:

در زمینهٔ جنسیت و در آنجا که کلمب فقط می‌گوید «ظاهراً در همهٔ این جزیره‌ها، مردان تک‌همسرنند» تخیل آمریگو لجام می‌گسند؛ بارها از شهوت‌خویی شدید زنان سرخ‌پوست سخن می‌گوید و جزئیات شهوترانی‌های آنان را برای خوانندگانش (که نرهای اروپایی‌اند) باز می‌گوید.^۲

تودوروف در ادامه می‌افزاید:

وسپوچی در بخش‌های دیگری از همین نامه، غرور خوانندگان برتر را برمی‌انگیزد و به آنان حس تعلق به جمعیت نخبگان فرهنگی را می‌دهد. او حواسش هست دم‌به‌دم از فیلسوفان نقل قول بیاورد. آمریگو نه تنها خواننده را عزیز می‌دارد، بلکه جهانی را در نوشته‌های خود بازمی‌نماید که برای خواننده آشنا است. نقل‌قول از شاعران ایتالیایی و فیلسوفان باستان فراوان است و در مقابل کمتر استنادی به منابع مسیحی می‌بینیم؛ اما کلمب فقط متن‌های مسیحی و نقل‌های شگفت‌انگیز مارکو پولو را در

۱. ماجرای یک اشتباه تاریخی: بیوگرافی آمریگو وسپوچی؛ صص ۸۹-۸۷ (با تلخیص و اندکی تغییر).

۲. ماهنامهٔ آدینه؛ شمارهٔ ۱۲۸؛ صص ۲۴ و ۲۵ [با تلخیص، برگرفته از مقاله‌ای با عنوان «آمریکا چگونه آمریکا نام گرفت؟»، نوشتهٔ «تزو تان تودوروف»، ترجمهٔ «م. کاشیگر»]

ذهن دارد. کلمب یک آدم قرون وسطایی است حال آنکه آمریگو دقیقاً به «روزگار نوزایی» / نسانس / تعلق دارد. اکنون بهتر می‌فهمیم که چرا آمریگو به چنان محبوبیت فوق‌العاده‌ای دست یافت و چرا نامه‌های او مکرراً تجدیدچاپ شد. نکته دیگری نیز بر این محبوبیت گواهی می‌دهد: در آن روزگار، هیچ متنی از لحاظ تصویرپردازی با نامه‌های آمریگو برابری نمی‌کند. یکی از کهن‌ترین و جالب‌ترین گراورها،^۱ گراوری است که مربوط به سال ۱۵۰۵ که کل «دنیای جدید» را در یک تصویر و در یک شرح تصویر خلاصه می‌کند: سرخ‌پوستان لخت‌اند، فقط عورت خود را با پر پوشانده‌اند، به آزادی جنسی و زنا با محارم خو دارند، یکدیگر را می‌خورند، از مالکیت خصوصی بی‌اطلاع‌اند، تا صدوپنجاه سال زندگی می‌کنند و قانون ندارند. این گراور به‌خوبی نشان می‌دهد در آن روزگار، چه چیزهایی تخیل اروپاییان را تحریک می‌کند.^۲

تودوروف پس از برشمردن جاذبه‌های گوناگون نوشته‌های و سپوچی از نظر ادبی و نحوه ایجاد ارتباط با خواننده، به سراغ اصالت نوشته‌های و سپوچی می‌رود و می‌گوید:

استدلال‌هایی که به نفع آمریگو آوردیم، می‌توانند همه به قوت خود باقی باشند، اما متن نامه‌ها جعلی باشد. جعلی بودن یا نبودن نامه‌ها می‌تواند به دو معنا باشد:

۱. نویسنده واقعی آن‌ها آمریگو است یا یک نفر دیگر؟

۲. محتوای آن‌ها درست است یا نادرست؟

این دو معنا ضمن اینکه مختارند به یکدیگر وابسته‌اند:

– ممکن است نامه‌ها را آمریگو نوشته باشد و در آن‌ها درست گفته باشد؛

– ممکن است نامه‌ها را آمریگو نوشته باشد، اما در آن‌ها داستان‌پردازی

کرده باشد؛

۱. گراور (gravurer) یعنی شکل، تصویر. ۵

۲. ماهنامه آدینه؛ شماره ۱۲۹؛ ۱۶ مردادماه ۱۳۷۷؛ صص ۳۶ و ۳۷ [با تلخیص، برگرفته از مقاله‌ای با عنوان «آمریکا چگونه آمریکا نام گرفت؟» (قسمت دوم)، نوشته «تروتان

تودوروف»، ترجمه «م. کاشیگر»]

بخش سوم: کشف آمریکا، نه با کلمب! / ۲۰۳

– ممکن است نامه‌ها را آمریگو نوشته باشد و محتوای‌شان نیز نادرست باشد؛
– ممکن است نامه‌ها را آمریگو نوشته باشد، اما محتوای‌شان درست باشد.
کارشناسان و سپوچی عمده‌تاً به مسئله نخست علاقه‌مندند. تنها نامه‌هایی که در روزگار زندگی مؤلف نشر یافته‌اند، عبارت‌اند از «دنیای جدید» و «چهار سفر دریایی»؛ اما پس از مرگ مؤلف نامه‌های دیگری هم راجع به سفر آمریکا پیدا شده‌اند: اولی به تاریخ ۱۸ ژوئیه ۱۵۰۰ (راجع به سفر دوم) و دومی به تاریخ ۱۵۰۲ راجع به سفر سوم. نامه اول در ۱۷۴۵ و نامه دوم در ۱۷۸۹ منتشر شده است. تا یک دوره بالنسبه اخیر، هر دوی این نامه‌ها جعلی به‌شمار می‌رفتند و فرض بر این بود که فقط آن نامه‌هایی اصلی‌اند که در همان روزگار زندگی آمریگو منتشر شده‌اند. چرا نامه‌های دست‌نوشته جعلی‌اند؟ هم چون سبک‌شان با سبک نامه‌های چاپی فرق دارد و هم چون سرشار از تناقض و حقیقت‌ستیزی‌اند.

اما در ۱۹۲۶ این وضع به‌هم می‌ریزد. نتیجه‌ای که «آلبرتو مانیاگی»، کارشناس ایتالیایی، از ناسازگاری میان نامه‌های چاپی و نامه‌های دست‌نوشته می‌گیرد، درست عکس نتیجه پیشین است: فقط نامه‌های دست‌نوشته اصلی‌اند و «دنیای جدید» و «چهار سفر دریایی» جعلی‌اند. خاصه اینکه همان‌قدر تناقض و حقیقت‌ستیزی دارند که در نامه‌های دست‌نوشته هم هست. به گفته مانیاگی، «دنیای جدید» و «چهار سفر دریایی» را محفل‌هایی از فرهیختگان شهر فیرنتزه براساس نامه‌های واقعی آمریگو، برای تولید ادبیات سرگرم‌کننده و آموزنده نوشته‌اند. نامه‌های واقعی یا از میان رفته‌اند یا در جایی حفظ شده‌اند. راستی هم محتمل‌تر است که متن چاپ‌شده جعلی باشد تا متن دست‌نوشته‌ای که به بایگانی می‌رود و فقط دو‌یست و پنجاه سال بعد، از نو پیدا می‌شود! اگر فرضیه مانیاگی را بپذیریم، نامه‌ها را در واقع عده‌ای نویسنده حرفه‌ای نوشته‌اند؛ آدم‌هایی که شاید حتی از شهرشان بیرون نرفته‌اند.^۱

تودوروف در یک جمع‌بندی نهایی نظرش را نسبت به سفرها و آثار و سپوچی چنین می‌نویسد:

به نظر من هیچ یقینی نیست که آمریکا واقعاً آن سفرها را کرده باشد. توصیف‌های او را نیز چندان قابل اعتماد نمی‌دانم. در حرف‌های او قطعاً راست هم هست؛ اما کدام حرفش راست است و کدام دروغ؟ این مطلبی است که هیچ‌گاه نخواهیم فهمید. نمی‌دانیم آمریکا نویسنده نامه‌ها هست یا نیست؛ حتی نمی‌دانیم متن نامه‌ها را آن‌چنان که امروز می‌خوانیم آمریکا نوشته است یا نه؟^۱

آنچه در مورد قاره آمریکا به نام و سپوچی میان مردمان آن روز پراکنده شد، عاقبت معلوم نشد کار چه کسی است؛ اما این قطعی و روشن است که نوشته‌های مزبور - که با دروغ آمیخته بود - با ایجاد شک در اعتقادات محکم و ایمان مسیحیان، ارباب کلیسا را به شدت تضعیف کرد. دیگر اینکه نوشته‌های یادشده میل به تصرف و تصاحب ثروت‌های سرزمین نو را دامن زد؛ و این هر دو، با منافع یهود کاملاً منطبق بود. آیا نمی‌توان احتمال داد یهودیان هوشمندِ نهان‌کیش، باسواد و آشنا با اهمیت و کارکرد کتاب در این میانه نقشی اساسی داشته‌اند؟ خصوصاً شکل داستانی و تحریک‌کننده نوشته «دنیای جدید» و مخلوط‌بودن راست و دروغ در آن، همان اسلوبی را دارد که گویی فیلمی هالیوودی - ولسی با امکانات آن دوره - تولید شده است. یادمان باشد «تحریف»، «داستان‌پردازی» و «فریفتن از طریق امور جنسی» از دیرباز تاکنون از تخصص‌های یهود به حساب می‌آید و ماجرای اکتشافات جغرافیایی اروپاییان سخت مغشوش، تحریک‌کننده و درهم‌آمیخته است و پشت‌صحنه‌های نامعلومی دارد.

روز کلمب و تیرگی‌های آن

در بزرگداشت کریستف کلمب و سفرش به قاره آمریکا، یک روز در سراسر آمریکا (موسوم به «روز کلمب»^۱) تعطیل رسمی است. «روز کلمب» بارزترین نمونه حضور زنده کریستف کلمب بین آحاد مردم آمریکا می‌باشد و رخدادهایی پیرامون آن در حال وقوع است که نشان می‌دهد ماجرای کریستف کلمب موضوعی صرفاً تاریخی نیست، بلکه رشته‌های گوناگونی آن را به همین امروز دنیا پیوند زده است.^۲

یکی از این موضوعات، مخالفت‌های قابل ملاحظه و ریشه‌داری است که از سوی مردم و برخی چهره‌های مطرح سیاسی و فرهنگی با برگزاری تجلیل از شخصیت کریستف کلمب در دوشنبه دومین هفته اکتبر - یعنی روز ورود کلمب به قاره آمریکا - صورت می‌پذیرد.

طبق اعلام دولت آمریکا، هر ساله دومین دوشنبه ماه اکتبر، به مناسبت سالروز ورود کریستف کلمب به قاره آمریکا جشن گرفته می‌شود. کریستف

1. Columbus Day.

۲. بنابراین علاقه‌مندان به موضوعات فرهنگی و اجتماعی روز - خصوصاً کسانی که نسبت به «مهندسی جهانی فرهنگ» دل‌مشغولی دارند - نمی‌توانند از کنار ماجرای کلمب بگذرند؛ البته اطلاع‌رسانی این دست حرف‌ها گاه با دقت کافی و با تفصیل و استمرار لازم صورت نمی‌پذیرد، اما هرچه هست باز هم معلومات جالبی را در اختیار قرار می‌دهد که خود می‌تواند دست‌مایه‌ای برای تحقیقات و بررسی‌های مفصل‌تر بعدی قرار گیرد. ◊

۲۰۶ / کشف آمریکا: بازنگری سفر کریستف کلمب و نقش دیگران

کلمب روز ۱۲ اکتبر سال ۱۴۹۲ قدم به قاره آمریکا گذاشت. این روز، در دنیای غرب با عناوین مختلفی جشن گرفته می‌شود: در آمریکا با عنوان «روز کریستف کلمب»، در اسپانیا با عنوان «روز ملی» و در بعضی از کشورهای آمریکای لاتین با نام «روز نژاد».^{۲ و ۱}

تاریخچه روز کریستف کلمب

تاریخچه روز کریستف کلمب به این شرح است که در سال ۱۸۹۲، بنیامین هریسون^۳ در چهارصدمین سالروز سفر اکتشافی کریستف کلمب، بیانیه‌ای به یادبود وی قرائت کرد. اما ایالت «کلرادو» اولین ایالتی بود که در سال ۱۹۰۵ روز ۱۲ اکتبر را به عنوان «روز کلمب» اعلام کرد. از سال ۱۹۲۰، هر سال این روز جشن گرفته می‌شود؛ در سال ۱۹۳۷، «فرانکلین روزولت»^۴ هر ۱۲ اکتبر را به عنوان روز «کریستف کلمب» اعلام کرد. از آن زمان تا سال ۱۹۷۱، این روز به عنوان «روز کریستف کلمب» جشن گرفته می‌شود تا اینکه در این سال کنگره اعلام کرد هر ساله دومین دوشنبه ماه اکتبر، به مناسبت بزرگداشت این روز، تعطیل فدرال اعلام می‌شود.^۵

کلمبوس دی در نیویورک

نیویورک – بزرگ‌ترین شهر یهودی دنیا^۶ – قلب برگزاری «کلمبوس دی» در

1. Day of the Race.

۲. با استفاده از این منبع: خیرگزاری فارس؛ خبر شماره ۱۳۹۰۰۷۱۶۰۰۰۴۸۲.

۳. بیست و سومین رئیس‌جمهور آمریکا.

۴. فرانکلین روزولت از خدمتگزاران خاص یهودیان آمریکا بود و تنها رئیس‌جمهوری است که چهار دوره پیاپی (نخستین بار در ۱۹۳۳ میلادی) در انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا موفق شده است. درباره نَسَب یهودی وی نیز اظهارنظرهایی شده است.

۵. با استفاده از این منبع: خیرگزاری فارس؛ خبر شماره ۱۳۹۰۰۷۱۶۰۰۰۴۸۲.

۶. به‌قول یکی از شخصیت‌های ایرانی مقیم فرنگ، نیویورک (New York) را – به خاطر کثرت و نفوذ وحشتناک یهود (Jew) – می‌توان جیویورک (Jew York) لقب داد!

بخش سوم: کشف آمریکا، نه با کلمب! / ۲۰۷

آمریکا است. یکی از شاهدانی ایرانی برگزاری روز کلمب در نیویورک می‌نویسد:

صدای طبل و شیپور از هر طرف بلند است. امروز انگار موسیقی تمام شهر را از جا کنده است. مراسم «کلمبوس‌دی» است. شنبه، یکشنبه، دوشنبه، یعنی روزهای ششم و هفتم و هشتم اکتبر^۱ در این هفته پشت سر هم تعطیل است. هفته، هفته جشن است و ظاهراً جشن کشف آمریکا توسط کریستف کلمب. روز کلمب، روز کلمبو، روز شادی. در خیابان‌های نیویورک کارناوال به راه افتاده است. اتومبیل‌ها خصوصاً در خیابان‌های شلوغ کمتر دیده می‌شوند. شور و غوغایی عجیب در هر سو برپاست. محشری است دیدنی! مردم در دو سوی خیابان به تماشا و خنده و گفت‌وگو ایستاده‌اند. در وسط خیابان دسته‌جات را می‌بینیم که آهسته رژه می‌روند. بلانسبت، عین مراسمی که قبل از انقلاب در مراسم جشن‌های پرهزینه دوهزاروپانصدمین سال حکومت شاهنشاهی در تخت جمشید برگزار شده بود^۲ و سلاطین و رؤسای جمهور محظوظ شده بودند! حالا در وسط خیابان‌های نیویورک در محله منهتن، مردان، زنان، پسران، دختران، کارمندان و کارکنان مراکز و مؤسسات مختلف را می‌بینم که به گروه‌ها و دسته‌های مختلفی تقسیم شده‌اند. هر دسته‌ای برای خودش لباس مخصوص، آرم و نشان مخصوص، پرچم و تشکیلات مخصوص، موزیک و موسیقی و بالاخره حرکت‌های نمایشی و تفریحی مخصوص دارد.

نیویورک شهری است که آن را «پایتخت جهان» لقب داده‌اند و «مقر سازمان ملل متحد» و «مجلس آزادی» نیز به شکل معناداری در آن واقع شده است. یک‌پنجم یهودیان جهان در ایالت نیویورک ساکن هستند و در دهه ۱۹۷۰ میلادی دومیلیون و پانصد هزار یهودی در نیویورک سکونت داشته‌اند [آمار اخیر نقل شد از این منبع: دایرةالمعارف یهود، یهودیت و صهیونیسم، ج ۴؛ عبدالوهاب المسیری؛ ترجمه مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های تاریخ خاورمیانه؛ ناشر: دبیرخانه کنفرانس بین‌المللی حمایت از انتفاضه فلسطین؛ تهران؛ پاییز ۱۳۸۳؛ ص ۴۸۸].

۱. سال ۱۹۹۰ میلادی برابر با مهر ۱۳۶۹.

۲. به نظر می‌رسد شباهت این دو مراسم به یکدیگر بی‌دلیل نباشد و به دستان واحدی برگردد که این دو را طراحی کرده‌اند: یعنی یهود.

۲۰۸ / کشف آمریکا: بازنگری سفر کریستف کلمب و نقش دیگران

بعضی‌ها شیرینی پخش می‌کنند. بعضی از فروشگاه‌ها شکلات گران دیروز را امروز مجاناً به اجناس خریداری‌شده توسط مشتریان خود ضمیمه می‌کنند. برخی نیز سری به خمره می‌زنند و لبی تر می‌کنند! عدّه‌ای هم تن و پیرهن را رها کرده‌اند. هوا کاملاً آفتابی و مطبوع طبع تماشاچیان و رژه‌روندگان است! دسته‌ای از مردان سوار بر اسب‌های غول‌پیکر پیش می‌آیند، با لباس‌ها، کلاه‌ها، پرها و تیرهایی بر تن، بر سر، بر دوش. درست به سبک همان اروپاییان اوّلیه‌ای که آمریکا را فتح کرده‌اند.

دسته دوم دخترانی هستند که در فاصله‌ای دورتر به قدم زدن آهسته و انجام حرکت‌های نمایشی مشغولند. دسته بعدی، گروهی دیگر و جوانانی دیگر با لباسی دیگر. و آن‌گاه کالسکه‌ای را می‌بینیم غرق در گل، با عروسی سپیدپوش، نشسته بر آن. لابد «مام میهن» است.^۱

اما عدّه زیادی از بومی‌های آمریکا، که تعداد آنها رو به افزایش است، با برگزاری مراسم‌هایی بین‌المللی در روز ۱۲ اکتبر، مخالفت خود را با این جشن‌ها اعلام کرده و خواستار استیفای حقوق خود در سرزمین اجدادی‌شان شده‌اند. به عنوان مثال، در سال ۱۹۹۰، اکوادور، میزبان اولین گردهمایی ساکنان بومی آمریکا بود. در این مراسم که ۳۵۰ تن از نمایندگان بومی‌ها از سراسر نقاط جهان حضور داشتند، مخالفت خود را با برگزاری جشن پانصدمین سال ورود کریستف کلمب به آمریکا (که قرار بود ۲ سال بعد برگزار شود) اعلام کردند. این مراسم سال بعد نیز در ایالت کالیفرنیا تکرار شد؛ در این مراسم، ۱۲ اکتبر سال ۱۹۹۲ - مصادف با پانصدمین سالگرد ورود کریستف کلمب به آمریکا - به عنوان «روز بین‌المللی همبستگی با ساکنان بومی آمریکا» نام‌گذاری شد.^۲

مهم‌ترین دلیل مخالفت بومیان با برگزاری جشن‌های روز کلمب این است که آنها معتقدند ورود کریستف کلمب به قاره آمریکا در راستای گسترش نفوذ

۱. ... در بهشت شلداد! (یادداشت‌ها و رهاوردهای سفر نیویورک) امریکای متمدن، امریکای متوحش؛ جلال رفیع؛ تهران؛ انتشارات اطلاعات؛ ۲۶۷-۲۶۴ (با تلخیص و اندکی تغییر).

۲. با استفاده از این منبع: خبرگزاری فارس؛ خبر شماره ۱۳۹۰۰۷۱۶۰۰۴۸۲.

مسیحیت کاتولیک، استعمار اروپایی‌ها و آنچه «دکترین کشف»^۱ نام داده‌اند، صورت گرفته است. آنها همچنین ضمن اشاره به رفتار بی‌رحمانه استعمارگران با بومی‌ها و کشتن حدود ۳۰ میلیون بومی به هنگام ورود به این سرزمین، به نسل‌کشی بی‌سابقه بومیان توسط غارتگران اشاره می‌کنند. دسته‌های دیگر نیز انتقادشان را متوجه شخصیت کریستف کلمب کرده و با استناد به نوشته‌ها و یادداشت‌های تاریخی خود وی معتقدند دستگاه تبلیغاتی آمریکا از یک جنایتکار جنگی، قهرمان ساخته است. آنها همچنین معتقدند دولت آمریکا با برگزاری جشن‌های روز کریستف کلمب، در واقع میراث‌های ماندگار وی را از آن زمان - که شکنجه، استعمار، نسل‌کشی و غارتگری است - جشن می‌گیرد.^۲ دولت ونزوئلا و رئیس‌جمهور ظلم‌ستیز و ضد‌آمریکایی این کشور، «هوگو چاوز»^۳ از سال ۲۰۰۲ م. مخالفت خود با برگزاری جشن‌های این روز را اعلام کرده و اظهار کرد در کشور ونزوئلا، روز ۱۲ اکتبر به عنوان روز «مقاومت

-
۱. از «دکترین کشف» (Discovery doctrine) مقصود «نظریه»، «اندیشه»، و «آموزه‌ها»-یی است که در پشت‌صحنه‌های سفرهای اکتشافی و استعمارگران اروپاییان وجود داشته است. بخشی از این آموزه‌ها با کیش مسیحیت و دستورات پاپ‌های دوران رنسانس مرتبط است و بخشی با سودجویی‌های اقتصادی اروپاییان؛ البته به‌زعم نگارنده این سطرها مهم‌ترین بخش «دکترین کشف» که باید به آن پرداخته شود، مربوط به یهودیان سلطه‌جو و قدرت‌طلبی است که با برنامه‌ریزی قبلی تقریباً تمامی منافع حرکت‌های اکتشافی را در نهایت به نفع خود مصادره کرده‌اند. «دکترین کشف» لازم است به کاوش در ژرفای نگاه و جهان‌بینی یهودیان سلطه‌جو - که مالکان بنگاه‌های عظیم اقتصادی و فرهنگی قرون اخیرند - بپردازد؛ همان‌نگاهی که به یهودیان سلطه‌جو اجازه سامان‌دهی سفرهای دریایی و زمینی، جنگ، تبلیغ فرهنگ اروپایی - و بعداً آمریکایی - و تصرف و تعرض به مال و جان و آبرو و نوامیس دیگران را می‌دهد؛ همان‌نگاهی که به خود اجازه می‌دهد بی‌شرمانه، جنایات بزرگ را کتمان کند و جای ظالم و مظلوم را در تاریخ عوض کند! ▽
 ۲. با استفاده از این منبع: خیرگزاری فارس؛ خبر شماره ۱۳۹۰۰۷۱۶۰۰۴۸۲.
 ۳. «هوگو چاوز» سال ۱۹۹۸ میلادی برای نخستین بار به ریاست‌جمهوری ونزوئلا رسید و تا زمان مرگ در سال ۲۰۱۳ م. چهار دوره پیاپی به همین سمت برگزیده شد. اخراج سفیر رژیم صهیونیستی از ونزوئلا، به نشانه اعتراض به حمله وحشیانه صهیونیست‌ها به مردم بی‌دفاع غزه و کشتار آنان در سال ۲۰۰۸ میلادی، از اقدامات قابل تحسین چاوز بود. ▽

۲۱۰ / کشف آمریکا: بازنگری سفر کریستف کلمب و نقش دیگران

بومی‌ها» نام‌گذاری شده و جشن گرفته خواهد شد. علاوه بر دولت ونزوئلا، چندین جنبش اجتماعی در کشورهای آمریکای لاتین نیز از ۱۲ اکتبر برای تقبیح اثرات استعمارگری قدرت‌های بزرگ اروپایی استفاده کرده‌اند.^۱

آشنایی با مجموعه تعطیلات رسمی و سراسری آمریکایی‌ها

ایالات متحده آمریکا، مانند دیگر کشورها، هر ساله تعدادی از روزها را به گرامی‌داشت رویدادها، شخصیت‌ها یا مناسبت‌های عمومی اختصاص داده است. «کنگره آمریکا» ده روز «تعطیل عمومی قانونی» را مشخص کرده است، که در طی این ده روز مؤسسات دولتی تعطیل هستند.^۲

از سال ۱۹۷۱، تعدادی از این تعطیلات به جای اینکه در تاریخ تقویمی خاصی باشند در روزهای دوشنبه تعیین شده‌اند تا با توجه به اینکه شنبه‌ها و یکشنبه‌ها به‌طور ثابت در آمریکا تعطیل است، کارکنان از تعطیلات آخر هفته طولانی‌تری بهره ببرند. این تعطیلات در زیر آمده‌اند:

– اول ژانویه: نخستین روز سال نوی میلادی (New Year's Day)

– سومین دوشنبه ماه ژانویه: به یاد سالروز تولد مارتین لوتر کینگ رهبر جنبش

حقوق مدنی (Birthday of Martin Luther King, Jr. and Inauguration Day)

– سومین دوشنبه ماه فوریه: بزرگداشت جرج واشنگتن اولین رئیس‌جمهور

آمریکا (Washington's Birthday)

– آخرین دوشنبه ماه می: روز یادبود از دست‌رفتگان جنگ‌های داخلی

(Memorial Day)

– چهارم جولای: روز استقلال آمریکا (Independence Day)

۱. با استفاده از این منبع: خبرگزاری فارس؛ خبر شماره ۱۳۹۰۰۷۱۶۰۰۰۴۸۲.

۲. آنچه در مورد تعطیلات رسمی آمریکا آمده، با استفاده از این منابع است:

بخش سوم: کشف آمریکا، نه با کلمب! / ۲۱۱

– اولین دوشنبه ماه سپتامبر: روز کارگر (Labor Day)
– دومین دوشنبه ماه اکتبر: سالروز اولین ورود کریستف کلمب به دنیای
نو (Columbus Day)

– یازدهم نوامبر: روز قدردانی از سربازان بازنشسته (Veterans Day)
– آخرین پنجشنبه ماه نوامبر: روز شکرگزاری (Thanksgiving Day)
– بیست و پنجم دسامبر: تولد حضرت عیسی مسیح (Christmas Day)
کمی تأمل در مورد تعطیلات رسمی آمریکا و جایگاه کلمب در این میان، می‌تواند روشنگر بخشی از ساماندهی فرهنگی و اجتماعی آمریکا باشد. اعتراضات در مورد «روز کلمب» محدود به اجتماعات بعضی بازماندگان سرخ‌پوستان در آمریکای لاتین و ایالات متحده آمریکا نیست؛ بلکه جز گروه‌هایی از عامه مردم، منتقدانی از اهل فضل و دانش نیز در خود آمریکا به‌طور جدی به آن پرداخته‌اند و هم‌اینک برگزاری این روز با برخوردهای متقابل پلیسی از طرف حکومت آمریکا با معترضان همراه شده است؛ البته مثال‌هایی که در این باره می‌توان آورد متعدد است.

رئیس دانشگاه ویرجینیای آمریکا، مخالف روز کلمب

ترزا سالیوان^۱ رئیس دانشگاه ویرجینیای آمریکا^۲ در اکتبر سال ۲۰۱۰ میلادی خواستار لغو جشن روز کریستف کلمب شد و تأکید کرد بهتر است به جای جشن‌های این روز، واقعیت‌های تاریخی مربوط به اشغال سرزمین بومیان آموزش داده شوند.

وی در مقاله‌ای با عنوان «مقابله با روز کشف آمریکا: آموزش را جایگزین

۱. ترزا سالیوان (Theresa Sullivan) متولد ۱۹۴۹ میلادی است. او دکترای جامعه‌شناسی دارد و نخستین زنی است که در مقام ریاست دانشگاه ویرجینیا قرار گرفته است. همسر وی داگلاس لی کوک (Douglas Laycock) استاد برجسته حقوق است [برگرفته از شبه‌دانشنامه ویکی‌پدیای انگلیسی].

۲. دانشگاه ویرجینیا (University of Virginia) یکی از دانشگاه‌های مهم آمریکا است.

جشن کنیم»^۱ که در روزنامه «تافتس دیلی»^۲ (روزنامه مستقل دانشجویی دانشگاه «تافتز») به چاپ رسید، به تشریح گوشه‌ای از واقعیت‌های مربوط به بومیان آمریکا پرداخت و پیشنهاد کرد به جای برگزاری جشن‌های روز کریستف کلمب، به آموزش تاریخ واقعی و درست آمریکا پرداخته شود. بخش‌هایی از سخنان وی را در پی می‌آوریم:

بزرگداشت کلمب یعنی بزرگداشت نسل‌کشی

اکنون که ما در دانشگاه هستیم، درک عمیق‌تری از نسل‌کشی به دست می‌آوریم. ما درباره رواندا، ارمنستان و سودان اطلاعات به دست می‌آوریم و متوجه می‌شویم چنین بی‌رحمی‌هایی مشکلی است که کماکان در جهان ما ادامه دارد.^۳ احتمالاً به گروه‌هایی می‌پیوندیم تا بتوانیم فعلاً مخالفت خود را با کشتار انسان‌ها اعلام کنیم. بار دیگر خوشحال می‌شویم که در مکانی زندگی نمی‌کنیم که در آن نسل‌کشی رخ می‌دهد. تناقض، اما، در اینجاست که ما هر ساله در ماه اکتبر، یک روز جشن به نام روز کریستف کلمب داریم که به تجلیل از کریستف کلمب و نسل‌کشی بومی‌های آمریکایی در سرزمین ما می‌پردازد.

معرفی اروپامحور کلمب!

کریستف کلمب در کتاب‌های درسی ما سیاهی شجاع و ماجراجو معرفی شده که سرزمین‌های ناشناخته را کشف کرده و تمدن اروپایی را با شجاعت به بومی‌ها معرفی کرده است. ما اشعاری را درباره سال ۱۹۴۲ به خاطر سپرده‌ایم و کریستف کلمب را به عنوان اسطوره‌ای می‌دانیم که «جهان نو» را کشف کرد. چیزهایی از این قبیل که به ما یاد دادند، آشکارا، «اروپامحور»^۴ بود و در آن هیچ

1. Confronting Columbus Day: Education, not celebration.

2. Tufts Daily.

۳. البتّه فلسطین اشغالی، لبنان، عراق، سوریه و افغانستان هم نباید از قلم بیفتند!>

۴. به جای «اروپامحور» صحیح‌تر است بگوییم: «یهودمحور»!>

بخش سوم: کشف آمریکا، نه با کلمب! / ۲۱۳

اشاره‌ای به نظر آمریکایی‌های بومی در مورد تجاوزگری و استعماری که آنها تجربه کردند، نشده بود.

در واقع، تجلیل ما از کریستف کلمب به عنوان کاشف آمریکا، هیچ معنا و دلیلی ندارد. اینکه ما به کریستف کلمب جنبه‌های تاریخی داده و از این نگاه او را کاشف آمریکا بدانیم، کاملاً آمریکایی‌های بومی‌ای را که پیش از هجوم اروپایی‌ها این قاره را موطن خود می‌دانستند، نادیده می‌گیرد. از این هم غم‌انگیزتر، واقعیت مربوط به حوادثی است که پس از ورود کریستف کلمب رخ داد. او چهار سفر به جهان نو داشت. در هر یک از این سفرها او به دنبال ثروت بیشتر، برده‌داری و منافع شخصی خود بود و فتوحاتش به نسل‌کشی، نژادکشی و از بین بردن طبیعت منطقه منجر شد. بسیاری از سیاحان بعد از کریستف کلمب، از الگوی کاوشگری و تهاجم او پیروی کردند و تأثیرهای استعماری او امروزه نیز طنین‌انداز است.

جشن نگیریم، آموزش بدهیم

به همین دلایل است که من پیشنهاد می‌کنم در روز کریستف کلمب و جشنی که در یازدهم اکتبر هر سال برگزار می‌کنیم، تجدید نظر کنیم؛ حتی اگر نمی‌توانیم این روز تعطیل را به کل حذف کنیم، بهتر است توجه‌مان را از جشن به سمت آموزش معطوف کنیم. آموزش تاریخ آمریکای شمالی به صورتی متعادل، کامل و با ترتیب تاریخی، بیشتر تعهد ملی ما در قبال موضوعات عدالت اجتماعی را نشان می‌دهد.

کلمب، رهبر یک نسل‌کشی فجیع

ما برای اینکه لحن روز کریستف کلمب را تغییر بدهیم، باید ابتدا به گستردگی برنامه‌های استعماری او و تأثیر آن پی ببریم. شاید اینکه بخواهیم او را رهبری بنامیم که دست به نسل‌کشی زد، در نگاه اول افراطی به نظر برسد اما این توصیف، برای او مناسب به نظر می‌رسد. تعبیر نسل‌کشی را آن‌گونه که در

سازمان ملل آمده، در نظر بگیرید. تعریفی که از این واژه وجود دارد و در سطح بین‌المللی شناخته شده است، ۵ ملاک دارد که تنها یکی از آنها ناظر بر کشتار مستقیم یک گروه است. طبقه‌های دیگر فعالیت نسل‌کشی، وارد آوردن ضربه جسمی یا روحی شدید به اعضای یک گروه و ایجاد موقعیت‌هایی برای تخریب گروه مورد نظر را شامل می‌شود. اگر اقدامات کریستف کلمب را با چنین معیارهایی در نظر بگیریم، اقدامات وی در «دنیای نو» قطعاً چیزی جز نسل‌کشی نیست.

رژیم‌های کریستف کلمب در جزیره «هیسپانیولا» (که امروزه جمهوری دومینکن^۱ و هائیتی^۲ نامیده می‌شود) به تنهایی پرده از نسل‌کشی‌هایی برمی‌دارند که در دوران استعمارگری اروپایی‌ها انجام شد. «وارد چرچیل»^۳، فعال سیاسی استاد دانشگاه در کتاب خود با عنوان «اقدامات یاغی‌گری»^۴ در سال ۲۰۰۲ به‌خوبی آسیب‌هایی که کریستف کلمب به مردم بومی وارد کرد، (اعم از تجارت برده با مردم «تاینو»^۵ و فروختن آنها به عنوان برده به اسپانیا) را نشان می‌دهد؛ نظام باج‌وخراجی که او پایه‌گذاری کرد، به فقر برای افرادی که این مالیات‌ها را پرداخت می‌کردند و مرگ و نقص عضو برای کسانی که از عهده پرداخت آنها برنمی‌آمدند، منجر شد. بر اساس قوانین وی، نابودی سیستماتیک، گرسنگی، شکنجه و گسترش بیماری به کاهش چند میلیونی جمعیت تاینوها در مدت تنها چهار سال منجر شد. قتل مستقیم و ایجاد عمدی شرایطی که زندگی افراد را تهدید کند، به عنوان مصادیق اقدام به نسل‌کشی محسوب می‌شوند و مجله‌ها و نامه‌هایی که توسط کریستف کلمب نوشته شد، تمایل او برای انجام این اقدامات را فاش می‌کند.

-
1. Dominican Republic.
 2. Haiti.
 3. Ward Churchill.
 4. Acts of Rebellion.
 5. Taino.

پنج میلیون نفر فقط در یک جزیره!

خوب است در اینجا مقایسه‌ای بین نسل‌کشی آمریکایی‌های بومی و نسل‌کشی یهودی‌ها در جنگ جهانی دوم انجام دهیم.^۱ در حالی که این حوادث تا حدودی با یکدیگر متفاوتند، اما سازوکارها، نتیجه‌ها و تأثیرهای ماندگار آنها شباهت غم‌انگیزی به یکدیگر دارند. کشتار مردم تاینو در هیسپانیولا جان حدود پنج میلیون نفر را گرفت که تقریباً مساوی با تعداد یهودیانی است (تقریباً شش میلیون) که در جریان هولوکاست کشته شدند. در حالی که افراد کشته‌شده در هولوکاست قربانی حکومتی شدند که برای نابودی آنها ایجاد شده بود، کشته‌شدگان «جهان نو» از سیستمی رنج می‌بردند که توسط کریستف کلمب بنا شده بود و هدف مشخص آن بهره‌کشی بود و مرگ سریع بومیان را به همراه داشت. امروزه ظلم و ستم و تبعیضی که بر بومیان می‌رود، از مرزهای نسل‌کشی فراتر می‌رود. ما همانطور که در مدرسه درباره هولوکاست یهودی‌ها می‌شنویم و از آن متأثر می‌شویم،^۲ باید در مورد رفتار ظالمانه کلمب با بومی‌های آمریکا نیز آگاه شده و از آن هم هراسان شویم.

یک تناقض!

من هرچه بیشتر درباره تبعیض نژادی و نسل‌کشی در دوران کنونی تحقیق

۱. به نظر می‌رسد این شکل مقایسه، برای یهودیان هوادار هولوکاست بس دردناک و گزنده باشد. یافته‌های نگارنده این سطرها نشان می‌دهد سیاست‌گزاران بزرگ‌نمایی جنایات آلمان نازی علیه یهودیان می‌کوشند تا هیچ ظلمی حتی «شبیبه» ظلم به یهودیان قلمداد نشود، چه رسد که بدتر و فجیع‌تر از آن تصویر شود! البته یادآور می‌شویم موضوع نسل‌کشی و آمار شش میلیونی کشته‌های یهودیان، از اساس، جعلی، موهوم و دروغین است. علاقه‌مندان به این کتاب خواندنی مراجعه نمایند: پس پرده هولوکاست؛ محمدتقی تقی‌پور؛ مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی؛ تهران؛ ۱۳۸۵.

۲. اگر آنچه در مورد نسل‌کشی یهودیان با هزار آب‌وتاب تبلیغ و القاء می‌شود، واقعیت داشت، البته جای تأثر بود، لیکن بی‌تردید این دروغ بزرگ تنها جزئی از طرح‌های رسانه‌ای یهودیان سلطه‌جو و مظلوم‌نما در بازی با قلوب، احساسات و عواطف پاک مردم دنیا است. ◇

می‌کنم، مخالفت‌م با اینکه روز کریستف کلمب را در سطح ملی و دانشگاهی به رسمیت بشناسیم، بیشتر می‌شود. آمریکا تنها دو روز تعطیل فدرال دارد که مختص افراد غیر رئیس‌جمهور است؛ یکی از آنها مربوط به کریستف کلمب است و دیگری به مارتین‌لوتر کینگ^۱ اختصاص دارد. درست نیست که ما از کریستف کلمب و مارتین‌لوتر کینگ که عمرش را وقف پایان‌دادن به نژادپرستی - نه ادامه‌دادن آن - کرد، به یک روش و یک نحو تجلیل کنیم.^۲

باید بگویم که نژادپرستی علیه سرخپوستان به صورت سنتی درآمده است که هنوز هم ادامه دارد. ما امروزه باید به نسل کشی کریستف کلمب در آمریکای شمالی، نه تنها از دریچه ویرانی‌هایی که در گذشته به بار آورده است، بلکه از دریچه نحوه‌ای که این حادثه نژادپرستی را در آمریکا تسهیل کرد، نژادپرستی‌ای که هنوز هم ادامه دارد) نگاه کنیم.

برای درک ریشه‌های این تبعیض نژادی ما باید بی‌عدالتی تاریخی مربوط به آن را درک کنیم. جشن ملی روز کشف آمریکا تنها با تجلیل از روا داشتن ظلم و ستم علیه هموعان ما در آمریکا، تبعیض نژادی را رواج می‌دهد.

بهترین راهی که ما برای مقابله و مبارزه با این میراث سراسر خشن داریم، آموزش و پرورش است. ما می‌توانیم آموزش‌های خود، هم در زمینه روز کریستف کلمب و هم در زمینه تاریخ آمریکای شمالی را، در قالب‌های نو

۱. مارتین‌لوتر کینگ جونیور (Martin Luther King Jr.) روحانی سیاه‌پوست آمریکایی در سال ۱۹۲۹ م. متولد شد. وی از سازمان‌دهندگان اولیه مبارزات سیاهان برای تأمین تساوی قانونی و اجتماعی در کشور آمریکا بود. به جهت روش مبارزه‌اش که مبتنی بر خودداری از اقدامات خشونت‌آمیز در عین مقاومت در برابر تبعیض نژادی بود، به دریافت جایزه صلح نوبل ۱۹۶۴ م. نایل شد. کینگ در طول مبارزاتش بارها به زندان افتاد و عاقبت در سال ۱۹۶۸ م. ضمن یکی از سخنرانی‌هایش به ضرب گلوله یکی از سفیدپوستان کشته شد [با استفاده از: دایرةالمعارف فارسی، جلد دوم، بخش اول؛ ص ۲۵۵۰].

۲. اجمالاً باید توجه داشت سیاست‌گزاران کلان فرهنگی آمریکا - که علی‌القاعده از یهودیان سلطه‌جو یا وابستگان به ایشان‌اند - از مارتین‌لوتر کینگ نیز سوءاستفاده مورد نظر خود را کرده‌اند و می‌کنند.

بخش سوم: کشف آمریکا، نه با کلمب! / ۲۱۷

بریزیم؛ امروزه این جنبش قدرت گرفته است. هم‌اکنون گروه‌هایی از سرتاسر کشور مخالفت‌های خود را با این روز تعطیل اعلام کرده‌اند. شورای ملی کلیساها که شامل همه شاخه‌های مذهبی پروتستان‌های آمریکا می‌شود به نسل‌کشی، نژادکشی و تخریب منابع طبیعی توسط کریستف کلمب اشاره کرده و جشن‌های مربوط به روز کشف آمریکا را نامناسب خوانده است. انجمن کتابخانه‌های آمریکا قطعنامه‌ای را صادر کرده و در آن از کتابخانه‌ها خواسته است از دیدگاهی متعادل و واقع‌گرایانه درباره کریستف کلمب صحبت کنند که در آن نظریات و تاریخ بومیان آمریکا هم در نظر گرفته شده باشد. «جیمز آکستل»^۱ که از همکاران ما در دانشگاه است، در تحلیلی از این قضیه معتقد است که کتابهای موجود با حذف واقعیت‌های زیاد، تصویر تحریف‌شده‌ای از کریستف کلمب ارائه می‌کنند. بهتر است به جای حذف دروغ‌های تاریخی، به آموزش تاریخ پرداخته و رویدادهای زمانی را به ترتیب وقوع آنها بیان کنیم؛ اگر این کار را انجام دهیم بهتر می‌توانیم نگاه و تجربه بومی‌های آمریکا را هم در نظر بگیریم. ما باید رویکرد «اروپامحور» خود را در آموزش‌های مان کنار گذاشته و شرح واقعی و کاملی از تاریخ ارائه کنیم.

حذف روز کشف قاره آمریکا و نوسازی ساختاری در روش‌های آموزش مسائل مربوط به کریستف کلمب، بر خلاف آنچه عده‌ای ممکن است بگویند «ضدآمریکایی» یا «تحریف بدعت‌گزارانه تاریخ» نیست؛ برعکس، درک راستین واقعیت‌های تاریخ آمریکا و اعتراف به آن، آمریکایی‌های بهتری از ما می‌سازد که درباره گذشته ملت خود اطلاعات بیشتری داریم و بیشتر می‌توانیم با مردمی اعلام همبستگی کنیم که در موطن و سرزمین اجدادی‌شان مورد جور و ستم واقع شده‌اند.^۲

1. James Axtell.

۲. با استفاده از این منبع: خیرگزاری فارس؛ خبر شماره ۱۳۹۰۰۷۲۱۰۰۰۶۳۰ [پایان نقل‌گرفته مطالب خانم دکتر ترزا سالیوان].

بزرگداشت کلمب و رفتار جنایتکارانه امروز آمریکا

«دکتر گلن موریس»^۱ یکی از فعالان جنبش خودمختار سرخ‌پوستان آمریکا و وکیل و استاد یار علوم سیاسی دانشگاه «کلرادو»^۲ در «دِنور» است. وی در سال‌های ۱۹۹۱، ۲۰۰۰، ۲۰۰۴ و ۲۰۰۷ میلادی به اتهام اخلاف در مراسم جشن عمومی روز کریستف کلمب دستگیر شده است. گزیده‌ای از دیدگاه‌های وی به این شرح است:

– «جنبش خودمختار سرخ‌پوستان آمریکا» با مخالفت با برگزاری این جشن، در واقع به مبارزه با تجلیل آمریکا از نژادپرستی و استعماری می‌پردازد که هنوز هم فعالانه در بسیاری از نقاط دنیا رواج دارد.

– اشغال کشورهای دیگری نظیر عراق و افغانستان از همان منطق حمله به بومیان آمریکا و تصرف سرزمین‌های آنان تغذیه می‌کند. به کار بردن اصطلاح «سرزمین سرخ‌پوستان» نسبت به هر کشوری، در فرهنگ نظامی‌های آمریکا به معنی این است که آن کشور باید مستعمره و متمدن شود!

– از لحاظ تاریخی معنایی ندارد که ما یک روز تعطیل ملی به مناسبت بزرگداشت کریستف کلمب در کشوری داشته باشیم که او هرگز آن را کشف نکرد!

– جشن روز کریستف کلمب نوعی «ابزار هژمونیک»^۳ است.

1. Glenn T. Morris.

۲. «کولورادو» یا «کلرادو» (Colorado) سی‌وهشتمین ایالت ایالات متحده و در غرب این کشور واقع شده است. مرکز آن دنور (Denver) است. این ایالت کوهستانی در غرب حوضه میسی‌سی‌پی و کوه‌های روشوز قرار دارد. اول‌بار اسپانیایی‌ها در این منطقه سکنی گزیدند. کشف طلا در ۱۸۵۸ میلادی باعث هجوم مردم و تأسیس دنور شد [با استفاده از: دایرة‌المعارف فارسی، جلد دوم، بخش اول؛ ص ۲۳۱۳].

۳. هژمونی (Hegemony) در ادبیات روابط بین‌الملل هم با تعبیر خوش‌بینانه (به معنی «حافظ نظم» و «ثبات بخش») و هم بدبینانه (به معنی «سلطه» و «برتری جویی») به کار گرفته می‌شود؛ اما هر دو تعبیر به موقعیتی اشاره دارد که یک قدرت برتر از توانایی‌های خود در جهت حفظ و تثبیت نظم موجود جهانی بهره می‌گیرد [اصطلاحات سیاسی فرهنگی؛ حسن قدوسی‌زاده؛ دفتر نشر معارف؛ تهران؛ بهار ۱۳۸۷؛ صص ۱۳۲ و ۱۳۳].

– جنبه ایدئولوژیک مراسم روز کشف قاره آمریکا را باید شناخت و اینکه چرا اخیراً بحث‌های زیادی درباره این مسئله در آمریکا خصوصاً در کلرادو انجام شده است.^۱

ما باید این سؤال ساده را از خود پرسیم: «اصلاً چرا این روز باید تعطیل باشد؟» پاسخ این سؤال حداقل تا اندازه‌ای این است که تعطیلی این روز، بیشتر در راستای ترویج ایدئولوژی ملی غارتگری، سلطه و استعمارگری انجام شده است. طرفداران روز کریستف کلمب در «کلرادو» هیچ احساسی درباره اینکه «روز استعمار آمریکا» را جشن می‌گیرند، ندارند و بارها به ما این پیام را القا کرده‌اند که: «ببینید! ما می‌خواهیم جشن بگیریم. ما می‌خواهیم این جشن‌های عمومی را به افتخار کریستف کلمب برگزار کنیم. بهتر است شما هم خودتان را با این برنامه وفق دهید و بگذارید یک چیز را روشن کنیم؛ اینکه: اینجا دیگر کشور شما نیست. اینجا اکنون کشور ماست».

– کریستف کلمب، دریانوردی بود که از طرف پرتغال به ساحل طلائی آفریقا رفته بود؛ وی از آنجا طلا و برده وارد بازار برده‌داری پرتغال می‌کرد. به همین دلیل است که وقتی وارد جزایر کارائیب شد، بازگشت به عادت‌های قبلی برایش آسان بود و برده‌داری با سرخ‌پوستان را آغاز کرد و آن‌ها را در بازار بردگان «سویل»^۲ فروخت؛ بنابراین، ما معتقدیم که در نظر گرفتن روز کریستف کلمب به عنوان یک روز ملی اشتباه است و مطمئناً پیام نادرستی را به بچه‌مدرسه‌ای‌ها درباره اینکه چه کسی را به عنوان قهرمان این نیم‌کره در نظر بگیرند، می‌فرستد. مطمئناً قهرمان‌سازی از کریستف کلمب را نباید با اعلام تعطیلی ملی و بزرگداشت وی همراه کرد. در واقع کلمب یک قهرمان نبود. وی یک برده‌دار بود که سرخ‌پوست‌ها را می‌کشت.

۱. سالروز کشف قاره آمریکا ابتدا در سال ۱۹۰۵ در ایالت «کلرادو» تعطیل اعلام شد.

۲. «سویل» (Seville) در جنوب غربی اسپانیا، از شهرهای اصلی اسپانیا است. کلیسای جامع سویل یکی از بزرگ‌ترین کلیساهای جامع جهان است و مقبره کریستف کلمب نیز در همین کلیسا واقع شده است [با استفاده از: دایرةالمعارف فارسی، جلد اول؛ ص ۱۳۸۲].

ما قصد داریم طبق روال سابق، آشکارا مخالفت خود را با تعطیلی روز کریستف کلمب و جشن‌های تجلیل از استعمار اعلام کنیم - منظورم این است که ما قصد داریم با حرکت‌های اعتراضی قدرتمند و سرزننده، مخالفت خودمان را با این «جشن نفرت‌افکنی» - نامی که ما برای این جشن‌ها انتخاب کرده‌ایم - اعلام کنیم. اما این نکته را هم باید گوشزد کنم که اعتراضات ما ربطی به مخالفت با برگزاری جشن یا تعطیل کردن یک روز ندارد، چرا که همه ما جشن و تعطیلی را دوست داریم؛ مسئله اصلی که ما مخالفت خود را با آن اعلام می‌کنیم، میراث به‌جامانده از کریستف کلمب است؛ دیدگاه جنبش سرخ‌پوستان کلورادو و بسیاری از بومیان آمریکا این است که روشی که آمریکا از این میراث استعمار و امپریالیسم تجلیل می‌کند، نادرست است.

- آنچه که ما از جنبش سرخ‌پوستان آمریکا در کلورادو و از جنبش اتحاد برای حذف روز کشف قاره آمریکا می‌گوییم این است که آینده‌ای متفاوت را بسازیم. این کشور باید تاریخ خود را دوباره بررسی کند؛ این کشور باید تاریخ را طور دیگری به کودکانش بیاموزد؛ این کشور باید ارزش‌ها و سنت‌های اخلاقی خاصی را به نسل‌های آینده منتقل کند، و اینکه لشگرکشی به یک کشور دیگر، غارت اموال آن و کشتار و نسل‌کشی افراد ساکن در آن درست نیست.

امروزه آمریکا، همان روش‌های مبارزه با سرخ‌پوستان را در عراق، افغانستان، فلیپین و کلمبیا هم ادامه می‌دهد؛ بدین ترتیب که آنها در این مکان‌ها هر سرزمینی را که تحت یوغ نظامیان آمریکا نیست، «سرزمین سرخ‌پوستان» می‌نامند و منظورشان این است که باید آن کشورها را مطیع خود کرد و اصطلاحاً متمدن ساخت. بنابراین می‌بینیم که این جنگ - این «برخورد تمدن‌ها» که در جهان امروز از آن صحبت می‌شود - چیز جدیدی نیست. جنگ تمدن‌ها، جنگی بوده است که درست در همین منطقه‌ای که ما نسل‌هاست در آن سکونت داریم، در جریان بوده است تا کافران را به جرگه مسیحیان متمدن (!) فرا بخواند. بنابراین مسئله‌ای که ما امروز دنبال می‌کنیم این

بخش سوم: کشف آمریکا، نه با کلمب! / ۲۲۱

است که به مذاقه در باب آن ایدئولوژی‌هایی که جنگ‌های سرخ‌پوستان را به راه انداخت، پیردازیم و بگوییم که خط سیر چنین ایدئولوژی‌هایی را می‌توان از ۱۲ اکتبر ۱۴۹۲ تا زمان حال دنبال کرد.^۱

۱. با استفاده از این منبع: خبرگزاری فارس؛ خبر شماره ۱۳۹۰۰۷۱۶۰۰۰۴۸۲ [پایان نقل قول از دکتر گلن موریس].

وایکینگ‌ها در آمریکا

در تاریخ آمریکا فصلی نیز به «وایکینگ‌ها» تعلق دارد. وایکینگ‌ها جنگجویان شبه‌جزیره اسکاندیناوی (واقع در شمال قاره اروپا و شامل کشورهای کنونی سوئد، نروژ و دانمارک) می‌باشند که از قرن نهم تا یازدهم میلادی به سواحل اروپا و جزایر بریتانیا حمله‌هایی داشته‌اند. عده‌ای از دانشمندان معتقدند پیش از کلمب وایکینگ‌ها به سرزمین آمریکا رفته بوده‌اند.^۱

آرکادی لئوکوم^۲ می‌نویسد:

پانصد سال پیش از آنکه کلمب چشم به دنیا بگشاید، نروژی‌ها آنجا را تا حدودی کشف کرده بودند. آن‌ها به سوی غرب به راه افتادند و به ایسلند،^۳ سپس به گرینلند^۴ و سرانجام به سرزمین اصلی آمریکا دست یافتند.^۵ به نظر «آرنولد توین‌بی» نیز:

۱. فرهنگ فارسی، ج ۶؛ محمد معین؛ مؤسسه انتشارات امیرکبیر؛ تهران؛ ۱۳۶۴؛ ص ۱۵۹۲.

2. Arkady Leokum.

۳. ایسلند (Iceland) به معنای سرزمین یخ یا یخ‌زار می‌باشد و این نام به خاطر مجاورت آن با قطب شمال و یخبندان‌های طولانی بدان داده شده است. ایسلند در اواسط قرون وسطی توسط وایکینگ‌ها کشف و تصرف شد و سپس تا مدتی طولانی بخشی از کشور دانمارک بود تا اینکه در سال ۱۹۳۹م. به استقلال رسید (ریشه‌یابی نام و پرچم کشورها؛ ص ۶۷).
۴. گرینلند (Green Land) به معنای سرزمین سبز نام جزیره بزرگی در شمال اقیانوس اطلس و متعلق به کشور دانمارک می‌باشد. در زبان دانمارکی به آن گرون‌لان / گرونلند / Gron Land) گفته می‌شود (ریشه‌یابی نام و پرچم کشورها؛ ص ۱۱۳).
۵. به من بگو چرا؟، ج ۲؛ ص ۱۲.

نروژی‌ها در اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم میلادی بدون اینکه بدانند قدم در آستانه «جهان جدید»ی گذاشته‌اند، پایگاهی را در سواحل غربی گرینلند برپا کردند.^۱

روایت آمده در کتاب کاشفان در این باره می‌گوید:

داستان رسیدن اتفاقی وایکینگ‌ها به آمریکا با «بیارنی هریولفسون»^۲ که با کشتی خود بین نروژ و ایسلند تجارت می‌کرد آغاز شد. وی در سال ۹۸۶ به سوی ایسلند به راه افتاد با این نیت که طبق معمول، زمستان را نزد پدرش «هریولف» باشد. چون به مقصد رسید خبر یافت که پدرش دارایی خود را فروخته و با اریک سرخ به گرینلند رفته است. او نیز بر آن شد که با خدمه خود به همان محل برود. ظاهراً آنان از خطر راه آگاه بودند لذا از سرگردان شدن در دریا و از دست دادن وسایل و بار و بنه خود شگفت زده نشدند. هنگامی که بالاخره چشمشان به خشکی پوشیده از جنگل افتاد تصور کردند که به گرینلند رسیده‌اند. بیارنی /.../ از دیدن آن مناظر دچار حیرت و نگرانی شد و اجازه نداد که ملوانان به ساحل بروند. سر کشتی را برگرداند و پس از چهار روز به «هریول فسنس» درست همان نقطه‌ای که در جستجویش بود در دماغه جنوب غربی گرینلند رسید.

داستان‌های قهرمانی مردم گرینلند حاکی است که سرزمینی که بیارنی به آنجا رسید همان قاره آمریکا بود. تا پانزده سال بعد کسی گذارش به سواحلی که طوفان بیارنی را به آنجا برده بود نیفتاد؛ اما مردم گرینلند از بالای کوه در سوی غرب چشم‌اندازی را می‌دیدند که شبیه خشکی بود یا دست‌کم ابرهایی را می‌دیدند که معمولاً در بالای خشکی تشکیل می‌شود.

لیف اریکسون پسر اریک سرخ که طبق روایات مردی بود سستبر و قوی و با ظاهری پرهیبت، در گرینلند کشتی «بیارنی» را خرید و در سال ۱۰۰۱ سی و پنج نفر ملوان جمع‌آوری کرد و به سرزمینی که بیارنی دیده بود رهسپار شد.^۳

۱. تاریخ تمدن: تحلیلی از تاریخ جهان از آغاز تا عصر حاضر؛ ص ۶۲۹.

2. Bjarne Herjolfsson.

۳. کاشفان؛ صص ۲۷۵ و ۲۷۶ (با تلخیص).

ویل دورانت می‌نویسد:

در سال ۹۸۶م. بیرن هریولفسون^۱ موفق به کشف لابرادور^۲ شد؛ و در سال ۱۰۰۰م. فرزند اریک سرخ موسوم به لیف اریکسون^۳ قدم به قاره آمریکا نهاد. درست اطلاع نداریم که محل ورود وی لابرادور بود یا نیوفاندلند^۴ یا خلیج معروف به کاد^۵ همین قدر می‌دانیم که لیف اریکسون زمستان را در وینلند^۶ (سرزمین شراب) گذرانید و آن‌گاه به گروئنلند بازگشت.^۷

کمپ آنان اکنون در «نیوفاندلند» در انتهای شمال شرقی محلی به نام «لانزاومیدوس» از زیر خاک درآورده شده است.^۸

به روایت ویل دورانت:

در سال ۱۰۰۲م. توروالد^۹ برادر لیف اریکسون به اتفاق سی تن دیگر یک سالی را در وینلند گذرانیدند. طبق یک مشتمت عبارت الحاقی که بر «ساگای اولاف تروگواسون» به قلم سنوری ستورلوسون (۱۱۷۸-۱۲۴۱م.) افزوده شده است و تاریخ آن مؤخرتر از ۱۳۹۵م. نیست در خلال سال‌های ۹۸۵ تا ۱۰۱۱م. پنج هیئت اکتشافی جداگانه از افراد نورس (Norse)^{۱۰} تشکیل شد و به عزم قاره آمریکا حرکت کرد. خود کریستف کلمب شرح می‌دهد که در ۱۴۷۷م. به ایسلند سفر کرد و روایاتی را که

1. Heriulfsson

۲. لابرادور (Labrador)، شبه‌جزیره‌ای در شرق کانادا است. ◇

3. Leif Ericson

۴. جزیره نیوفاندلند Newfoundland سرزمینی جنوبی تر از سواحل لابرادور در شرق کانادا واقع شده است. ◇

۵. خلیج کاد cod جنوبی تر از جزیره نیوفاندلند و در جنوب شرقی ایالت ماساچوست آمریکا واقع شده است. ◇

۶. وینلند (Vinland) قسمتی از سواحل آمریکای شمالی است. ◇

۷. تاریخ تمدن، ج ۴، بخش اول، کتاب چهارم؛ ویل دورانت؛ ابوالقاسم طاهری؛ سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی؛ تهران؛ ۱۳۶۶؛ ص ۶۵۰.

۸. کاشفان؛ صص ۲۷۶ و ۲۷۷.

9. Thorwald

۱۰. در ادامه متن در مورد این کلمه توضیح لازم داده شده است.

دربارهٔ قارهٔ جدید بر سر زبان‌ها بود مورد مطالعه قرار داد.^۱
برای مفهوم واقع شدن عباراتِ اخیر توضیحاتی چند لازم است.
ساگا^۲ در ادبیات نوردیک قدیم و ایسلند، داستانی منظوم یا منثور بر محور
شخص یا خاندانی افسانه‌ای یا تاریخی است.^۳
نورس‌ها قومی از وایکینگ‌های اسکاندیناوی در قرون نهم و دهم میلادی
بوده‌اند.^۴

«جان ناس» در شرحی که پیرامون قوم توتون،^۵ اجداد وایکینگ‌ها و آلههٔ
ایشان دارد، می‌نویسد که حکایات و اخبار مذکور را بیشتر از دو منبع به دست
آورده است که افسانه‌های ایسلندی را تشکیل می‌دهند و ادا (Edda) نام دارند
یکی ادا منظوم و دیگری ادا منثور. «اولی مجموعهٔ سرودها و مناجات‌هایی
است به درگاه خدایان و اشعار حماسی که شخصی به نام سوموندِر حکیم در
۱۰۵۶-۱۱۳۳ م. تنظیم کرده و دومی را شخصی به نام ستورلوسون سنوری^۶ در
قرن سیزدهم میلادی جمع‌آوری نموده است. منظور وی از این کار تهیهٔ رساله
و متنی برای مطالعهٔ شاعران جوان آن بلاد بوده که بخواهند از افسانه‌های قدیم
ایسلند در تحریرات و اشعار خود اقتباس کنند. گذشته از این دو، بعضی مآخذ
و منابع نیز به دست ما رسیده، ولی در اصالتِ اهمیت در درجهٔ بعد قرار دارند
و آن‌ها را نورس ساگا می‌نامند.^۸

۱. تاریخ تمدن، ج ۴، بخش اول، کتاب چهارم؛ ص ۶۵۰.

2. Saemundr.

۳. تاریخ تمدن، ج ۴، بخش دوم؛ ص ۱۵۹۵ (نمایه).

۴. همان؛ ص ۱۶۷۳ (نمایه).

5. Toton.

6. Saga.

7. Snorri.

۸. تاریخ جامع ادیان؛ جان بی. ناس؛ علی اصغر حکمت؛ انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی؛
تهران؛ ۱۳۷۰؛ ص ۱۱۵.

اولاف اول تروگواسون^۱ نیز که ملحقّات مربوط به ساگای او، منبع ویل دورانت می‌باشد؛ از ۹۹۵ تا ۱۰۰۰ میلادی شاه نروژ بوده است.^۲

آنچه که توضیحاً آورده شد از باب آشنایی بیشتر با «منبعی داستانی» است که مورد نقل مورّخان معاصر آمریکا قرار گرفته است. در لابه‌لای روایت مورّحانی چون بورستین چنان نکات جزئی و ریزی از هزار سال پیش وایکینگ‌ها، آمده است که اگر خواننده به مأخذ نقل قول بورستین دقت نکند آن را با مستندات تاریخی اشتباه می‌کند! ما در اینجا اکثر نقل قول‌های این‌چنینی بورستین را در این باره حذف کرده‌ایم و خوانندگان علاقه‌مند را به اصل این منبع ارجاع می‌دهیم.

در «دایرةالمعارف فارسی» درباره لیف اریکسون پس از آنکه ذکر می‌کند او «احتمالاً از مردم ایسلند» بوده است، می‌خوانیم:

بر طبق یکی از ساگاهای نروژی که بیشتر مقبول است، وی تصادفاً آمریکا را کشف کرد، اما در ساگای دیگری آمده است که وی قصداً از گروئنلند به جانب غرب سفر کرد و سپس زمستان را در وینلند گذراند.^۳

به جز لیف اریکسون از یک تن دیگر نیز نام برده شده است:

کارلسوئی ثورفین^۴، دریانورد ایسلندی که در اوایل قرن یازدهم رونق داشت، و ظاهراً از آمریکای شمالی دیدن کرد. در جستجوی وینلند بود. تواریخ مسافرت‌های او و امکان‌های که از آن‌ها دیدن کرده مختلف فیه است.^۵

بورستین در جمع‌بندی‌ای که از نقش وایکینگ‌ها در سفر به آمریکا ارائه

می‌دهد می‌نویسد:

شاید وایکینگ‌ها اولین مهاجرین اروپایی به آمریکا بودند، البته این مسافرت به هیچ‌وجه مفهوم اکتشاف نداشت. سفر آنان در اقیانوس

1. Tryggvesson I Olaf.

۲. تاریخ تمدن، ج ۴، بخش دوم؛ ص ۱۵۳۱ (نمایه).

۳. دایرةالمعارف فارسی، جلد دوم، بخش اول؛ ص ۲۵۵۱.

4. Thorfinn.

۵. دایرةالمعارف فارسی، جلد اول؛ ص ۷۱۵.

طوفانی فقط یک تهور و شجاعت جسمی بود، نه روحی. کارهای آن قوم در آمریکا دید کسی را درباره جهان دگرگون نساخت. آیا پیش از آن چنین مسافرت طولانی تقریباً بی اثری انجام شده بود؟ (مسافت بین لانس اومید و برگن^۱ به خط مستقیم ۷۲۰۰ کیلومتر یا ۴۵۰۰ مایل است.) مسافرت دریایی به وینلند پس خوری نداشت. مهم رسیدن وایکینگ‌ها به آمریکا نیست، بلکه مهم این است که آنان به آن قاره رسیدند و در آنجا سکونت کردند، بدون آنکه آمریکا را کشف کنند.

رسیدن وایکینگ‌ها به آمریکا یک برخورد تازه نبود در واقع آن مسافرت‌های دریایی را نمی‌توان برخورد نامید، کلمه **Encounter** (برخورد کردن) (مرکب از **in** و **Contra** در لاتین) به معنی مصادف شدن با، یا دیدن چیزی غریب و تازه که قبلاً دیده نشده باشد، است. حرکت وایکینگ‌ها از برگن به سوی باختر در همان منطقه اقلیمی باقی ماند. دریانوردان از برگن تا ایسلند فقط چند درجه عرض شمالی را طی می‌کردند. مسکن وایکینگ‌ها در گرینلند بر روی همان عرض جغرافیایی برگن قرار داشت و وینلند فقط چند درجه در سمت جنوب بود. آب و هوای وینلند تا حدی ملایم بود، حیوانات و نباتات وینلند از دید مردم گرینلند غریب و بیگانه نبودند.^۲

سپس در ادامه این بحث که چرا اقدام وایکینگ‌ها را نمی‌توان اکتشاف خواند؛ از تقابل ایشان با مردم بومی وینلند یعنی اسکیموها که ایشان را «اسکرالینگ» (**Skrealing**) می‌خواند، سخن می‌گوید:

دو فرهنگی که در وینلند به هم رسیدند چندان تفاوتی با هم نداشتند. وایکینگ‌ها فاقد تکنولوژی و یا نیروی انسانی برای برده‌کردن اسکرالینگ‌ها بودند و کالا و سازمان لازم برای ایجاد بازرگانی با آن بومیان را نداشتند. خوش آمدن اسکیموها از پارچه‌های سرخ وایکینگ‌ها فقط یک تصادف و اتفاق بود. اگر وایکینگ‌ها مانند اسپانیایی‌ها و پرتغالی‌ها که پس از آنان به آمریکا رفتند اسلحه گرم داشتند، می‌توانستند اسکرالینگ‌ها را از بین ببرند و جانشین‌شان شوند. اگر کشتی‌های

۱. برگن (Bergen) بندر معروف نروژ، در ساحل غربی آن کشور، کنار اقیانوس اطلس قرار دارد. ◊

بزرگ‌تری داشتند می‌توانستند مهاجرین بیشتری ببرند و نیروی انسانی بیشتری داشته باشند.^۱

بورستین به وضعیت دریانوردی وایکینگ‌ها نیز - در توجیه اینکه چرا نمی‌شود آنان را از مکتشفین قلمداد کرد - اشاره می‌کند:

وایکینگ‌ها هنگامی که به آمریکا رسیدند نه نقشه داشتند نه قطب‌نما. ناوبری آنان منکی به آشنایی با دریا بود؛ اما این وسیله در مسافت‌های دور کاربرد نداشت و در عرض جغرافیایی ناآشنا عملی نبود. وایکینگ‌ها در مسافت‌های دور، گرچه از عرض جغرافیایی چیزی نمی‌دانستند اما نوعی «دریانوردی عرض جغرافیایی» داشتند: ناخدا خود را در عرض جغرافیایی مقصد قرار می‌داد و مراقب بود که از آن منحرف نشود. مثلاً هنگامی که یک نروژی می‌خواست از برگن به ایسلند برود، در طول کرانه نروژ بالا می‌رفت تا جایی که در ارتفاع زاویه ستاره قطبی در بالای افق و میل خورشید در نیم‌روز برابر با همان باشد که در مقصد ایسلند بود. همچنین برای یافتن سمت مطلوب از یک قطعه چوب یا از طول بازو یا انگشت استفاده می‌کردند؛ برای ادامه مسیری که زاویه‌های مشهود آن همیشه یکسان بود؛ البته وایکینگ‌ها اغلب از راه خود منحرف می‌شدند، رسیدن به ایسلند، گرینلند و وینلند نتیجه همین انحراف‌ها بود. این روش ابتدایی کشتیرانی عرض جغرافیایی می‌بایست با آشنایی با مسیر توأم می‌بود. یک ناخدای وایکینگ نمی‌توانست فقط با اتکاء به ستاره قطبی و آفتاب سفر کند، زیرا آب‌های شمال اغلب با ابر و مه پوشیده شده است. لذا نیاز به شناختن پرندگان، ماهی‌ها، جریان‌ها، چوب‌های شناور، علف‌های دریایی، رنگ آب، چشمک‌های یخ (نور زردرنگ در بالای یخچال‌ها) ابرها و باد بود. «فلوکی» دریانورد بزرگ وایکینگ در قرن نهم با فرستادن یک کلاغ سیاه از کشتی خود ایسلند را پیدا کرد. وایکینگ‌ها با رفتن از جزیره‌ای به جزیره دیگر بالاخره به سواحل آمریکا رسیدند. مسافت دریایی بین گرینلند و آمریکای شمالی نصف فاصله بین ایسلند و گرینلند، و مابین نروژ و ایسلند است؛ که مکرر آن مسافت را پیمودند.^۲

۱. همان؛ ص ۲۸۲.

۲. همان؛ صص ۲۸۲ و ۲۸۳.

اما پایان کار وایکینگ‌ها در قاره آمریکا چگونه بود؟

شن دولاندلن می‌نویسد که اکتشافات اسکاندیناوی‌ها در قرون وسطی از خاطره‌ها محو شد و کوچ‌نشین‌های آن‌ها بر اثر بروز طاعون و یا هجوم اسکیموها از بین رفت.^۱

پایان سخن اینکه به نظر بعضی از اهل پژوهش:

هرچند که قبل از کریستف کلمب دریانوردان دیگری چون لیف اریکسون و ثورفین قاره آمریکا را پوییده بودند، اطلاعات آن‌ها در افسانه‌ها دگرگون شده بود، و در واقع کاشف حقیقی آمریکا را باید کلمب دانست.^۲

حال زمان آن رسیده است که به بیان بعضی توضیحات لازم درباره همه نقل‌قول‌ها و حرف‌هایی که تا اینجا درباره وایکینگ‌ها زده شد؛ پردازیم:

(الف) مطالعه پیرامون چگونگی سفر وایکینگ‌ها با آن روش ناقص و وسایل ابتدائی‌شان در امر دریانوردی، و توفیقی که در پیمودن پهنه اقیانوس اطلس شمالی یافته‌اند؛ این احتمال را به طور جدی در ذهن، تقویت می‌کند که چه بسا پیش از کلمب اقوام توانای دیگری که بخصوص در فن دریانوردی و کشتی‌سازی بسیار پیشرفته‌تر از وایکینگ‌ها بوده‌اند نیز از پهنه اقیانوس اطلس یا اقیانوس کبیر گذر کرده باشند. با این تفاوت که به تناسب فزونی دانش و امکانات‌شان در اقیانوس پیمایی، مسافت‌های طولانی‌تری را نیز یک‌سره پیموده باشند؛ مثلاً فاصله بندر شانگ‌های چین تا بندر لوس آنجلس در ایالت کالیفرنای آمریکا را؛ بعداً به این موضوع اشاره خواهیم کرد.

(ب) آنچه خبر از جزئیات سفر وایکینگ‌ها می‌دهد بیشتر بر «داستان‌های قهرمانی» و به عبارتی «ساگا»های مردم اسکاندیناوی استوار است که البته بنیان سستی است. ویل دورانت وقتی از «یک مُشت عبارت الحاقی» بر ساگای اولاف تروگواسون به عنوان مأخذ خود نام می‌برد در واقع کم‌اعتباری آن را

۱. تاریخ جهانی، ج ۲؛ شن دولاندلن؛ احمد بهمنش؛ صص ۲ و ۳.

۲. دایرةالمعارف فارسی، جلد دوم، بخش اول؛ ص ۲۲۱۴.

بخش سوم: کشف آمریکا، نه با کلمب! / ۲۳۱

تأیید می‌کند. در بازیابی حضور وایکینگ‌ها در اوایل قرن یازدهم میلادی در آمریکا، آنچه را که نسبتاً قطعی است از آنچه جنبهٔ افسانه‌ای و داستانی دارد باید جدا کرد و از هر معلوماتی متناسب با شأن و جایگاه استنادیش استفاده نمود.

(ج) میزان استفادهٔ کلمب از روایات مردم ایسلند دربارهٔ سفر وایکینگ‌ها به آمریکا روشن نیست، ولی در اصل اطلاع کلمب از این روایات مردمی، ظاهراً شکی وجود ندارد.

(د) دقت در تعریفی که بورستین به طور غیرمستقیم از مفهوم اکتشاف ارائه می‌کند نشان می‌دهد که «اکتشاف» عبارت از سفری است که «اثری» در پی داشته باشد، فرد باید در موقعیت جغرافیایی متفاوتی به لحاظ آب و هوا، حیوانات و نباتات قرار بگیرد و در موقعیت تازه تشکیلات بازرگانی به راه بیندازد و برای خود جداً تأمین سود کند، نسبت به افراد بومی ساکن در آنجا از تکنولوژی نظامی برتری برخوردار باشد که بتواند ایشان را یا برده کند یا از بین ببرد! و همچنین یک سفر دریایی تنها وقتی اکتشاف محسوب می‌شود که با تجهیزات دریایی از قبیل نقشه و قطب‌نما انجام شود تا فرد سفرکننده بتواند از قبلاً پیش‌بینی کند که بناست از کجا سر در بیاورد!

به عبارت ساده‌تر «مکتشف» در تعریف این مورخ آمریکایی، «استعمارگری» است که برای قرار گرفتن در موقعیتی متفاوت از سرزمین خود، با نقشه و قطب‌نما به سفر دریایی می‌رود. آری، به دنبال این تعریف و امثال آن است که حکم می‌شود: «در واقع کاشف حقیقی آمریکا را باید کلمب دانست». اگر از «لزوم و ضرورت استعمار» در صحنهٔ «اکتشاف» بگذریم، چه مانعی دارد که بگوییم وایکینگ‌ها نقاطی از منطقهٔ کانادا در قارهٔ آمریکا را برای اروپائیان «کشف» کرده‌اند و این مناطق پیش از آن برای مردم هیچ‌یک از کشورهای اروپایی شناخته شده نبوده است؟

ضمناً باید گفت در اکتشافات دریایی مهم آن است که کسی بتواند مسیر مشخصی را بپیماید و توانایی تکرار این کار را نیز - چنان که وایکینگ‌های

موضوع بحث ما داشته‌اند - دارا باشد؛ حال چه با نقشه و قطب‌نما و چه بدون آن. حمله‌های مکرر وایکینگ‌ها به سواحل اروپا و مخصوصاً جزیره انگلستان که پایه و مبنای آن قدرت تحرک و مانور در آب‌های آزاد بوده است؛ شاهد خوبی از توانایی‌های ایشان در امر دریانوردی است.

نکته دیگری که باید به آن اشاره کرد، تعلق خاطری است که به لحاظ فرهنگی، آمریکاییان نسبت به موضوع حضور وایکینگ‌ها در قاره آمریکا دارند. پس از آنکه آمریکایی‌ها به دنبال کودتای ۲۸ مرداد جای پای خود را در ایران محکم کردند، قسمتی از برنامه فرهنگی خود را با زمینه‌سازی برای انتشار کتاب‌های مورد نظرشان به زبان فارسی از طریق انتشارات فرانکلین دنبال کردند.

انتشارات فرانکلین در زمینه تحریف تاریخ به کوشش وسیعی دست زد. شمه‌ای از این کوشش شیطانی اذهان نوجوانان ما را هدف قرار داده بود. کتاب «وایکینگ‌ها» اثر الیزابت جین‌وی^۱ نخستین بار در سال ۱۳۳۹ ه.ش. و در چنین حال و هوایی انتشار یافت.^۲

ناشر در توضیحی که ابتدای کتاب می‌دهد معلوم می‌دارد هدف از انتشار آن، «بیان چگونگی وقایع و توصیف چهره‌های تاریخی با زبانی ساده، اما مستند و تفکربرانگیز است»؛ اما نویسنده یعنی الیزابت جین‌وی در مقدمه این کتاب که داستانی درباره اکتشافات وایکینگ‌ها در گرولند و قاره آمریکا است می‌نویسد: «از بیان این نکته نیز ناگزیرم که تمام این کتاب «راست» نیست. آنچه درباره اریک و لیک و سفرهاشان می‌دانیم در اینجا آمده است، اما گاهی افسانه و حقیقت در هم آمیخته است.»

1. Elizabeth Janeway.

۲. جالب است که این کتاب در سال ۱۳۷۳، یعنی شانزده سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی، توسط وزارت فرهنگ و آموزش عالی (شرکت انتشارات علمی و فرهنگی) - و ناگزیر در راستای تأمین نقطه‌نظرات فرهنگی آمریکاییان آن سال‌ها - با شمارگان ده‌هزارنسخه مجدداً انتشار یافت و در سال ۱۳۷۵ نیز با شمارگان سه‌هزار نسخه تجدید چاپ شد. ◊

بخش سوم: کشف آمریکا، نه با کلمب! / ۲۳۳

علت این تناقض آشکار این است که نویسنده از اصل به دنبال ارائه مطلبی «مستند» نبوده است و ابداً با توضیح ناشر که در سال ۱۳۷۳ و در توجیه میراث‌خواری گردآورده‌های فرهنگی آمریکاییان در روزگار اوج قدرت‌شان در ایران نگاه‌شده شده است، موافقتی ندارد!

در قسمتی از این کتاب در مورد سفر وایکینگ‌ها به قاره آمریکا می‌خوانیم: کاروان مهاجر با بیست و پنج کشتی به راه افتاد. آن‌ها به کسانی می‌ماندند که در سده‌های بعدی پیشقدمان مهاجرت به آمریکا بودند. می‌خواستند به جایی بروند که آزاد باشند، کسی بر آن‌ها حکم نراند و خود فرمانروای خود باشند.^۱

به نظر می‌رسد جان کلام در مورد طرح وایکینگ‌ها در آمریکا در همین راستاست. یعنی القای پیام‌هایی غیرمستقیم به خواننده در جهت توجیه عملکرد مهاجرین بعدی و ترسیم چهره‌ای کاملاً مثبت و دوست‌داشتنی از این وایکینگ‌های به قول خود پژوهشگران غربی: وحشی!

اما توجیه کدام عملکرد؟ الیزابت جین وی در پاسخ به این پرسش که: اگر وایکینگ‌ها به راستی به آمریکا رسیدند، چرا در آنجا نماندند و به گروئنلند سرد و تیره برگشتند؟ می‌نویسد:

پاسخ بسیار روشن است: آن‌ها را سرخ‌پوستان بیرون راندند. باید به یاد آورد که وایکینگ‌ها تفنگ نداشتند. شش قرن بعد، هنگامی که اسپانیایی‌ها، انگلیسی‌ها، فرانسوی‌ها و هلندی‌ها به آمریکا رفتند با آنکه سلاح گرم داشتند، و این خود امتیازی بزرگ بود، ناگزیر مدت‌ها جنگیدند. شمالیان از این امتیاز بی بهره بودند و زمانی که به گروئنلند رسیدند، به دلایلی از قبیل تغییر آب و هوا، اسکیموها آنجا را ترک گفته بودند و فقط لازم بود که با شرایط محیط و آب و هوای گروئنلند بسازند، و این کار هم شدنی بود؛ اما در جایی که تیرهای بومیان هر آن تهدیدشان می‌کرد، چگونه می‌توانستند زراعت و گله‌داری کنند.^۲

۱. وایکینگ‌ها؛ الیزابت جین وی؛ سیروس بهروزی؛ شرکت انتشارات علمی و فرهنگی؛ تهران؛

۱۳۷۳؛ ص ۶۴.

۲. همان؛ صص ۳ و ۴.

دقت در مطالب بالا نشان می دهد که نویسنده چه رندانه خواسته است تا کشتار و قتل عام فجیع سرخ پوستان آمریکا را موجه و دفاع از خود! جلوه دهد و با توجه دادن خواننده به سابقه ماجرا یعنی مشکل وایکینگ ها در برابر بومیان برای توجیه نسل کشی سرخ پوستان پیشینه تاریخی هم بیاورد!

دیگر اینکه نویسنده به شدت کوشیده است تا از این وایکینگ های مهاجر چهره های انسانی، مبارز، مهربان و فهیم به تصویر بکشد. این معنا در تار و پود کتاب تنیده شده و به لحاظ داستان نویسی نویسنده را در موقعیت خاصی قرار داده است. تمام هنر نویسنده در این موضوع تجلی می کند که شخصیت های مورد نظر خود را به گونه ای به خواننده معرفی کند که نسبت به آنها احساس دلپسندی به وجود آید.

بدون شک نوجوانی که این کتاب را می خواند نسبت به نخستین مهاجران به آمریکا احساسات کاملاً مثبت پیدا می کند و نسبت به بومیان سرخ پوست احساس انزجار!

ما در اینجا نمی خواهیم وارد جزئیات شویم و قسمت به قسمت ترفندهای نویسنده را در القای پیام هایی که نهایتاً نتیجه ای جز احساس علاقه مندی نوجوانان ما به آمریکا ندارد بیاوریم؛ اما می پرسیم مگر می شود با سرمایه گذاری آمریکایی ها در ایران اقداماتی فرهنگی - نظیر چاپ همین کتاب داستانی - انجام شود و حاصل آن به نفع فرهنگ غرب نباشد؟! مگر می شود آمریکایی ها در سال های قبل از انقلاب اسلامی، سوزه ای را بپروانند و درباره آن قلم بزنند و ما عیناً بتوانیم همان را پس از انقلاب اسلامی عرضه کنیم و انتظار داشته باشیم نتیجه کار ترویج علم و فرهنگ باشد؟!

تذکر این نکته ضروری است که اقدامات فرهنگی نظیر تکمیل اجزاء یک نقاشی است. نه هیچ انتخاب رنگ و حرکت قلم مویی بی دلیل است و نه بی ارتباط با موارد انجام شده قبلی. نقاش، خوب می داند چه می کند و وقتی در پایان، بیننده را با صحنه ای که خواست روبرو کرد و بر او تأثیراتی را که مایل بود گذاشت تنها آن وقت است دیگرانی که فقط به بعضی اقدامات او توجه

بخش سوم: کشف آمریکا، نه با کلمب! / ۲۳۵

می‌کرده‌اند می‌فهمند چه رُخ داده و چه ائتفاقی افتاده است! «وایکینگ‌ها» تنها یک حرکت قلم موسست و در کل آنچه که تصویر می‌شود، معنای خاص خود را پیدا می‌کند.

به نظر نگارنده این سطرها، همیشه برای کنار زدن یک کالای اصلی، عرضه موفق یک جنس تقلبی جایگزین ضروری است! در ماجرای وایکینگ‌ها، هدف اصلی و مهم، پوشاندن نقش مسلمانان در عصر اکتشافات دریایی است.

شیرین‌دخت دقیقیان با نگاه تمجیدآمیزی که به یهود دارد، می‌نویسد:
در ارتباط نزدیک کلمب با آکادمی‌های نقشه‌کشی یهودیان بحثی نیست. کلمب سفر اکتشافی خود را به کمک نقشه‌های دریانوردان وایکینگ که از سال‌ها قبل قاره ناشناخته را می‌شناختند آغاز کرد. این نقشه‌ها را یهودیان خزری که با وایکینگ‌ها رابطه تجاری و دولتی داشتند از آنان گرفته و در اثر رابطه یهودیان اسپانیایی با خزرها به دست آنان افتاده بود.^۱

البته برای نادیده نگاشتن نقش دانشمندان و جغرافی‌دانان مسلمان می‌توان حتی به توانایی‌های نقشه‌کشی وایکینگ‌ها هم تکیه کرد، فقط مشروط بر اینکه از اقتدار علمی مسلمانان و ارتباط قطعی کلمب با دانش و مهارت و تجربه ایشان حرفی به میان نیاید!

۱. نردبانی به آسمان: نیايشگاه در تاريخ و فلسفه يهود؛ شیرین‌دخت دقیقیان؛ نشر ویدا؛ تهران؛

چینیان و اکتشاف آمریکا

آرکدی لئوکوم پس از آنکه از اکتشاف آمریکا پانصد سال پیش از کلمب توسط اهالی اسکانندیناوی سخن می‌گوید می‌نویسد:

چینی‌ها سرگذشتی از یک مسافرت قدیمی‌تر درباره آمریکا نقل می‌کنند. آن‌ها می‌گویند کشتی‌رانان چینی در سیاحت خود به جایی رسیدند که همان کالیفرنیا امروزی است.^۱

به نظر بورستین:

امکان دارد که در دوران پیش از کلمب یک کشتی ژاپنی یا چینی را باد به سواحل آمریکا برده باشد اما این اقدامات و تصادفات که پس‌خور^۲ نداشتند باد هوا شدند.^۳

مورخان و هیئت‌های اعزامی نیرومند چینی!

بی‌تردید در دوران پیش از کلمب، چینیان به اقتداری خاص در دریانوردی

۱. به من بگو چرا؟، ج ۲؛ ص ۱۲.

۲. معلوم نیست بورستین «پس‌خور نداشتن» را چگونه تعریف می‌کند و مقصودش از این تعبیر دقیقاً چیست؟ البته می‌توان از نویسندگانی همچون بورستین پرسید که آیا اگر اقدامات چینی‌ها، واقعاً - به زعم ایشان - پس‌خور مهمی هم می‌داشت، پرداختن به آن رغبت‌انگیز بود یا ترجیح می‌دادند، هیچ‌کس را در افتخارات موهوم کلمب شریک نسازند؟! ◊

۳. کاشفان؛ ص ۲۱۲.

رسیده بودند. «در آغاز سلسله مینگ،^۱ در زمان یونگ لو و اخلاف بلافصل او، بین سال‌های ۱۴۰۵ و ۱۴۳۳ میلادی، دربار چین ناوگان نیرومندی به اقیانوس هند و دریا‌های مجاور فرستاد. این توجه ناگهانی و بی سابقه به دریانوردی و اکتشافات و قدرت دریایی جنبه‌های زیادی دارد که آن را از ماجراجویی‌های اروپاییان در دریا‌های شرقی، که قبل از پایان قرن پانزدهم صورت گرفت، متمایز می‌کند. هیئت‌های اعزامی چینی زیاد و نیرومند بودند. بیش از هفتاد هزار نفر به وسیله کشتی‌های بزرگی که برای این منظور خاص ساخته شده بود اعزام شدند. رهبر آنان یکی از خواجه‌سرایان دربار یعنی همان «جنگ‌هو»^۲ معروف بود که مسلماً دریانوردی قابل و حادثه‌جو و فرماندهی مصمم و سیاستمداری ماهر و درباری متنقدی بود، و در واقع ترکیبی از صفاتی بود که به ندرت با هم سازگاری دارد. جنگ‌هو عامل عمده این مسافرت‌ها به شمار می‌آمد، که تا زنده بود ادامه یافت و با مرگ او متوقف شد.^۳

از این دریانورد برجسته چینی، آرنولد توین‌بی، چنین یاد می‌کند:
«جنگ‌هو» خواجه مسلمان یونانی^۴ که دریاسالار یونگ‌لو بود، بین

۱. مینگ Ming نام سلسله‌ای از پادشاهان چین است که پس از سلسله یوان از ۱۳۶۸ تا ۱۶۴۴ در چین سلطنت کردند. مؤسس این سلسله «چو یوان - چانگ» که ابتدا از راهبان بودایی بود، مغول‌ها را از چین بیرون راند. در عهد این سلسله چین در منتهای وسعت خود، از برمه تا کره ممتد بود [دایرةالمعارف فارسی، جلد دوم، بخش دوم؛ ص ۲۹۷۳].
۲. در منابع فارسی این نام به صورت‌های «چنگ‌هو»، «جنگ‌هو»، «جنگ‌هه»، «ژنگ‌هی» و «تسن‌خه» نوشته شده است. ثبت‌نام لاتین وی نیز به صورت‌های «Cheng Ho» و «Zheng He» می‌باشد. در شبه‌دانشنامه غیرمعتبر ویکی‌پدیای فارسی - که شیوه نگارش آن را در عصر اینترنت نمی‌توان از نظر دور داشت - این اسم به صورت‌های «ژنگ‌هه» یا «چنگ‌خه» یا «چنگ‌هه» نیز آورده شده است. لطفاً برای آشنایی بیشتر با «جنگ‌هو» به بخش چهارم همین کتاب (ضمیمه ۳) مراجعه نمایید.
۳. تاریخ فرهنگ چین؛ سی. پی. فیتزجرالد؛ اسماعیل دولتشاهی؛ شرکت انتشارات علمی و فرهنگی؛ تهران؛ ۱۳۶۷ (چاپ اول)؛ ص ۵۴۲.
۴. این یونان (یونان) را نباید با «کشور یونان» یا «امپراتوری یونان» اشتباه گرفت. «یونان» (Yunnan) یکی از ایالت‌های کشور چین است که در زبان چینی معنای «جنوب ابرها» را

بخش سوم: کشف آمریکا، نه با کلمب! / ۲۳۹

سال‌های ۱۴۰۵ م. و ۱۴۳۳ م. هفت سفر غربی انجام داد.^۱
بورستین دربارهٔ دریانوردی چینیان و «چنگ‌هو» - یا جنگ‌هو - می‌نویسد:
در همان اوان که پرنس هانری ناوبر، کشتی‌های خود را به کندهی در ساحل باختری آفریقا به جلو می‌فرستاد، در سوی دیگر کرهٔ زمین دریانوردان چینی دارای تعداد زیادی کشتی، ملوان ماهر و تکنولوژی بی‌همتا بودند. سفاین بزرگ آنان قبلاً به فراسوی دریای چین و دور آفریقا رفته بود و در کناره خاوری آفریقا به انتهای قارهٔ سیاه رسیده بودند. /.../ قهرمان دریانوردی چین که نامش مثال قدرت دریایی آن سرزمین، و خود وی طراح و فرمانده سفرهای پرخطر بود، «چنگ‌هو»، دریاسالار «گنج سه‌گانه»^۲ و ملقب به «خواجه سه‌جواهر»^۳ بود. /.../ آگاهی ما دربارهٔ او خیلی کمتر از اطلاعاتی است که دربارهٔ هانری ناوبر، واسکو دو گاما، کریستف کلمب، آمریکا و سپوچی و ماژلان داریم. فقط می‌دانیم که وی مسلمان به دنیا آمده بود. احتمالاً از طبقهٔ پایین ایالت «یونان» در چین جنوبی بود.^۴

بورستین در ادامه شرح می‌دهد پس از آنکه یونگ لو (۱۴۲۴-۱۳۵۹ م.) به امپراتوری چین رسید به جز اینکه در سال ۱۴۰۹ مرکز حکومت خود را از نانکینگ در چین جنوبی به پکن در چین شمالی منتقل کرد:

می‌دهد. مرکز این ایالت «کونمینگ» (Kunming) نام دارد. یونان - که در فارسی به صورت یونان هم نوشته می‌شود - از غرب به برمه و از جنوب به لائوس و ویتنام شمالی محدود است. یونان فلاتی است مرتفع که رودهای بسیاری مخصوصاً سالوین، مکونگ و یانگ‌تسه آن را زهکشی می‌کنند. در ۱۲۵۳ م. مغول‌های سلسلهٔ یوان آن را تصرف کردند. از یونان به‌عنوان عمده‌ترین تولیدکنندهٔ قلع چین و دارای منابع معدنی گوناگون نظیر مس، سرب و روی نام برده شده است. یونان در جنگ جهانی دوم از مراکز مقاومت چینی‌ها در مقابل ژاپنی‌ها بود [با استفاده از دایرة‌المعارف فارسی، جلد دوم، بخش دوم؛ ص ۲۳۲۲].

۱. تاریخ تمدن: تحلیلی از تاریخ جهان از آغاز تا عصر حاضر؛ ص ۶۳۲.

2. Triple Treasure.

3. Three Jewel Eunach.

۴. کاشفان؛ صص ۲۴۸-۲۴۵.

تصمیم گرفت هیئت‌هایی حامل نشانه‌های شامل عظمت و شکوه خود به همه دریاهای اطراف بفرستد و «چنگ‌هو» را به فرماندهی برگزید. این هیئت‌ها (۱۴۳۳-۱۴۰۵ م.) که تا آن زمان از نظر وسعت در روی زمین بی سابقه بودند، سی و هشت هزار نفر خدمه و سیصد و هفتاد کشتی داشتند. سفاین از لحاظ حجم و ابعاد متفاوت بودند. بزرگ‌ترین آن‌ها «کشتی گنج» دارای نه دکل و ۱۳۰ متر (۴۴۴ فوت) درازا و ۴۴ متر (۱۸۰ فوت) پهنا بود. سپس به ترتیب «کشتی اسب» و «کشتی تدارکات» و «کشتی هیزم» بود. بالاخره کوچک‌ترین آن‌ها «کشتی جنگ» با پنج دکل و ۴۴ متر طول و ۲۰ متر عرض بود. این بطوطه یک قرن پیش و نیکولو دوکتی در همان زمان با کشتی‌های چینی مسافرت کرده بودند و هر دو از عظمت این ناوگان حکایت‌ها دارند.

کشتی‌های چینی طوری ساخته می‌شد که اگر به جایی آب نفوذ می‌کرد نمی‌توانست به سایر قسمت‌ها سرایت کند. دیواره‌های عمودی کشتی را به قسمت‌های کوچک تقسیم می‌کردند تا از نفوذ آب یا آتش جلوگیری شود. آنچه برای اروپاییان تازگی داشت در چین امری عادی و قدیمی بود. این روش کشتی‌سازی که قدمت آن به پیش از سلسله هان می‌رسید، چنان مناسب بود که امکان ساختن کشتی‌های چند طبقه را داده بود که در بالاترین طبقه آن یک تیغه عظیم به اندازه ۴۱۸ متر مربع نصب می‌شد؛ البته در این سفاین قطب‌نما و سایر وسایل جهت‌یابی و نقشه‌های دقیق دریایی نیز به کار می‌رفت. گرچه چینی‌ها نقشه‌های زمینی را شبکه‌بندی می‌کردند اما مدرک و شاهدهی برای رسم طول و عرض جغرافیایی در نقشه‌های «چنگ‌هو» نداریم.^۱

نقشه دریانوردی ژنگ‌هی (چنگ‌هو)

«می‌لینگ‌شو»^۲ درباره نقشه دریانوردی ژنگ‌هی می‌نویسد:

۱. همان؛ صص ۲۵۰ و ۲۵۱.
۲. استاد جغرافیای دانشگاه مینه‌سوتا، واقع در مینیاپولیس (ایالات متحده) است. او که اصلاً چینی است، متخصص جغرافیای چین، کارشناس نقشه‌برداری به‌کمک کامپیوتر، طراحی نقشه‌برداری و ارتباطات و تاریخ نقشه‌برداری است که تاکنون مقالات و بررسی‌های متعددی در مجلات تخصصی منتشر کرده است.

بخش سوم: کشف آمریکا، نه با کلمب! / ۲۴۱

قدیمی‌ترین نقشه دریایی چینی‌ها نقشه دریانوردی معروف دریاسالار ژنگ‌هی است که در اواسط قرن پانزدهم ترسیم شد. این نقشه دست‌نویس، که اندازه آن ۲۰/۵ در ۵۶۰ سانتی‌متر است، مسیر نانکن به جزیره هرمز، واقع در تنگه هرمز، و بندرهای ساحل شرقی آفریقا را ترسیم می‌کند.

ژنگ‌هی (۱۳۷۱-۱۴۳۵ م.) به امر امپراتور یونگله، در فاصله سال‌های ۱۴۰۵ تا ۱۴۳۳ م. هفت مأموریت انجام داد و تا تنگه هرمز و سواحل شرقی آفریقا پیش رفت. هر مأموریت اقدام بزرگی محسوب می‌شد؛ چنان‌که در نخستین مأموریت ناوگانی مرکب از ۳۱۷ کشتی، شامل ۶۲ کشتی بزرگ «خزانه»، شرکت داشتند، که طول بزرگ‌ترین آنها ۱۰۰ متر و عرض آنها ۵۰ متر بود و حدود ۳۱۰۰ تن بار حمل می‌کردند.

این نقشه دریانوردی بیشتر به آخرین سفر ژنگ‌هی در (۱۴۳۱-۱۴۳۳ م.) مربوط می‌شود، اما شامل اطلاعاتی است که وی طی سفرهای پیشین خود گردآوری کرده و یا از دیگر دریانوردان پیش از قرن پانزدهم به دست آورده بود. این نقشه در اصل یکپارچه بود و به صورت طومار لوله می‌شد، اما بعد به صورت چهل صفحه درآمد و در کتابی به نام وو بی ژی («رساله‌ای در باب فن تسلیحات»، چاپ ۱۶۲۸ م.) منتشر شد.

در این نقشه، مسیر دریایی ۱۲۰۰۰ کیلومتری میان چین و بندرهای اعراب و سواحل آفریقا از راست به چپ کشیده شده است. متتالیه غربی آن خرمشهر و جلدّه در آسیا، و جزیره کیلواکیسیونی در آفریقا است. در سواحل چین و جنوب شرقی آسیا جزئیات نقشه بسیار زیادتر است.

این نقشه با استفاده از علایم نموداری و نمای جانبی، علاوه بر راه‌های دریایی، مختصات دیگری مانند خطوط ساحلی، خلیج‌ها و خورها، دماغه‌ها و جزایر را نشان می‌دهد؛ مشخصه‌های مهمی چون پاگوداها، معبدها، بناهای اداری، محل نصب پرچم و پل‌ها و همچنین اطلاعات مفید دیگری چون نگرگاه‌ها، تپه‌ها و صخره‌های زیرآبی نشان داده شده است. مختصات و مکان‌هایی هم وجود دارند که به صورت علامت مشخص نشده‌اند، بلکه در

محلّ مربوطه نامشان ذکر شده است. نام بسیاری از مکان‌ها، مانند پایتخت‌ها، استحکامات و کشورهای خارجی در طول سواحل در مستطیل قرار گرفته‌اند. خلاصه، در این نقشه حدود ۵۰۰ نام محل و بیش از ۴۰ نام مشخصات محلی نوشته شده است. در حدود ۳۰۰ نام به خارج از چین مربوط می‌شود.

با ارزش‌ترین محتویات این نقشه، راه‌های دریایی است که با خطوط نقطه‌چین مشخص شده است. توصیه‌های دریانوردی نیز ارائه شده است. از دهانهٔ روخانهٔ یانگ‌تسه تا سریلانکا، جایی که کشتی‌ها به طور عمده در کنار خط ساحل و در آب‌های کم‌عمق اطراف جزایر و آب‌سنگ‌ها حرکت می‌کردند، توصیه‌هایی در کنار خطوط راه‌های دریایی ذکر شده است. این توصیه‌ها به صورتی فشرده و خلاصه است: «از الف، سکان را فلان درجه بچرخانید، بعد از بهمان زمان یا فاصله، کشتی به ب می‌رسد». در بعضی موارد اندازهٔ عمق آب نیز داده شده است.

توصیه‌های سگانداری بسیار دقیق و برحسب نظام ژنلوی چینی (جهت قطب‌نما) بیان شده‌اند. این توصیه‌ها محصول غنای دانش دریانوردی و استفاده از قطب‌نمای مغناطیسی است. صفحهٔ قطب‌نما شامل ۲۴ قسمت ۱۵ درجه‌ای و ۲۴ قسمت فرعی است. بدین ترتیب می‌توان ۴۸ جهت را با تقسیمات ۷/۵ درجه مشاهده کرد.

آخرین بخش نقشه، منطقهٔ وسیعی را شامل می‌شود که از نوک هندوستان تا سواحل عربستان و آفریقا امتداد دارد و در این محدوده کشتی‌ها در دریای بی‌کران پیش می‌روند. در این جا به جای ارائه اطلاعاتی در مورد مختصات خشکی و یا جهت‌های قطب‌نما، حدود ۵۰ نکته در مورد ارتفاع ستارگان ذکر شده است که با محاسبهٔ آن‌ها می‌توان عرض جغرافیایی محل و جهت‌یابی کشتی را مشخص کرد.

نقشهٔ ژنگ‌هی، مانند دیگر نقشه‌های ماقبل عصر جدید، در ترسیم نواحی دور از چین تفصیل کمتری دارد، اما از لحاظ دقت ترسیم سواحل چین و

بخش سوم: کشف آمریکا، نه با کلمب! / ۲۴۳

مناطق نزدیک آسیا بسیار چشم‌گیر است.^۱

البته همه جزئیات پیشرفت‌های علمی چینیان در آن دوران بر ما آشکار

نیست. همین قدر می‌دانیم که:

شاید بیش از نصف اختراعات و اکتشافاتی که «جهان مدرن» بر آن‌ها استوار است، از چین منشأ گرفته باشد. بدون ورود ابداعات کشتیرانی و دریانوردی از چین، مانند «سگان کشتی»، «قطب‌نما» و «دکل‌های مرکب»، سفرهای اکتشافی بزرگ اروپاییان هیچ‌گاه انجام نمی‌شد، کریستف کلمب به آمریکا نمی‌رسید و اروپاییان هرگز امپراتوری‌های استعماری‌شان را برپا نمی‌کردند.^۲

حال که اندکی با توانمندی خارق‌العاده چینیان - از جمله در امر دریانوردی

در دوران پیش از کلمب - آشنا شدیم برای‌مان پذیرفتنی‌تر می‌نماید که چه‌بسا چینیان پیش‌تر از سال‌های پایانی قرن پانزدهم میلادی تا آمریکا سفر کرده باشند.

نگاهی به نقشه‌های دریایی و بررسی مختصر مسیرهایی که واسکو دو گاما و کلمب پیموده‌اند و مقایسه شرایط و وضعیت کشتی‌ها و تعداد افراد حاضر در این سفرها معلوم می‌دارد که برای گروهی دریانورد زبده چینی در دوران پیش از کلمب امکان پیمودن پهنه اقیانوس آرام وجود داشته است و چنین حدسی چه به لحاظ توانایی‌های کشتی‌سازی و دریانوردی چینیان و چه به لحاظ طول مسیر و از همه مهم‌تر به سبب انگیزه متفاوت چینیان می‌تواند صائب باشد.

اما باید پرسید که چینیان سفری چرا به قول بورستین پس‌خور نداشته است؟

۱. ماهنامه پیام یونسکو؛ سال بیست‌ودوم؛ شماره ۲۵۳؛ تیر ۱۳۷۰ (جون ۱۹۹۱ میلادی) [تاریخ انتشار: خرداد ۱۳۷۱]؛ ص ۲۷ (مقاله‌ای با عنوان «نقشه دریانوردی ژنگ‌هی» نوشته می‌لینگ‌شو).

۲. ماهنامه پیام یونسکو؛ سال بیستم؛ شماره ۲۲۱؛ آبان ۱۳۶۷؛ (اکتبر ۱۹۸۸ میلادی) [تاریخ انتشار: اسفند ۱۳۶۸]؛ ص ۴ (مقاله‌ای با عنوان «نبوغ علمی چینیان» نوشته «رابرت ک. ج. تمپل»).

تفاوت انگیزه‌های چینیان و اروپاییان

در تحلیل نتایج و تبعات سفرهای دریایی چینیان باید به تفاوت انگیزه‌های چینیان با اروپاییان در امر دریانوردی توجه جدی نمود. «فیتزجرالد»^۱ در «تاریخ فرهنگ چین» در بیان انگیزه‌های امپراتور و رهبر دریانوردان شان «چنگ‌هو» - یا جنگ‌هو - می‌نویسد:

هدف این فعالیت‌های پرهزینه، نه تجارت بود و نه فتح. چینیان اگرچه در امور سیاسی بسیاری از دولت‌ها در جزایر اندونزی مانند مالایا و سیلان دخالت کردند، ولی این امر لازمه هدف اصلی‌ای بود که به منظور نشان‌دادن قدرت امپراتوری (سلسله) مینگ و برای برقراری ظاهری تسلط چین در این مناطق انجام گرفت. به پادشاهانی که سیادت خاقان مینگ را می‌پذیرفتند کمک می‌شد تا به رقیبان آن‌ها که این سیادت را قبول نداشتند حمله کنند. ظاهراً چینیان در هیچ زمانی پایگاه‌هایی دائمی تحت نظر خود برقرار نداشتند، بلکه به استفاده از بنادر کشورهای متفق قناعت کردند.

در مسافرت‌های بعد، که در نقاط دورتری از اقیانوس انجام پذیرفت، ظاهراً این انگیزه اصلی اعتبار سیاسی، تحت‌الشعاع علاقه‌ای تازه و روزافزون به اکتشافات و دریانوردی و دستیابی به محصولات عجیب و کمیاب سرزمین‌های دوردست قرار گرفت، که توسط کشتی‌ها برای لذت درباریان به چین آورده می‌شد. جنگ‌هو کشتی‌های خود را تا خلیج فارس و دریای سرخ نیز اعزام داشت و این دریانوردی را تا ساحل شرقی آفریقا ادامه داد. /.../ سپس چینیان به طرف جنوب رفتند و به تیمور (جزیره‌ای در مجاورت استرالیا) رسیدند.^۲

دقت در متن عبارات فوق می‌رساند که فیتزجرالد نتوانسته علت این سفرهای عظیم دریایی را دریابد و به همین دلیل به حدس و گمان متوسل شده است.

۱. چارلز پاتریک فیتزجرالد Charles Patrick Fitzgerald متولد ۱۹۰۲م. است. نام وی در فارسی به صورت «فیتس‌جرالد» نیز نوشته می‌شود [با استفاده از لوح فشرده مستندهای کتابخانه ملی ایران].
۲. تاریخ فرهنگ چین؛ صص ۵۴۲ و ۵۴۳ (با اندکی تغییر).

بورستین پس از آنکه با صراحت اظهار می‌دارد: «منظور و مقصود از «ناوگان گنج بزرگ» برای غربی‌ها قابل درک نیست»؛ می‌نویسد:

هدف‌ها و دیدگاه «چنگ‌هو» از هدف‌های ناوگان اروپای عصر کشفیات مانند دو قطب از هم فاصله داشتند. پرتغالی‌ها که در کرانه باختری آفریقا و در دماغه هند سفر می‌کردند در پی افزودن به ثروت خود، به دست آوردن مواد خام و کالای بازرگانی و فرآورده‌های تفتنی و واردکردن کافران به دین مسیح بودند. دیدیم که واسکو دو گاما پارچه‌های راه‌راه، طشت لباسشویی، مهره و قند کلوخه^۱ به عنوان کالای بازرگانی برده بود که ساموری^۲ کلکته آن‌ها را مسخره و تحقیر کرد. کالاهایی که پرتغالی‌ها به دست آوردند شامل هزاران برده بود که تعداد آنان تا میانه قرن هفدهم به یک میلیون و سیصد و پنجاه هزار نفر بالغ شد. آنان با کشتی‌های مسلحی که داشتند از تعرض و ترور روگردان نبودند.^۳

واسکو دو گاما در فوریه ۱۵۰۲ از لیسبون رهسپار هند شد. این بار یک اسکادران کامل می‌برد تا کلکته را مستعمره پرتغال کند. وی در حوالی ساحل مالابار^۴ به یک دوبه برخورد که حجاج مسلمان را از مکه به کشورشان برمی‌گرداند. از آنان خواست که هرچه دارند تسلیم کنند. یکی از ملوانان که خاطرات سفر را یادداشت کرده است چنین می‌نویسد: «چون مسافران دوبه در اجرای دستور گاما درنگ کردند، خود ما به دور آن کشتی رفتیم. آنان ۳۸۰ زن و مرد و کودک بودند. حدود دوازده هزار دوکان نقد و اشیای دیگر به ارزش ده هزار دوکان از آنان گرفتیم و کشتی را با سرنشینانش با باروت سوزانیدیم. آن روز اول اکتبر بود.»

روز ۳۰ اکتبر که گاما به کلکته رسید به ساموری دستور داد تا تسلیم شود و همه مسلمانان را از شهر بیرون کند. چون ساموری دفع‌الوقت کرد و

۱. «قند کلوخه» پاره‌های قند می‌باشد که نه به صورت «کله‌قند» است و نه به صورت خب و قطعات بریده منظم. این نوع قند پاره‌های غیرهم‌شکل قند است که در بازارها به فروش می‌رسد [لغت‌نامه دهخدا؛ مدخل «کلوخه» (با اندکی تغییر)].^۵

۲. Samuri به معنی پادشاه.^۶

۳. کاشفان؛ ص ۲۵۲.

۴. مالابار قسمتی از جنوب غربی هندوستان است که در حدود یک سوم جمعیت آن را مسلمان‌ها تشکیل می‌دهند. مرکز آن «کالیکوت» است [لغت‌نامه دهخدا، مدخل مالابار].^۷

نمایندگانی برای مذاکره فرستاد، گاما پاسخی صریح داد: عده‌ای از کسبه و ماهیگیران را که در لنگرگاه بودند، گرفت و بلافاصله به دار آویخت، سپس بدنشان را قطعه‌قطعه کرد و سر و دست و پایشان را در یک قایق گذاشت و با پیامی به زبان عربی برای ساموری فرستاد و سفارش کرد که از «هداییش» خورشی برای خود تهیه کند.^۱

پرتغالی‌ها در دوران قدرت خود با همان روش بر هند فرمان می‌راندند. یک بار که «المیدا» نایب‌السلطنه هند به یک پیک بدگمان شد دستور داد چشمانش را درآوردند. آلبوکرک نایب‌السلطنه دیگر برای وادارکردن اعراب به تمکین بینی زنان و دست مردان را می‌ژید. کشتی‌های پرتغالی که برای نخستین بار به لنگرگاهی می‌رسیدند اشخاصی را می‌گرفتند و از دکل‌های کشتی می‌آویختند تا هدف و منظور خود را به مردم بنمایانند.^۲

نیروی دریایی «چنگ‌هو» از دنیای دیگری بود. هدف هیئت‌های بزرگ پرهزینه و دوربرد، گردآوری ثروت یا بازرگانی و یا وادارکردن مردم به تغییر دین خود یا حمله و جمع‌آوری اطلاعات علمی نبود. کمتر هیئت اعزامی دریایی در تاریخ مقصدی جز آنچه در بالا گفته شد، داشت. /.../ «چنگ‌هو» در پی برده و طلا و ادویه نبود. نمی‌توان ادعا و ثابت کرد که چینی‌ها چشم به دارایی دیگران داشتند. پرتغالی‌ها به قصد غارت متعرض مردم آسیا می‌شدند و قصد تصاحب سرزمین‌شان را داشتند اما چینی‌ها با عطا و بخشش توجه مردم سایر کشورها را به خود جلب می‌کردند. این ملت دستورات مسیح را که می‌فرماید «دادن از گرفتن شریف‌تر است»، عملی می‌کرد و به جای خرمهره و خرت و پرت کودکانه، ظریف‌ترین گنجینه‌های هنری را به ارمغان می‌برد. سفرهای اروپاییان به آسیا فقط به منظور به دست آوردن فرآورده‌ها و محصولات آن قاره بود، اما چینی‌ها در مسافرت‌های دریایی خود نشان دادند که به آنچه دارند قانع اند. /.../ چینی‌ها همان‌گونه که سوداگر و مهاجم نبودند، در پی به راه انداختن جنگ مذهبی هم برنیامدند. پرتغالی‌ها در آسیا غیرمسیحیان را تحمل نمی‌کردند و بر آنان ستم روا می‌داشتند و وادار می‌کردند تا به دین مسیح درآیند. /.../ «چنگ‌هو» نه تنها مردم را در راه خدا مورد تعقیب و آزار

۱. کاشفان؛ صص ۲۳۴ و ۲۳۵.

۲. همان؛ صص ۲۵۲.

بخش سوم: کشف آمریکا، نه با کلمب! / ۲۴۷

قرار نمی‌داد، بلکه به هر جا که وارد می‌شد از دین و کیش مرسوم پشتیبانی می‌کرد.^۱

بورستین با وجودی که تفاوت‌های عمیقی را در رفتار «چنگ‌هو» با امثال واسکو دو گاما - و البته کریستف کلمب - برمی‌شمرد لیکن او نیز در بیان علت این تفاوت رفتار کاملاً ناموفق است و در واقع خود او نیز چنان‌که گفته است منظور و مقصود «چنگ‌هو» برایش قابل درک نیست. شاید به همین دلیل، بعضی انگیزه‌هایی را که بورستین در ارتباط با سفرهای چینیان برمی‌شمرد ضعیف و غیرقابل قبول است. به عنوان مثال به نظر وی تصمیم امپراتور یونگ‌لو برای اعزام هیئت‌ها، ناشی از ابتلای او به جنون «خودگنده‌بینی» بوده است! اگر یونگ‌لو چنین جنونی داشته است، عمل امپراتور دیگری که پس از او - و البته بعد از یک دوره فترت و توقّف سفرها - با قوتی بیشتر، پشتیبان سفرهای «چنگ‌هو» بوده است را با چه برجسی باید تفسیر کنیم؟! او همان امپراتوری است که هیئت هفتم را که بزرگ‌تر و گسترده‌تر از هیئت‌های پیشین بود، اعزام داشت. این هیئت ضمن سفری دوساله، با بیست‌وهفت هزار و پانصد و پنجاه افسر و خدمه به دورتر از مناطق قبلی رسید.^۲

همچنین بورستین در جای دیگر می‌نویسد چینیان امیدوار بودند تا این‌گونه تمام جهان را ستایشگر قلبی یگانه مرکز تمدن کنند.^۳ در این صورت باید پرسید برخوردهای قهرآمیز دیگر این فرمانروایان چگونه توجیه‌پذیر است؟! نکته‌ای که مورد توجه امثال فیتزجرالد قرار نگرفته مسلمان بودن «چنگ‌هو» است. مسلمان بودن وی از اساسی‌ترین نکات مربوط به اوست. چندان‌که رافائل ایزرائیلی استاد یهودی دانشگاهی در رژیم صهیونیستی اسرائیل، وقتی می‌خواهد از او یاد کند، می‌نویسد:

۱. همان: صص ۲۵۵-۲۵۳.

۲. همان: ص ۲۵۰.

۳. همان: ص ۲۵۲.

۴. همان: ص ۲۵۳ (با اندکی تغییر).

«جنگ هو» دریانورد و کاشف مشهور دوره مینگ که قبل از کریستف کلمب می‌زیست، مسلمان بود.^۱

بورستین نیز اگرچه ذکر می‌کند «جنگ هو» مسلمان به دنیا آمده است، اما مطلقاً به تأثیر این موضوع در اتخاذ روشی کاملاً منحصر به فرد و یگانه - که در امر اکتشافات دریایی با «جنگ هو»ی مسلمان، آغاز شده و با «جنگ هو»ی مسلمان نیز ختم گردیده است - توسط هیئت‌های اکتشافی چینی ندارد.

چنان که پیش‌تر نیز گفتیم، غربیان پس‌خور داشتن یک حرکت اکتشافی را در غارت و استعمار سرزمین کشف شده می‌بینند و اگر کسی به هر دلیل - اعم از اعتقادات و امکانات - چنین نکند، بر خود لازم نمی‌دانند که چنین اقداماتی را نیز در تاریخ اکتشافات جغرافیایی - و صد البته از نوع غربی آن - ذکر کنند.

«جوزف نیدم» تاریخ‌دان بریتانیایی علم و تکنولوژی چین، می‌نویسد:

خلأقیت خارق‌العاده و بصیرت شگفت‌انگیز چینیان باستان و قرون وسطی به طبیعت، دو پرسش بنیادی در برابر ما مطرح می‌کند. نخست اینکه چرا چینیان این قدر از تمدن‌های دیگر پیش بوده‌اند؛ دوم اینکه چرا اینک قرن‌ها از بقیه جهان جلوتر نیستند؟ به نظر ما مسئله به تفاوت‌های فراوان نظام‌های اجتماعی و اقتصادی در چین و غرب مربوط می‌شود.^۲

جا دارد علاقه‌مندان و اهل تحقیق خود به لحاظ تاریخی به ریشه‌یابی علت قطع این سفرهای دریایی - که به عقب‌نشینی بزرگ شهرت دارد - پردازند و روشن نمایند که علت واقعی تجدید نظر امپراتوران چین چه بوده است؛ آیا علت چنان که فیتزجرالد می‌گوید به رقابت دیرین میان خواجه‌های دریاری و کارگزاران حکومتی بازمی‌گشته،^۳ یا به بهای گزاف مربوط به انجام سفرها،^۴ یا

۱. مسلمانان چین: رویارویی دو فرهنگ؛ رافائل ایزرائیلی؛ حسن تقی‌زاده طوسی؛ بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی؛ مشهد؛ ۱۳۶۸؛ ص ۸۸ (با اصلاح متن).
۲. ماهنامه پیام یونسکو؛ سال بیستم؛ شماره ۲۲۱؛ آبان ۱۳۶۷؛ (اکتبر ۱۹۸۸ میلادی) [تاریخ انتشار: اسفند ۱۳۶۸]؛ ص ۷ (مقاله‌ای با عنوان «پیشگامان علم جدید» نوشته «جوزف نیدم»).

۳. تاریخ فرهنگ چین؛ صص ۵۴۳ و ۵۴۴.

۴. کاشفان؛ ص ۲۵۴.

بخش سوم: کشف آمریکا، نه با کلمب! / ۲۴۹

به علت دیگری - که از دیدها پنهان مانده است و باید آن را یافت -
بازمی‌گردد؟

گاهنامه کهن چینی و شواهد روز دانش گیاه‌شناسی

در گاهنامه کهن چین آمده است که نزدیکی‌های سال ۵۰۰، هوی‌شان همراه گروهی از سمرقند به سوی خاور با دریانوردی، به آلاسکا و هم‌مکزیگ دست یافتند. اگر داستان درست باشد، هوی‌شان پانصد سال پیش از لیف اریکسون به آمریکا رسیده بود، همچنین به درستی که لیف اریکسون پانصد سال پیش از کلمب.^۱

کنکاش‌گران در چند و چون اکتشافات جغرافیایی، راه‌های متنوع و گوناگونی یافته‌اند. از جمله در سال‌های میانی قرن بیستم:

کنگره خاورشناسان آمریکایی در فیلادلفیا تشکیل گردید و در گروه پژوهش‌های خاوردور پروفیسور دکتر «هوی‌لین لی»^۲ استاد گیاه‌شناسی دانشکده کشاورزی دانشگاه پنسیلوانیا که اصلاً چینی است، در برابر کارشناسان مسائل خاوردور، یک سخنرانی ایراد کرد و بیان داشت که دریانوردان عرب، سرزمین آمریکا را کشف کرده بودند.

دکتر «هوی‌لین لی» در هشت سال اخیر، به پژوهش و بررسی گیاهان، میوه‌ها و جانداران گوناگونی که از مهاجرت‌ها و مسافرت‌های ملت‌ها و گروه‌ها به جای مانده‌اند، پرداخته است. این استاد در خلال مطالعات و پژوهش‌های خود، به دو سند به زبان چینی از سده دوازدهم میلادی دست یافت؛ یکی از آن‌دو «لینگ - وای - تای - تاه» (یعنی ماورای بحار) نام دارد و دیگری از سده سیزدهم میلادی است به نام «تش - فای - شی» (یعنی: توصیف ملل بیگانه). در این دو سند چنین آمده است که این سرزمین «مولان‌پی» (Mu-Lan-Pi) را «تا - شی» که به زبان چینی

۱. آفرینندگان: چه کسی نخستین بار به سرانجام رسانید؟؛ جی.سی. تورنلی؛ حیدر امینی

هرسینی؛ انتشارات گوتنبرگ؛ تهران؛ ۱۳۸۸؛ ص ۳۲.

«مسلمانان» اند،^۱ کشف کرده‌اند.

برای اینکه عرب به «مولان‌پی» / یعنی آمریکا/ برسد ناگزیر بود که بیش از صد روز در دریا با کشتی‌های بادی بسیار بزرگ، پیوسته رو به غرب سفر کند. در آن هنگام دانشمندان فکر می‌کردند که این سفرهای اعراب در دریای مدیترانه، از اسکندریه به جنوب اسپانیا است؛ ولی دکتر «هوی‌لین لی» در درستی این گفته دودلی نشان می‌دهد؛ چرا که اسناد دیگر و همچنین طول زمانی که آن سفر دربر داشت، خود می‌رساند که آن مسافت و دوری برای اسپانیا نبود؛ به‌ویژه اینکه فنیقی‌ها و پیشینیان در مدت خیلی کمتر از آنچه گفته آمد، به اسپانیا می‌رسیدند.

آنچه نظریه دکتر لی را استواری می‌بخشد، پژوهش‌ها و مطالعاتی است که بر پایه دانش گیاه‌شناسی بار است. دانستنی‌هایی که از سده دوازدهم و سیزدهم به دست آمده است، نشانگر وجود برخی از گیاهان است در «مولان‌پی» که پیش از کلمب تا رسیدن او به آمریکا، در دنیای قدیم (اروپا) شناخته نشده بود و این می‌رساند که این گیاهان از راهی جز اروپا و پیش از کریستف کلمب بدین سرزمین آمده است.^۲

نظریه‌های منزیس انگلیسی درباره کشف آمریکا توسط «چنگ‌هو»

نگارنده این سطرها در تلاش برای تکمیل مطالعات خود در مورد ماجرای کشف آمریکا، در فضای مجازی با «نظریه‌های منزیس انگلیسی درباره کشف آمریکا توسط چنگ‌هو» مواجه شد^۳ که تقدیم گزارش کوتاهی از آن به

۱. «واژه "دا - شی" (Ta-Shih) نه فقط در مورد مسلمانان و اعراب چین، بلکه برای کلیه

اعراب و مسلمانان به کار می‌رفت.» [مسلمانان چین: رویارویی دو فرهنگ؛ ص ۴۶] ۲. ماهنامه کانون (وابسته به کانون دفترداران و دفتریاران قوه قضائیه)، دوره اول؛ شماره ۱۶۳؛ آبان و آذر ۱۳۵۱؛ صص ۵۳-۵۵ (با گزینش و اندکی تغییر) [مقاله‌ای با عنوان «قبایلت برای مکتشف جهان جدید یا کشف آمریکا به دست مسلمانان» (برگرفته از مجله آلمانی Das Magazin چاپ اشتوتگارت، شماره ششم، ژانویه ۱۹۶۱)؛ ترجمه م.س. رادش].

۳. از جمله می‌توان به سایت شخصی منزیس مراجعه کرد به این نشانی:

خوانندگان علاقه‌مند لازم دیده شد:^۱

گاوین منزیس^۲ (متولد ۱۹۳۷ م.) مورخ انگلیسی - و از اعضای بازنشسته نیروی دریایی انگلستان - در کتاب خود، تحت عنوان «۱۴۲۱: سالی که چین، آمریکا را کشف کرد»^۳ مدعی است دریانوردان چینی پس از دو سال دریانوردی در سراسر جهان، آمریکا را کشف کرده‌اند و این زمان البته حدود هفتاد سال قبل از سفر کریستف کلمب است.

او همچنین بر این باور است که چینی‌ها استرالیا را نیز در همین مقطع زمانی پیش از آنکه جیمز کوک انگلیسی حدود سیصد و پنجاه سال بعد سفر مشهور خود را به آن سرزمین انجام دهد، کشف کرده‌اند.

منزیس معتقد است دریاسالار «چنگ‌هو» در سال ۱۴۲۱ م. (یعنی ده‌ها سال قبل از کلمب) به آمریکا سفر کرده است.

منزیس با تاریخ چین آشنا است و چندان با این کشور و مردمانش در تعامل بوده که واجد عنوان استاد افتخاری دانشگاه یونان چین است.

انتشار سخنان منزیس بحث و جدل فراوانی را در جهان به راه انداخته است. رسانه‌های انگلیس به بازبینی این کتاب پرداخته‌اند و روزنامه نیویورک تایمز نیز در قالب مقالاتی آن را بررسی کرده است.

منزیس می‌گوید که این کتاب ماحصل سال‌ها مطالعه و پژوهشی است که انجام داده و «جمعیت جغرافیای بریتانیا در لندن» آن را تایید کرده است و او درباره آن در تلویزیون مصاحبه داشته و ۳۶ کشور جهان نتایج تحقیق او را از زبان او شنیده‌اند.

منزیس از نقشه پرتغالی‌ها که قدمت آن به سال ۱۴۲۴ برمی‌گردد و جزایری را در کارائیب به تصویر می‌کشد، یافته‌های جدیدی را به دست آورد.

وی گفت: پرتغالی‌ها مدعی‌اند کل جهان ۷۰ سال قبل از روزگار کلمبوس

۱. خوانندگان محترم التفات دارند که آنچه در پی خواهد آمد (برگرفته از بعضی کندوکاوهای اینترنتی در تابستان ۱۳۹۲)، گزارشی نه چندان قطعی و نه به آن معنا دقیق است؛ البته چنین گردآمده‌هایی صرفاً برای به دست آوردن برخی سرنخ‌ها و مرور برخی مطالب مناسب است نه به منظور استناد قطعی بدان‌ها. ◇

2. Gavin Menzies.

3. 1421: The Year China Discovered the World.

ترسیم شده است؛ اما توسط چه کسی؟ با بررسی نقشه‌های دیگر می‌توان دریافت این کار توسط چینی‌ها رخ داده است.

کتاب جدید وی در برگیرنده تجارب دریانوردی او و یافته‌های تحقیقات تیمی از کارشناسانی است که به همت وی برای مقایسه و بررسی مجموعه اسناد چند زبانه، نقشه‌نگاری و بیولوژیکی تنظیم شده است.

در سال ۱۴۲۱، امپراتور «زو دی»^۱ ناوگان جنگی چین متشکل از ۸۰۰ جانک غول پیکر (کشتی ته پهن و بادبان دار چینی یا ژاپنی) را روانه نقاط ترسیم نشده در نقشه و فراتر از افق کرد تا نمایندگان مجری افتتاح شهر ممنوعه را به کشور بازگرداند و با کشف مناطق جدیدی، خراج فراوانی را با خود به ارمغان آورند.

«منزیس» مسیر حرکت این جانک‌ها را در سراسر جهان مرور کرد و به سنگ‌های نشان‌داری در نقاط مختلف جهان دست یافت که روی آن به یکی از زبان‌های آسیایی مطالبی حک شده بود. همچنین کشفیات دیگری وی را به درست‌بودن مسیر تحقیقش متقاعد ساخت. این کشفیات اسنادی را نمایان کرد که نشان می‌داد قبل از دوره کلمبوس مردمانی که به زبان چینی سخن می‌گفتند، پای به قاره آمریکا گذاشته‌اند. این ادعا با تحقیقات دانشمندان روی مواردی از دی.ان.ای. نیز تکمیل شد.

«منزیس» اطلاعاتی را بررسی کرد و دریافت اولین اروپایی‌هایی که به آمریکا پای نهاده بودند، مرغ، برنج و ظروف چینی را در آنجا یافته بودند. بررسی‌ها ردپایی از چینیان را در سراسر آمریکا از جمله کالیفرنیا، مکزیکو، آرکانزاس، فلوریدا و غیره نمایان کرد.

به نظر منزیس یک دریاسالار چینی با ناوگان خود در قرن ۱۵ میلادی به همراه ۳۰ هزار مرد جنگی برای گسترش دامنه حکومت خانواده مینگ چین وارد قاره آمریکا شده است.

منزیس نوشته است، این دریاسالار چینی نقشه‌ای نیز ترسیم کرده بود که بعدها کریستف کلمب براساس آن در سال ۱۴۹۲ توانست به آمریکا برسد.

منزیس می‌کوشد تا نشان دهد برخلاف تصور رایج، کاشفان واقعی قاره آمریکا چینی‌ها بوده‌اند و نه اروپایی‌ها. او حتی مدعی کشف نسخه‌ای از

بخش سوم: کشف آمریکا، نه با کلمب! / ۲۵۳

اولین نقشه کامل جهان شده که می‌گوید در سال ۱۴۱۸ توسط چینی‌ها ترسیم گردیده است. این نقشه تاکنون به عنوان نقشه ونیزی‌ها شناخته می‌شده است؛ اما منزیس استدلال می‌کند دولت ونیز در قرن پانزدهم نه امکان‌ات مادی و نه دانش و علم کافی برای تولید چنین نقشه‌ای نداشته و نقشه مزبور توسط بعضی جهان‌گردان به ونیز آورده شده است.

از زمانی که منزیس نظریه خود را طرح کرده شواهد گوناگونی از اقصای نقاط جهان، خصوصاً قاره آمریکای شمالی و جنوبی که ادعای او را ثابت می‌کند توسط دیگر محققان جمع‌آوری و برای او ارسال شده است؛ از جمله بازمانده‌های کشتی‌های چینی در سواحل شرقی و غربی آمریکا و یا آثار سکونت برخی از چینی‌ها در قاره آمریکا هنگام ورود اروپایی‌ها که به نوعی در تاریخ رایج نادیده گرفته شده است.

منزیس می‌گوید در فاصله سال‌های ۱۴۰۵ تا ۱۴۲۱ چین، امپراتور قدرتمندی داشت که ۳۰۰۰ کشتی ساخت و به سفرهای دریایی اعزام داشت. او تأکید کرد در سال ۱۴۲۱ م. که چینی‌ها در اوج قدرت بودند و بسیاری از بناهای عظیم تاریخی نظیر دیوار چین در این سال افتتاح شد، انگلیس و فرانسه در اثر جنگ‌های فرسایشی با همدیگر در نهایت عقب‌ماندگی، فلاکت و ضعف به سر می‌بردند.

به نظر منزیس، این فرستادگان فقط به کشورهای پیرامون اقیانوس آرام تا اقیانوس اطلس سفر نکرده‌اند، بلکه به آن سوی اقیانوس آرام نیز رسیده‌اند. منزیس همچنین معتقد است این دریانوردان چینی اولین کسانی بوده‌اند که نقشه اقیانوس هند و به خصوص آفریقا را به طور صحیح و کامل طراحی کرده‌اند؛ حتی او معتقد است آن‌ها به قاره آمریکا رفته و نقشه اقیانوس اطلس را در آنجا کشیده و سپس از طریق شمال اروپا به چین بازگشته و نقشه آسیا و اروپا را تکمیل کرده‌اند.

چیز اساسی‌ای که در حرف‌های این نویسنده انگلیسی به چشم می‌خورد این است که این چینی‌ها بوده‌اند که نقشه کامل را کشیده و نقشه اساسی اروپا را در قرن شانزدهم به تصویر کشیده‌اند.

در این حال منزیس خود را در مقابل نقشه پرتغالی‌ها که در سال ۱۵۰۲ کشیده‌اند می‌گذارد و می‌گوید محال است که این نقشه را پرتغالی‌ها کشیده باشند زیرا برای کشیدن آن در آن زمان و با ابزار موجود در آن موقع زمان بسیاری لازم بود و نمی‌توان نقشه را بدون داشتن طول‌های

جغرافیایی کشید. چنین صنعتی تا قبل از قرن هجدهم میلادی هنوز به اروپا نرسیده بود و این تنها چینی‌ها بوده‌اند که می‌توانستند از ابزارهایی که در اختیار داشتند به طول جغرافیایی به طور دقیق دست یابند. منزیس معتقد است که بدون شک، بدون کمک ایرانیان و مسلمانان چنین کاری از عهدهٔ چینی‌ها به تنهایی بر نمی‌آمد. به نظر وی چینی‌ها حتی با قراردادن جوایزی نظیر «دفن دریانوردان در مکه در صورت فوت در هنگام ماموریت» آن‌ها را به استخدام در آوردند. او اشاره می‌کند آن زمان جمعی از ایرانیان که در چین ساکن شده بودند نیز در این ماجرا نقش مهمی داشته‌اند.

در مورد نظریهٔ منزیس انگلیسی و نظریه‌هایی مشابه آنکه گسترش مثبت و خاصی در رسانه‌های بین‌المللی پیدا می‌کند دست‌کم می‌توان از یک چیز مطمئن بود و آن اینکه اگر شواهد و مستندات منزیس از استحکام علمی لازم برخوردار باشد، رسانه‌های غربی هرگز هیچ واقعییتی را فاش نخواهند کرد و به آن نخواهند پرداخت، مگر آنکه به‌نحوی بخش از منافع کوتاه‌مدت یا درازمدت غربیان را تأمین کند. وقتی امثال منزیس از اسلام و مسلمانان سخن می‌گویند باید دید دقیقاً از کدام اسلام و کدام مسلمان سخن می‌گویند و مخاطب را به کدام سمت و سو پیش می‌برند.

منزیس در اثر دیگری که دارد و در آن به وقایع سال ۱۴۳۴م. پرداخته،^۱ مدّعی است که مرادوهٔ با چینیان دریانورد، بُنیهٔ رنسانس را در اروپا فراهم آورده است که این سخن هم در جای خود باید مورد نقد و واکاوی لازم قرار گیرد.^۲

به هر صورت بدون توجه به «نقش تعریف‌شدهٔ امروزی چین در جهان آینده» و «پشت‌صحنهٔ فعالیت‌های گستردهٔ رسانه‌ای در به شهرت رسانیدن اشخاص و نظریه‌ها» نمی‌توان به تحلیل دقیقی از چرایی انتشار دیدگاه‌های منزیس و ترویج آن در این مقطع زمانی دست یافت.

در مباحث فرهنگی کلان، با پدیده‌ای مواجه هستیم که می‌توان آن را

1. 1434: The Year a Chinese Fleet Sailed to Italy and Ignited the Renaissance.

۲. با استفاده از سایت منزیس به این نشانی: www.gavinmenzies.net

جایجایی «کارکردهای آشکار و پنهان مقوله‌های فرهنگی» نامید. گاهی انتشار یک کتاب یا فیلم در یک کشور، اتفاقی خلاف اخلاق تلقی می‌شود، ولی انتشار همان کتاب یا فیلم پس از گذشت یک قرن در همان کشور، اقدامی موافق اخلاق و ارزش‌های اعتقادی ارزیابی می‌گردد.^۱ معلوم است که گذر زمان و برخی پیشرفت‌ها (یا سیر قهقرایی جوامع)، به عنوان یک عامل مؤثر عمل می‌کند.

حال با توجه به این توضیح باید دید برای غربی‌ها در نیمه نخست قرن بیست و یکم سهم کردن چین در رنسانس و نوزایی تمدن آمریکایی، همان معنایی را دارد که یک‌صد سال پیش داشت، یا نه؟

۱. در این زمینه می‌توان نمونه‌های متعددی را معرفی نمود که اینجا مجال آن نیست. امید است بتوان در فرصتی مناسب و متناسب به این مهم پرداخت. ◊

نقش مسلمانان در کشف قاره نیم کره غربی (آمریکا)

آرمسترانگ اسپری نویسنده و داستان پرداز آمریکایی می نویسد:
پس از آنکه جنگ با «مغربیان»، با پیروزی اسپانیا پایان گرفت، پس از نه ماه انتظار، سرانجام ایزابیل و فردیناند در کاخ «الحمراء» برای شنیدن طرح کلمب گرد آمدند.^۱

مقصود اسپری از «مغربیان»، مسلمانان است. بسیاری از تاریخ نگاران غربی، آگاهانه از طرح نقش مسلمانان در تمدن اسپانیا پرهیز می کنند و اگر گاه ناچار شوند که از ایشان یاد کنند، نام هایی بر آنان می نهند که هویت اسلامی شان را باز نشاناساند. به این ترتیب، خواننده نمی تواند میان درخشش های علمی و فرهنگی مسلمانان با اسلام پیوندی بیابد. «اسپری»، در چند جای دیگر این کتاب نیز - که نخستین بار در سال ۱۳۴۰ ه.ش. با سرمایه گذاری آمریکاییان و به منظور اثرگذاری بر نوجوانان ایرانی منتشر شد - از مسلمانان اندلس با نام مغربیان یاد کرده است.^۲

۱. کریستف کلمب؛ آرمسترانگ اسپری؛ ترجمه مجید روشنگر؛ ص ۶۰.
۲. جای تأمل است که این روش نویسنده به ترجمه فارسی هم انتقال یافته است! مترجم، تنها از جایگاه جغرافیایی مغربیان یاد کرده و در پانویست افزوده خود (ص ۱۳) نوشته است: «ساکنان کرانه آفریقایی دریای مدیترانه که در قرن یازدهم میلادی، اسپانیا را گشودند.» در اینجا توجه به این نکته لازم است که اگرچه غربی ها و غریزدگان دنبال پوشاندن یا محو کردن نام اسلام و مسلمانان از اسپانیا هستند و ما منتقد این مسیر هستیم ولی در عین حال نقد عملکرد حکومت اندلس که از بازماندگان امویان بوده اند در جای خود، امری لازم و سزاوار است. ♡

کتمان نقش مسلمانان در تمدن اسپانیا و اروپا، یک ترفند زشت فرهنگی است که میان پژوهشگران و تاریخ‌نگاران غربی رواج دارد. با آنکه تاریخ‌نگاران مسلمان اندلس درباره تاریخ نه قرن حکومت اسلام بر شبه جزیره «ایبریا»، کتاب‌ها نوشته‌اند، صلیبیان متعصب بسیاری از تألیفات آنان را از میان برده‌اند و بر نه قرن تاریخ اسلامی این سرزمین پرده فراموشی افکنده‌اند. امروز، اگر کتاب‌های تاریخ مدارس اسپانیا را مطالعه کنید، می‌نگرید که پس از ذکر تاریخ حکومت «واندال» و «روم» و «ویزیگوت» بر اسپانیا، تاریخ نه قرن حکومت اسلام در اسپانیا را در حدود یک صفحه جای می‌دهند و فراموش‌کارانه از آن می‌گذرند؛ اما اهل تحقیق می‌دانند تاریخ دوره اسلامی اندلس و تمدن شکوفای آن، مایه افتخار مردم اسپانیاست؛ حتی آثار اسلامی باقیمانده در اسپانیا یکی از منابع مهم درآمد ملی آن سرزمین است.^۱

نباید از یاد برد که همان شوکت دیرینه تمدن اسلامی اندلس بود که زمینه‌ساز کشف آمریکا شد.

حتی «شورای اتحادیه کشورهای عرب» هم در این مورد احساس مسئولیت کرد و در نشست سال ۱۹۸۸، از کشورهای عرب دعوت کرد در جشنواره‌های برگزار شده در اسپانیا به مناسبت پانصدمین سال کشف آمریکا و نیز نمایشگاه بین‌المللی «سیویلیا» در سال ۱۹۹۲ شرکت کنند و حقیقت مزبور را برای جهانیان روشن سازند.^۲

پروفسور حمید مولانا محقق ایرانی مقیم آمریکا، بر این باور است که: مسلمانان نه تنها در سفر و دریانوردی کریستوفر کلمبوس^۳ در ۱۴۹۲ میلادی به قاره آمریکا به وی کمک کردند، بلکه در کشف این سرزمین توسط اروپایی‌ها با آنان همراه بودند. ماجرای مسافرت کلمبوس به قاره

۱. رجوع شود به: اسلام در غرب؛ صص ۲ و ۳.

۲. رجوع شود به: فصلنامه علمی دینی فرهنگی مشکوة (وابسته به بنیاد پژوهش‌های اسلامی

آستان قدس رضوی)؛ شماره ۳۲؛ پاییز ۱۳۷۰؛ ص ۱۱۶.

آمریکا و دریاسالاری او دقیقاً موقعی صورت می‌گیرد که قبل از آن، آخرین حکومت مسلمانان بر شبه‌جزیره اسپانیا کاملاً توسط شاهزاده‌های مسیحی آن منطقه خاتمه یافته و اطلاعات و دانش انباشته‌شده چند قرن تمدن اسلامی در اروپا و به‌ویژه در آن منطقه، در رشته‌های جغرافیا، تاریخ، نجوم، ریاضیات، دریانوردی، نقشه‌برداری، و تبخّر و فناوری‌های جهان‌گشایی به دست مسیحیان اسپانیایی و پرتغالی افتاده است. فرضیه معتبری که از طریق برخی تاریخ‌نویسان و دانشمندان ارائه شده، حاکی از این است که حداقل ۲ قرن قبل از کشف قاره آمریکا به‌وسیله کلمبوس، مسلمانان شبه‌جزیره اسپانیا و قاره آفریقا موفق شدند به قاره آمریکا دست یافته و حتی با اهالی بومی آن سرزمین آمیزش داشته باشند.^۱

شواهد زیادی دلالت بر این دارد که مسلمانان، حداقل پنج قرن پیش از کریستف کلمب، از اسپانیا و غرب آفریقا به قاره آمریکا^۲ رسیده‌اند. به عنوان مثال آمده است که در اواسط قرن دهم، در دوران حکومت خلیفه اموی عبدالرحمن سوم (۹۲۹-۹۶۱ میلادی)، مسلمانان آفریقایی تبار از بندر اسپانیایی دلبا^۳ (پالوس) به طرف غرب به سوی «اقیانوس تاریک و مه‌آلود»^۴ حرکت و پس از یک غیبت طولانی با غنایم زیادی از «سرزمین عجیب و ناشناخته»^۵ مراجعت کردند. این واضح است که مردم مسلمان تبار بوده‌اند که کریستف کلمب و کاشفان بعدی اسپانیایی را به دنیای جدید همراهی کرده‌اند.^۶

محققان تاریخ علوم معتقدند اگر مسلمان‌ها و تمدن اسلامی نبود، «کریستف کلمب» با آن وسایل مقدماتی خودش هرگز نمی‌توانست به آمریکا

۱. ماهنامه خردنامه همشهری؛ شماره ۱۶؛ تیر ۱۳۸۶؛ ص ۶ (مطلبی با عنوان «اسلام در آمریکا: جامعه مسلمانان آمریکا و چالش‌های دنیای معاصر» نوشته «حمید مولانا» با اندکی تغییر).

2. Americas.

3. Delba (Palos).

4. Ocean of Darkness and Fog.

5. Strange and Curious Land.

۶. اسلام در آمریکا (مجموعه مقالات)؛ ص ۷ [برگرفته از مقاله‌ای با عنوان «حضور مسلمانان در قاره آمریکا پیش از کریستف کلمب»؛ نوشته «یوسف مروئه» (Yousef Mroueh)].

برسد. اسطربلاب و قبله‌نما و امثال این‌ها در تمدن اسلامی توسعه پیدا کرد و با دقت خاصی ساخته شد که بتوانند بروند و قطب را پیدا کنند و راه‌ها را کشف نمایند و دریانورد باشند.^۱

مورخان غربی اصرار جدی بر مکتوم‌داشتن جایگاه اسلام و مسلمانان در کشف آمریکا دارند. وقتی از تاریخچه اسلام در آمریکا سخن گفته می‌شود، می‌توان از دو منظر به آن نگریست:

الف) اسلام به عنوان دین بردگان و به اصطلاح دین طبقات پست (چرا که بسیاری از بردگانی که از قاره آفریقا ربهوده و به آمریکا آورده شدند، مسلمان بودند)؛

ب) اسلام به عنوان دین دانشمندان، کوشندگان و شجاعانی که کلیدی‌ترین نقش را در کشف دنیای نو داشته‌اند. همان دانشمندان و سیاحان مسلمانی که بدون اندیشه سلطه‌جویی و بدون قصد کشتار و چپاول، صرفاً به تشویق اسلام و کتاب آسمانی‌شان یعنی قرآن کریم - که ایشان را به علم‌آموزی و جهان‌گردی تشویق کرده و به تقوا امر فرموده - وجود قاره جدید را حدس زده‌اند و با سفرهایی از سر تیزهوشی و شجاعت به آن پا نهاده‌اند.

روشن است مطرح‌شدن مسلمانان و اسلام به این صورت اخیر که طبعاً در اقبال به اسلام مؤثر است و میراث مدّعیان آمریکاییان در برخورداری از پیشینه تمدنی یونانی و رومی را بر باد می‌دهد، ابداً خوشایند رسانه‌های عظیم یهودی در عالم نیست و به هر طریق ممکن که بتوانند، جلوی آن را می‌گیرند. در بررسی نقش مسلمانان در کشف قاره آمریکا باید به دو زمینه توجه نمود: یکی توانایی ایشان به لحاظ نظری در این زمینه، و دیگر قدرت عملی ایشان در پیمودن اقیانوس اطلس.

۱. سهم اسلام در تمدن جهان؛ محمدحسن ناصرالدین صاحب‌الزمانی / مشهور به ناصرالدین صاحب‌الزمانی / مؤسسه انتشارات بعثت؛ تهران؛ بی‌تا (ثبت‌شده در کتابخانه ملی به تاریخ ۱۳۵۳/۷/۲۲)؛ ص ۴۳.

به نظر ما این دو توانایی نظری و عملی توأم با یکدیگر در مسلمانان جمع بوده است و ایشان هم درباره قاره نیم کره غربی - که بعداً آمریکا نام گرفت - هم پیشاپیش صاحب نظریه بوده اند، و هم با طراحی و ساخت ابزار لازم و سفر به آن سامان، قدرت عملی خویش را نشان داده اند.

در ادامه، با معرفی ابوریحان بیرونی - به عنوان پرچم دار توانایی های نظری مسلمانان - و شمه ای از اختراعات و دیدگاه هایش به بررسی نقش وی و گام هایی اساسی که توسط این دانشمند برجسته مسلمان در مسیر کشف قاره نیم کره غربی برداشته شد می پردازیم. همچنین به طور کوتاه و مختصر «ادریسی» جغرافی دان بزرگ مسلمان را معرفی می کنیم و سپس از ریشه توانایی های علمی مسلمانان و ابزارسازی های ایشان و همچنین از گزارش داده شده درباره سفر مسلمانان در حدود قرن سیزدهم میلادی به آمریکا سخن می گویم، تا روشن شود ایشان مردان میدان عمل نیز بوده اند. آن گاه به معرفی بعضی دریانوردان بزرگ مسلمان اقدام می کنیم و در پایان به ترفندهای غربیان درباره پوشاندن تلاش های اصیل علمی دانشمندان مسلمان اشاره ای خواهیم داشت.

ابوریحان بیرونی کاشف نظری آمریکا

یکی از ترفندهای جهان مسیحی غرب،^۱ کوچک شمردن مردمان و ملل دیگر و به فراموشی سپردن تاریخ و گذشته آن ها و به عبارت دیگر، انقطاع فرهنگی، به همراه بزرگ کردن خود و تحریف تاریخ جهان، به گونه ای است که جز ملل مسیحی اروپایی و آمریکایی در مجموعه معارف و دانش بشری نقشی نداشته باشند و یا اگر هم نقشی هست، گذرا و کم رنگ باشد. بررسی تاریخ دانشمندان ایرانی و مسلمان و گسترده

۱. «جهان مسیحی غرب» تعبیر دقیق و رسایی نیست. درست، این است که بگوییم «جهان یهودی-مسیحی غرب». شواهد فراوانی بر تهی ساختن هویت مسیحی غربی ها، به دست یهودیان و عوامل شان، خصوصاً در سده گذشته وجود دارد. یهودیت آشکار و پنهان، به طور مستقیم یا با نفوذ غیرمستقیم، مسیحیت غربی را مصادره کرده است. پدیده «مسیحیت صهیونیستی» و «مسیحیان صهیونیست» در همین راستا قابل مطالعه و ارزیابی است. ◊

کارهای آنان و به‌ویژه جنبه کاربردی و عملی پژوهش‌های آنها سودمندی‌های فراوانی را در پی خواهد داشت. جرأت و جسارت شرکت در میدان کار و کوشش، شکیبایی و پایداری بیشتری به ما خواهد بخشید تا ما هم مانند گذشته نقش بیشتری در پهنه دانش بشری و گسترش مرزهای آن داشته باشیم.^۱

ابوریحان محمد بن احمد بیرونی خوارزمی نام مشهوری در تاریخ تمدن اسلامی و تمدن جهانی است. اسم او را عادتاً با لقب «استاد» همراه می‌کنند و شاگردانش از او با عنوان «أستاذ الرئیس» و «أستاذ الامام» یاد کرده‌اند.^۲

ابوریحان (متولد ۳ ذیحجه ۳۶۲ و متوفی به ۲ رجب ۴۴۰ ه.ق.) ریاضی‌دان و منجم و جغرافیادان و فیلسوف و سیاح بزرگ ایرانی یکی از بزرگ‌ترین دانشمندانی است که تاکنون پا به عرصه وجود گذاشته‌اند.^۳

او همان است که در نزد علمای لاتینی زبان اروپا «آلی بُرن»^۴ و در عرف دانشمندان امروزی جهان «البیرونی» خوانده می‌شود.^۵

همان کاری را که اروپاییان در انقلاب علمی و ادبی و بنیاد علوم و معارف جدید در قرن شانزدهم میلادی کردند؛ ابوریحان در سده دهم میلادی کرده بود. به این معنی که کلیه موارث قدیم را اعم از علوم عقلی یا نقلی اوّل بار به دیده تردید و انکار می‌نگریست و آن را در بوتۀ عدم قبول می‌گذاشت تا خلاف آن به دلیل قاطع معلوم شود.^۶

۱. ماهنامه علمی فتی «دانشمند»؛ سال سی‌ویکم، شماره پیاپی ۳۵۹؛ شهریور ۱۳۷۲؛ ص ۹ (مقاله‌ای با عنوان «ابوریحان بیرونی دانشمندی که شعاع کره زمین را اندازه گرفت» نوشته احمد فرمد).

۲. احوال و آثار ابوریحان بیرونی؛ ذبیح‌الله صفا؛ انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر؛ تهران؛ ۱۳۵۲؛ ص ۱۳.

۳. دایرة‌المعارف فارسی، جلد اوّل؛ ص ۳۰.

4. Aliboron.

۵. احوال و آثار ابوریحان بیرونی؛ ص ۱۳.

۶. ابوریحان بیرونی، اختراعات و اکتشافات و فنّ نجوم؛ جلال‌الدین همایی؛ ناشر: کتابخانه طهوری؛ تهران؛ ۱۳۵۳؛ ص ۹ (با اندکی تغییر).

روح دینی در نوشته‌ها و تصحیحات وی در جهت‌یابی قبله و مباحث مفصل درباره گاهیایی نماز، نمودار است. تمسک و استشهاد او به آیات قرآنی هم خود گواه بر مراتب اعتقادی اوست. بیرونی یک ایمان علمی به قرآن داشته و حکیمان و عالمان اقران بیرونی، معاصران و معاشران هموند حوزه‌های سیاسی- فرهنگی امارت‌های ایرانی خوارزمی، سامانی، زیاری و بویی، مانند ابن‌سینا و همگان وی، جملگی منسوب به مذاهب تشیع بوده‌اند.^۱

بیرونی شناس بزرگ استاد جلال‌الدین همایی رحمته الله علیه می‌نویسد:

افکار و کارهای تازه نوآورده یا اختراعات و اکتشافات علمی و ادبی و تاریخی ابوریحان تا آنجا که این حقیر تتبع و پی‌جویی کرده و به آن‌ها دست یافته‌ام از پنجاه فقره متجاوز می‌شود به طوری که هرکدام از آن‌ها کافی است که صاحب آن را از دانشمندان بزرگ و محققان عالی مقام بشناسیم.^۲

استاد همایی در ادامه نمونه‌هایی از نوآورده‌های بیرونی را ذکر می‌کند؛ از جمله:

- تسطیح کره و ترسیم نقشه‌های جغرافیایی: ابوریحان برای تسطیح^۳ کره بر سطح مستوی^۴ و ترسیم نقشه‌های جغرافیایی مخصوصاً به طریقی که خود او آن را اُسْطُوَانِی (اُسْطُوَانِی) نامیده است قواعدی تازه استخراج کرده که پیش از وی نبوده؛ و عجب است که بعد از وی نیز قواعد موضوعه او اهمیّت خود را از دست نداده؛ و هنوز همان قاعده اکتشافی او در ترسیم نقشه‌های جغرافیایی مورد قبول و مدار عمل علمای ریاضی و جغرافی دانان جهان است.

بیرونی مسأله مورد بحث را در آثارالباقیه شرح داده؛ و در شروع به تفصیل قضیه گفته است که من تاکنون نیافته‌ام که قبل از من کسی در این باره سخنی

۱. ابوریحان بیرونی (افکار و آراء)؛ پرویز اذکائی؛ طرح نو؛ تهران؛ ۱۳۷۵ (چاپ دوم)؛ صص ۱۱۰ و ۱۱۱ (با تلخیص).

۲. ابوریحان بیرونی، اختراعات و اکتشافات و فنّ نجوم؛ ۸ و ۹.

۳. تسطیح یعنی پهن کردن. \diamond

۴. مستوی یعنی سطح هموار و برابر. \diamond

گفته باشد تا آن را حکایت و نقل کنم:

وَمَ أَجْدٌ لِأَخِدِ قَوْلًا فِي ذَلِكَ فَأَحْكِيهِ وَ لَكِي أَذْكَرُ فِيهِ مَا يَخْطُرُ بِبَابِي فَلْيُعْذِرِ النَّاطِقُ
(آثارالباقیه ص ۳۵۷)^۱

– مساحت کره زمین: ابوریحان مساحت محیط و قطر کره زمین را خود شخصاً رصد و اندازه آن را با ذراع و میل و فرسخ معلوم کرده و چگونگی عمل و نتیجه آن را در مؤلفات خود مانند کتاب التّفهیم (ص ۱۵۶-۱۶۴) و قانون مسعودی (ج ۲؛ ص ۵۲۹) و تحدید نهایات الاماکن (ص ۲۴۴ نسخه مخطوط عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران) نوشته است؛ که اتفاقاً با آنچه مهندسان اسلامی در عهد مأمون عباسی رصد کرده بودند؛ و با مساحتی که علمای امروز آن را پذیرفته‌اند تفاوتش بسیار اندک و ناچیز است.^۲

شایسته چنان دانسته‌اند که بیرونی پایه گذار دانش زمین‌پیمایی^۳ هم شناخته‌شده است. فایده عملی اندازه محیط زمین یا دایره نیم‌روزی با یافتن طول قوس یک درجه از آن، در این است که فواصل نقاط جغرافیایی یا مسافت‌ها و بلاد بدان معلوم می‌گردد. بیرونی نخست بار (به سال ۳۸۴ ه.ق.) در دشت گرگان به اندازه‌گیری دور زمین اقدام کرد که البته توفیق نیافت؛ تا آنکه در قلعه «نندنه»ی پنجاب (به سال ۴۰۸ ه.ق.) بر حسب روش ویژه خودش – یعنی با رصد «انحطاط افق» – توانست اندازه محیط زمین (۲۰۱۱۹/۵ میل) و طول قوس یک درجه نیم‌روزان را (۵۵/۵۳ میل) حساب کند.^۴

طول شعاع زمین که بیرونی بر فراز کوه «نندنه» (صد کیلومتری جنوب اسلام‌آباد پاکستان) حساب کرد با رقم امروزی فقط ۱۵ کیلومتر؛ و در اندازه محیط زمین با رقم امروزی فقط ۱۱۰ کیلومتر اختلاف دارد.^۵

۱. ابوریحان بیرونی، اختراعات و اکتشافات و فن‌ نجوم؛ ص ۱۵.

۲. همان؛ ص ۱۷.

3. Geodesy.

۴. ابوریحان بیرونی (افکار و آراء)؛ پرویز اذکائی؛ انتشارات طرح نو؛ تهران؛ ۱۳۷۴؛ ص ۸۸.

۵. همان.

– ساختن کره جغرافیایی: کره زمینی جغرافیایی را شاید اول بار ابوریحان ساخته باشد که نیم کره‌ای به قطر ۱۰ ذراع یعنی حدود پنج متر ساخته و اسامی بلاد را با طول و عرض جغرافیایی و فواصل آنها را از یکدیگر در آن ثبت کرده بود. چگونگی اختراع خود را در «تحدید نهایات الاماکن» باز نموده است.^۱

– ابوریحان و کشف آمریکا: ابوریحان در کشف آمریکا یعنی اطلاع یافتن و اطلاع دادن به اینکه چنان سرزمینی در دنیا وجود دارد سهمی وافر و نصیبی قابل توجه دارد. /.../ ابوریحان حدود پنج قرن قبل از اینکه کریستف کلمب آمریکا را کشف کرده و در آن سرزمین پا گذاشته باشد برخلاف جمهور حکما و جغرافی دانان قدیم که آبادی کره زمین را منحصر به ربع شمالی می دانستند از روی اصول و قواعد علمی و با نیروی فهم و فراست ذاتی و فطانت و ذکاوت موهوبی خداداد، حدس زده و تفرّس^۲ کرده بود که در ربع مقاطر ربع مسکون شمالی، یعنی در ربع شمالی دیگر یا در نیم کره جنوبی مقابل بخش شمالی از کره زمین که آباد و مسکون است خشکی دیگر نیز وجود دارد و دو ربع مقاطر دیگر را دریاها فراگرفته و در آب فرو رفته است، و لابد همین دریاها مابین این دو قاره را جدایی انداخته و ارتباط آنها را با یکدیگر دشوار ساخته است.^۳ ابوریحان نتیجه فکر و حدس تازه خود را در کتابی به نام کتاب الهند که در /.../ سنه ۴۲۲ هجری قمری و ۴۰۰ شمسی یزدگردی و ۱۰۳۱ میلادی، حدود ۴۷۵ سال قمری و ۴۶۰ سال شمسی قبل از آنکه آمریکا توسط کریستف کلمب کشف شده باشد تألیف کرده است، صریح و واضح و آشکار بنوشت و آن راز مهم را در گنجینه‌های آثارش برای آیندگان به ودیعت گذاشت.

آن خشکی که بیرونی حدس زده بود علی التحقیق و بدون شک و شبهه همان قاره است، واقع در دو نیم کره جنوبی و شمالی زمین میان اقیانوس اطلس

۱. ابوریحان بیرونی، اختراعات و اکتشافات و فنّ نجوم؛ ص ۳۲.

۲. تفرّس یعنی دانستن چیزی به علامت و نشان [فرهنگ فارسی، ج ۱؛ ص ۱۱۱۱]. ۵.

۳. ابوریحان بیرونی، اختراعات و اکتشافات و فنّ نجوم؛ صص ۳۷ و ۳۸.

و اقیانوس ساکن که در حدود پنج قرن بعد از وی کشف شد و آن را آمریکا نامیدند.^۱

مرحوم همایی در ادامه برای تقریب ذهن خوانندگان نسبت به این موضوع که «قاره آمریکا درست در ربع مقاطر مقابل ربع مسکون شمالی واقع شده» می‌نویسد:

کافی است که بدانید نصف النهار سانفرانسیسکو^۲ و لوس آنجلس^۳ که دو شهر معروف معظم آمریکای شمالی است با نصف النهار همین تهران ما که در ربع شمالی دیگر واقع شده حدود ۱۲ ساعت و به تحقیق ۱۱/۵ ساعت تفاوت دارد که به قدر نصف شبانه روز یعنی نصف دور حرکت وضعی زمین است، یعنی ظهر تهران تقریباً نیم شب سانفرانسیسکو و لوس آنجلس است. و با این قرار خوب معلوم می‌شود که این دو نقطه مقاطر و مقابل یکدیگرند، و به این قیاس حالت ربع شمالی ما با جنوبی آمریکای جنوبی خوب معلوم می‌شود که فاصله نصف النهار آن‌ها چقدر است؛ اما ساکنان دو قطب شمالی و جنوبی نسبت به یکدیگر در این وضع قرار گرفته‌اند که چون ایستاده باشند کف پاهای آن‌ها روبروی یکدیگر می‌افتد، چنان‌که همین وضع و حالت را در دو نقطه مشرق و مغرب نیز تصور می‌کنیم؛ و این حالت را خود ابوریحان در «تحدید نهایات الاماکن» مابین دو نقطه از معموره دو کشور چین و اندلس گفته است.^۴

پرویز ادکایی می‌نویسد:

بازیافته‌های بیرونی در زمینه جغرافیا و تاریخ تمدن هیچ کم از اکتشافات وی در دانش‌های ریاضی و طبیعی نیست. /.../ پیش بینی وجود قاره جدید (آمریکا) در دریای مغرب هم حیرت‌انگیز است، که البته دانشمندان مغرب زمین از کنار این موضوع بی‌اعتنا گذشته‌اند. تنها از دانشمندان مشرق زمین، سید حسن برّتی بلندشهری (هندی) و استاد

۱. همان؛ صص ۳۸ و ۳۹.

2. San Francisco.

3. Los Angeles.

۴. ابوریحان بیرونی، اختراعات و اکتشافات و فنّ نجوم؛ صص ۳۹ و ۴۰.

جلال‌الدین همایی (ایرانی) بر اهمیت موضوع تأکید نموده‌اند. دانسته است که قاره جدید (آمریکا) را کریستف کلمب چون به قصد هندوستان از دریای مغرب (اطلس) می‌گذشت (۱۴۹۲م. / ۸۹۷ه.ق.). کشف کرد. پیش از آن تمام حکیمان و جغرافیایان^۱ قدیم معتقد بودند که آبادی کره زمین منحصر به ربع (مسکون) شمالی است؛ اما بیرونی برحسب قواعد علمی و به نیروی درک و درایت و با فراست و فطانت تمام حدس زده است که در ربع مقاطر و مقابل با ربع مسکون شمالی، یعنی در ربع شمالی دیگر یا در نیم‌کره جنوبی مقابل بخش شمالی از کره زمین - که آباد و مسکون است - خشکی دیگری نیز وجود دارد، دو ربع مقاطر دیگر را آب دریاها فراگرفته که لابد همین دریاها مابین این دو قاره جدایی افکنده است. چنین نگره‌ای مستفاد از اشارات و عبارات وی مبنی بر تقاطر یا تقارن طبیعی و تعادل ضروری ثقل کره زمین، هم از تضعیف آثار وی برمی‌آید؛ اما اینک فقره‌ای که با تصریح بیشتری چنین نگره‌ای را بیان داشته عیناً به نقل می‌آید:

«بخش آبادان زمین در نیم‌کره شمالی تصور می‌رود؛ و از این نیمه در نیمه آبادانه که ربعی است از چهار یک زمین...؛ و بسا که آن سوی «اوقیانوس» در دو طرف، یک خشکی یا آبادانی باشد در جزیره‌ای که چون از تیرگی‌های هوا و ستبری‌های آب و پریشیدگی‌های راه‌ها و بزرگی میغ هنوز بدان راه نیافته‌اند؛ و هم راه بازگشت ندارد...؛ ما بر حسب تحقیق و استقراء خود مقتضی می‌دانیم که در یکی از دو ربع شمالی کره زمین (که) خشکی بوده باشد؛ و ما به فراست دریافته‌ایم که مثل همین خشکی (قاره) در ربع مقاطر آن هم باشد». مؤید این نگره همانا پرسش چهارم بیرونی از هشت سؤال دوم وی در مناظره معروف خود با ابن‌سیناست، بدین که چرا یک ربع شمالی زمین آبادان است و ربع دیگر شمالی و دو ربع جنوبی چنین نباشند؟ پیداست که بیرونی خود نظری بر خلاف جمهور حکماء و علمای هیئت داشته، معتقد به وجود ربع اراضی دیگر یا قاره‌ای در آن سوی ربع مسکون زمان خود بوده است.^۲

۱. جغرافیایان یعنی داندگان علم جغرافیا [برگرفته از لغت‌نامه دهخدا، مدخل جغرافیایان].

۲. ابوریحان بیرونی (افکار و آراء)؛ صص ۹۲-۸۹.

به نظر استاد همایی: فکر و حدس ابوریحان درباره قاره آمریکا شبیه آن است که موسیو لوریه^۱ (۱۸۱۱-۱۸۷۷ م.) منجم رصدی فرانسوی در سپتامبر ۱۸۴۶ م. از روی مبانی علمی و محاسبه دقیق ریاضی حدس زد که در فلان نقطه آسمان سیاره‌ای وجود دارد که چشم عادی ما قادر بر دیدن آن نیست. پس از مدتی که تلسکوپ‌های قوی ساخته شد، در همان نقطه آسمان که «لوریه» حدس زده بود و پیش بینی کرده بود سیاره نپتون را کشف و آن را با تلسکوپ مشاهده کردند؛ و همین امر موجب افتخار علمی لوریه شده است؛ به طوری که علمای هیئت و نجوم در تاریخ این علم هرکجا به کشف سیاره نپتون می‌رسند حق سبب و فضل تقدّم را به وی می‌دهند و آن افتخار را برای او محفوظ می‌دارند.

مسلم است که ابوریحان نیز حدود پنج قرن قبل از آنکه آمریکا کشف شده باشد و اهالی دیگر نقاط معموره زمین بدان‌جا راه یافته باشند؛ اولین دانشمندی بود که وجود چنان قاره‌ای را به حدس دقیق علمی پیش بینی و آن را با کمال صراحت و وضوح در نوشته‌های خود ذکر کرده بود. پس به همان قیاس و همان تقریب که در «لوریه» و سیاره نپتون گفته شد، ما نیز اگر در کشف آمریکا - یعنی پی‌بردن و خبردادن از چنان سرزمینی - حق تقدّم را به ابوریحان بیرونی بدهیم راهی دور نرفته و سخنی به گزاف نگفته باشیم.^۲

اینجا اگرچه مجال بیشتری نیست تا به عظمت علمی ابوریحان چنان که در خور مقام و شأن‌الای وی است پردازیم اما حال که از «التفهیم» سخن به میان آمد درباره این اثر اخیر خوب است بدانیم:

این کتاب را ابوریحان برای «ریحانه بنت الحسین» یا «بنت الحسن خوارزمی» ساخته و نام اصلی تامّ و تامش کتاب «التفهیم لأوائل صناعة التنجیم» است. توضیحاً کلمه اوائل اینجا به معنی مبتدیان و نوآموزان

1. Loverrier.

۲. التفهیم لأوائل صناعة التنجیم؛ ابوریحان محمد بن احمد بیرونی خوارزمی؛ تجدید نظر و تعلیقات و مقدمه جلال‌الدین همایی؛ انتشارات بابک؛ تهران؛ ۱۳۶۲؛ صص ۱۳۴ و ۱۳۵.

بخش سوم: کشف آمریکا، نه با کلمب! / ۲۶۹

است؛ پس کتاب تفهیم حاوی مبادی فنون ریاضی است که با رعایت سادگی و اختصار برای نوآموزان و مبتدیان این فنون تألیف شده است. شگفتا که این کتاب در نیمه اول سده پنجم هجری برای یک دختر نوآموز ایرانی نوشته شده است، و حال آنکه فهم پاره‌ای از مسائل مندرج در این تألیف برای تحصیل‌کردگان و دانشجویان مدارس عالی امروز هم مشکل و دشوار است.^۱

خوب است لحظه‌ای مکث کنیم و به این موضوع بیندیشیم که چرا چنین تغییر چشم‌گیر و جبران‌ناپذیری در روال و روند انتقال مواریت فرهنگی نسل‌های گذشته به نسل امروز رخ داده است که به عنوان مثال جوانان به اصطلاح تحصیل‌کرده این آب و خاک نه در عمق دانش به نسل‌های گذشته می‌رسند و نه اساساً در حافظه تاریخی ایشان حتی از فهرست فعالیت‌های سترگ علمی بزرگان پیشین اثری بر جای مانده است! روشن است که ریشه «خودفراموشی» حاضر را که سخت دچارمان شده است جز در اِهمال خود و فریبکاری غرب و غرب‌زدگان نباید جست.

ادریسی و اثرش «نزهة المشتاق»

اما درباره ادریسی و اثرش «نزهة المشتاق» در لغت‌نامه دهخدا می‌خوانیم: ابو عبدالله محمد بن محمد بن عبدالله بن ادریس (الشریف الادرسی) الصقلی از سلالة علویین متولد به سال ۴۹۳ و متوفی به سال ۵۶۰. وی همان کس است که برای ریشارد پادشاه صقلیه /.../ کتاب نزهة المشتاق را که به نام جغرافیة الادرسی شهرت دارد تألیف کرد. /.../ ادریسی بسیاری از کتب جغرافیین قدیم و سیاحان معاصر را جمع کرد و کره‌ای از سیم بساخت و خطوط شهرها را رسم کرد و در مقاله جغرافیایی خود که مشتمل بر اقالیم سبعة و هفتاد شهر است شرح آن‌ها بازگفته و حاصل هر شهر و مصنوعات و حکومت و آداب سکنة آن را بیان کرده است.^۲

۱. همان؛ صص ۲۲ و ۲۳.

۲. لغت‌نامه دهخدا، ج ۱؛ ص ۱۵۷۵.

به نوشته نفیس احمد:

ادریسی شاید در غرب مشهورترین جغرافیدان مسلمان باشد. بعضی از دانشمندان، او را بزرگ‌ترین جغرافیدان و نقشه‌کش قرون وسطی می‌دانند. سفرهای او به سراسر اروپا و سکونت طولانی او در دربار پادشاه مسیحی سیسیلی، راجر دوم، سبب شد تا اروپاییان ادریسی را بسیار زودتر از دیگران مورد توجه قرار دهند. /.../ پس از سفرهای دور و دراز ادریسی به سراسر دنیای اسلام و اروپا پادشاه راجر او را تشویق کرد که در دربار پالمو^۱ سکونت گزیند. در آنجا بود که او در سال ۵۴۸ه.ق. / ۱۱۵۴م. رساله «نزهةالمشتاق فی اختراق الآفاق» را نوشت که به نام کتاب رُجاری (یا کتاب راجر) نیز شناخته می‌شود.^۲

«کریمرز» استاد زبان فارسی و ترکی دانشگاه لیدن درباره او می‌نویسد: همین عمل پادشاه سیسیل که تألیف جغرافیای قسمت مکشوف عالم را به عهده یک نفر محقق مسلمان واگذار نموده نشان می‌دهد که تا چه اندازه دنیای آن روز به تفوق علم و دانش دنیای اسلامی معترف بوده است.^۳ این اثر برجسته، تنها کتاب جغرافیایی است که در سده ششم تألیف شده است و در اروپا، بیشتر از همه مؤلفات جغرافیایی عرب، شهرت و رواج دارد؛ زیرا هیچ کتابی به اندازه آن، مطالب فراوان و گرانبه‌تر درباره بلاد عرب ندارد، تا آنجا که روزگاری دراز در محافل علمی اروپا تنها نماینده نوشته‌های جغرافیایی عرب به شمار می‌رفت.^۴

ادریسی اولین عالمی است که به علم جغرافیا به صورت تخصصی پرداخت و در این علم از بطلمیوس دانشمند یونانی قدیم پیشی گرفته و

1. Palermo.

۲. خدمات مسلمانان به جغرافیا؛ ص ۵۱.

۳. تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی؛ زین‌العابدین قربانی؛ دفتر نشر فرهنگ اسلامی؛ تهران؛ ۱۳۷۰؛ ص ۲۴۸.

۴. برگرفته از لوح فشرده جغرافیای جهان اسلام ۲؛ کاری از مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی؛ بخش کتابشناسی؛ معلومات کتابشناسی مربوط به کتاب «نزهةالمشتاق فی اختراق الآفاق» (با تلخیص و اندکی تغییر).

نظریه‌ی او را در مورد سرچشمه رود نیل باطل ساخت. او تمام هم‌وغم خود را مصروف علم جغرافیا کرد و از جمله موفقیت‌های او در این زمینه، بنیان نهادن خطوط طول و عرض جغرافیایی برای تشخیص دقیق محدوده‌ی اماکن و مسافت‌ها می‌باشد و نقشه‌هایی در مورد سرچشمه رود نیل، دریاها و اقلیم‌های دنیای قدیم بر جای گذاشته است. همچنین او قبل از دانشمندان غرب، قائل به کروی بودن زمین بود و کره نقره‌ای خود را بر اساس این عقیده ساخت. وی در ابتدای مباحث، وصف مختصری از زمین به دست داده و آن را به شکل کره‌ای تصور می‌کند که چون زرده تخم مرغ، در دل فضا معلق است.^۱

اساساً کار کتاب ادیسی در سه مرحله انجام شد و سه نتیجه داشته است:
- نخست، نمونه‌ای بی نظیر از کره آسمانی به صورت قرصی از نقره که نقشه جهان بر آن رسم شده بود؛

- دوم، نقشه‌هایی بر روی کرباس؛

- و سوم، کتاب «نزهة المشتاق».

البته متأسفانه معلوم شد کره نقره‌ای در مقابل حوادث از همه بی‌دوام‌تر بوده است، زیرا چنانکه گفته‌اند، وقتی شورشیان به دوران جانشینی «روژه» در سال ۱۱۶۰ میلادی به قصر ریختند، کره نقره‌ای را در هم شکستند و به غارت بردند!^۲

ابزارسازی‌های مسلمانان در اخترشناسی و جغرافیا

در جریان طرح و تکمیل ابزارهای اخترشناسی مسلمانان علاقه‌ای پایان‌ناپذیر از خود نشان می‌داده‌اند. یکی از معروف‌ترین این ابزارها، اُسْطُرلاب است. این وسیله با آنکه نامش یونانی است، از ابداعات مسلمانان است و در واقع امروزه هیچ اُسْطُرلاب یونانی در دست نیست. ساخت اُسْطُرلاب‌های

۱. همان.

۲. تاریخ نوشته‌های جغرافیایی؛ ایگناتی یولیانوویچ کراچکوفسکی؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده؛ شرکت انتشارات علمی فرهنگی؛ تهران؛ ۱۳۷۹؛ ص ۲۲۷ (با تلخیص و اندکی تغییر).

اسلامی از همان اوایل عصر اسلامی آغاز شد و در طول هزار سال گذشته هنر اُسْطُرلاب‌سازی در اسلام باریک‌بینی‌های بسیار ظریف هنری را با دقت‌های موشکافانه علمی در ساخت ابزارهای بسیار مفید و زیبایی که پیش از دوران جدید هم برای اخترشناسان و هم برای دریانوردان ضرورتی اساسی داشت، اغلب در یک جا فراهم می‌آورد. نمی‌توان تصوّر کرد که ماژلان یا کریستف کلمب بدون کمک گرفتن از اُسْطُرلاب‌ها و گونیاها و زاویه‌یاب‌ها و اسباب و ابزارهای دیگری که اخترشناسان و ریاضیدانان و دریانوردان مسلمان برای مطالعه جهت و حرکت ستارگان و سیارات ابداع یا تکمیل کرده بودند، در اقیانوس‌های پهناور دریانوردی می‌کرده‌اند.^۱

باید به خاطر داشت که هانری دریانورد، ماژلان، کریستف کلمب و بسیاری دیگر از کاشفان مهم دوران رنسانس با کمک جغرافیادانان و دریانوردان اسلامی نه تنها توانستند از اقیانوس اطلس بگذرند، بلکه دماغه امید (نیک) را دور زدند.^۲

مصطفی عقاد کارگردان مشهور و سوری‌الاصِل هالیوود چنین اظهار می‌دارد:

باید به جرأت بگویم که تمدن اسلامی زمینه‌ساز تمدن غرب شده است، مثلاً در زمان کشف قاره آمریکا توسط کریستف کلمب این منجمان و جغرافی‌دانان و ریاضی‌دانان اسلامی آندلس بودند که نسبت به طرح نقشه‌ها و مسیرها به کلمب یاری رساندند؛ حتی یک منجم مسلمان همراه کلمب بوده است و کلمب بدون این طرح‌ها و نقشه‌ها قطعاً برای کشف قاره آمریکا با مشکلاتی جدی روبرو می‌شد.^۳

همچنین در بررسی تاریخچه قطب‌نما «بعضی معتقدند که مسلمانان قطب‌نما را از چینیان اخذ کردند و به وسیله آنان به اروپا وارد شد. /.../ شاید

۱. جوان مسلمان و دنیای متجدد؛ نوشته سید حسین نصر؛ ترجمه مرتضی اسعدی؛ انتشارات طرح نو؛ تهران؛ ۱۳۸۴ (چاپ ششم)؛ ص ۱۳۸.

۲. همان؛ ص ۱۴۱.

۳. نشریه فرهنگ و سینما، سال دوم، شماره ۱۷، خرداد ۱۳۷۱؛ ص ۹.

بخش سوم: کشف آمریکا، نه با کلمب! / ۲۷۳

بتوان گفت که نخستین خبر موثق از استعمال قطب نما از چین حدود ۱۱۰۰م، از عالم اسلام ۱۲۲۸م. و از اسکاندیناوی حدود ۱۲۵۰م. است و نخستین خبر موثق از استعمال آن در اروپای غربی از ۱۱۸۷م. می باشد؛ البته، در همه این نواحی ممکن است استعمال قطب نما از پیش از تواریخ مذکور سابقه داشته باشد.^۱

البته بعضی پژوهشگران قدمت استفاده از قطب نما را متوجه مسلمانان می دانند و نه چینیان.

به نظر «مونتگمری وات»:

برای مدتی گمان می رفت که قطب نما را چینی ها در هزاره سوم قبل از میلاد اختراع کرده اند، ولی این مسئله در اثر بدفهمی یکی از افسانه ها بود. نخستین مدرک استفاده از قطب نما توسط ملوانان چینی در حدود ۱۱۰۰ میلادی ثبت شده و نیز گفته شده که آن ها کاربرد آن را از خارجیان یاد گرفته اند. این خارجیان احتمالاً اعراب بودند چرا که چینی ها در قرن نهم میلادی در خلیج فارس و دریای احمر تجارت می کردند. /.../ گزارش دیگری درباره اختراع قطب نما، فلاویو جیویا^۲ را در سال ۱۳۰۲م. مخترع آن می داند. این گزارش غیر قابل قبول است چرا که در ادبیات اروپا بارها در سال ۱۱۸۷م. و ۱۲۰۶م. به قطب نما اشاره شده است. در ادبیات عرب ذکر از قطب نما در حدود سال ۱۲۲۰م. صورت گرفته که احتمالاً در آب های شرقی و در مسافت از تریپولی به اسکندریه که در سال ۱۲۴۲م. گزارش شده، استفاده می شده است. پس احتمال دارد جیویا در بهبود و اصلاح آن دست داشته است که شاید اضافه کردن ورقی یا تکه آهنی بدان بوده باشد. از همین واقعیت ها، علی رغم ابهام آن ها، برمی آید که اعراب و اروپاییان غربی در فن شناخت این وسیله سهیم بوده اند. احتمالاً تحویل اساسی را کار اعراب راه انداخته، ولی اروپاییان نیز بعضی از اصلاحات بعدی را روی آن انجام داده اند.^۳

۱. دایرةالمعارف فارسی، جلد دوم، بخش اول؛ ص ۲۰۶۴.

2. Flavio Gioia.

۳. تأثیر اسلام در اروپا؛ مونتگمری وات؛ یعقوب آژند؛ انتشارات مولی؛ تهران؛ ۱۳۶۱؛ صص ۴۲ و ۴۳.

وات می‌افزاید: اعراب در سایر زمینه‌ها هم به فنون دریانوردی اروپاییان کمک کرده‌اند. ملوانان ژنوا، لوحه‌های ملوانی را که یکی از مهم‌ترین وسایل دریانوردی است، از روی نقشه کشتی‌های اسلامی تهیه کرده‌اند. شاهد این مدعا اتخاذ بعضی از واژه‌های عربی در زبان‌های اروپایی در این خصوص است. مهم‌ترین این لغات در زبان انگلیسی عبارتند از آدمیرال، کابل، شالوپ یا سلوپ، بارک، مانسون؛ از این واژه‌ها در سایر زبان‌ها هم بسیار دیده می‌شود.^۱

وات معتقد است اروپاییان به توسط اعراب بود که به دانش عظیمی از علم دقیق جغرافیا دست یافتند. در اوایل قرن دوازدهم میلادی، طبق نوشته ویلیام مالمسبوری، هنوز اروپایی‌ها فکر می‌کردند که کل جهان به غیر از اروپا از آن مسلمانان است. معهدا در اواسط همان قرن اروپایی‌ها از طریق دو پادشاه پیشرو سیسیل، یعنی راجر دوم (۵۴-۱۱۲۷ م.) و پسرش ویلیام اول (۶۶-۱۱۵۴ م.) دانش نسبتاً صحیحی راجع به هند، چین و نیمه شمالی آفریقا به دست آوردند. ادیسی (۶۶-۱۱۰۰ م.) محقق برجسته شمال آفریقا و قرطبه تحت حمایت این دو پادشاه توصیف مفصّلی از جهان را که برای مسلمانان شناخته شده بود، فراهم ساخت.^۲

مسعودی، مروج الذهب و پهلوانی به نام خشخاش

مورخ و جغرافی‌دان مسلمان ابوالحسن علی بن حسین المسعودی (۸۷۱-۹۷۳ م.) در کتاب معروف خود «مروج الذهب و معادن الجواهر»^۳ آورده است که در دوران حکمرانی خلیفه مسلمان اسپانیا، عبدالله بن محمد (۸۸۸-۹۱۲ م.)، دریانورد مسلمانی به نام خشخاش بن سعید بن اسود از قرطبه اسپانیا از دلبا (پالوس) در ۸۸۹ م. حرکت کرد. پس از عبور از اقیانوس اطلس به سرزمین ناشناخته‌ای (ارض مجهوله) رسید و سرانجام با ذخایر گران قیمتی بازگشت.

۱. همان؛ ص ۴۳.

۲. همان؛ ص ۴۴.

بخش سوم: کشف آمریکا، نه با کلمب! / ۲۷۵

در نقشه مسعودی از جهان، منطقه وسیعی در اقیانوس تاریک و مه‌آلود (اقیانوس اطلس) به چشم می‌خورد که وی از آن با عنوان سرزمین ناشناخته (قاره آمریکا) یاد می‌کند.^۱

نوشته ابوالحسن علی‌بن حسین مسعودی چنین است:

به دریای اقیانوس کسی نمی‌رفت و آبادانی نبود و انسانی در آنجا سکونت نداشت و هیچ‌کس مساحت و نهایت آن ندانست و دریای ظلمات و اخضر و محیط همین است. گروهی بر آن رفته‌اند که این دریا سرچشمه آب دریاهاى دیگر است و ما حکایت‌های شگفت‌انگیز این دریا را با سرگذشت کسانی که جان به خطر افکنده و بر آن سوار شده‌اند و بعضی نجات یافته و برخی تلف شده‌اند در کتاب «اخبار الزمان»^۲ آورده‌ایم. از آن جمله مردی «خشخاش» نام از اهل اندلس بود که از پهلوانان و نوچگان قرطبه بود و گروهی از نوچگان را فراهم آورد و به کشتی‌ها که مهیا کرده بودند، نشانید و به دریای محیط راند و مدتی غایب بود. آن‌گاه با غنایم فراوان بازگشت و حکایت وی میان مردم اندلس مشهور است.^۳

فرانتس گوستاو تشرن شرق‌شناس آلمانی (متولد ۱۸۸۸ میلادی) معتقد است: با اینکه پاره‌ای ماجراهای جهان‌گردی و اکتشاف در اوایل امر به نام مسلمانان ثبت شده، اما به نظر می‌رسد که بیشتر آن‌ها از مقوله «افسانه‌های شگفت‌انگیز» است. داستان جوانی از اهالی قرطبه (اسپانیا) که همراه عده‌ای از دوستانش در اقیانوس اطلس به کشتیرانی پرداخته و پس از مدتی با غنایم فراوان مراجعت کرده، ممکن است با حقایق تاریخی

۱. اسلام در آمریکا (مجموعه مقالات)؛ ص ۸ [برگرفته از مقاله‌ای با عنوان «حضور مسلمانان

در قاره آمریکا پیش از کریستف کلمب»؛ نوشته «یوسف مرویه» (Yousef Mroueh).]

۲. مقصود کتاب «اخبار الزمان و من اباده الحدثان من الامم الماضیه و الاجیال الخالیة و الممالک

الدائرة» است. این کتاب که در سی جلد تألیف شده، ظاهراً مفصل‌ترین اثر تاریخی

مسعودی بوده است. اخبار الزمان در واقع دایره‌المعارف تاریخ جهان بوده که در آن نه تنها

تاریخ سیاسی، بلکه کلیه معارف بشری به تفصیل ذکر شده است. متأسفانه از این کتاب،

امروزه هیچ اثری در دست نیست [مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۱؛ صفحات هفت و

هشت از پیشگفتار ناشر].

۳. مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۱؛ ص ۱۱۶.

اندکی همراه باشد.^۱

البته خواننده‌ای که با خود قرار گذاشته باشد سخنان چنین مستشرقینی را - به‌رغم اشتها و خوش‌نامی نسبی‌شان - فقط بر مبنای برهان و مستندات قابل قبول، بپذیرد؛ نمی‌تواند با چنین سخنانی همراهی کند. خوب است مستشرقانی چون تَشْنَر یک بار هم از منظری اثباتی به این دست موضوعات بپردازند و ببینند در صورت صحّت اظهارات مورّخانی همچون مسعودی، آن وقت صحنه نظریات‌شان چگونه شکل خواهد گرفت؟

ابن فرّوخ غرناطی^۲ از کادش^۳

همچنین مورّخ مسلمان «ابوبکر بن عمر القتیبة» نقل می‌کند در دوران سلطنت خلیفه مسلمان اسپانیا، هشام دوم (۹۷۶-۱۰۰۹ م.)، دریانورد مسلمان دیگر ابن فرّوخ غرناطی از کادش (فوریه ۹۹۹ م.) به سوی اقیانوس اطلس حرکت کرد و در گاندو^۴ (جزایر بزرگ قناری) پیاده شد، با پادشاه گوانارینگا^۵ ملاقات کرد و راهش را به سوی غرب ادامه داد تا جایی که دو جزیره مشاهده کرد و آن دو را کاپراریا^۶ و پلویتانا^۷ نام‌گذاری کرد و در مه ۹۹۹ م. به اسپانیا

۱. با استفاده از:

- تاریخچه جغرافیا در تمدن اسلامی؛ فرانتس تشنر و مقبول احمد؛ ترجمه محمدحسن گنجی و عبدالحسین آذرنگ؛ بنیاد دایرةالمعارف اسلامی؛ تهران؛ بهار ۱۳۷۵ (ویرایش و چاپ دوم)؛ ص ۳۲.

- فصلنامه آینه میراث؛ شماره ۱۴؛ پاییز ۱۳۸۰؛ صص ۷۳-۷۱ (مقاله‌ای با عنوان «فرانتس گوستاو تشنر شرق‌شناس آلمانی» نوشته «مریم اردستانی»).

2. Ibn Farrukh or Granada.
3. Kadesh.
4. Gando.
5. King Guanariga.
6. Capraria.
7. Pluitana.

برگشت.^۱

سفر یک سلطان

مورخ مسلمان، شهاب‌الدین ابوالعباس احمد بن فضل‌العمری (۱۳۰۰-۱۳۸۴ م.، ۷۰۰-۷۸۶ ه.ق.) در کتاب معروف خود «مسالک الأَبصار فی مَمالکِ الأَمصار»^۲ به شرح جزئیات اکتشافات جغرافیایی ماورای دریای تاریک و مه‌آلود از سلاطین ماله^۳ پرداخته است.^۴

سلطان مَنسا کَنکن موسی^۵ (۱۳۱۲-۱۳۳۷ م.) پادشاه ماندینکای بلندآوازه جهانی، از امپراتوری اسلامی غرب آفریقا از مالی بود. وی، هنگام مسافرت به مکه در حج مشهورش در سال ۱۳۲۴ م.، به محققان دربار سلطان بحری مملوکی^۶ (ناصرالدین محمد سوم، ۱۳۴۰-۱۳۰۹ میلادی) در قاهره خبر داد که برادرش سلطان ابوبکر اول (۱۳۱۲-۱۲۸۵ میلادی) دو سفر به اقیانوس اطلس انجام داده است. هنگامی که سلطان از سفر دومش در سال ۱۳۱۱ م. به تیم بُوکتو^۷ بازنگشت، مَنسا موسی،^۸ سلطان امپراتوری شد.^۹

۱. اسلام در آمریکا (مجموعه مقالات)؛ صص ۸ و ۹ [برگرفته از مقاله‌ای با عنوان «حضور مسلمانان

در قاره آمریکا پیش از کریستف کلمب»؛ نوشته «یوسف مَرُوئه» (Yousef Mroueh).

2. The Pathways of Sights in the Provinces of Kingdoms.

3. Male's Sultans.

۴. اسلام در آمریکا (مجموعه مقالات)؛ ص ۱۱ [برگرفته از مقاله‌ای با عنوان «حضور مسلمانان

در قاره آمریکا پیش از کریستف کلمب»؛ نوشته «یوسف مَرُوئه» (Yousef Mroueh).

5. Sultan Mansa Kankan Musa.

6. Mandinka Monarch.

7. The Mamluk Bahri Sultan.

8. Timbuktu.

9. Mansa Musa.

۱۰. اسلام در آمریکا (مجموعه مقالات)؛ ص ۱۱ [برگرفته از مقاله‌ای با عنوان «حضور مسلمانان

در قاره آمریکا پیش از کریستف کلمب»؛ نوشته «یوسف مَرُوئه» (Yousef Mroueh).

سفر شیخ زین الدین

کتاب‌های مرجع مسلمانان به شرح مستند یک سفر از طریق دریای تاریک و مه‌آلود به وسیله شیخ زین الدین علی بن فاضل مازندرانی اشاره می‌کنند. سفر وی در دوران حکمرانی سلطان ابویعقوب سید یوسف (۱۲۸۶-۱۳۰۷ م.) ششمین فرد از سلسله مارینی از طریف^۱ (جنوب مراکش) به سوی جزیره سبز در دریای کارائیب در ۱۲۹۱ م. (۶۹۰ ه.ق.) شروع گردید. جزئیات این مسافرت دریایی در منابع اسلامی مورد اشاره قرار گرفته است و بسیاری از دانشمندان مسلمان از این حادثه تاریخی به ثبت رسیده، آگاهی دارند.^۲

روایت شریعتی

دکتر شریعتی در بحث هجرت انواع گوناگونی از آن برمی‌شمرد.^۳ سپس به تشریح مهاجرت علمی می‌نشیند و می‌گوید:

مهاجرت علمی مهاجرتی است که باز در خود قرآن مطرح است. در بیش از یازده آیه که من پیدا کرده‌ام فرمان‌های پیاپی‌ای است که به انسان داده می‌شود که: در زمین بگردید و تاریخ را ببینید و آثار گذشتگان را ببینید و سرنوشت ملت‌ها را نگاه کنید: اولم یسیروا فی الارض /.../ همه فرمان‌های پیاپی است که قرآن می‌دهد که: از زمین تکان بخورید، از

1. Tarfaya.◊

۲. اسلام در آمریکا (مجموعه مقالات)؛ صص ۱۰ و ۱۱ [برگرفته از مقاله‌ای با عنوان «حضور مسلمانان در قاره آمریکا پیش از کریستف کلمب»؛ نوشته «یوسف مروه» (Yousef Mroueh)].
۳. انواع هجرت از نظر شریعتی - در این کتاب - عبارت است از: هجرت انسان مسئول از نظر اجتماعی؛ هجرت انسان غیرمسئول از نظر اجتماعی؛ مهاجرت علمی؛ مهاجرت تبلیغی برای انجام رسالت اعتقادی؛ مهاجرت انفسی از خویشتن به آنی که باید بشود (هجرت از بدی‌ها) [مبعاد با ابراهیم (مجموعه آثار ۲۹)؛ علی شریعتی؛ انتشارات مونا؛ تهران؛ ۱۳۶۱؛ صص ۴۰۵-۴۰۰]. شریعتی در جای دیگر، از انواع مهاجرت، «مهاجرت اقتصادی» را نیز مطرح کرده است [فرهنگ لغات کتب دکتر علی شریعتی؛ دفتر تدوین و تنظیم مجموعه آثار معلم شهید دکتر علی شریعتی؛ انتشارات قلم؛ تهران؛ ۱۳۷۶؛ صص ۳۴۷-۳۴۳ (و این منبع به نقل از مجموعه آثار دکتر علی شریعتی، ج ۱؛ صص ۵۱-۵)].

جایتان حرکت کنید و زمین را بگردید و ببینید اقوام گذشته چگونه زیستند و چگونه نابود شدند و چرا از بین رفتند. این، مهاجرت علمی است. و بعد می بینیم در قرون جدید، علم این همه پیشرفت کرد. یکی از دانشمندان به اسم باشلارد می گوید: از وقتی که دانشمندان گوشه تحقیق و مطالعه را رها کردند و برای مطالعه به آفریقا و آمریکا و شرق دور و قطب شمال رفتند، علم پیش رفت، اما وقتی که اصلاً علما عادت داشتند در حجره ها و کتابخانه های شان مطالعه کنند /.../ بر علم اضافه نمی شد /.../ از وقتی که علما مهاجر شدند حرکت به طرف تمام قاره ها برای مطالعه روی مورچه، روی گیاهان، روی زمین، روی جغرافیا، روی آثار تاریخی و باستان شناسی - تمام این ها - باعث شد که در (ظرف) دویست سال این انبوه عظیم از مطالعات علمی در رشته های گوناگون انسانی و علوم دقیقه به وجود آید /.../ فرمان های فراوان (قرآن به مهاجرت علمی) باعث شد، در تاریخ اسلام، از قرن اول، جغرافیدانان بزرگی به وجود بیایند، (به طوری) که حتی امروز می گویند ابن بطوطه نقاطی را از آفریقا می شناسد که جغرافیای جدید هنوز نمی شناسد، و باعث شد در قرن دوازدهم «فتیة المغرین» پیش از کریستف کلمب آمریکای شرقی را کشف کند. آثار کریستف کلمب نشان می دهد که وقتی کریستف کلمب آنجا می رود، آثاری از آفریقای شمالی در نواحی شرقی آمریکا - که الان به آن نواحی هندی می گویند - در بین اقوام سرخ پوست وجود دارد. در این باره من یک مقاله نوشته ام که در آن جا دلایل کشف آمریکا را به وسیله مسلمانان اشیبیلیه در قرن دوازدهم جمع آوری کرده ام. در «نزهة المشتاق فی خرق الافاق» داستان این «فتیة المغرین» - یعنی جوانان مغرور - هست (در یک کتاب دیگر هست: فتیة المغرین، یعنی جوانانی که به طرف غرب رفته اند، و در قرن دوازدهم کاشف غربند). این نسخه، نسخه جدیدی نیست، مال قرن هفتم (هجری) است و تمام آن نشانه هایی که می گوید - که این ها وقتی برگشتند تشریح کردند - نشانه هایی است که با خاطرات کریستف کلمب

۱. «خرق» - که سهواً در اینجا آمده است - باید جای خود را به کلمه «اختراق» بدهد. «نزهة المشتاق فی اختراق الافاق» کتابی است در دانش جغرافیا نوشته ادریسی (۴۹۳-۵۶۰ هجری قمری). ◇

و آمریگو وسپوس منطبق است، به خصوص با کریستف کلمب.^۱

شریعتی در جای دیگری می‌آورد:

من مدت دو سال روی جغرافیای اسلامی یعنی تحقیقات جغرافیایی و جغرافی دانان بزرگ و تاریخ تمدن اسلام کار کردم و مطالبی تازه به دست آمد که قابل پیش‌بینی نبود، که چگونه در قرون وسطی جهان‌گردان و کاشفین بزرگ جغرافیایی به سرزمین‌هایی رفته‌اند که هنوز هم در آفریقای امروز برای جغرافی دانان امروز دنیا ناآشناست (استعمار و مستشرقین در آنجا کار و تحقیق نکرده‌اند). /.../ در قرون ۱۳ و ۱۴ که درست دنباله قرون وسطی است، اروپا هم از لحاظ فکری و انسانی و هم از لحاظ وسیله برای جهان‌گردی آماده شد. بنابراین تاریخ حکایت می‌کند که جنگ‌های صلیبی به وجود آورنده نهضت جغرافیایی و جهان‌گردی در اروپاست. /.../ در تاریخ اسلام مغرب یعنی اندلس، پرتغال، مراکش، الجزایر، موریتانی، تونس و شمال آفریقا که تمدن در این جا بوده است و مشرق یعنی ایران و هند و سوریه و...

داستانی است به نام فتیه‌المغربین و در نسخه ای دیگر به نام فتیه‌المغربین که فتیه از فتا به معنای جوان و جوانمرد است. مغرب از اغراب یعنی به طرف غرب رفتن است و فتیه‌المغربین یعنی جوانانی که به سوی غرب رفتند.

مغرور از غرور است. فتیه‌المغربین یعنی جوانان مغرور. این جوانان به طرف مغرب رفته‌اند، یعنی جایی که هیچ‌کس شهامت رفتنش را نداشته است و اصولاً رفتن به آنجا را کاری منحط و بیهوده و یک ریسک می‌دانستند. این جوانان ۱۲ تن بودند، از جوانان بربر یا عرب مسلمان که برخلاف همه مکشفین قرون ۱۳ و ۱۴ که با تشویق پادشاه یا کنت و یا بزرگ دیگری و با دادن پول و آذوقه به مسافرتی می‌رفتند، با میل و رغبت خودشان و بدون اینکه تحت حمایت و تایید کسی باشند به طرف مغرب رفتند. /.../ کتاب نزهة المشتاق در قرن ۶ نوشته شده، بنابراین اگر در قرن ۶ رفته باشند، می‌شود قرن ۱۲ میلادی یا ۱۱۵۰ یا ۱۲۰۰ که این‌ها به مغرب رفته و اتفاقاً پیرومندان برگشتند و حکایاتی از دیدنی‌های خود نقل کردند.

۱. میعاد با ابراهیم (مجموعه آثار ۲۹)؛ صص ۴۰۶-۴۰۲.

از قرائنی که نشان می‌دهد که آمریکا قبل از کریستف کلمب کشف شده، این است که در داستان‌های نزهة المشتاق به جزایر «رزباری» و «کاناری» اشاره شده که فتیة المغرین به این جزایر رفته‌اند و می‌نویسند که وقتی به این جزایر که بین شمال آفریقا و سواحل هندی است وارد شدیم گرسنه بودیم و یکی از بزهای وحشی را کشتیم، ولی از شدت تلخی خورده نشد. عین همین داستان بعدها در سرگذشت کریستف کلمب خوانده شد که جزایر کاناری گوسفندانی با این مشخصات که گوشت‌شان خورده نمی‌شد و تلخ و مسموم‌کننده است، دارد. کریستف کلمب می‌رود به سواحل هند شرقی بین سواحل آمریکای شرقی. بنابر آثاری که در سفرنامه کریستف کلمب است، در قبایل سرخ‌پوستی که در این سواحل هندی زندگی می‌کنند لغاتی وجود دارد که بربری است. در بافت قالی، لباس و... رنگ آمیزی و سبک بافت، درست استیل شمال آفریقایی است که کاملاً نشان می‌دهد از آن تقلید شده است. و بعضی از رسوم و عادات و حتی ابزار زندگی شبیه است به آنچه که در آفریقای شمالی است به خصوص بربرها و همه مردم شمال آفریقا، یعنی پرتغال و تونس و مراکش. بنابراین هیچ شکی نیست که آمریکا قبل از کریستف کلمب به وسیله مسلمانان از طریق شمال آفریقا و لیبون شناخته شده باشد.^۱

مشاهده‌های مستقیم کلمب

در طول سفر دوم کلمب، سرخ‌پوستان اسپانولا^۲ (هاییتی)^۳ به وی گفته‌اند پیش از رسیدن وی مردم سیاه‌پوست در جزیره زندگی می‌کرده‌اند. برای اثبات این مدعا آن‌ها نیزه‌های^۴ مسلمانان آفریقا را نزد او آورده بودند. این اسلحه‌ها دارای نوک‌هایی از فلز زرد رنگ بود که سرخ‌پوستان آن‌را گوانین^۵ می‌نامند. این

۱. ویژگی‌های قرون جدید (مجموعه آثار ۳۱)؛ صص ۱۱۹ و ۱۲۶-۱۲۴.

2. Espanola.
3. Haiti.
4. The Spears.
5. Guanine.

کلمه با منشأ آفریقا غربی و به معنی «عیار طلا»^۱ می‌باشد. شگفتی در اینجاست که بدانیم این واژه از کلمه عربی «غنا» به معنی «ثروت» است. کریستف کلمب تعدادی از گوانین‌ها را در برگشت به اسپانیا آورد و آن‌ها را مورد آزمایش قرار داد. وی متوجه شد که این فلز دارای ۱۸ جزء [از ۳۲ جزء] طلا (۵۶/۲۵ درصد) و ۶ جزء نقره (۱۸/۷۵ درصد) و ۸ جزء مس (۲۵ درصد)، یعنی همان نسبتی که در فلزات تولید شده در گینه به چشم می‌خورد، بود.^۲

فردیناند کلمب، فرزند کریستوفر، دربارهٔ سیاهانی که توسط پدرش در هندوراس مشاهده شده‌اند نوشت: «مردمی که در شرق دور پوینته کاویناس^۳ تا کیپ گراسیوس آدیوس^۴ زندگی می‌کنند، اغلب سیاه چهره هستند». در همان زمان و در همین منطقه، قبیله‌ای از مسلمانان بومی که به آلمامی^۵ معروف بودند زندگی می‌کردند. آلمامی در زبان‌های عربی و ماندینکا^۶ عنوان «الامام»^۷ یا «الامامو»^۸ است به معنی شخصی که نماز را رهبری می‌کند یا در مواردی رئیس اجتماع و یا عضوی از اجتماع اسلامی امامی^۹ می‌گردد.^{۱۰}

لئو وینر مورخ و زبان‌شناس آمریکایی در دانشگاه هاروارد در سال ۱۹۲۰ میلادی کتابی با عنوان «آفریقا و کشف آمریکا» نوشت و در آن ثابت کرد

1. Gold Alloy.

۲. اسلام در آمریکا (مجموعه مقالات)؛ ص ۱۳ [برگرفته از مقاله‌ای با عنوان «حضور مسلمانان در قاره آمریکا پیش از کریستف کلمب»؛ نوشتهٔ «یوسف مروه» (Yousef Mroueh)].

3. Pointe Cavinass.

4. Cape Gracios a Dios.

5. Almamy.

6. Mandinka.

7. Al-Imam.

8. Al-Imamu.

9. The Imami Muslim Communities.

۱۰. اسلام در آمریکا (مجموعه مقالات)؛ صص ۹ و ۱۰ [برگرفته از مقاله‌ای با عنوان «حضور مسلمانان در قاره آمریکا پیش از کریستف کلمب»؛ نوشتهٔ «یوسف مروه» (Yousef Mroueh)].

کلمب کاملاً از حضور مسلمانان در آمریکا آگاه بود. به نظر او، مسلمانان غربِ آفریقا نه فقط در سرتاسر ناحیهٔ کارائیب و مرکز و جنوب آمریکا پراکنده شدند، بلکه به کانادا در شمال دور رسیده بودند و با اقوام بومی ایروکواز^۱ و آلگون‌گوین^۲ دادوستد و وصلت می‌کردند.^۳

جالب توجه است که برخی از کلمات، دارای ریشهٔ غرب آفریقایی و ماندینکایی (عمدتاً اسلامی) در زبان‌های بومی، نه فقط در جزایر کارائیب، بلکه در آمریکای شمالی نیز دیده شده است.^۴

مردم‌شناسان ثابت کرده‌اند ماندینکاها، تحت تعلیمات منسا موسی،^۵ بسیاری از بخش‌های شمال آمریکا را از طریق می‌سی‌سی‌پی^۶ و شبکه‌های رودخانه‌ای دیگر کشف کرده‌اند.^۷

کریستف کلمب در سومین مسافرتش به دنیای جدید، در سال ۱۴۹۸ م. در ترینیداد فرود آمد. بعدها او قارهٔ آمریکای جنوبی را رؤیت کرد. همان جایی که هنگامی که برخی از خدمهٔ او به ساحل رفتند، دستمال‌های رنگارنگ نخی که به صورت متقارن بافته شده بود و مورد استفاده بومی‌های آنجا بود، یافتند. کریستف کلمب متوجه شد که این دستمال‌ها در رنگ، نحوه و کاربرد به

1. Iroquois.

2. Algonquin.

۳. فضلنامه علمی دینی فرهنگی مشکوة (وابسته به بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی)؛ شماره‌های ۶۲ تا ۶۵؛ بهار ۱۳۷۸؛ ص ۱۰۹ [برگرفته از مقاله‌ای با عنوان «حضور مسلمانان در قارهٔ آمریکا پیش از کریستف کلمب»؛ نوشتهٔ «محمد عبدالجبار»؛ ترجمهٔ «محمدتقی اکبری»].

۴. همان؛ ص ۱۰۸ [برگرفته از مقاله‌ای با عنوان «حضور مسلمانان در قارهٔ آمریکا پیش از کریستف کلمب»؛ نوشتهٔ «محمد عبدالجبار»؛ ترجمهٔ «محمدتقی اکبری»].

5. Mansa Musa.

6. Mississippi.

۷. اسلام در آمریکا (مجموعه مقالات)؛ ص ۱۲ [برگرفته از مقاله‌ای با عنوان «حضور مسلمانان در قارهٔ آمریکا پیش از کریستف کلمب»؛ نوشتهٔ «یوسف مروه» (Yousef Mroueh)].

روسری‌های زنانه و لنگ‌های مردمان گینه شباهت دارد. وی با عنوان المیزرها^۱ از آن‌ها یاد کرد. المیزر کلمه‌ای عربی است برای «عبا»، «پوشش»، «پیش‌بند» و یا «دامن» که لباس مورها (مسلمانان آفریقای شمالی یا اسپانیا) بود و از آفریقای غربی (گینه) به مراکش، اسپانیا و پرتغال وارد کرده بودند.^۲ هرناندو کورتز،^۳ فاتح اسپانیایی، لباس زن‌های سرخ‌پوست را به صورت چادرهای بلند و لباس مردان سرخ‌پوست را شبیه «نیم‌شلواری» که به طرز پارچه‌های پرده‌ای مسلمانان مغربی تبار رنگ‌آمیزی شده است» توصیف می‌کند. فردیناند کلمب پوشاک نخ‌ی را نیم‌شلوارهای پارچه‌ای با طرح‌های مشابه چون شال‌هایی که زن‌های مغربی تبار غرناطه می‌پوشند، می‌نامد. شباهت گهواره‌های کودکان با موارد یافت شده در آفریقای شمالی غیرطبیعی است.^۴

دو ناخدای مسلمان تبار، همسفر کلمب

کریستف کلمب و کاشفان اولیه پرتغالی و اسپانیایی، با بهره‌مندی از اطلاعات جغرافیایی و دریانوردی مسلمانان، از جمله مسعودی (۸۷۱-۹۵۷ م.) در کتاب «أخبار الزمان»^۵ - که بر مبنای مواد جمع‌آوری شده در آفریقا و آسیا تدوین گردیده است - به‌ویژه نقشه‌هایی که به‌وسیله بازرگانان مسلمان تهیه شده بود، توانستند تا به سفر در اقیانوس اطلس بپردازند. اتفاقاً کریستف کلمب در طول نخستین سفرش به آن سوی اقیانوس اطلس، دو ناخدای مسلمان تبار

1. ALMAYZARS.◊

۲. اسلام در آمریکا (مجموعه مقالات)؛ ص ۱۳ [برگرفته از مقاله‌ای با عنوان «حضور مسلمانان در قاره آمریکا پیش از کریستف کلمب»؛ نوشته «یوسف مژوئه» (Yousef Mroueh)].

3. Hernando Cortez.

۴. اسلام در آمریکا (مجموعه مقالات)؛ صص ۱۳ و ۱۴ [برگرفته از مقاله‌ای با عنوان «حضور مسلمانان در قاره آمریکا پیش از کریستف کلمب»؛ نوشته «یوسف مژوئه» (Yousef Mroueh)].

5. History of the World.

بخش سوم: کشف آمریکا، نه با کلمب! / ۲۸۵

به همراه داشت: مارتین آلونسو پینزون^۱ ناخدای (کشتی) پینتا^۲ و برادرش ویسنته یانکس پینزون^۳ ناخدای (کشتی) نینا^۴. آن‌ها ثروتمند و تعمیرکار ماهر کشتی بودند. بدین جهت نیز در برنامه‌ریزی مسافرت وی و همچنین تعمیر ناو سرفرماندهی^۵ سانتا ماریا^۶ همکاری کردند. آن‌ها این کار را به خاطر انگیزه‌های تجاری و سیاسی با هزینه خودشان انجام دادند. خاندان پینزون با ابوزایان محمد سوم (۱۳۶۲-۱۳۶۶ م.) سلطان مراکشی سلسله مارینی (۱۱۹۶-۱۴۶۵ م.) رابطه خویشاوندی داشتند.^۷

مردمانی با پیشینه اسلامی، در میان کاشفان، بازرگانان و مهاجرانی که در زمان کلمب از دنیای جدید بازدید کرده بودند، وجود داشتند. تعداد بسیاری از موریسکوها^۸ (مسلمانان اسپانیایی که پس از سال ۱۴۹۲ میلادی و فتح سرزمین‌شان به دست مسیحیان و برپایی دادگاه‌های تفتیش عقاید، دین خود را مخفی ساختند) به کشورهای پرتغالی و اسپانیایی‌زبان قاره آمریکا مهاجرت کردند، اما تعداد رو به افزایش آنان، حاکمان مسیحی را که با تفتیش عقاید، آن‌ها را اخراج کرده بودند، به وحشت انداخت.^۹ در سال ۱۵۳۹ م. فرمانی،

1. Martin Alonso Pinzon.

2. Pinta.

3. Vicente Yanex Pingon.

4. Nina.

5. The Flagship.

6. Santa Maria.

۷. اسلام در آمریکا (مجموعه مقالات)؛ صص ۱۱ و ۱۲ [برگرفته از مقاله‌ای با عنوان «حضور مسلمانان در قاره آمریکا پیش از کریستف کلمب»؛ نوشته «یوسف مژوئه» (Yousef Mroueh)].

8. Moriscos

۹. اسلام در آمریکا (مجموعه مقالات)؛ صص ۳۳ (با اندکی تغییر) [برگرفته از مقاله‌ای با عنوان «اسلام در قاره آمریکا» نوشته فردریک متیوسن دنی (Fredrick Mathewson Denny)].

توسط شارل پنجم^۱ پادشاه اسپانیا، صادر شد که براساس آن مهاجرت نوادگان مسلمانانی که به قیمت مهاجرت به هند غربی^۲ سوزانیده شده بودند، ممنوع گردیده بود. این فرمان در سال ۱۵۴۳ م. به تصویب رسید و پس از آن فرمانی مبنی بر اخراج تمامی مسلمانان از سرزمین‌های ماوراء بحار اسپانیا^۳ صادر گردید.^۴

نگارنده این سطرها احتمال می‌دهد صحنه‌گردان اصلی صدور چنین فرمان مهم و تعیین‌کننده‌ای، همان دست‌های مرموزی باشد که طراح و بانی اصل سفر کلمب به دنیای نو برای یافتن سرزمین موعود یهود بوده است. حضور مسلمانان در دنیای نو می‌توانسته برای منافع کوتاه‌مدت و درازمدت یهودیان بسیار خطرآفرین باشد؛ خصوصاً که مسلمانان برخلاف یهودیان و مسیحیان، صاحب پیشینه و پشتوانه مردمی مثبتی بین بومیان آمریکا بوده باشند.

افسانه آمریکا!

دکتر باری فل^۵ (دانشگاه هاروارد) - در کتابش به نام افسانه آمریکا^۶ (۱۹۸۰م.) با ارائه مدارک متقن علمی، ورود مسلمانان‌های آفریقایی غربی و شمالی را از قرن‌ها قبل از کریستف کلمب اثبات می‌کند.

دکتر فل وجود مدارس اسلامی‌ای را در ولای آوفایر،^۷ آلن سِپَرینگز،^۸

1. Charles V.

2. West Indies.

3. Overseas Spanish Territories.

۴. اسلام در آمریکا (مجموعه مقالات)؛ ص ۷.

5. Dr. Barry Fell (1917-1994).^۵

6. Saga America.

7. Valley of Fire.

8. Allan Springs.

لوگومارسینو،^۱ کی هُل،^۲ کانیون،^۳ واشو^۴ و هیکیسون سامِت پَس (نوادا)،^۵ مِسا ورده^۶ (کولورادو)، مِیْمِیْرز وِلی^۷ (نیومکزیکو) و تی پِرگانو^۸ (ایندیانا) کشف کرد که تاریخ آن به سال‌های ۷۰۰-۸۰۰ م. برمی‌گردد. وی متون، جداول و نقشه‌هایی حک شده بر روی صخره‌هایی را که در غرب آمریکای قدیم آخرین بقایای قطعات متلاشی شده یک نظام مدرسه‌ای در سطوح ابتدایی و بالاتر را نمایان می‌ساخت، پیدا کرد. زبان آموزشی، عربی آفریقای شمالی بود که با حروف عربی کوفی باستان نوشته می‌شد. موضوعات آموزشی شامل نوشتن، خواندن، حساب، دین، تاریخ، جغرافی، ریاضیات، ستاره‌شناسی و دریانوردی بود.^۹

اولاد نسل‌های مسلمان که به آمریکای شمالی آمدند، امروزه اعضای ایروکواز،^{۱۰} آلگون‌گُوین،^{۱۱} آناسازی،^{۱۲} هوهوکام^{۱۳} و مردم بومی آلْمِک^{۱۴} هستند. نام ۵۶۵ مکان اعم از (روستاها، شهرستان‌ها، شهرها، کوه‌ها، دریاچه‌ها و

-
1. Logomarsino.
 2. Keyhole.
 3. Canyon.
 4. Washoe.
 5. Hickison Summit Pass (Nevada).◊
 6. Mesa Verde (Colorado).◊
 7. Mimbres Valley (New Mexico).◊
 8. Tipper Canoe (Indiana).◊

۹. اسلام در آمریکا (مجموعه مقالات)؛ ص ۱۴ [برگرفته از مقاله‌ای با عنوان «حضور مسلمانان در قاره آمریکا پیش از کریستف کلمب»؛ نوشته «یوسف مِروئه» (Yousef Mrouch)].

10. Iroquois.
11. Algonquin.
12. Anasazi.
13. Hohokam.
14. Olmec.

رودخانه‌ها و...)، در آمریکا (۴۸۴) و کانادا (۸۱)، مشتق از ریشه‌های عربی و اسلامی است. این مکان‌ها ابتدا به وسیله افراد بومی، پیش از دوره کریستف کلمب نام‌گذاری شده‌اند. برخی از این نام‌ها معانی مقدّسی را افاده می‌کنند، مانند مِکا^۱ (ایندیانا) که ۷۲۰ سکنه دارد، قبیله سرخ‌پوست مَکّه^۲ (واشنگتن)، مدینا^۳ (آیداهو) با ۲۱۰۰ سکنه، مدینا (نیویورک) با ۸۵۰۰ سکنه، مدینا و هازن^۴ (داکوتای شمالی) به ترتیب با ۵۰۰۰ و ۱۱۰۰ سکنه، مدینا (أهایو) با ۱۲۰۰۰، مدینا (تنسی)^۵ با ۱۱۰۰، مدینا (تگزاس) با ۲۶۰۰۰، مدینا (آنتاریو) با ۱۲۰۰، مَهومت^۶ (ایلینوز) با ۳۲۰۰، مونا^۷ (یوتا) با ۱۱۰۰، آروا^۸ (آنتاریو) با ۷۰۰ و بسیاری دیگر. مطالعه دقیق در اسامی قبایل سرخ‌پوست بومی آشکار می‌کند بسیاری از اسامی از ریشه‌های عربی اسلامی می‌باشند؛ برای نمونه، آناسازی^۹ آپاچی^{۱۰}، آراواک^{۱۱}، آریکانا^{۱۲}، چاوین چروکی^{۱۳}، کری^{۱۴}، هوهوکام^{۱۵}، هویا^{۱۶}

-
1. Mecca.
 2. Makkah.
 3. Medina.
 4. Medina and Hazen.
 5. Tennessee.
 6. Mahomet.
 7. Mona.
 8. Arva.
 9. Anasazi.
 10. Apache.
 11. Arawack.
 12. Arikana.
 13. Chavin Cherokee.
 14. Cree.
 15. Hohokam.
 16. Hupa.

هوپی،^۱ مکّه،^۲ ماهیگان،^۳ موهاک،^۴ نازکا،^۵ زولو،^۶ زونی.^۷ و^۸

نظریه‌های پروفیسور فؤاد سزگین

پروفیسور فواد سزگین، محقق ترک‌تبار^۹ مقیم آلمان در پی سال‌ها تحقیق و

1. Hopi.
2. Makkah.
3. Mahigan.
4. Mohawk.
5. Nazca.
6. Zulu.
7. Zuni.

۸. اسلام در آمریکا (مجموعه مقالات)؛ صص ۱۴ و ۱۵ [برگرفته از مقاله‌ای با عنوان «حضور مسلمانان در قاره آمریکا پیش از کریستف کلمب»؛ نوشته «یوسف مژوئه» (Yousef Mroueh)].
۹. پروفیسور محمدفؤاد سزگین (Fuat Sezgin) در سال ۱۹۲۴ میلادی (۱۳۴۳ هجری قمری) در استانبول متولد شد و تحصیلات مقدماتی و دبیرستانی خود را در همین شهر به پایان رسانید. سپس وارد دانشکده هندسه استانبول شد، اما آن را رها کرد و به ادامه تحصیل در «مؤسسه شرق‌شناسی» دانشکده ادبیات دانشگاه استانبول پرداخت. در سال ۱۹۴۷ در سن ۲۳ سالگی مدرک کارشناسی ارشد خود را در رشته «مطالعات شرق‌شناسی» و به‌دنبال آن، دکترای خود را در رشته «علوم اسلامی پژوهش‌های ایرانی و فلسفه» در ۱۹۵۰ اخذ کرد. سزگین مدت‌ها در گروه پژوهش‌های اسلامی دانشگاه استانبول به فعالیت علمی و پژوهشی پرداخت. وی در ۱۹۶۰ به دلایل سیاسی، مؤسسه پژوهشی خود و چندی بعد زادگاهش استانبول را ترک کرد و با یاری دوستش، والی هارتنز، راهی فرانکفورت شد. هارتنز مؤسسه‌اش را در اختیار او قرار داد تا وی کتابش «تاریخ التراث العربی» را کامل کند. سزگین برای قدردانی جلد اول کتابش را تقدیم او کرد.

سزگین علاوه بر تحقیق و پژوهش، کرسی تدریس در رشته تاریخ علوم طبیعی و علوم عربی اسلامی در دانشگاه فرانکفورت را به‌دست گرفت و بیش از ۴۰ سال در آنجا به تدریس و پژوهش پرداخت. وی برای گسترش تحقیقات تاریخ علوم اسلامی و تداوم طرح‌های پژوهشی در این حوزه در ۱۹۷۰ تأسیس «مؤسسه تاریخ علوم اسلامی و عربی» را به مرکز اروپا پیشنهاد کرد که با تلاش او در ۱۹۸۱-۱۹۸۲ شکل گرفت. این مؤسسه وابسته به دانشگاه فرانکفورت است و کتاب‌های مهمی منتشر کرده که در واقع حاصل خدمات سزگین است. ریاست این مؤسسه برعهده سزگین بوده است [با استفاده از: درگاه

مطالعه به این نظر رسیده است:

تاریخ نشان می‌دهد مسلمانان اولین کسانی بودند که به اقیانوس آرام رسیدند و نقشه آن را قبل از اسپانیایی‌ها و پرتغالی‌ها کشیدند.

سزگین با اشاره به تاریخ گذشته می‌گوید:

پادشاهان و حکام چینی ناوگان‌هایی را مهیا کردند و در قرن ۱۵ میلادی به کشورهای اطراف اقیانوس هند فرستادند تا با آن‌ها روابط دیپلماتیک برقرار کنند یا از آن‌ها جزیه بگیرند. همه این حوادث، روابط و نتایج در کتاب‌های چینی با دقت آورده شده است و حادثه‌ای در تاریخ اسلامی نیست که بدون یاد و اثر باشد، زیرا رهبر این گروه مسلمان بوده است.

مسلمانان جغرافیا و ریاضی را پایه‌گذاری کردند و رشته‌ای مستقل از علوم و جغرافیا را در قرن چهارم هجری به سطحی رساندند که اروپا تا قرن‌ها از آن اطلاعی نداشت و نقشه‌هایی را که اروپائیان می‌کشیدند جز تقلید چیزی نبوده است. مهم‌ترین دلیلی که سبب انتساب نقشه، به جهان اسلام می‌شود اهتمام آن‌ها به درجات، طول، عرض و ایجاد راه‌های جدید برای خروج از قاره‌ها و دریاها است که می‌توانستند درجات طول و عرض را به‌درستی قیاس کنند.

فؤاد سزگین درباره پراکندگی مسلمانان در دریا‌های جهان می‌گوید:

در قرن اول هجری در شهر «کانتون» چین بود که عده‌ای بسیار زیاد اسلام آورده و مسلمان شدند.

سزگین درباره نقشه‌کش‌های مسلمان می‌گوید:

در اواخر قرن سوم هجری کشتی‌هایی در نزدیکی بصره ساخته شد تا کالاهای تجاری را از شهر ماسه در مغرب به چین ببرند. آن‌ها در راه درجات عرضی را با چوب‌های اسطرلاب که آن زمان معیار قیاس عرض بود، اندازه‌گیری می‌کردند. «فرا ماورو» نقشه‌کش ماهر ایتالیایی به دستور پادشاه پرتغال در قرن ۱۵ میلادی، نقشه جهان را کشید که در ترسیم نقشه خود از عناصر عربی استفاده کرده بود.

از مهم‌ترین نقشه‌هایی که از دریانوردان عثمانی باقی مانده متعلق به

«بیری رئیس» دریانورد ماهر است که در قرن ۲۰ در استانبول کشف شد و فکر کردند که این نقشه از آن کولمبوس است که به دست عثمانی‌ها رسیده، در حالیکه این نقشه بسیار دقیق بوده و طول و عرض‌ها را با دقتی شگفت‌آور بر اساس ریاضیات دقیق نشان داده بود اما در بیانات و نقشه‌های کولمبوس بسیار اشکال و اشتباه وجود داشت.

تردید نیست نقشه‌ای که نقشه‌کشان اسپانیایی، پرتغالی و ایتالیایی کشیده‌اند از نظر مقیاس درجات و طول و عرض‌ها بسیار اشکال دارد، آنچه که مسلم است این است که نقشه‌ای که از درجات و طول و عرض‌های دقیق کشیده شده است به اصل عربی آن برمی‌گردد و نشان می‌دهد که مسلمانان تنها قادر به استفاده از درجات و طول و عرض دقیق در دنیا بودند و دریانوردان عرب و مسلمان کسانی بودند که اقیانوس هند را به سهولت و آسانی طی کردند و به دیگر اقیانوس‌ها رسیدند.^۱

ریشه توانایی‌های علمی و عملی مسلمانان برای سفرهای دریایی

قرآن کریم از جنبه‌های گوناگون بر حیات جوامع مسلمان اثر بخشیده است؛ از جمله با ترغیب به مطالعه در آسمان و زمین و نیز تشویق به سفر و سیاحت، بر موضوع اکتشافات جغرافیایی تأثیرات فراوانی گذاشته است. می‌توان تعبیر قرآنی جهان‌گردی را «سیر فی الارض» دانست که در آیات فراوانی مورد اهتمام و تأکید قرار گرفته است.^۲

در این کتاب آسمانی، نه تنها سیاحت و جهان‌گردی، به سبب آثار و فایده‌های آن، امری مشروع و مباح شمرده شده، بلکه ترک آن، دست‌کم، برای گروهی از انسان‌ها، مورد سرزنش و توبیخ قرار گرفته است.

۱. با استفاده از گزارش خبرگزاری مهر (۱۷ بهمن ۱۳۸۴) با عنوان «مسلمانان نخستین فاتحان قاره آمریکا هستند». این گزارش به بزرگداشت پروفسور سزگین توسط «مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب» در تهران اختصاص داشت.

۲. جهان‌گردی در فقه و تمدن اسلامی؛ جمعی از نویسندگان مجله فقه، تهیه: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، مجله فقه؛ مؤسسه بوستان کتاب (مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)؛ قم؛ ۱۳۸۸؛ ص ۲۹ (با اندکی تغییر).

در یک بررسی کلی، می‌توان آیات در پیوند با این موضوع را در سه دسته، مورد مطالعه، قرار داد:

۱. آیاتی که ترک جهان‌گردی را سرزنش می‌کنند.
البته خطاب همه، یا بیشتر این‌گونه آیات، کافران و ستیزه‌گران با حق است، مانند آیه:

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَكَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً
آیا در زمین، گردش نمی‌کنند تا بنگرند به چگونگی سرانجام کسانی که
پیش از ایشان زندگی می‌کردند و از ایشان نیرومندتر بودند.
این تعبیر، یا مانند آن، در سوره یوسف، آیه ۱۰۹، روم، آیه ۹، غافر، آیه ۲۱
و ۸۲ و محمد ﷺ آیه ۱۰ نیز آمده است.

و مانند آیه: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُوا لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا»^۲ که سیر و
سیاحت را سبب تعقل و اندیشه و بالا رفتن سطح آگاهی و بینش انسان دانسته،
یعنی همان عنصری که بی‌تردید، سنگ بنا و شالوده رشد و توسعه زندگی
انسان در ابعاد گوناگون فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، و... است؛ زیرا روشن
است که یک جامعه بسته و بی‌خبر از دیگر ملتها، در هیچ زمینه‌ای رشد
شایسته و بایسته ندارد و از تجربه‌ها و دستاوردهای علمی و فکری و اجتماعی
دیگران محروم است.

به حسب ظاهر، فعل «تکون» در این آیه، از افعال تامه و در بردارنده معنای
حصول و تحقق است و بر این اساس، باید آیه را صریح در این معنا دانست
که «سیر در زمین» و جهان‌گردی موجب رشد و شکوفایی فکری و پرورش
اندیشه‌ها و تقویت جنبه عقلایی انسان، می‌شود.

۲. آیاتی که به این کار فرمان می‌دهند:

قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِبِينَ^۳

۱. فاطر (۳۵) آیه ۴۴.

۲. حج (۲۲) آیه ۴۶.

۳. سوره آل عمران؛ آیه ۱۳۷.

بخش سوم: کشف آمریکا، نه با کلمب! / ۲۹۳

پیش از شما، سنت‌هایی وجود داشت [در میان مردم قوانین و نوامیسی حاکم بود] پس در زمین گردش نمایید و سرانجام کار تکذیب‌کنندگان [حق] را بنگرید.

ممکن است با عنایت به عبارت «فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ» در ذیل آیه، گفته شود این فرمان تنها متوجه کافران و تکذیب‌کنندگان حق است و از آن، مطلوب بودن جهان‌گردی، برای همه مردم، حتی مسلمانان و اهل ایمان، استفاده نمی‌شود؛ ولی با نگاهی دوباره به تعبیرهای آیه و نیز آیه بعد روشن می‌شود، خطاب در این آیه، نسبت به همه مردم که در زمان وحی می‌توانستند، مخاطب این آیه باشند، گسترش دارد.

آیه بعد می‌گوید:

هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ^۱

در آیه دیگر می‌خوانیم:

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ^۲

ای پیامبر [به مردم] بگو: در زمین گردش کنید و به سرانجام کار مجرمان بنگرید.

در این‌گونه آیات، هدف از سیر و جهان‌گردی را پند و عبرت‌گیری از گذشتگان اعلام کرده است، ولی در برخی آیات، به هدفی فراتر از این برمی‌خوریم و آن اندیشه و مطالعه در عالم خلقت و آگاهی یافتن از چگونگی آفرینش و شگفتی‌های آن است، همان چیزی که امروزه، هدف دسته‌ای از جهان‌گردان، محسوب می‌شود.

مانند آیه:

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ^۳

– ای پیامبر به مردم – بگو: در زمین سیر و گردش نمایید و بنگرید چگونه خداوند، آفرینش را به وجود آورده.

۱. سوره آل عمران؛ آیه ۱۳۸.

۲. نمل (۱۶) آیه ۶۹.

۳. عنکبوت (۲۹) آیه ۲۰.

۳. آیاتی که به سیاحت و جهان‌گردی شماری از انسان‌های برگزیده و الهی، اشاره می‌کند، مانند آیات ۸۲ تا ۹۸ سوره کهف که به سیر و سیاحت ذوالقرنین، می‌پردازد. داستان این شخصیت بزرگ الهی که باید او را «قهرمان جهان‌گردی» نامید، با آیه «وَ يَسْئَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقُرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا» آغاز می‌شود.

اینکه ذوالقرنین کیست و جهان‌گردی او در کجا و چگونه انجام گرفته است، مورد اختلاف و گفت‌وگوی فراوان مفسران و دانشمندان است.^۱ پژوهش در تاریخ روابط اسلام و دیگران، تراجم و... نشان می‌دهد گردشگری در سیرت معصومان جایگاهی بلند داشته و پیشوایان دین، سیاحت را روزه‌ای برای شناخت بهتر انسان و جهان دانسته‌اند. سیاحت در فرهنگ اسلامی، نه فقط برای دل‌گشایی و شادی روان، که پیوند شنیدن به دیدن و تشریح به تکوین و روبه‌رو شدن بی‌واسطه با آفریده‌ها و رسیدن به ژرفای حقایق است.^۲

از جمله مواردی که برای مسلمانان، توانایی‌های مربوط به امر خطیر دریانوردی را به ارمغان آورد، تبخّر ایشان در نجوم و جغرافیا بود. عوامل زیادی موجب شد مسلمانان بیش از اقوام و ملت‌های دیگر، درباره شناخت اجرام کیهانی و مواضع و خصوصیات آن‌ها به بررسی و تحقیق بپردازند:

۱. آیات زیادی در قرآن مجید،^۳ مسلمانان را به مطالعه در آسمان و زمین،

۱. جهان‌گردی در فقه و تمدن اسلامی؛ صص ۲۹ و ۳۰.

۲. همان؛ ص ۳۸۲.

۳. مثلاً این سه آیه شریفه:

– «قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» یعنی: «بگو: بنگرید که چه چیزهایی در آسمان‌ها و زمین است.» (یونس آیه ۱۰۱).

– «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» یعنی: «هر آینه در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و شد شب و روز، خردمندان را عبرت‌هاست» (آل عمران آیه ۱۹۰).

خورشید و ماه و ستارگان و اجرام کیهانی ترغیب می‌کند.^۱

۲. گه‌گاه حوادثی از قبیل کسوف و خسوف و غیره رخ می‌دهد که از نظر اسلام موجب تکالیف مذهبی خاص است.^۲

۳. بسیاری از تکالیف مذهبی مسلمانان از قبیل نماز، روزه، حج، شناخت قبله، حرمت قتال در «اشهر حُرْم»^۳ و... منوط به شناسایی ماه و خورشید و برخی از ستارگان و کرات آسمانی است.

این عوامل به علاوه حس کنجکاوی بشر که می‌خواهد آنچه را که در دور و اطرافش می‌گذرد بداند، مسلمانان را وادار کرد از همان سده‌های اول در صدق شناسایی هرچه بیشتر نجوم و اجرام کیهانی برآیند و نظرات تازه‌ای درباره آن‌ها ابراز دارد. در صورتی که کوشش اقوام دیگر در نجوم، بیشتر به خاطر تأثیر اجرام آسمانی و وضع و محاذات آن‌ها در سعد و نحس امور و ایام بوده که اسلام شدیداً با آن مبارزه کرده و آن را خرافه و با کفر هم‌سنگ دانسته است.^۴

درباره جغرافیا و جهان‌گردی نیز باید توجه داشت که چون در قرآن کریم تأکید فراوانی به سیر و سیاحت و اندیشه در سرنوشت اقوام و ملل شده است، این امر به علاوه نیازهای بازرگانی و سیاسی و مذهبی (مانند حج) و غیره باعث شد مسلمانان در زمینه جغرافیا و جهان‌گردی نیز پیشرفت چشمگیری کرده، آثار ارزنده‌ای از خود به جای بگذارند.^۵

«أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا»
یعنی: «آیا کافران نمی‌دانند که آسمان‌ها و زمین بسته بودند، ما آن‌ها را گشودیم و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم؟» (انبیاء آیه ۳۰).

۱. تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی؛ ص ۲۲۳.

۲. همان.

۳. «الاشهر الحُرْم» برگرفته از پنجمین آیه سوره توبه است. اشهر حُرْم به‌طور عمومی به معنی «ماه‌های حرام» است. ◇

۴. تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی؛ صص ۲۲۳ و ۲۲۴.

۵. همان؛ ص ۲۴۵.

نفیس احمد می نویسد:

مسلمانان به جغرافیا بسیار علاقه پیدا کردند، زیرا آنان، از ابتدا لزوم تعیین دقیق وضع و موقع اماکن را دریافته بودند. «فرزندان صحرا» به دانش ستاره‌شناسی توجه شایانی مبذول می‌داشتند و این علم، در نظر آنان از ارزش کاربردی فراوانی برخوردار بود. این علم با ریاضیات همبستگی بسیار نزدیک دارد و دانش مربوط به وضع و موقع ستارگان، به تعیین طول و عرض جغرافیایی کمک می‌کند. از این جهت جغرافیای ریاضی و ترسیم نقشه بسیار زود مورد توجه قرار گرفت.

توسعه قدرت سیاسی و برقراری اخوت عظیم اسلامی اطلاعات درباره سرزمین‌های اسلامی را به صورت یکی از علایق پیوسته روز به فزونی درآورد. در اینجا نباید انگیزه‌هایی را که اجتماع سالانه حج در مکه فراهم می‌آورد فراموش کنیم. رفتن به مکه برای مسلمانان اختیاری نبود، بلکه انجام آن در محدوده امکانات، وظیفه مسلم هر فرد مسلمان به شمار می‌رفت. به این ترتیب سیل بی‌وقفه زائران از گوشه و کنار دارالاسلام (سرزمین‌های اسلامی) به سوی عربستان جریان داشت.

به این ترتیب حج، به صورت مجمع منحصر به فرد مسلمانان باقی ماند و وقتی هزاران مسلمان از نژادهای مختلف، از محیط‌های طبیعی و اجتماعی گوناگون، هم‌کیشان خود را ملاقات می‌کردند، آن مجمع آنان را با دنیای بزرگ اسلام آشنا می‌کرد. و فرصت‌های فراوانی را برای تبادل نظر و نقل تجربه‌های سفر در اختیار آنان قرار می‌داد.^۱

در کتاب «نقش پیامبران در تمدن انسان» می‌خوانیم:

فرمان عام و فضیلت‌زای قرآن به عنوان: «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ»^۲ مسلمین را به صورت جامعه‌ای باز و جهانی درآورد و مهاجرت‌ها و جهان‌گردی‌های وسیع و پیاپی، افکاری تازه و روانی نو به امت مسلم بخشید و مسلمانان در پرتو این حرکت‌های فردی و همگانی تمدنی اصیل و جدید به وجود آوردند و همه جا راه یافتند و عقاید تابناک خویش را در نطق^۳ عالم بگسترده‌اند.

۱. خدمات مسلمانان به جغرافیا؛ صص ۲۰ و ۲۱.

۲. سوره انعام، آیه ۱۱.

۳. نطق عالم یعنی بخش مسکونی زمین. ۵.

چنان‌که مسیو رنان^۱ می‌گوید تشنگی عرب برای مسافرت و سیر و گردش از بزرگ‌ترین مزایای خوی عربی بود و فرمان جهان‌گردی و جهان‌بینی امتیازاتی بر این حقیقت بیفزود و در نتیجه اعراب تمدن بزرگی را به وجود آوردند و این حرکت و جنبش در اروپا نیز اثری ژرف به جای گذاشت و نشاط و عشق به مسافرت و دریانوردی که در قرن‌های پانزده و شانزده در اسپانیا و پرتغال پدید آمد زاینده همین حرکت مسلمانان بود، زیرا اعراب به فرمان ایمان خویش به مطالعه انسان در برابر هستی و طبیعت می‌اندیشیدند و فکری وسیع و اصیل درباره مطالعات جهانی که در آن می‌زیستند به کار انداختند و این خود شرط اساسی ایجاد هر تمدن پیشرو و مترقی است.^۲

مؤلف نقش پیامبران در تمدن انسان در ادامه می‌افزاید:

این حقیقت را می‌توان به آشکارایی بیان کرد که مطالعات و تألیفات جهان‌گردان مسلمان راهنمای کشف آمریکا بوده است. چنان‌که کریستف کلمب کاشف آمریکا در نامه مورخ اکتبر ۱۴۹۸ خویش که از هائیتی می‌نگارد از ابن‌رشد^۳ دانشمند اسلامی یاد می‌کند و او را از کسانی می‌شمارد که با نظریه وجود دنیای جدید او را در کشف آمریکا مساعدت نموده‌اند.^۴

به نظر مؤلف فوق بیان شگفتی‌های اعجاب‌انگیز کشورها نیز بیشتر موجب

۱. «ارنست رنان» (۱۸۲۳-۱۸۹۲ م.) از دانشمندان خاورشناس و نویسندگان و مورخان معروف

فرانسه است که زبان‌های عبرانی و سریانی و عربی را می‌دانست. ۵

۲. نقش پیامبران در تمدن انسان؛ فخرالدین حجازی (با مقدمه‌ای از مهدی بازرگان)؛ مؤسسه انتشارات بعثت؛ تهران؛ بی‌تا (چاپ دوم)؛ صص ۲۰۰ و ۲۰۱.

۳. ابوالولید محمدابن‌احمدابن‌محمدابن‌رشد (۵۲۰-۵۹۵ هجری قمری) از بزرگ‌ترین فلاسفه عرب اسپانیایی و یکی از بزرگ‌ترین فلاسفه قرون وسطی است که در مغرب‌زمین به آوروئس شهرت دارد. ابن‌رشد تألیفات زیادی داشته که اصل عربی قسمت اعظم آن‌ها از میان رفته، ولی ترجمه‌های عبری و لاتینی بیشتر آن‌ها در دست است و به سبب همین ترجمه‌ها، فلسفه ابن‌رشد تأثیر زیادی در فلسفه یهودی و فلسفه مسیحی داشته است [دایرة‌المعارف فارسی، جلد دوم، بخش اول؛ ص ۱۹ (با تلخیص)].

۴. نقش پیامبران در تمدن انسان؛ ص ۲۰۲.

تحریک مردم به جهان‌گردی می‌شده است و امثال داستان‌هایی که ادریسی^۱ در «نزهة المشتاق» آورده کسانی به مانند کریستف کلمب، امریگو وسپوس و ماژلان و دیگران را به جهان‌گردی و بحریمایی واداشته است.^۲

پیش از ادامه بحث لازم است تأملی کنیم و به بیان نکاتی چند درباره اظهارات نویسنده کتاب «نقش پیامبران در تمدن انسان» پردازیم:

هدف نویسنده، همچنان که از عنوان کتاب نیز پیداست، نشان دادن تأثیراتی است که تمدن انسان از اسلام - به معنای اعم آن - پذیرفته است؛ ولی اینکه به دنبال این تأثیرپذیری اولیه در راستای اکتشافات جغرافیایی از ملّاحان غرب چه سر زده و چرا؛ زمینه بحث مؤلف نبوده است. وگرنه این نکته در کمال وضوح می‌باشد که غربیان «چگونه سفرکردن» را از مسلمانان آموختند، اما «چرا سفرکردن» را نه. نشاط و عشق غربیان در قرن‌های پانزده و شانزده میلادی به مسافرت و دریانوردی عمده‌تأ زاییده حرص و طمع ایشان برای یافتن طلا، جواهرات و ادویه بوده و به همین دلیل نتیجه اکتشافات جغرافیایی ایشان جز ستم، غارت، جنایت و درنهایت استعماری همه‌جانبه نبوده است.

«شگفتی‌های اعجاب‌انگیز کشورها» کنجکاوای مردم را تحریک می‌کرد، اما امثال کلمب بحریمایی‌های خود را با هدف جلب رضایت قدرتمندان سیاسی و مالی سامان می‌دادند. این ناخدایان تنها به گنجینه‌های شگفت‌انگیز کشورهای

۱. ابو عبدالله محمد بن محمد بن عبدالله بن ادریس، معروف به «شریف ادریسی»، یکی از بزرگ‌ترین جغرافیادانان و نقشه‌نگاران قرون وسطی، در سال ۴۹۳ ه.ق. در مراکش به دنیا آمد، در قرطبه تحصیل کرد و در سال ۵۶۰ ه.ق. از دنیا رفت. او را چون «سید» بود و نَسَب به رسول خدا ﷺ می‌برد «شریف» می‌گفتند. این جغرافی‌دان مسلمان، برای «روژه دوم» (به عربی «رُجاری») پادشاه سیسیل، جهان‌نمایی از نقره ساخت و کتابی در جغرافیا به نام «کتاب الرُجاری» یا نزهة المشتاق به نام وی تألیف کرد. این کتاب مفصل‌ترین شروع قرون وسطایی عالم است و برخلاف سایر کتاب‌های جغرافیادانان مسلمان، مشتمل بر اطلاعاتی در باب بسیاری از کشورهای مسیحی است [دایرةالمعارف فارسی، جلد اول؛ ص ۷۳ (با اندکی تغییر)].

۲. نقش پیامبران در تمدن انسان؛ ص ۲۰۳.

بخش سوم: کشف آمریکا، نه با کلمب! / ۲۹۹

دیگر علاقه‌مند بودند و بس! اساساً برای این قبیل سفرها اولویتی جز انگیزه‌های اقتصادی و قدرت‌طلبانه نباید قائل شد.

البته کسی نمی‌تواند منکر این باشد که شاید در اعماق دل بعضی مکتشفان غربی، انگیزه‌هایی نیز برآمده از فرهنگ مسلمانان، خانه کرده بوده است؛ لیکن آنچه از عملکرد ایشان به شهادت تاریخ حاصل شده، همان است که گفتیم.

بخش چهارم:

ضمیمه‌ها

ضمیمه ۱

آشنایی با دانیل بورستین یهودی،^۱ مورخ آمریکایی کلمب

بورستین در اول اکتبر ۱۹۱۴ در آتلانتای جورجیای آمریکا چشم به جهان گشود و در اوکلاهما پرورش یافت. در سال ۱۹۳۰ وارد دانشگاه هاروارد شد. وی به عنوان دانشجوی بورسیه رُدس (از بورس های دانشگاه آکسفورد) سه سال در رشته حقوق کالج بالیول آکسفورد انگلیس به تحصیل پرداخت و در آنجا در دو رشته کارشناسی حقوق قضایی (۱۹۳۶) و کارشناسی حقوق مدنی (۱۹۳۷) به مقام اول دست یافت. شهرت او به عنوان محقق و نویسنده در طول ۲۵ سال به تدریج فزونی یافت و سرانجام هویت وی به عنوان استاد برجسته تاریخ آمریکا تثبیت شد.

در بیشتر آثار بورستین، موضوعات معینی مورد بررسی قرار می گیرد. اندیشه اصلی، «منحصربه فرد بودن ایالات متحده» است. این اندیشه در کتاب «دنیای گمشده توماس جفرسون»^۲ (۱۹۴۸) و «ماهیت سیاست های آمریکایی»^۳ (۱۹۵۳) مطرح شد که در مجموعه سه جلدی او تحت عنوان «آمریکایی ها»^۴

۱. در مورد یهودی بودن بورستین مراجعه شود به دایرةالمعارف جوداییکا. ◇

2. Lost World of Thomas Jefferson.
3. Genius of American Politics.
4. Americans.

(۱۹۵۸-۱۹۷۴) کاملاً پرداخته شد و به دریافت جایزه پولیتزر نایل گردید. رویکرد بورستین به این اندیشه، غالباً او را به تمجید از روح جسارت و تهور متبلور در تاریخ آمریکا و تحسین فرصت‌های بی‌سابقه‌ای که زاینده دموکراسی آمریکایی است وامی‌داشت. محافظه‌کاران این روحیه را می‌ستودند، درحالی‌که آزادیخواهان اغلب در تفسیرهای او تردید می‌کردند و او را به دلیل سرپوش‌گذاشتن بر برخی رویدادهای هولناک تاریخ آمریکا، و کوچک‌شمردن قدرت ایدئولوژی، مورد انتقاد قرار می‌دادند.

بورستین علناً به دانشجویان ضدجنگ تظاهرکننده دانشگاه شیکاگو در سال ۱۹۶۸ انتقاد می‌کرد و مشی سیاسی وی به‌گونه‌ای بود که به تأیید سیاست‌های پُرخشونت دولت آمریکا در قبال ملت‌های دیگر می‌انجامید.

بورستین آمریکا را «ملتِ ملت‌ها» می‌داند و ملاحظ بی‌چون و چرای تمدن آمریکایی است.

در پاسخ به همسویی جدی بورستین با سیاست‌های دولتی آمریکا، بسیاری از افراد بانفوذ کنگره، وی را دقیقاً به سبب صلاحیت علمی و تمایل به ارائه بهترین‌های فرهنگ آمریکا به خوانندگانش حمایت کردند. در بهار ۱۹۷۵، رئیس‌جمهور وقت آمریکا «جرالد فورد»، بورستین را به عنوان کتابدار کتابخانه کنگره آمریکا برگزید و مسئولیت این زرادخانه بسیار مهم فرهنگی و سیاسی را به وی سپرد.

بورستین در سن نود سالگی در سال ۲۰۰۴ م. از دنیا رفت.^۱

۱. با استفاده از: درگاه اینترنتی سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران؛ دایرة‌المعارف کتابداری و اطلاع‌رسانی (نسخه آزمایشی)؛ مدخل «بورستین»، نوشته «وین ای. ویگانده»، ترجمه «ویدا بزرگ چمی».

ضمیمه ۲

نمونه‌هایی از آگاهی ایرانیان دوران قاجار از کلمب

۱. عصر فتحعلی شاه قاجار: مرآت‌الاحوال جهان‌نما

توضیح

یکی از قدیمی‌ترین منابع فارسی که به کریستف کلمب پرداخته، کتاب «مرآت‌الاحوال جهان‌نما» است. نویسنده این اثر آقااحمد کرمانشاهی^۱ متوفای ۱۲۴۳ هجری قمری (مطابق با ۱۲۰۶ هجری شمسی و ۱۸۲۷ میلادی) است. نویسنده این کتاب که خود برخاسته از خاندانی روحانی (علّامه وحید بهبهانی) و تحصیل کرده حوزه نجف بوده،^۲ در این نوشته، تصویری محترمانه و آبرومند - و البته غیرواقعی - از کلمب ارائه کرده است!^۳

متأسفانه باید گفت آنچه آورده شده، مجموعه‌ای از تحریف‌های گوناگونی

۱. برای آشنایی بیشتر با نویسنده و کتابش، مطالعه این مقاله مناسب است: دوماهنامه آینه پژوهش (وابسته به دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)؛ شماره ۲۶؛ مرداد و شهریور ۱۳۷۳؛ صص ۳۶-۴۹ (مقاله‌ای با عنوان «درباره مرآت‌الاحوال جهان‌نما» نوشته «رسول جعفریان»).

۲. مراجعه شود به: ۱۵ خرداد؛ فصلنامه تخصصی در حوزه تاریخ‌پژوهی ایران معاصر؛ دوره سوم، سال پنجم؛ شماره ۱۵؛ بهار ۱۳۸۷؛ صص ۱۱۱-۱۲۲ (برگرفته از مقاله‌ای با عنوان «جستارهایی در باب مواجهه فکری مجتهدان شیعه با لایه‌های نرم‌افزاری مدرنیته از قاجاریه تا عصر انقلاب اسلامی» نوشته «علی علوی سیستانی»).

۳. روشن است، نقل بخشی از این اثر به معنای بی‌ارج شمردن دیگر بخش‌های آن نیست.

است که درباره کلمب و تاریخ کشف آمریکا در آن روزگار پراکنده می‌شده^۱ و نویسنده کتاب، توان یا امکان نقد آن سخنان را نداشته است.

البته باید اذعان داشت، نسبت به روزگار تألیف اثر - یعنی دوران فتحعلی شاه قاجار - همین اندازه معلوماتی نیز که از کلمب به فارسی منتشر شده است، چشم‌گیر است.

دیگر اینکه، در این کتاب، با توجه به زبان آن روزگار، با ثبت‌های غیرمأنوسی از اسامی خاص افراد و جای‌های جغرافیایی مواجه هستیم که نباید چندان تعجب برانگیز باشد؛ مثلاً: امرقه = آمریکا؛ سویز = سوئز؛ ونس = ونیز؛ جنوه = جنوا (ژنوا)؛ یرپ = اروپا؛ کلمبیس = کلمب (کلمبوس)؛ فرانکسیس = فرانسه؛ پرتکال = پرتغال؛ انگریز = انگلستان؛ اسپین = اسپانیا؛ اسپانیوله = هیسپانیولا؛ کوپه = کوبا؛ برازیل = برزیل؛ انگریزان = انگلیسی‌ها.

جالب است که کلیات مورد تحریف در زندگانی کریستف کلمب و ماجرای کشف آمریکا در طول دو بیست سال اخیر هیچ تغییری نکرده است! کافی است محتوای کتاب «مرآت‌الاحوال جهان‌نما» - که لابد برگرفته از بعضی منابع غربی‌ها بوده است - با فیلم تحریف‌گرایانه و پُر خرج «سر ریدلی اسکات» مقایسه شود تا معلوم گردد مخاطب این نوشته اوایل سلسله قاجار، به همان جنس تحریفاتی در شناخت کلمب و کشف آمریکا دچار می‌شود که بینندگان بسیار آن فیلم سینمایی جذّاب، دو قرن بعد!

در «مرآت‌الاحوال جهان‌نما» چنین می‌خوانیم:

**بیان احوال «امرقه» یعنی دنیای تازه در بیان احوال «امرقه» که به
«ارض جدید» مشهور است**

بدان که: حکما و دانایان با فرهنگ در کتب خود نوشته بودند که چنانچه در طرف مشرق و شمال، زمین است؛ محتمل است که به طرف مغرب و جنوب

۱. مواردی نظیر حکیم‌بودن کلمب، چگونگی فراهم شدن سرمایه سفر کلمب و مهربانی کلمب با بومیان.

نیز زمین وسیع و کلانی باشد. قُدما و متأخرین در این باب خیال‌هایی دراز کردند، و لکن این عقده^۱ به سرانگشت کسی منحل^۲ نشد،^۳ بعد از مرور دهور^۴ جمعی از هوشمندان از اهل فرنگ متوجه حل آن شدند، و آن قطعه زمین را که تا به حال کسی نیافته بود پیدا کردند و گوی معرفت و تحقیق را سلاطین باشوکت آن جماعت، به چوگان جرأت و خرج زر، از عالمیان ربودند، و مالک چنان مملکت عظیمی شدند.^۴

و تفصیل این اجمال آن است که پیش از این، قریب به سیصد سال فرنگیان از راه آمد و شد هندوستان به راه دریای عمان که اکنون مَسْلُوک^۵ است، واقف نبودند و سوداگران ایشان از راه خشکی تا اواخر ملک اسکندریه و مصر تا به «سویز» که بر ساحل دریای احمر است می‌رسیدند و زر و تحایف^۶ فرنگ را همراه آورده با تجار عرب - که در آن وقت سوداگری هندوستان به دست ایشان بود - خرید و فروخت می‌کردند، چنانچه در عرض سال در یک ماه - که معهود بود - اجتماع سوداگران فرنگ با تجار عرب روی می‌دهد، به جهت معامله اجناسی که طرفین را مطلوب بود و از طوایف فرنگ ساکنان دو شهر یکی «ونس»^۷ دیگر «جنوه»^۸ که ذکر آن در «یرپ»^۹ گذشت مشغول به تجارت بودند.^{۱۰}

۱. «عقده» یعنی «گره».

۲. «منحل نشد» یعنی «گشوده نشد».

۳. «مرور دهور» یعنی «گذشت زمان».

۴. مرآت‌الاحوال جهان‌نما، ج ۲؛ آقا احمد کرمانشاهی، تحقیق و تصحیح: مؤسسه علامه مجدّد و وحید بهبهانی؛ ناشر: انصاریان؛ قم؛ ۱۳۷۳ هجری شمسی (چاپ اول)؛ ص ۷۲۴.

۵. منظور از «مَسْلُوک» راهی است که پیموده شده، یعنی از آن عبور کرده‌اند و آشنایی با آن حاصل شده است.

۶. هدایا.

۷. ونیز.

۸. جنوا.

۹. اروپا.

۱۰. مرآت‌الاحوال جهان‌نما، ج ۲؛ صص ۷۲۴ و ۷۲۵.

و دیگر گروه از فرنگیان را دخل در تجارت بلاد خصوص هندوستان نمی‌دادند، چنانچه آن قوم مذکور مال و اشیاء هندوستان را می‌آوردند به هر قیمت که می‌خواستند می‌فروختند و منفعت سه چندان و زیاده بر آن می‌گرفتند، چنانچه در آن وقت یک سیر ابریشم خام را هم وزن زر سفید می‌فروختند و سال‌های دراز بر این منوال بگذشت و از این جهت ایشان بسیار متمول و مالدار شدند، و فرنگیان دیگر بر ترفیع و ترقی احوال ایشان حسد می‌بردند و حسرت می‌خوردند.^۱

«حکیم کلمبس» مستخرج «ارض جدید» یعنی «امرقه» و پیداکننده آن و مستخرج قطب‌نما

تا آنکه در سنه یک‌هزار و چهارصد و هشتاد و سه عیسوی^۲ «کلمبس» نامی؛ به کاف تازی، ساکن «جنوه» که نهایت عالم و فاضل بود و از علم نجوم و هیأت و هندسه و احوال دنیا اطلاع تمام داشت؛ و گویند که: او اوّل کسی است که بر خواصّ سنگ مغناطیس واقف گشت، و قطب‌نما بساخت، و در دریا به جهات چهارگانه در روز و شب، و ابر و تاریکی شناسا شد، و راو رفتن به جهات مذکوره [را] توانست، و چندی پوشیده داشت. چون قوی‌دل شد قیاس کرد که البته راهی بوده باشد که از طرف مغرب به سواری جهاز از طرف جنوب به هندوستان توان رفت، و بعضی گفته‌اند اصحّ آن است که قطب‌نما اختراع شخص دیگر است، و آنکه آن را ساخته زمانه او و کلمبس قریب بوده، و کلمبس از آن فراگرفته شهرت داده است.^۳

به‌هرحال کلمبس منصوبات^۴ خود را با دلایل قوی بر اثبات دعوی خود بر کاغذی نوشته به نظر سرداران جنوه گذرانید، و درخواست چند جهاز و مدد

۱. همان؛ ص ۷۲۵.

۲. یعنی ۱۴۸۳ میلادی.

۳. مرآت‌الاحوال جهان‌نما، ج ۲؛ صص ۷۲۵ و ۷۲۶.

۴. «منصوبات» یعنی «علائم» (جمع نصب).

خرج برای رفتن خود به هندوستان نمود، سرداران چون گاهی نشنیده بودند، آن را خیال باطل و دیوانگی اندیشیده به چشم حقارت و تمسخر بر کلمبس نگریستند، و به سبک‌ترین وجهی درخواست او را رد کردند، کلمبس بر نادانی قوم بگریست و گفت که: «شما دولت عظیم از دست دادید، و من اینک از شما جدا می‌شوم تا پادشاهی زیرک به دست آرم و این دولت را نصیب او گردانم».^۱

پس او پیش پادشاه «فرانکیس»^۲ رفت و مافی‌الضمیر^۳ عرض داشت، از وی نیز چیزی نیافت، از آنجا نزد پادشاه «انگریز»^۴ رفت، او بخیل بود بنابراین التماس او را قبول نکرد، بعد از آن پیش والی «پرتکال»^۵ رفت و بی‌نیل مقصود بازگشت، کلمبس آنچه که داشت صرف در خرج آمد و رفت و نذر و نیاز سلاطین کرد، عاقبت بی‌نیل مقصود بازگشت و کارش به عسرت کشید، و تهی دست گردید، پس لا علاج آخر الامر نزد پادشاه «اسپین»^۶ رفت و هشت سال او را خدمت کرد.^۷

توجهٔ زوجهٔ پادشاه اسپین به تفحص ارض جدید به دستگیری حکیم مذکور

«بیگم»؛^۸ زوجهٔ پادشاه، زنی عاقله بود، چون احوال او را بشنید، وی را پیش خود طلبید و همه منصوبات و دلایلش را بشنید و بیسندید، و از شوهر خویش اجازت گرفته بندی از جواهر خود را فروخته سه جهاز مع اسباب و مردمان

۱. مرآت‌الاحوال جهان‌نما، ج ۲؛ ص ۷۲۶.

۲. فرانسه. ◇

۳. مافی‌الضمیر یعنی آنچه در ذهن و نهان خود داشت. ◇

۴. انگلستان. ◇

۵. پرتغال. ◇

۶. اسپانیا. ◇

۷. مرآت‌الاحوال جهان‌نما، ج ۲؛ صص ۷۲۶ و ۷۲۷.

۸. «بیگم» یعنی «ملکهٔ مادر». این کلمه را نباید اسم خاص فرض کرد؛ بلکه عنوانی است که برای معرفی زنان ارجمند استفاده می‌شده است. مقصود از بیگم، «ملکه ایزابل» است

[مراجعه شود به فرهنگ فارسی، ج ۱؛ ص ۶۳۲]. ◇

کارآمد به کلمبس بخشید و رخصت فرمود.

کلمبس در سال یک هزار و چهار صد و نود و دو عیسوی^۱ بر جهاز سوار شد و در پی مقصود براند، بعد از چند روز مردمان همراهی که گاهی کناره زمین را از نظر نگذاشته بودند، و جهاز را از کناره دریا دورتر بردن نمی‌توانستند - زیرا که در آن وقت سیر و سفر دریا همین بر کناره بوده است - چون یکبارگی خود را در میان سمندر که زیرش آب و بالا به جز آسمان چیزی پیدا نیست بدیدند، و ساحل زمین از نظر ایشان ناپدید گشت و نمی‌دانستند که در بحر بی‌پایان به کجا و به کدام سمت می‌روند، و علاوه از بادهای تند و تلاطم امواج که هویدا شد؛ بی‌دل و هراسان گشته دست از جان شستند و از کلمبس بی‌ادبانه گفتند^۲ که: «ما مردم را باز به ملک ما برسانید و اِلا شما را به دریا خواهیم انداخت».

کلمبس به ایشان گفت: «از مرگ نمی‌ترسم و اگر چنین کنید کیست که شماها را به وطن رساند؟ باید که روزی چند صبر کنید، پس اگر به ساحل نرسیدید هرچه خواهید بکنید».

آن مردم با خود بیندیشیدند که: اگر این را هلاک کنیم باعث هلاک خود شده‌ایم و اگر زنده باشد، شاید به جایی برسیم، پس طوعاً و کرهاً^۳ روانه بیشتر شدند، و بعد از سی و سه روز زمین به نظر ایشان درآمد، و آن یکی از جزیره‌های «ماهامه»^۴ بود، کلمبس از کشتی فرود آمد و تماشای آن شهر نمود و حیران شده با خود گفت که: «این آن هندوستان نیست که در پی تجسس آن، این محنت‌ها کشیده‌ام!»

و ساکنان آن جزیره، همه سیاه رنگ و عریان بودند. از اکل و شرب هرچه

۱. ۱۴۹۲ میلادی. ◇

۲. یعنی «از کلمب بی‌ادبانه، خواستند».

۳. طوعاً و کرهاً یعنی خواسته و ناخواسته. این اصطلاح در دو سوره قرآن کریم آمده و از آنجا برگرفته شده است: سوره آل‌عمران، آیه ۸۳ و سوره رعد، آیه ۱۵.

۴. باهاما.

داشتند به توافق پیش آمدند. کلمبس محقری از تحایف فرنگ به ایشان داد و چندی در آنجا استقامت گزید، و باز بر جهاز سوار شد و از مغرب پاره [ای] به طرف جنوب رفت، و به جزیره کلان که حالا آن را «اسپانیوله»^۱ می‌نامند، رسید و در آنجا همه اسباب ضروری را از ماکول و مشروب و ملبوس حمل نمود، و ساکنان آن جزیره بسیار خلیق و خوشخوی و نرم‌گوی بودند، و به ماحضر متواضع شدند، و از تحایف آنجا چون مروارید و ریزه‌های زر سرخ گذراندند.^۲

کلمبس بسیار راضی و خشنود گشت و دانست که عنقریب رشته مقصود - یعنی سیر و تماشای هندوستان - میسر خواهد آمد، و چند کس از ملازمان خود را در آن جزیره گذاشته باز به ملک اسپین عزیزت کرد، و دو سه کس از ساکنان آنجا را همراه گرفت و از زر و مروارید و اسلحه آن دیار و دیگر کارخانجات و زیورآلات و میوه‌جات و آنچه که در آن جزیره پیدا می‌شد، اندک‌اندک از آن با خود گرفت و به خدمت پادشاه اسپین پیوست، و آنچه که آورده بود به نظر پادشاه درآورد، و احترام یافت، و بعد از دو ماه با هفده جهاز و یک هزار و پانصد کس کارآموده با چند کس از سرداران ذی‌شان، از پادشاه رخصت شده بر جهاز نشستند و در چند روز به جزیره اسپانیوله رسیدند. سه صد کس آنجا گذاشت و آن ملک را بی‌جنگ به تصرف پادشاه اسپین درآورد، و چند قلعه برای استقامت و حفاظت مردم عمارت فرمود.^۳

پس از آن جهاز را به طرف جنوب راند تا به جزیره «کوپه»^۴ رسید، و آن جزیره را بسیار آباد یافت، و معادن زر در آنجا به وفور دید، سکنه آنجا بی‌جنگ محکوم او شدند، و آن جزیره را به نام بیگم به «باغ بیگم» موسوم ساخت، و چند کس از معتمدان خود را در آنجا گذاشته باز به اسپانیوله شتافت.^۵

۱. هیسپانیولا. ◇

۲. مرآت‌الاحوال جهان‌نما، ج ۲؛ صص ۷۲۷ و ۷۲۸.

۳. همان؛ صص ۷۲۸ و ۷۲۹.

۴. کویا. ◇

۵. مرآت‌الاحوال جهان‌نما، ج ۲؛ صص ۷۲۹.

در خلال این احوال بعضی از دشمنان که از اقبالش حسرت می‌خوردند در حضور پادشاه او را به خودرأیی و خیال ریاست متهم ساختند، پادشاه جاسوسان پیش او فرستاد، کلمبس از این معنی خبر یافت و مزاج پادشاه را از خود مطمئن ساخت، و به دستور سابق مقرّب حضور گشت، و حسب‌الحکم پادشاه به اسپانیوله شتافت، و در سال دیگر بر جهازها سوار شد و هفده شبانه‌روز را به سمت مغرب راند و بر ساحل رسید، و آن جزیره را «متیداد» می‌گفتند، و آن از شهرهای امرقه جنوبی^۱ است، پس قدری دیگر به طرف مغرب رفته و جزیره دیگر یافت و باز به سمت مغرب روانه شد، و آخر الامر به کناره رسیدند، از جهاز فرود آمدند و آن جزیره را بسیار آباد یافتند، و مردمان آنجا سفید مایل به سرخی و بسیار خوب‌صورت بودند، و کلاه‌ها از پرهای رنگین بر سر داشتند، و لباس را نیز از پرها ساخته دربر کشیده ستر عورت نموده بودند، و حلقه زر با مروارید در هر دو گوش می‌داشتند، و زنان آنجا تمام با زر و مروارید پیش کلمبس آمدند، کلمبس نیز از تحایف فرنگ به ایشان تواضع نمود، فیما بین، رابطه دوستی استحکام یافت. کلمبس بعد چندی به اسپانیول مراجعت نمود.^۲

شروع تمام سلاطین فرنگ در تفحص مُلک جدید و امرقه جنوبی و رسیدن به آن حدود

چون احوال کلمبس و مُلک جدید به سماع^۳ سایر پادشاهان فرنگ رسید، خیال تسخیر آن، از گریبان خاطر هر یک بردمید. پس به‌قدر مقدور، سرداران

۱. آمریکای جنوبی. ◇

۲. مرآت‌الاحوال جهان‌نما، ج ۲؛ صص ۷۲۹ و ۷۳۰.

۳. «سَماع» یعنی «شنوایی» و «به سَماع» یعنی «به سمع»، «به گوش»، «به آگاهی و اطلاع» [بنا استفاده از فرهنگ فارسی، ج ۲؛ مدخل سَماع]. ◇

خود را مع جهازها^۱ به تلاش جزایر و زمین نو فرستادند، مردمان پرتکال مملکت برازیل^۲ را - که یکی از مُلک‌های امرقه است - دریافتند، انگریزان^۳ امرقه شمالی^۴ را پیدا کردند.^۵

وجه تسمیه امریکه^۶

و امریکس^۷ نام شخصی^۸ از سوداگران شهر «فلارس»،^۹ دیار بسیار از مُلک امرقه جنوبی را پیدا کرد، و آن مملکت به نام امریکس به «امریکه» موسوم گشت.^{۱۰}

فوت حکیم مذکور در حبس پادشاه

و از عجایب روزگار آنکه کلمبس در تلاش مُلک‌های نو رنج و تعب کشید و هیچ‌یک از مُلک‌ها به نام او مشهور نشده و آخر الامر حُسّاد^{۱۱} و اصحاب عناد، حکیم مذکور را در حضور پادشاه به هوس ریاست و مثل آن متهم ساختند و در آن باب غلو کردند. پادشاه او را طلبیده به زندان فرستاد، و در سنه یک هزار و پانصد و شش عیسوی^{۱۲} در حبس بمرد.^{۱۳}

و بعد از فوت آن حکیم، از ناظمان و حاکمان، دستِ تعذی و ظلم، به طمع

۱. «مع جهازها» یعنی «با تجهیزات».

۲. برزیل.

۳. انگلیسی‌ها.

۴. آمریکای شمالی.

۵. مرآت‌الاحوال جهان‌نما، ج ۲؛ ص ۷۳۰.

۶. یعنی «چرایی نامگذاری آمریکا».

۷. یعنی شخصی که نامش «امریکس» بود؛ آمریگو وسپوچی.

۸. از «فلارس» مقصود «فلورانس» ایتالیا است.

۹. مرآت‌الاحوال جهان‌نما، ج ۲؛ صص ۷۳۰ و ۷۳۱.

۱۰. «حُسّاد» یعنی حاسدان و بدخواهان.

۱۱. ۱۵۰۶ میلادی.

۱۲. مرآت‌الاحوال جهان‌نما، ج ۲؛ ص ۷۳۱.

زر و جاه بر سکنه «اسپانیوله» دراز کردند و در آن سال، قریب شش لک آدم را از آن مُلک بکشند و مردمان آنجا را پیش سگان و سیب‌آب^۲ شکاری می‌انداختند، تا آنکه از ساکنان «اسپانیوله» کسی در آنجا نماند و خالی شد.^۳

۲. عصر ناصرالدین شاه: «تاریخ خریستوفر قولومب» به قلم «فتحعلی آخوندزاده»

توضیح

میرزا فتحعلی آخوندزاده (آخوندف) در سال ۱۲۲۸ هجری قمری (۱۸۱۲ م.) در شهر شکی قفقاز - که هنوز از ایران جدا و به روسیه ملحق نشده بود - به دنیا آمد. بعد از تحصیل ادبیات عربی و فارسی، این شاعر و نویسنده ترک‌زبان و فارسی‌گوی، به عنوان مترجم وارد قشون روس شد و تا درجه سرهنگی پیش رفت. آخوندزاده - که از نمادهای غربزدگی ایرانیان عصر قاجار است - در ترویج مبادی تمدن اروپایی بین مسلمانان کوشید و آثار متعددی به زبان‌های ترکی، فارسی و عربی نوشت که غالب آن‌ها متضمن نکات اجتماعی و انتقادی است. او در راستای هدف‌های غربیان که با تغییر خط ملّت‌های مسلمان می‌کوشیدند تا ایشان را از پیشینه فرهنگی اسلامی خود دور کنند، در زمینه معایب خط فعلی فارسی و لزوم تغییر آن، رساله‌ها نوشت و حتی الفبای اختراعی خاصی نیز به جای آن پیشنهاد کرد. وی در سال ۱۲۹۵ هجری قمری (۱۸۷۸ م.) در تفلیس درگذشت.^۴

۱. «لک» در اصل از زبان هندی گرفته شده است، به معنی «یک‌صدهزار». «شش لک» یعنی

«شش‌صدهزار نفر» [با استفاده از فرهنگ فارسی، ج ۳؛ مدخل لک].

۲. «سیب‌آب» یعنی «درندگان».

۳. مرآت‌الاحوال جهان‌نما، ج ۲؛ ص ۷۳۱.

۴. با استفاده از این دو منبع:

- دایرة‌المعارف فارسی، جلد اول؛ ص ۷۰.

- اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده؛ فریدون آدمیت؛ شرکت سهامی انتشارات

خوارزمی؛ تهران؛ تیر ۱۳۴۹؛ صص ۳۱-۹.

التفات او که «اندیشه‌گری است مادی» و «معتقد به تفکیک مطلق سیاست از دیانت»^۱ به «شناساندن مثبت کریستف کلمب و تاریخ کشف آمریکا» به عنوان بخشی از وظایف فرهنگی‌ای که برای خود قائل بوده‌است، جای توجه دارد! یعنی مجموعه فرهنگی نظام سلطه در جهان معاصر به گونه‌ای چیده شده است که «مادیت»، «جدایی دین از سیاست» و «قائل‌بودن به صفات مثبت و حسنه بسیار برای کلمب کاشف آمریکا» - در کنار صدها جزء مشابه دیگر - کاملاً مرتبط با هم عمل می‌کنند. کلمب، آغازگر همان رنسانسی است که مادیت را به اندیشه بشر تحمیل کرد و پرچم جدایی دین (هر دینی) را از سیاست افراشت.

نوشته آخوندزاده به لحاظ صحت و دقت در نقل وقایع تاریخی - حتی بنا بر مشهورات - جای بررسی و نقد دارد.

اسامی نامأنوس در نوشته آخوندزاده پیرامون کلمب متعدد است که به این موارد می‌توان اشاره کرد:

خریستوفر = کریستوفر؛ قولومب = کلمب؛ قاپوتان = کاپیتان؛ ینگى دنیا = آمریکا؛ پورطوغال = پرتغال؛ لیصابون = لیسبون؛ آطلانطیک = آتلانتیک.

تاریخ خریستوفور قولومب فاتح ینگى دنیا که از کتب طایفه فرنگ به سعی و اهتمام قاپوتان میرزا فتحعلی آخوندزاده^۲ به زبان فارسی نقل شده است.

باب اول

زمین ینگى دنیا که ثلث کره ارض است، به واسطه دریا از دنیای قدیم جدا شده تا عصر قولومب معلوم نبود. احتمال دارد در زمان سابق مثلاً هزار سال

۱. اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده؛ ص ۳.

۲. میرزا فتحعلی آخوندزاده، گاه با حذف «دال» به تلفظ «آخوندزاده» امضا می‌کرده است [اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده؛ ص ۱۰].

پیش از این، زمین ینگی دنیا با زمین دنیای قدیم از خشکی اتصال داشته است؛ اما بعد از آن به حادثه‌ای آب دریا میان آن‌ها حایل شده. از آن روز تا عصر قولومب، مردم این دو قطعه زمین از یکدیگر خبر نداشته‌اند، تا اینکه خریستوفور قولومب که مرد عظیم پرهمت و عالم علوم جهان‌نما^۱ و هیأت بود و در فن کشتی‌راندن نیز مهارت تمام و ذهن سلیم - که عَقلاً آن را الهام غیبی می‌نامند - داشت، [گفت] که در آن طرف دریای محیط، لامحاله، خشکی خواهد بود و دنیایی هست که ما از آن خبردار نیستیم. این خیال به مرتبه‌ای در سر او رسوخ به هم رساند که دقیقه‌ای از وجد آن فارغ نبود. عاقبت به معاونت پادشاه^۲ اندلس به طی مسافت بعیده از روی دریا اقدام نمود و ینگی دنیا را پیدا کرد.

تولد خریستوفور قولومب

درخصوص طفولیت خریستوفور قولومب اخبار صحیحه موجود نیست. وقت و مکان تولد او نیز معلوم نه. آبا و اجداد او هم گم‌نامند. یکی از دوستان خریستوفور قولومب با تخمین نوشته است که او در تاریخ ۱۴۳۵ یا ۱۴۳۶ [م.] تولد یافته است. بسیاری از شهرها مباحثات می‌کند که تولد قولومب در آنجا بوده است؛ اما قول صحیح این است که قولومب در شهری هنوی^۳ متولد شده است، و در نسب او نیز اختلاف است. بعضی از دودمان‌های نجیب او را از سلسله خود انگاشته‌اند، اما فرزند او فردیناند که جامع گزارشات^۴ پدر خودش است، این اقوال را رد می‌کند و می‌گوید سلسله ایشان تا عصر پدرش گم‌نام

۱. «علم جهان‌نما»، دانش جغرافیا است. ◇

۲. «به معاونت پادشاه» یعنی «به کمک پادشاه». ◇

۳. بر نگارنده این سطرها معلوم نشد کدام نقطه جغرافیایی، مورد نظر آخوندزاده بوده است.

به هرروی، باید دید «جنوا» (Genoa) چگونه تبدیل به «هنوی» شده است؟ در ادامه نیز

آخوندزاده، بعضی اسامی خاصی را می‌آورد که نمی‌توان معادل امروزی آن را حدس زد! ◇

۴. یعنی همان «گزارشات» یا به شکل درست آن: «گزارش‌ها». «واژه گزارش فارسی است و

جمع بستن آن با «ات» عربی خلاف قاعده است» [غلط نویسیم: فرهنگ دشواری‌های

زبان فارسی؛ ص ۲۳۵]. ◇

بود؛ اما از پدر او شهرت به هم رسانده است. خویشاندان قولومب اگرچه مردمان فقیر بوده‌اند، اما همیشه در زمرة صالحان و محترمان محسوب شده‌اند. پدر قولومب مردی بود حلاج^۱ و در شهر هنوی زندگانی می‌کرد. پدرش سه پسر داشت که بزرگش خریستوفور قولومب است و دومش دارفولامای و سیمش جاقومبا که مورخان اندلس او را دیفو می‌نامند. و یک نفر دختر داشت که شوهرش یکی از اسافل‌الناس باواریلا نام است. تربیت قولومب اگرچه کامل نبوده است، اما در آن خصوص از طرف پدرش به قدر امکان لازمه، اهتمام معمول شده است. خطش به مرتبه‌ای خوش بود که اگر در تحصیل وجه^۲ اضطرار به هم می‌رساند، می‌توانست به واسطه خوش‌نویسی کسب روزی نموده باشد. علاوه‌براین، علم حساب و صنعت نقاشی را نیکو می‌دانست. مدتی در مدرسه لامبارد مشغول تعلیم بود. در اینجا علوم «صرف و نحو» و «زبان لاتین» را یاد گرفته است؛ اما قولومب زیاده‌مهارت در علم کشتی‌راندن به هم رسانیده بود. علم ریاضی و جهان‌نما و نجوم را تمام خوانده بود و در اوّل جوانی، هوس علم جهان‌نما و کشتی‌راندن در دل او سرزد. به همین هوس، زیاده‌اهتمام در تکمیل علوم این دو مطلب معمول داشت. قولومب در اواخر ایام یعنی بعد از پیداکردن ینگگی دنیا، این هوس جوانی خود را به «علم جهان‌نما» و «کشتی‌راندن»، از الهامات غیبیه و تأییدات سماویه می‌شمرد. الحق جای آن هم داشت، چرا که پسر حلاج، پانزده سال متصل بی‌اختیار و بی‌آرام بوده [به] این پادشاه و آن پادشاه تضرع و زاری بکند که به او در انجام مدعایش معاونت نمایند و در نظر مردم مثل دیوانه نموده باشد و از طعن و آزار هیچ‌کس فتوری به نیت خود راه ندهد، بلکه از طعن و آزار، آتش شوق او روزه‌روز تیزتر گردد تا اینکه کاری از او به ظهور آید که نظیرش متصور نیست؛ این حالت، البته مهم است و بی‌شک به کسی رو

۱. بافنده. ۱

۲. «تحصیل وجه» یعنی «به دست آوردن پول».

نمی‌آورد مگر به الهام غیبی و تأیید آسمانی که عقل بشری از ادراک چگونگی آن قاصر است.

عصر قولومب از جمله اعصاری است که اختراعات در آن وفور داشت. بعد از آنکه علم جهان‌نما و سایر علوم متعدده به سبب جهل مردم و تقید بر دین و مذهب، از ملک فرنگستان معدوم شده، علم عبارت بود محض از اقوال بی‌معنی کشیشان که خودشان در ضلالت بوده، مردم را نیز به ضلالت می‌انداختند. علوم نافعه در بطن زمین آفریقا به جهت نیک‌بختی نوع بشر، مستور مانده بود. حکمای عرب ساکن آفریقا مسافت روی زمین را به واسطه درجه عرض و طول مشخص می‌کردند و این علم، اندکاندک در فرنگستان شیوع یافت و شهرت به هم رساند و در جنب آن علم تصنیف نیز وقوع و متعارف گشت و در همین عصر خریستوفور قولومب ظاهر گشت.

باب دوم: جوانی خریستوفور قولومب

قولومب در عین جوانی از مدرسه بیرون شده معاودت به هنوی نمود، با پدر خود ملاقات کرد. مدتی در این شهر ساکن بود. بعضی از مورّخین اعتقاد دارند که قولومب در همان مدّت مانند پدر خود به شغل حلّاجی مباشر می‌شد؛ اما قول صحیح این است که بعد از مفارقت مدرسه به خدمت کشتی‌راندن داخل گشت. سفر اوّل قولومب از روی دریا در وقتی اتفاق افتاد که والی «قالابری» آنژونام در شهر هنوی تدارکات شایان دیده، مهیا شد که در کشتی‌های فراوان به ملک نیلپطان قشون برده، این ملک را از دست غاصب آن باز برای پدر خود قرال «رینیر» مسخر سازد. جمهور مملکت «هنیاز» در این سفر با والی مذکور موافقت داشت. از این جهت خریستوفور قولومب نیز در عسکر جمهور به کشتی سوار گشته، روانه شد. دیگر بار سفر او از روی دریا به مرافقت پهلوان نامدار «فورسیر» نام اتفاق افتاد. این پهلوان همیشه با طایفه عرب اندلس و سایر دشمنان وطن خود، مشغول جنگ می‌شد. روزی به او خبر آوردند که چند فروند کشتی «ویناسیان» از شهر «فیلاندری»

با مال زیاد معاودت می‌کند. قورسیر با کشتی‌های جنگی خود در سواحل پورتقال میان لیصابون و بوغاز^۱ سان و یصان منتظر وصول شد. وقتی که کشتی‌های ویناسیان رسیدند، قورسیر به ایشان هجوم آورده آغاز جنگ کرد. حرب شدیدی میان هر دو طایفه واقع گردید. کشتی‌ها از هر طرف به یکدیگر آویختند. کشتی‌یی که خریستوفور قولومب در آن بود، با کشتی بزرگ ویناسیان روبرو شده به یکدیگر چسبیدند. چون از هر طرف به کشتی‌ها اجزای آتش افروز افکنده بودند، از آن سبب هر دو کشتی آتش گرفت و نجات‌دادن آن‌ها محال گشت. قولومب لابلد شانه‌ای از شانه‌های کشتی به دست گرفته خود را به آب انداخت. چون شناکردن را خوب می‌دانست، با شنا خود را به کنار رساند و خسته و مانده بافتاد. بعد از آنکه آسود، به حال آمد، به شهر لیصابون مراجعت کرد. چون درین بلده از همشهری‌های او بسیار بودند، از آن جهت در اینجا توطن اختیار نمود. سبب افتادن قولومب به ملک پورطوغال همین است.

باب سیم: در بیان ترقیاتی که شاهزاده پورطوغال «هنریخ»^۲ در خصوص افتتاح اراضی نامعلوم ظاهر می‌کرد.

هوس افتتاح اراضی نامعلوم، قدری اقدم از قولومب،^۳ در خیال مردم آن عصر ظاهر شده بود. بنا بر این سبب، در آن هنگام در سواحل مغربیه دریای «آطلانتیق»، بسیاری از مردم به سفر دریا اقدام می‌کرد. بعضی از مورخین اثبات می‌کنند که باعث هوس مردم به سفر دریا این بود که شخصی از طایفه انگلیس

۱. «بوغاز» یا «بغاز» از زبان ترکی گرفته شده و در جغرافیا، بازویی از دریا را گویند که بین دو زمین واقع شده است و دو دریا را به هم مرتبط می‌کند. بوغاز معنای «گلوگاه» و «تنگه» نیز می‌دهد؛ مثل تنگه بسفر که دریای سیاه و دریای مرمره را به هم پیوند می‌دهد [با استفاده از لغت‌نامه دهخدا و فرهنگ فارسی - مدخل بوغاز].

۲. شخصی‌یی که تحت عنوان «هنریخ» در اینجا معرفی شده است، به شخصیت «هانری دریانورد» (۱۳۹۴-۱۴۶۰م.) امیر پرتغال و حامی و مشوق پویش جغرافیایی نزدیک است.^۵

۳. «قدری اقدم از قولومب» یعنی «کمی پیش از کلمب».

ماچام نام به دختری عاشق شده او را به کشتی نشانند و از خاک انگلیس بگریخت که با معشوقه خود به مملکت فرنک برسد. اتفاقاً در راه باد مخالف وزیده، کشتی او را به جزیره‌ای انداخت که تا آن وقت کسی آن را نشان نمی‌داد و سکنه‌ای هم نداشت. این جزیره مالامال بود از اقسام میوه‌جات و محصولات و اشجار متنوعه در اواخر ایام نام آن را جزیره مادر و گذاشتند؛ اما دیگران از مورخین می‌گویند بعد از افتتاح جزیره‌های قانار - که سرایا عبارت از حدایق جنت مثال^۱ می‌بودند و متقدمین آن‌ها را «جزایر خجستانگان» می‌نامیدند، اما در زمان بطلمیوس تا عصر قولومب ناپدید شده بودند - هوس مردم به سفر دریا ازدیاد به هم رساند. از جمله صاحب‌هوسان، شاهزاده پورطوغال «هنریخ» بود که در عنفوان شباب به اتفاق پدر خود به جنگ عرب‌های آفریقا عزیمت کرده تا دروازه^۲ شهر «قیط» بیدق فتح و نامداری را بلند می‌داشت و در اکثری از معارک^۳ داد شجاعت و مردی می‌داد؛ اما میل این شاهزاده به علوم از میل او به جنگ افزون‌تر بود. و در اثنای غلغله حروب^۴ نیز خیال علوم و تحقیقات حکیمانه از خاطر او به در نمی‌رفت. در شهر قیط شاهزاده هنریخ از عرب‌ها اطلاعات کثیره در خصوص بواطن آفریقا تحصیل نمود، و در این محل در خیال او سر زد که اگر از برابر سواحل مغریه آفریقا عبور واقع شود، هر آینه اراضی پیدا توان کرد که تا آن وقت معلوم هیچ‌کس نبوده باشد. بنابراین نیت، بعد از مراجعت به پورطوغال در خلوتخانه خود همیشه علما را جمع کرده، مشغول تحقیقاتی بود که دخل به کشتی راندن می‌داشت. چون علم حساب را خوب می‌دانست، به همین سبب علم نجوم را که در آن عصر مخصوص حکمای عرب بود، در اندک وقت تحصیل کرد. بعد

۱. «حدایق جنت مثال» یعنی «باغ‌هایی شبیه بهشت».

۲. در متن کتاب آمده: «دروازده».

۳. «معارک» (جمع معرکه) یعنی «جای‌های جنگ و نبرد» [لغت‌نامه دهخدا؛ مدخل معارک].

۴. «غُلغُلَه حُرُوب» یعنی «شور و غوغا و فریاد و هاپهوی جنگ‌ها و کارزارها» [لغت‌نامه

دهخدا؛ مدخل حروب و غُلغُلَه].

از تحقیقات لازمه شاهزاده هنریخ یقین حاصل کرد که از روی دریا سفر نموده خاک آفریقا را توان گذشت و به هندوستان توان رسید، و در این سفر جمیع سواحل آفریقا را معلوم توان کرد و منافع عظیمه از این گردش توان دید و وطن خود که ملک پورطوغال است از محصولات اراضی نامعلوم مملو توان نمود. نهایت خیال شاهزاده هنریخ در نظر اشخاص افسرده‌دل مثل بازیچه می‌نمود. چون که تا آن روز اعتقاد مردم چنین بود که از تحت خط استوا به سبب شدت گرمی هوا گذاشتن ممکن نیست. و می‌گفتند که تا بوغاز «بویادور» رفتن مقدور است؛ اما کسی ازین بوغاز دورتر بگذرد، دیگر باز نخواهد گشت و هلاک خواهد شد. خصوصاً که در حوالی این بوغاز گرداب‌هایی هست که آدم از مشاهده آن‌ها وحشت می‌گرفت و تصور مردم آن عصر این بود که دورتر از این بوغاز، آب دریا از حرارت آفتاب در جوش است، مثل آبی که در سر آتش جوشان می‌باشد.

به جهت بطلان این عقیده، شاهزاده هنریخ اهتمام زیادی در علم کشتی‌راندن مصروف داشت و جمیع حکمای آن عصر را به شهر «ساغر» احضار نمود و شروع کرد به مشاوره و نوشتن نقشه‌ها برای مسافت دریا و تعیین مقام‌ها و منزل‌ها. نتیجه این نوع اهتمام شاهزاده هنریخ آن بود که به فرمایش او کشتی پورطوغال از وجود قبله‌نما و نقشه، دلیری به هم رسانیده به گذشتن بوغاز «بویادور» جسارت نمود و دید که وحشت‌های موهوم کلاً افسانه است. اکثر سواحل آفریقا را مشخص داشته، علاوه بر آن جزایر «آزور» را نیز پیدا کرد و بازگشت. در سال ۱۴۷۳ شاهزاده هنریخ وفات کرد و جمیع اهل وطن خود را قرین تأسّف و تحسّر نمود. اگرچه در ایام حیات او مقصودش در افتتاح جزایر نامعلوم بالکلیه حاصل نشده بود، لکن به سبب اهتمامات او درین باب، مردم آن عصر از خواب غفلت بیدار شده میل به دانستن علم جغرافیا و کسب مهارت در صنعت کشتی‌راندن می‌نمودند و آنافاناً اهل پورطوغال به سفر دریا اقدام کرده، زمینی و جزیره‌ای پیدا می‌کرد و

به سبب همین فتوحات که از نتایج علوم ظهور می‌یافت (نه از قوت بازو و وحدت اسلحه) مملکت پورتوغال که کوچک‌ترین ممالک فرنگستان است، عظمت فوق‌العاده^۱ پیدا کرد و مشهور آفاق شده، محسود دول همجوار گردید. بلی وقتی که رئیس ملت در هر مملکت مثل شاهزاده هنریخ طالب علم و جاه باشد، نه طالب لذاذذ نفسانیه، هر آینه اهل وطنش از فیض همت او بهره‌یاب منافع کلیه خواهد شد.

باب چهارم: توقف قولومب در لیصابون و اخبارات مختلفه در خصوص بعض جزایر در آن طرف دریای محیط

تا سنه ۱۴۸۰ قولومب در لیصابون توقف داشت. او مردی بود بلند قامت و پرقوت، و سیمای نیکو داشت. رویش اطول^۲ و نه مرطوب و یابس^۳. رنگش مایل به سرخی، در رویش خال‌های باریک سیاه نمودار می‌شد. بینی‌اش تیزتر مثل بینی عقاب، چشمانش شهلا. همیشه لباس ساده می‌پوشید و از مُسکرات و مناهی اجتناب کلی می‌نمود، با فصاحت و سهولت تکلم می‌کرد و در سلوک با مردم مهربانی زیاد ظاهر می‌ساخت. اگرچه در طبیعتش به حسب مزاج زودرنجی مَحْمَر^۴ بود، اما پیوسته به قوت عقل به فرونشاندن غیظ خود قدرت می‌داشت و هرگز دل‌آزاری شیوه او نبود. و در شهر لیصابون به دختر شخصی «مونی» نام که یکی از کشتی‌سالاران شاهزاده هنریخ بود، تعلق خاطر به هم رسانیده او را به جباله نکاح درآورد و در لیصابون ساکن شد. چون آن وقت پدرزن او در حال حیات نبود، مادر زنش همیشه گذارشات شوهر خود را در اسفار^۵ دریا به داماد خود نقل می‌کرد و جمیع نوشتجاتی و نقشه‌هایی که از

۱. بیش از اندازه. ◇

۲. کشیده‌تر. ◇

۳. خشک. ◇

۴. «مَحْمَر» یعنی «سیرشته‌شده» [لغت‌نامه دهخدا، مدخل محمَر]. ◇

۵. سفرها. ◇

شوهرش مانده بود، به دست قولومب تسلیم [می] نمود. بنابراین، قولومب نیز به اتفاق بعضی از اهل پورطوغال، به سفر دریا اقدام کرده تا سواحل غونیا می‌رفت و بعد از مراجعت همیشه به ترتیب^۱ نقشه‌های اراضی و امکانه مشغول می‌شد و وجه معاش از این مَمَر^۲ حاصل می‌کرد. با وجودی که قولومب مبتلای غایت فقر بود، باز پدر پیر خود را فراموش نکرده، هرچه که از فروختن نقشه‌ها تحصیل می‌نمود، نصفش را به جهت گذران او در شهر «هنوی» و به جهت تربیت دو نفر برادر کوچک مصروف می‌داشت. چون در آن عصر، علم جغرافیا، در نهایت قصور و نقصان می‌بود و نقشه‌های اراضی و بحار از صحت و صراحت خالی بودند، کسی که زیاده از اقران خود در فنّ جغرافیا مهارت می‌داشت، هر آینه منظور نظر خلائق می‌گشت. خریستوفور قولومب علم جغرافیا را بهتر از دیگران می‌دانست؛ بنابراین سبب، در اندک‌مدت، شهرت زیاد به هم رسانیده [بود]، نقشه‌های منقوشه^۳ او همیشه به فروش می‌رسید. روزی در تشخیص اراضی و مسافت روی زمین متفکّر شده، دید که حصه^۴ زیادی از کره ارض، بنا بر قواعد علم جغرافیا نامعلوم است. از همین روز در فکر این بود که به چه علاج و تدبیر حصه نامعلوم کره ارض را پیدا می‌توان کرد. خصوصاً که فقر و عدم وسعت گذران، دایماً او را مهیج بود که عقل باریک‌بین خود را در کار داشته به وسیله‌ای اشتهار یابد که از بلاى مسکنت خلاص شود؛ بنابراین تأملات، از لیصابون به جزیره پورطوسانطو که از جزایر جدید محسوب می‌شد، نقل مکان نمود. زنش در اینجا فرزندی زایید که نامش را «ریغو» گذاشتند. بگلربگی^۴ این جزیره «پطرو» نام، شوهر دختری بود از اقبای زن قولومب. بنابراین وسیله، قولومب به خانه بگلربگی تردد می‌داشت و چون مرد

۱. نظم‌بخشیدن و مرتّب‌ساختن. ◇

۲. راه. ◇

۳. «حصه» یعنی بخش و قسمت. ◇

۴. «بگلربگی»، «بیکلربیک» یا «بیگلربیک» کلمه‌ای است ترکی به معنای امیر و بزرگ شهر

[فرهنگ فارسی، ج ۱؛ ص ۶۳۲]. ◇

عالم و صاحب اطلاعات کثیره می‌بود، بگلربگی همیشه مصاحبتش را غنیمت می‌شمرد و اکثر اوقات در خصوص جزایر و اراضی صحبت می‌داشتند و می‌گفتند که بی‌شُبّه در طرف مغرب آفریقا، اراضی نامعلوم موجود است و آن‌ها را پیدا می‌توان کرد و از آن طرف به هندوستان راه توان گشاد، و سفرکردن بدان طرف امکان‌پذیر است. و درین جزیره قولومب با بسیاری از تجّار و مسافرین دریا نیز ملاقات می‌کرد. و از ایشان استماع نمود که در طرف مغرب آفریقا از روی دریا سیاهی به چشم ایشان نمودار می‌شد که شباهت به زمین و جبال می‌داشت. اگرچه این نوع اقوال تجّار ناشی از اشتباه‌های ایشان می‌بود و فی‌الواقع از راستی بهره‌ای نداشت، لاکن در آن وقت استماع آن‌ها به شوق و نیت قولومب رسوخ می‌افزود.

باب پنجم: سبب‌هایی که خریستوفور قولومب به واسطه آن‌ها تصوّر می‌کرد که در آن طرف مغرب اراضی نامعلوم موجود تواند بود.

اولاً خریستوفور قولومب می‌گفت که زمین شکل کروی دارد؛ پس معلوم می‌شود که از مشرق تا مغرب طی مسافت امکان‌پذیر است. بنا بر قاعده بطلموس، محوری از وسط کره زمین فرض کرده مسافت مابین شرق و غرب را به بیست و چهار ساعت راه قیاس می‌نمود و در هر ساعت، سی درجه تصور می‌کرد. متقدّمان حکما مسافت پانزده ساعتی را مشخص کرده، ما باقی روی زمین را ندانسته‌اند.

طایفه پورطوغال در اواخر ایام، جزایر آزور و بوغاز اخضر را مفتوح کرده، گویا بدین وسیله مسافت یک ساعتی را نیز معلوم داشته‌اند. پس مسافت هشت ساعتی نامعلوم است، یعنی ثلث زمین. ثانیاً قولومب تصنیفات حکمایی را که عرض دریای محیط را که آن‌قدر بعیدالمسافت نپنداشته‌اند که عبور ازین طرف به طرف دیگرش ممتنع نموده باشد، معتبر می‌شمرد و می‌گفت که حکیم اریسطاطلس نیز مُصدّق این رأی است و گفته است که از این طرف دریای

محیط که مثل کمر از میان کرهٔ ارض مَمْدود^۱ است رفتن به طرف دیگرش ممکن است. ثالثاً قولومب نوشتجات بعضی کسان را که گویا در طرف مغرب مشاهدهٔ جزایر و جبال نموده‌اند، مُقَوّی رأی خود می‌دانست و ازین دلایل رأی او روز به روز تقویت به هم می‌رساند. و وجد او در حقیقت قول خود به مرتبه‌ای بود که گویا اراضی نامعلوم را بالمعاینه^۲ می‌دید. و همین وجد او در تکلمش که گاه‌گاه به جهت اثبات مدّعی با مردم می‌کرد، ظاهر می‌بود.

باب ششم: تکلیف قولومب به پادشاه پورطوغال

خریستوفور قولومب بعد از آنکه در نیت خود راسخ شد، عازم حضور پادشاه پورطوغال شده بیان نمود که اگر پادشاه مرا با کشتی و خدمه معاودت^۳ نماید، سواحل آفریقا را گذشته از روی دریای آطلانطیک به طرف مغرب سفر می‌کنم و اراضی پیدا می‌نمایم که معلوم هیچ‌کس نبوده باشد، و اموال بی‌حصر در آن اراضی به جهت دولت تحصیل توانم کرد و از آنجا به هندوستان راه توانم گشاد. پادشاه پورطوغال در اوّل حال حرف‌های قولومب را خیال خام پنداشته به تکلیف او چندان اعتنا ننمود؛ اما بعد از آنکه قولومب دلایل مُدّعی خود را با آتش وجد به رشتهٔ بیان کشید، پادشاه متعجّب گشته، مایل شد مطلب را معمول دارد.^۴ لهذا تکلیف او را به ملاحظهٔ «مشورت‌خانه» مُفَوّض فرمود. ارکان مشورت‌خانه که [...] یکی از ایشان بود، تکلیف قولومب را ملاحظه نمود و دلایل او را در باب وجود اراضی نامعلوم به میزان عقل خودشان سنجیده، دماغ او را مُخَبّط^۵ انگاشتند و تکلیفش را بالکلیه ردّ کرده، علاوه بر آن هر قسم

۱. کشیده و دارای امتداد. ◇

۲. به چشم. ◇

۳. کلمهٔ «معاودت» در اینجا نادرست است و باید «معاونت» (به معنای یاور، مددکردن و

کمک رساندن) باشد. ◇

۴. «معمول دارد» یعنی «عمل کند». ◇

۵. «مُخَبّط» یعنی «آشفته و پریشان‌عقل» [لغت‌نامه دهخدا، مدخل مُخَبّط]. ◇

سفر دریا را به منظور پیدا کردن اراضی از محاذی سواحل آفریقا، بیهوده و بی‌فایده شمردند. جوابی که مشورت‌خانه به انشای اسقف قیط به پادشاه پورطوغال نوشته بود، این است:

«اسفار دریا برای افتتاح اراضی نامعلوم به غیر از ضرر فایده ندارد. به واسطه این اسفار مردم از کسب‌های متعارف خودشان بازمانده، به خیال‌های خام سرگردان می‌شوند، استطاعت و قدرت سلطنت نقصان می‌پذیرد. سلطنت پورطوغال درین اقرب اوقات، با دشمنان خود در جنگ بود و بلای ناخوشی‌ها نیز درمیان رعایایش شیوع داشت. اگر بعد از این به اسفار دریا هم اقدام نماید، هرآینه در مقابل دشمن سخت خود پادشاه قاسطیل^۱، عجز کلی به‌هم خواهد رساند. شوکت سلطنت از وسعت مملکت ظاهر نمی‌شود، بلکه از عدالت و فرزاندگی تاجدار آن هویدا است. اگر سلطنت پورطوغال مُکنت خود را ملاحظه نکرده به اسفار دریا اقدام نماید، بی‌شبهه، ساهی^۲ خواهد شد. الحمدلله پادشاه ما در نظر خود کارهای بزرگی دارد که به اتمام آن‌ها نیک‌نامی و بلندجاهی خواهد یافت. دیگر چه لزوم به هم رسانده است که رعایای خود را به مشقت اسفار دریا که ناشی از خام‌خیالی است بیندازد؟ اگر پادشاه پورطوغال می‌خواهد که گوی نامبری در میدان شجاعت برپاید بگذارد...»^۳

۱. کاستیل.

۲. «ساهی» یعنی «غافل و فراموشکار» [لغت‌نامه دهخدا، مدخل ساهی].

۳. تصنیف در اینجا ناتمام مانده است. ح. م. [این پانویشت از حمید محمدزاده است که به کوشش وی مقالات فارسی میرزا فتحعلی آخوندزاده منتشر شده است.]

ضمیمه ۳

آشنایی بیشتر با اجداد چنگ‌هو (دریانورد مسلمان چینی)

برای آشنایی با چنگ‌هو باید پیشینه ورود اسلام به چین را شناخت. درباره راه‌های ورود اسلام به چین می‌خوانیم:

به‌طور کلی آنچه از مطالعه اسناد مختلف برمی‌آید، نشانگر این است که مسلمانان برای نشر اندیشه‌های اسلامی طی قرن‌ها از سه طریق به چین راه یافته‌اند:

- اول تجارت؛
- دوم مهاجرت؛
- سوم حمله اقوام مغول به ایران و سایر کشورها.^۱

گفتیم یکی از عوامل معرفی اسلام به چینی‌ها و پیشبرد آن، «مهاجرت مسلمانان سایر کشورها به چین» بوده است.

از قرن هفتم میلادی به بعد، مسلمانان آسیایی به چین مهاجرت کرده و مانند مهاجران اولیه با نژادهای مختلف مانند «هانس»، «انگورس» و «مغولی» ازدواج نمودند. این مسلمانان نخستین، «هوئی‌چی» نامیده شدند. بعدها این نام به «هوئی‌هوئی» تغییر یافت و این نام هنوز به گروه کثیری از مسلمانان چین اطلاق می‌شود.^۲

۱. فصلنامه علمی دینی فرهنگی مشکوة (وابسته به بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی)؛ شماره ۳۹؛ تابستان ۱۳۷۲؛ ص ۱۳۸ (برگرفته از مقاله‌ای با عنوان «چگونگی گسترش و نفوذ اسلام در چین» نوشته «سید احمد فدایی»).

۲. رک: روزنامه خراسان، شماره ۱۰۵۱۹.

گروهی از علویان که از شکنجه و فشار بنی‌امیه فرار کرده بودند، پیش از سال ۷۵۰ میلادی به چین مهاجرت کردند و در آنجا اقامت گزیدند. در سال ۱۰۷۰ میلادی گروهی مشتمل بر ۵۳۰۰ عرب از جانب بخارا به رهبری «پرنس سوفیاری» که از نسل بیست‌وششم اولاد پیامبر بود، در طول جاده ابریشم به حرکت درآمدند و به «کای فنگ» پایتخت سونگ رسیدند. در ملاقات رسمی پرنس با «شنتسونگ» (۱۰۸۵-۱۰۶۸)، امپراتور سونگ لقب شریف «مارکیس ینگ‌یی» به او اعطا شد، او و همراهانش شهروند خوانده شدند و اجازه سکونت و فعالیت‌های مذهبی در چین شمالی به ایشان داده شد.

سوفیاری اولاد زیادی داشت که دو تن از ایشان نقش‌های بزرگ نظامی و سیاسی‌ای را در دوران سلسله‌های یوان و مینگ در تاریخ چین بازی کردند. اولین ایشان سید اجل «شمس‌الدین» (۱۲۷۹م) - که نام چینی‌اش «سای‌یتون‌چی» بود^۱ - سرفرمانده نیروهای مغولی و همچنین حاکم یوان در زمان قوبیلای خان امپراتور یوان گشت. او از نسل پنجم اولاد سوفیاری و از اولاد نسل سی‌ویکم حضرت پیامبر ﷺ بود.

سید دوم «چنگ‌هو» (۱۴۳۵-۱۳۷۱م) بود که سرفرمانده نیروی دریایی سلطنتی مینگ گشت و هفت قشون‌کشی^۲ به آسیا، عربستان (منجمله مکه)، ایران و آفریقای شرقی در دوران سلطنت امپراتور، «چنگ تسو» (۱۴۲۴-۱۴۰۳) و «زوانتسونگ» (۱۴۳۵-۱۴۲۶) انجام داد. او از اولاد نسل سی‌وهفتم پیامبر ﷺ و نسل ششم سید اجل شمس‌الدین بود.^۳

۱. «مسلمانان در حضور مردم از نام‌های چینی خود استفاده می‌کردند و به زبان چینی سخن می‌گفتند، ولی با مسلمانان دیگر از نام‌های عربی خود استفاده می‌کردند و به زبان چینی آمیخته با انبوهی از لغات عربی و فارسی سخن می‌گفتند.» [مسلمانان چین: رویارویی دو فرهنگ؛ ص ۴۶]

۲. «قشون‌کشی» - که مشخصاً با نیت عملیات نظامی صورت می‌پذیرد - تعبیر مناسبی برای سفرهای پُرشکوه «چنگ‌هو» نیست. به نظر می‌رسد «سفر دریایی» در اینجا کاربرد بهتری داشته باشد. اگر بخواهیم دقیق نگاه کنیم، آنچه در تاریخ غرب با عنوان «اکتشافات» ثبت شده (مواردی نظیر سفرهای کلمب و واسکودوگاما) در واقع همان «قشون‌کشی» بوده است.^۵

۳. فصلنامه علمی دینی فرهنگی مشکوة (وابسته به بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی)؛ تابستان ۱۳۷۹؛ شماره ۳۹؛ صص ۱۴۱-۱۳۹ (برگرفته از مقاله‌ای با عنوان «چگونگی گسترش و نفوذ اسلام در چین» نوشته «سید احمد فدایی»، با تلخیص و اندکی تغییر).

اینک کمی به ریشه «چنگ‌هو» می‌پردازیم و از سید اجل که در دوران قویبیلای خان می‌زیسته است، بیشتر می‌گوییم.

قویبیلای، نوه و چهارمین جانشین چنگیزخان در سال ۱۲۵۱م. از سوی برادر خود و خان بزرگ مغول «مونکگه» مأمور شد تا متصرفات سلسله سونگ را فتح نماید و قویبیلای در سال ۱۲۷۹م. این کار را به عنوان جانشین مونکگه به اتمام رسانید. مغولان نظیر بربرهای سلف خود که در قرن چهارم میلادی شمال چین را متصرف شده بودند، در صدد برنیامدند تا چین را از راه مستخدمین کشوری کنفوسیوسی چین اداره کنند. فاتحان بربر قرن چهارم میلادی شمال چین، در این زمینه از بودائیان، چینی‌ها و بیگانگان استفاده کرده بودند. قویبیلای و جانشینان وی در سلسله مغولی یوان در چین از مسلمانان و مسیحیان برای اداره مملکت سود جستند.

عمال قویبیلای در اینجا مسلمانانی از متصرفات مغولان در آسیای مرکزی بودند. آن‌ها در یونان یک جامعه اسلامی برقرار کردند که هنوز هم باقی است. در سال ۱۲۷۵م. سی هزار نفر از آلان‌های ارتدوکس شرقی از دامنه‌های شمالی قفقاز در چین به کمک قویبیلای شتافتند. مارکو پولوی و نیز بی‌میت به مدت حدود هفده سال (یعنی از حدود ۱۲۷۵م. تا ۱۲۹۲م.) و یک نفر مسلمان ماوراءالنهر به نام «سید اجل» از سال ۱۲۷۴م. تا ۱۲۷۹م. به عنوان مأمور اداری در خدمت قویبیلای بودند. سید مزبور ایالت یونان چین جدید را برای قویبیلای سر و سامان داد. تأثیر مسیحیت قرون وسطی در چین برخلاف تأثیر هم‌زمان اسلام در آنجا بسیار زودگذر بود. اسلام در یونان و شمال غرب چین همچنان پایید.^۱ «قویبیلای‌خان»، «قوبلای‌قآن»، «قویبیلای‌قآن» یا «قوبلای‌قآن» (۱۲۱۵-۱۲۹۴م.) بزرگ‌ترین جانشینان چنگیزخان و یکی از بزرگ‌ترین فرمانروایان سراسر تاریخ بود. وی، پسر «تولی‌خان»، پسر «چنگیزخان» بود. «تولی» جز او و «منکو» دو پسر دیگر نیز داشت که یکی «هولاکوخان» معروف است. قویبیلای

۱. تاریخ تمدن: تحلیلی از تاریخ جهان از آغاز تا عصر حاضر؛ صص ۵۶۶ و ۵۷۷ (با تلخیص).

علاوه بر نبوغ نظامی، مدیری لایق بود و سلسله مغولی یوان را تأسیس نمود. نخستین فرمانروایان مغول در چین شمالی سازمان اداری نداشتند و با جبر و قهر حکومت می‌راندند؛ اما قویبیلای از آغاز کوشید دستگاهی اداری براساس دستگاه اداری چینی‌ها برقرار کند. تجارت در عهد قویبیلای رونق بسیار گرفت و قویبیلای استعمال پول کاغذی «چاو» را عمومی و اساس سیاست مالی خود قرار داد. وی در سال ۱۲۶۴م. قیمت کالاهای عمده را بر حسب پول کاغذی در فرمانی معین کرد. شمس‌الدین عمر (۱۲۱۰-۱۲۷۹م.) از اهل بخارا، معروف به سید اجل از رجال دولت وی محسوب می‌شد و تا موقعی که وزارت امور مالی قویبیلای در دست سید اجل بود نشر پول کاغذی در حدود اعتدال بود. طی سال‌های ۱۲۷۴ تا ۱۲۷۹م. اداره امور ولایت یونان به سید اجل محول بود. سپس پسران وی، ناصرالدین و حسین این مهم را برعهده داشتند و در واردکردن مذهب اسلام بدان سرزمین‌ها کوشش کردند. خود سید اجل دو مسجد در آنجا ساخت که نخستین مساجد آن سرزمین هستند.^۱

شبه‌دانشنامه‌ی ویکی‌پدیای فارسی - که نمی‌توان به آن استناد قطعی نمود - درباره‌ی چنگ‌هو می‌نویسد:

«ژنگ‌هه» یا «چنگ‌خه» یا «چنگ‌هه» (Zheng He) با نام اصلی «حاجی محمود شمس»، نام دریاسالار و مکتشف مسلمان و ایرانی تبار چینی (۱۳۷۱-۱۴۳۳ میلادی) است که در سده ۱۵ میلادی می‌زیست. نامداری او به جهت سفرهای دریایی او به آب‌های غربی می‌باشد.

«ژنگ‌هه» در سال ۱۳۷۱ میلادی با نام اصلی «ما سنباو» در شهر «کونیانگ» واقع در ایالت یون نان چین زاده شد. خانواده او از قبیله مسلمان «سمو» یا «سمور» (Semur) بودند. نیای ششم «ژنگ‌هه» که «سید شمس‌الدین عمر» نام داشت از خوارزمیان بخارا بود و به دستور «قویبیلای خان» امپراتور مغول چین به حکمرانی ایالت یونان گمارده شد.

۱. با استفاده از دایرة‌المعارف فارسی، جلد دوم، بخش اول؛ ص ۲۰۸۹.

«ما» نام خانوادگی اصلی «ژنگ‌هه» مشتق از نام مسعود پنجمین پسر «سید شمس‌الدین عمر» است. «میرتکین»، پدر و «خرم‌دین»، پدر بزرگ «ژنگ‌هه» هر دو به زیارت حج نائل گردیدند و شاید داستان‌های سفرهای آنان در برانگیختن حس ماجراجویی «ژنگ‌هه» بی‌تأثیر نبوده است.

با حمله ارتش امپراتوری مینگ به ایالت «یون‌نان»، «ما سنباؤ»ی جوان به اسارت در آمد و بعد از مقطوع‌النسل شدن (به سن سیزده سالگی) برای خدمت به دربار امپراتوری روانه گردید. نام «ژنگ‌هه» توسط امپراتور «یونگله» به دلیل بروز شایستگی در جنگ به وی اعطا گردید. «ژنگ‌هه» در آموزشگاه سلطنتی چین به تحصیل پرداخت و مدارج ترقی را طی نمود.

«ژنگ‌هه» فرماندهی ناوگان امپراتوری چین را دست‌کم طی هفت سفر دریایی به عهده داشت. جاوه و سوماترا، هند، ایران و خلیج فارس، دریای سرخ و بخش‌های مختلفی از آفریقا و جنوب شرقی آسیا از جمله مناطقی هستند که توسط ناوگان چین به رهبری «ژنگ‌هه» مورد کاوش قرار گرفتند. گروهی معتقدند ناوگان او حتی به قاره آمریکا و استرالیا نیز رسید. «ژنگ‌هه» و همراهان او شرح مشاهده‌های خود و نقشه مکان‌های مورد بازدیدشان را به صورت گزارش ثبت می‌نمودند که بخش‌هایی از این گزارش‌ها باقی‌مانده‌اند.

برخی معتقدند «افسانه سندباد» اقتباسی است از زندگی «ژنگ‌هه» و در این مورد به‌ویژه به تشابه اسمی او (ما سنباؤ) و نیز تعداد سفرهای او (هفت سفر) استناد می‌نمایند. «ژنگ‌هه» طی آخرین سفر دریایی‌اش درگذشت و پیکرش براساس رسم دریانوردان چینی پس از سوزانده شدن به آب دریا سپرده شد. آرامگاهی نیز در پکن برای او ساخته شد که البته خالی از پیکر او بود.^۱

درباره «چنگ‌هو»، در اینترنت^۲ می‌توان چیزهایی یافت که نشان از محبوبیت امروزی وی دارد. به‌خصوص تصاویر متعدد مقایسه‌ای هست که بر مبنای نشان‌دادن نسبت اندازه‌های کشتی «چنگ‌هو» با کشتی‌های اروپایی‌ها

۱. شبه‌دانشنامه ویکی‌پدیای فارسی؛ مدخل «چنگ‌هه»؛ (ملاحظه‌شده در اول مرداد ۱۳۹۲).

۲. البته با املائی انگلیسی Zheng He.

ترسیم شده است. بنیان مربوطه برای نشان دادن حقارت کشتی‌های اروپاییان - که با نمایش نقش صلیب بر روی بادبان‌های‌شان متمایز شده‌اند - هنرمندانه کوشیده‌اند.

در کتاب «مسلمانان چین» اثر «رافائل ایزرائیلی» آمده که «چنگ‌هو» حدود دو قرن با کریستف کلمب فاصله داشته است؛ البته اگر زمان مرگ این دو دریانورد را مبنا قرار دهیم (کلمب در ۱۵۰۶ م. و «چنگ‌هو» در ۱۴۳۳ م.) معلوم می‌شود این سخن نادرست است؛ چون مرگ این دو ۷۳ سال با هم فاصله دارد، نه دویست سال.

البته سزاوار است ما ایرانیان، هم به انگیزه‌های بازشناسی تعاملات اسلامی و هم به دلیل تعامل‌های دریایی و تجاری که از قدیم با چینیان داشته‌ایم - و امروز نیز داریم - نسبت به دریانوردی چین و شخص «چنگ‌هو» مطالعات و تحقیقات متناسبی سامان دهیم.

شاید محکم‌ترین و قدیمی‌ترین نوع رابطه میان ایران و چین، سفرهای دریایی بود که ایرانیان برای تجارت و حمل‌امتع از طریق دریای هند خود را به سواحل چین می‌رسانیده‌اند و حتی در شهرهای آن ساکن می‌شده‌اند. اصلاً لفظ «جنگ» به معنی «سفینه» (کشتی بادبانی) یادآور همین سفرهای دریایی است و ایرانیان این کلمه را از زبان چینی فراگرفته‌اند و بر نوعی از نسخه خطی که مجموعه شعرهای پراکنده و نوشته‌های منشور خواندنی و مطالب پراکنده یادداشت‌کردنی بوده است، اطلاق کرده‌اند (مانند سفینه). هنوز هم «جنگ» در زبان چینی به همان نوع زورق بادبانی اطلاق می‌شود که هزار سال پیش می‌شده است و در هنگ‌کنگ و بلاد دیگر، مسافران را به تماشای آن می‌برند. بر کارت‌پستال‌های زیبا که عکسی از آن‌گونه کشتی چاپ می‌کنند، نام آن را «جنگ» می‌نویسند.^۱

۱. خطای‌نامه؛ علی‌اکبر خطایی، با تحقیق و تصحیح ایرج افشار؛ ناشر: مرکز اسناد فرهنگی آسیا؛ تهران؛ ۱۳۷۲ (چاپ دوم)؛ صص ۵۲ و ۵۳ (برگرفته از مقدمه کتاب، با اندکی تغییر).

ای کاش نگارنده این سطرها بضاعت علمی لازم - و البته مجال و فرصت کافی - می‌داشت تا اثر شایسته‌ای در معرفی زمانه و شخصیت «چنگ‌هو» - با محوریت بررسی آثار عملی نگاه اسلامی در موضوع اکتشافات دریایی - بیافریند؛ حال که چنین نیست، امیدوارم شمای خواننده، همان عزیز ارجمند و گرانمایه‌ای باشید که به این مهم خواهد پرداخت.

ضمیمهٔ ۴

آشنایی با ناخدای بزرگ، ابن ماجد رحمه الله و اثرش

شهاب‌الدین احمد بن ماجد (ابن ماجد) دریانورد مشهوری است که در فاصلهٔ سال‌های ۱۴۶۲ و ۱۴۹۰ میلادی (حدود ۸۶۶ تا ۸۹۶ هجری قمری) در حدود ۳۲ رساله در علم دریانوردی تألیف کرد؛ از آن جمله است کتاب «الفوائد فی أصول علم البحر و القواعد».^۱

ابن ماجد جز آنکه خود دریانوردی زبده بوده است، پدر و نیای او نیز از دریانوردان زبده بوده‌اند. به سبب این اصالت خانوادگی، ابن ماجد حاصل تلاش‌ها و یافته‌های دو نسل از دریانوردان پیش از خود را نیز به‌طور مستقیم و بی‌واسطه، پشتیبان دارد.^۲

«الفوائد» مهم‌ترین اثر «ابن ماجد» است که به زبان عربی نوشته شده است. احمد بن ماجد ایرانی، مسلمان و شیعه بوده است. وی در کرانه‌های خلیج فارس به دنیا آمده و خانواده و تبارش و خاندانش از مردمان بندر کُنگ کنونی بوده‌اند، زبان فارسی را می‌دانسته و زبان عربی را با شیوهٔ فکری و مفاهیم ذهنی ایرانی سخن می‌گفته و می‌نوشته است. صفحه‌ای از کتاب فوائد نیست

۱. دایرةالمعارف فارسی، جلد دوم، بخش اول؛ ص ۱۵۱۰.

۲. مراجعه شود به: کتاب الفوائد فی اصول علم البحر و القواعد؛ صص ۴۵۴ و ۴۵۵.

۳. بندر کُنگ حومهٔ بندرلنگه و در شمال‌شرق آن واقع شده است [با استفاده از دایرةالمعارف فارسی، جلد دوم، بخش اول؛ ص ۲۲۸۱].

که تعدادی لغت فارسی کهنه و ناب در علوم دریایی و جغرافیایی مناطق خلیج فارس و اقیانوس هند در آن یافت نشود؛ کلماتی مانند: تیر، میخ، زام،^۱ لنگر، دستور، خن،^۲ زیرباد،^۳ زیربازیه، رهنامه، سرهنگ، آبخور، هیراب^۴ و صدها واژه دیگر.

بر ایرانی و شیعه بودن ابن ماجد نشانه‌های متنوعی در کار است؛ از جمله:

– محاسبه اوقات دریانوردی و تاریخی موسم‌های مسافرت‌های دریایی با

تاریخ هجری شمسی و برمبنای تقویم جلالی؛

– استناد به شاهدمثال‌ها، مثال‌ها و اندرزا و گفته‌های خواجه نصیرالدین

طوسی – فقیه بزرگ شیعه خراسانی – و حکیم ابوالقاسم فردوسی، نوشته‌ها و

گفته‌های دریانوردان کهن چون خواشیر، دادویه، تبرویه و امثال آن‌ها؛

– برشمردن مکارم اخلاقی و حکمت عملی زندگانی مدنی برابر آنچه در

پندنامه‌های ایرانی و خردنامه‌های ساسانی مندرج است.

در الفوائد ابن ماجد در چند جای از علی بن ابی طالب علیه السلام با ذکر عبارت

ستایشی «علیه السلام» نام رفته و آوردن این عبارت، مورد نظر شیعیان است. در

کتاب الفوائد لقب «اسدالله الغالب» برای علی بن ابی طالب علیه السلام به کار برده شده

است و از امام جعفر صادق علیه السلام توصیف یک امام برحق شده است.

ابن ماجد به لحاظ تاریخی، معاصر واسکو دو گاما^۵ و کلمب بوده است. وی

۱. «زام» همان جام است و واحد اندازه‌گیری می‌باشد. این کلمه فارسی است [کتاب الفوائد؛ ص ۳۳۰ (تحشیه و توضیحات)].

۲. «خن» یعنی خانه طبقه پایین کشتی [فرهنگ فارسی، ج ۱؛ ص ۱۴۴۱].

۳. «زیرباد» کلمه فارسی است و برای سرزمین‌های جنوبی در موسم حرکت به کار برده شده است [کتاب الفوائد؛ ص ۳۲۹ (تحشیه و توضیحات)].

۴. «هیراب» همان «گیرآب» و «زیرآب» است، به معنی شیئی که با آب تماس دارد. در زبان فارسی تبدیل حرف «گ» به حرف «ه» و تبدیل حرف «ز» به حرف «ه» فراوان است [کتاب الفوائد؛ ص ۲۰۴ (تحشیه و توضیحات)].

۵. بعضی منابع از ملاقات و همراهی ابن ماجد با بعضی ملاحان پرتغالی همچون واسکو دوگاما سخن گفته‌اند که البته صحت آن، محل تردید جدی است. ﴿

آخرین أرجوزه^۱ دریایی‌اش را کمی پس از ۱۵۰۰ میلادی نوشته است.^۲
بورستین (رئیس کتابخانه کنگره آمریکا) درباره ابن ماجد - که او را
ابن مجید می‌خواند - می‌نویسد:

ابن مجید که مؤلف سی‌وهشت کتاب نظم و نثر است، تمام مطالب مربوط
به دریانوردی زمان خود را نوشته است که شامل مجموعه‌ای از تمام
معلومات مربوط به دریانوردی آن زمان از جمله راهنمای عبور از دریای
سرخ و اقیانوس هند است که گفته می‌شود حتی امروز درباره بعضی
مناطق کاربرد دارد.^۳

ابن ماجد درباره «الفوائد» می‌گوید:

این کتاب، دشمن نادانان و تحفه گران‌بهایی است برای دانایان؛ چه
به‌مانند آن در فن دریانوردی تصنیف نشده است و شایسته مجلس خاص
و عام است و از آن، دریانورد ناخدا و غیر ناخدا بهره می‌برند.^۴
ما در این مختصر، شایسته‌ترین و نیکوترین مسائل دریانوردی را که
دیگران نتوانند گفت، گفته‌ایم؛ و جز در این کتاب، آن سخنان در کتابی
نباشد.^۵

در خصوص اهمیت کتاب «فوائد» باید به موضوعات و مطالب گوناگونی
که از حیث مطالعات جغرافیایی در این اثر آمده است، اشاره کرد. شامل:
جغرافیای دریایی، آیین‌های دریانوردی و کشتی‌رانی در خلیج فارس و اقیانوس
هند، ستاره‌شناسی دریایی، اطلاعات عمومی در مورد سواحل و جزایر اقیانوس

۱. «أرجوزه» قصبه‌گونه‌ای از بحر رجز است [لغت‌نامه دهخدا - مدخل أرجوزه]. ابن ماجد
مجموعه‌ای از آموزه‌های دریانوردی را - به سنت آن دوران - با زبان شعر بیان کرده است و
از آثار اوست: «أرجوزه بر العرب و العجم فی خلیج فارس» [کتاب الفوائد؛ صص ۴۹۸-۴۸۹
(و این منبع به نقل از کتاب «خلیج فارس در طول تاریخ»؛ تحقیق و تعلیق دکتر
محمدجواد مشکور)].

۲. کتاب الفوائد فی أصول علم البحر و القواعد؛ ص ۱۴۰.

۳. کاشفان؛ ص ۲۴۰.

۴. کتاب الفوائد فی أصول علم البحر و القواعد؛ ص ۳۵۲.

۵. همان؛ ص ۴۵۵.

هند، آلات و ادوات کشتی، روش‌های اندازه‌گیری مسافتات دریایی، بادهای دریایی و موسمی، طوفان‌ها و مخاطرات دریا، جانوران و پرندگان، گیاهان و کوه‌ها و صخره‌ها، شهرها و بندرها و حکام و سلاطین حاکم بر آن‌ها در قرون چهاردهم و پانزدهم میلادی، (مقارن ظهور شاه اسماعیل صفوی)، آداب و رسوم و تجارت و مدنیت مردمان سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان و بحر احمر و دریای عرب (بحر حبشه) و سواحل آفریقا و خلیج بنگاله و آسیای جنوب‌شرقی و ماداگاسکار و جاوه و سوماترا و هندوستان جنوبی.^۱ ابن ماجد دربارهٔ معلومات خود و اشراف هنرمندان‌اش نسبت به دانش و مهارت دریانوردی می‌گوید:

بدان ای جوینده که هر مرد ساحل خود را بهتر می‌شناسد: چینی‌ها، چین را؛ مردم سُفَّالَه^۲ سُفَّالَه را؛ هندی‌ها، هند را؛ مردم حجاز، حجاز را؛ سوری‌ها، سوریه را؛ اما دریا اختصاص به هیچ نقطه ندارد. و چون دور از خشکی شوی تنها دانش تو از ستاره‌ها و راهنماها تو را کمک رسانند. این دانش‌ها در همه‌جا یکسان است؛ چه در منطقهٔ خود باشی و چه در جای دیگر.

مجموع ستارگان که نامی دارند، هزار و بیست و پنج ستاره است و گفته شده است، بیست و هشت ستاره، شبیه سنبله هستند. /.../ بسا کسانی باشند که دربارهٔ دریاها و جزیره‌هایش از من بهتر بدانند، اما دربارهٔ ستارگان و بهره‌بردن از آن‌ها به عنوان علائم دریانوردی، در این زمان کس چون من نیست. اگر دریانوردی تیزچشم و دانا باشد، چون با کتاب‌های من در آغاز زندگی‌اش آشنا شده باشد و به تجربت‌های شخصی خود، بر آن‌ها افزوده باشد، او بر من برتری دارد.^۳

۱. همان؛ ص ۱۳ (مقدمه در معرفی کتاب و مؤلف).

۲. نقطه‌ای در ساحل شرقی آفریقا [نشریه معارف اسلامی (سازمان اوقاف)؛ شماره ۳؛ مرداد ۱۳۴۶؛ ص ۱۰۵ (برگرفته از مقاله‌ای با عنوان «علم جغرافیا و تطورات آن در جهان اسلام».

نوشته «احمد آرام»].^۵

۳. کتاب الفوائد فی أصول علم البحر و القواعد؛ صص ۴۱۱ و ۴۱۲ (با تلخیص).

اصول یک ناخدای خدای بنده

توصیه‌های ارزنده و آموزش‌های معرفتی و انسان‌دوستانه ابن‌ماجد -
لابلای آموزش‌های علمی و فنی مربوط به دریانوردی - روش‌های متفاوت
دریانوردان غربی و شرقی را به نمایش می‌گذارد؛ مثلاً در «فایده هشتم» به
عنوان بخشی از «نشانه‌ها و تدبیرهای دریانوردی و ترتیب کشتی‌ها و ملوان‌ها»
می‌گوید:

همه مسافران و ملوانان و خدمه کشتی را با مهربانی یار و مددکار باش.
در انتخاب بندرگاه اشتباه مکن. شجاع و بدون ترس و بیم باش، اما
محتاط باش و غافل مباش. حمیت زیاد، نشان مده و شکیبایی فراوان
داشته باش. از خداوند بترس، پاک باش، بر کسی به گناه دیگری، جزا و
ستم روا مدار. و در همه ابزارهای کشتی تأمل و دقت نمای؛ به‌ویژه در
سکان کشتی، در هر ساعت و هر لحظه.^۱

و باز، در همان «فایده هشتم» می‌آموزاند:

- چون کشتی رانی، باید که پاکیزه باشی و قرآن بخوانی و دعا کنی؛ چه
آن‌که در کشتی است، مهمانی از مهمانان حضرت خداوندی - عزّ و جلّ
- است.^۲

- در دعا و نیایش مسرف باش و به‌زیادی دعای نما!^۳

- سه چیز سبب سه چیز شود: دعا، سبب اجابت؛ استغفار، سبب آمرزش
و شکر سبب زیادتی روزی و خوبی.^۴

- سخنی والاتر از سخن خداوند نباشد: «فَلَا تُعْرَضُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَلَا يُعْرَضَنَّكُمْ
بِاللَّهِ الْعُزْرُ»^۵ یعنی دنیا تو را به غرور نیندازد و بر خدا مغرور نشوی.^۶

۱. همان؛ ص ۳۸۴.

۲. همان؛ ص ۳۸۶.

۳. همان؛ ص ۳۸۵.

۴. همان؛ صص ۳۸۵ و ۳۸۶.

۵. این عبارت عبرت‌آموز در دو جای قرآن کریم آمده است: سوره لقمان، بخشی از آیه ۳۳ و

سوره فاطر، بخشی از آیه ۵.

۶. کتاب الفوائد فی أصول علم البحر و القواعد؛ ص ۳۸۷.

ابن ماجد همچنین در بخشی از آموزش «اصول و اسباب کشتی راندن» می گوید:

ناخدای ماهر باید در سخن گفتن، نرم گوی و پرهیزکار و عادل باشد؛ به خاطر هیچ کس بر دیگری ستم نکند؛ در بندگی خدای پایدار باشد؛ تقوای الهی را آن گونه که شایسته است، رعایت کند؛ حقوق بازرگانان را به عَصَب نبرد و با آن ها به غضب نجوشد.^۱

ابن ماجد و نقش انبیای الهی در دریانوردی

در کتاب «فوائد»، ابن ماجد، تاریخی از دریانوردی عرب را آن طور که خود اطلاع دارد شرح می دهد و بر این نظر است که دریانوردی با کشتی نوح عليه السلام آغاز شد. گرچه علوم ستاره شناسی و محاسبه ها بر طبق سنت های مسلمانان توسط ادريس^۲ اختراع شد که او أسطربلاب را پیش از نوح بساخت. خواص مغناطیسی آهن ربا بنا به گفته ابن ماجد توسط داود پیامبر کشف شد، زیرا مغناطیس سنگی بود که داود برای کشتن «گولیات»^۳ مورد استفاده قرار داد.^۴ ابن ماجد می نویسد:

هر دانشی از دانش های دریایی را ریشه و اساسی است و اساس کشتی از نوح پیامبر - علی نبینا و علیه افضل الصلوة والسلام - است و سنگ آهن ربا که بدان در کشتی سازی اعتماد است و این صنعت بدون آن کامل

۱. همان؛ ص ۲۱۰.

۲. نَسَب حضرت ادريس عليه السلام با چهار واسطه به حضرت شِيث عليه السلام (فرزند آدم عليه السلام) می رسد. نام عبری آن حضرت، «خونوخ»، به عربی «آخونوخ» و به یونانی «هریس» است. علت نام گذاری آن حضرت به ادريس نیز در روایات، کثرت اشتغال وی به درس و کتاب ذکر شده است. آن حضرت را منشاء و معلم بسیاری از علوم مانند علم نجوم، حساب، هندسه و هیئت دانسته اند [قصص قرآن یا تاریخ انبیاء از آدم تا خاتم النبیین عليه السلام؛ سید هاشم رسولی محلاتی؛ دفتر نشر و فرهنگ اسلامی؛ تهران؛ ۱۳۷۶ (چاپ یازدهم)؛ صص ۱۳، ۱۹، ۲۰، ۴۱ و ۴۲ (با تلخیص و اندکی تغییر)].

۳. گولیات (Goliath) همان جالوت است. ۵

۴. کتاب الفوائد فی اصول علم البحر و القواعد؛ ص ۶۰ (با اندکی تغییر).

نیست و دلیل و راهنمای قطبین است از داود پیامبر علیه‌السلام است و آن سنگی است که با آن داود جالوت را کشت. کشف اثر آهن‌ریا بر سوزن از داود پیامبر بود (زیرا داود درباره آهن و خواص آن بصیرت داشت).^۱

چرا ابن ماجد مطرح نیست؟

به نظر می‌رسد، نکته نخست، به حضور قوی و مشخص ابن ماجد در تاریخ دریانوردی و برتری‌های انکارناپذیر او بازمی‌گردد. وجود ابن ماجد به اقیانوس‌های ژرف و دریا‌های سرکش، رنگی آسمانی و نازدودنی زده؛ و این برای او که مسلمان و ایرانی است، در چشم فرهنگ‌تراشان غربی، جرمی نابخشودنی است!

ابن ماجد به دلیل اسنادی که در قالب کتاب، آموزه‌های بحرنوردی و اشعار از خود بر جای گذاشته است، چندان حضور پُررنگی در حافظه تاریخی مردان دریا پیدا کرده که به مثل و معیار و شاخصه توانایی‌های بحریمایی تبدیل شده است.

در یک ارزیابی تاریخی منصفانه، او چندان از رقبای معاصرش - دریانوردانی همچون وسپوچی، واسکو دو گاما، دیاش و کریستف کلمب - جلو می‌افتد که چه در مهارت‌های بحریمایی و چه در آموزه‌های اخلاقی، از آنان چیز قابل ملاحظه‌ای برجای نمی‌ماند.

مثلاً در مورد صحت و درجه اتقان شمه‌ای از اسناد بازمانده از اکتشافات جغرافیایی غربی‌ها، نکاتی چند حائز اهمیت است که مرورشان می‌کنیم:

اول) واسکو دو گاما خاطراتی از سفر خود به‌جا نگذاشته است.^۲

دوم) اصل نسخه سفرنامه کریستف کلمب به خط خود وی - که شامل

۱. همان؛ صص ۱۹۷ و ۱۹۸.

۲. کاشفان؛ ص ۲۳۳.

یادداشت‌های سفر نخست اوست - گم شده است.^۱ اگر کلمب در سفر دومش به دنیای جدید هم یادداشت‌های روزانه‌ای داشته، متأسفانه این یادداشت‌ها مفقود شده است.^۲ منبع اصلی برای آگاهی از سرگذشت کلمب، کتاب «زندگی دریاسالار کریستف کلمب» است که به قلم پسرش فرناندو نوشته شده و متن اصلی آن به زبان اسپانیایی مفقود شده است.^۳

سوم) از آمریگو وسپوچی صفحات معدودی به‌جا مانده و تازه به‌طور جدی سخن از جعلی بودن همه نوشته‌ها منسوب به وی است. «نمی‌دانیم متن نامه‌ها را آن‌چنان که امروز می‌خوانیم آمریگو نوشته است یا نه؟»^۴ (چهارم) البته کاستی‌های مربوط به اسناد سفرها و اکتشافات جغرافیایی غربی‌ها بعدها نیز ادامه یافت؛ به عنوان مثال نمی‌دانیم بر سر دفتر خاطرات سفر پیگفتا^۵ درباره سفر ماژلان چه آمد؟^۶

پنجم) سوابق مسافرت دریایی «سر فرانسیس دریک» (۱۵۷۸ تا ۱۵۸۰م.)^۷ دریانورد مشهور انگلیسی که در پیرویش بر ناوگان امپراتوری اسپانیا، برای انگلیسی‌ها غرور ملی به ارمغان آورده بود، به‌طور مرموزی ناپدید شد.^۸

۱. سفرنامه کریستف کلمب: کشف قاره آمریکا؛ ص ۳۱ (دیباجه مترجم).

۲. کریستف کلمب: کاشف دنیای جدید؛ ص ۶۴.

۳. به‌دنبال کریستف کلمب؛ ص ۱۲۶.

۴. ماهنامه آدینه؛ شماره ۱۲۹؛ ص ۳۹ برگرفته از مقاله‌ای با عنوان «آمریکا چگونه آمریکا نام

گرفت؟» (قسمت دوم)، نوشته «تروتان تودوروف»، ترجمه «م. کاشیگر»]

۵. آنتونیو پیگفتا (Antonio Pigafetta) نویسنده ایتالیایی کتاب سفرنامه ماژلان بود که به

عنوان منشی مخصوص این جهانگرد معروف، اولین سفر دور دنیا را همراهی کرد. او جزو

۱۸ نفری است که برای اولین بار به دور دنیا گشته‌اند [شبه‌دانشنامه ویکی‌پدیای فارسی؛

مدخل پیگفتا].

۶. ماجرای یک اشتباه تاریخی: بیوگرافی آمریگو وسپوچی؛ ص ۷۰.

۷. «سر فرانسیس دریک» (Sir Francis Drake) متولد ۱۵۴۰ و درگذشته ۱۵۹۶م. دریاسالار

برجسته انگلیسی است که با حمایت ملکه الیزابت اول در کسوت دزدان دریایی

اسپانیایی‌ها را تاراج می‌کرد. او نخستین انگلیسی است که با کشتی دور دنیا را گشت [با

استفاده از: دایرةالمعارف فارسی، جلد اول؛ ص ۹۷۷].

۸. کاشفان؛ ص ۳۴۷.

... و این رشته سر دراز دارد!

نکته مهم دیگر این است که ابن‌ماجد با یهودیان روابط حسنه‌ای نداشته و در کتاب خود از ایشان چنین یاد می‌کند: «یهودیان که لعنت خدای بر آنان باد...»^۱.

اسلام ابن‌ماجد ریشه اصلی نپرداختن به وی - آن‌گونه که درخور و سزاوار بوده است - در رسانه‌های نیرومند دنیاست؛ رسانه‌هایی که با پول و مدیریت یهودیان گردانده می‌شود.

البته بی‌توجهی عامدانه به شخصیت‌های علمی و فرهنگی ایران، سابقه آشکاری دارد.

سرزمین ایران یکی از چند سرزمین انگشت‌شماری است که پایه‌گذار تمدن بشری و موجب رشد و توسعه حکمت و اندیشه و علوم در سراسر جهان بوده‌اند و تمدن و دانش امروز جهان به‌ویژه در غرب مرهون خدمات ایران و این چند کشور است و به همین دلیل ایران و این چند کشور که از جمله هند و عراق و مصر و چین می‌باشند، حق بزرگی بر دنیای دیروز و امروز و فردا دارند.

غربی‌ها درباره نقش همه این چند کشور کتاب‌ها نوشته‌اند و شرح‌ها داده‌اند و معرفی‌ها کرده‌اند، اما وقتی به ایران که به نظر ما نقش مادری همه تمدن‌های قدیم را داشته، رسیده‌اند به دلایلی سیاسی - که در واقع به سبب شناخت واقعی آن‌ها از قدرت فرهنگ ایران و ترس از هویت پیچیده و توفان‌زای تاریخی آن است - سعی در سکوت و مخفی‌کاری کرده‌اند و به جز کار و یا اعتراف چند محقق ایران‌شناس یا باستان‌شناس غربی، عمدتاً اهمیت نقش ایران و ایرانی را پنهان کرده‌اند و این به دلیل همان شناختی است که از هویت و منش ملت ایران داشته‌اند و همیشه از ستیز و مقاومت و قدرت پنهان ملی این ملت بزرگ بیمناک بوده‌اند و به‌ویژه در این یک‌صد ساله اخیر کوشیده‌اند که مردم ایران را از سابقه تاریخی با شکوه‌شان، چه در حوزه اسلام و چه پیش از اسلام، دور و غافل نگه‌دارند و به آنها تلقین کنند که هویت و فرهنگ ملی ندارند و

باید از فرهنگ غربی پیروی کنند و مستعمره فکری و فرهنگی آن‌ها باشند.

علاوه بر این‌ها، هویت هر کس، واقعیت و حقیقت اوست که به سابقه تاریخی و نقش گذشته و امروزی او مربوط می‌شود، و اگرچه تعلق به سرزمین و مرزهای جغرافیایی هم در هویت ملل مؤثر است، ولی عمده هویت انسان، چه فردی و چه ملی، بسته به مرزها و قلمرو فرهنگی و اعتقادی او از یک‌طرف و از طرف دیگر کارکرد و نقش او در خدمت‌رسانی به بشریت و جوامع دیگر است.

مثلاً امروز به ظاهر، مردم ما علوم را از غرب فرا می‌گیرند، ولی مایه اصلی این علوم را غرب (اروپا و به‌ویژه ایتالیا و فرانسه قرون وسطی) از مسلمانان اندلس (اسپانیای کنونی) گرفته‌اند که طبق تحقیق، بیشتر آن‌ها از شیعیان و باطنیه اهل ایران بودند و غربی‌ها به‌عمد یا به‌اشتباه آن‌ها را اعراب و انمود می‌کنند.^۱

بررسی گذرای یک اتهام

دانیل بورستین در مورد ابن ماجد می‌نویسد:

در مسافرت اوّل واسکو دو گاما تفضّل الهی شامل حالش بود. در مالیندی یک راهنمای دریایی بسیار آزموده پیدا کرد که ناوگانش را از اقیانوس هند عبور داد، این شخص همان ابن مجید بود. ناخدای پرتغالی از بختی که به او روی آورد آگاه نشد. ابن مجید هم نمی‌دانست که در چه تحول و رویداد بزرگ تاریخی شرکت می‌کند. بزرگ‌ترین دریانورد عرب ندانسته ناخدای بزرگ اروپایی را به‌سوی موفقیتی برد که دریانوردی اعراب را در اقیانوس شکست داد. بعدها تاریخ‌نویسان عرب به‌منظور تبرئه ابن مجید نوشتند که او حین برخورد با واسکو دو گاما به علت مستی و در حالت بی‌خبری، اطلاعاتی را که سبب شد پرتغالی‌ها سلامت به مقصد خود برسند در اختیار واسکو دو گاما قرار داده بود.^۲

۱. بخشی از گفت‌وگو با «رئیس بنیاد ایران‌شناسی» آیت‌الله سید محمد خاмене‌ای (متوکل ۱۳۱۴

هجری شمسی). برگرفته از خیرگزاری جمهوری اسلامی (ایرنا)؛ کُد خبر: ۸۰۷۴۶۸۶۸

(۳۴۳۶۵۷۸)؛ تاریخ مخابره: ۱۳۹۲/۴/۳۱.

۲. کاشفان؛ ص ۲۴۰.

البته باید دید مستندات بورستین در ترور شخصیت ابن ماجد کدام است و آیا از استواری لازم برخوردار است یا نه؟

شهرت ابن ماجد نزد پژوهندگان دریایی به‌طور کلی براساس ذکر نام او در یک متن عربی - به عنوان دریانوردی که راه آفریقا به هندوستان را به واسکو دوگاما نشان داده است و او را از بندر ملنده راهنمایی کرده است تا ناوگان واسکو دو گاما بتواند از شرق آفریقا به خلیج بنگاله و دریای هند و شبه‌قاره هند برسد - بنیان گرفته است. در رساله «البرق الیمانی فی فتح العثماني» نوشته قطب‌الدین نهروانی (۱۵۱۱-۱۵۸۲ م.) مذکور است که پرتغالی‌ها بعد از چند کوشش ناموفق بالاخره به سواحل شرق آفریقا رسیدند و در این ساحل شرق آفریقا بود که پرتغالیان به‌طور مداوم در جست‌وجوی اطلاعات برای استفاده عبور از دریای عرب و رسیدن به هندوستان بودند. احمدبن ماجد در این ساحل و در این زمان و در این رساله «شخص الماهر من البحر» نامیده شده است. به نوشته این رساله، رهبر فرانک‌ها [پرتغالی‌ها] به نام میلاندی یا ارمیرانت با ابن ماجد دوست شده و ابن ماجد با این آدمیرال پرتغالی مست می‌کرده و درحالی‌که مست بوده، راه دریایی را به آدمیرال پرتغالی نشان داده است. ابن ماجد به پرتغالی‌ها گفت: «در این قسمت به ساحل نزدیک نشوید (ساحل شرقی آفریقا و شمالی ملنده) و مستقیم به طرف دریای باز بروید و مستقیم بروید تا از موج‌ها و طوفان‌ها در امان باشید و چنین و چنان کشتی برانید». پرتغالیان با به‌کار بستن تعلیمات دریانوردی او تعداد زیادی از کشتی‌های خود را به دریای غرب هند رسانیدند.^۱

«گابریل فراند» فرانسوی نخستین مستشرقی بود که در رساله «تعلیمات دریایی» خود دریافته است که احمدبن ماجد همان «شخص الماهر من البحر» است که در رساله «البرق الیمانی فی فتح العثماني» از او یاد شده است. وی در این خصوص مقاله مفصلی انتشار داد و کوشید اثبات کند ابن ماجد همان

۱. کتاب الفوائد فی أصول علم البحر والقواعد؛ صص ۳۰ و ۳۱ (با اندکی تغییر).

راهنمای واسکو دو گاما بوده است؛ البتّه «فراند»، ذکر «قطب‌الدین نهروانی» از ابن‌ماجد و داستان باده‌نوشی او با آدمیرال پرتغالی را داستانی جعلی می‌داند که برای بدنام ساختن ابن‌ماجد اختراع شده است.^۱

باید توجه داشت قطب‌الدین نهروانی یک نسل - یا در این حدود از زمان - با احمدبن‌ماجد فاصله دارد و برخورد شخصی - مثلاً به صورت رقابت - با ابن‌ماجد نداشته، البته ممکن است برای چنین اقدامی دلایل خانوادگی داشته است. شاید هم مقصود، اصلاً شخص ابن‌ماجد نبوده است، بلکه نامی که به آن تصریح شده، به‌طور کلی برای هر ناخدایی بوده که می‌خواسته‌اند مهارتش را بستایند؛ یعنی شدت شهرت ابن‌ماجد آن قدر زیاد بوده که هر ناخدایی را که می‌خواسته‌اند به مهارت موصوف کنند - فارغ از اینکه نام واقعی وی چه باشد - او را ماجد می‌خوانده‌اند. «ماجد» لقب دریانوردان مشهور و استاد بوده است.^۲

این هم هست که:

احمدبن‌ماجد مسلمان شیعه ایرانی بوده و با قطب‌الدین نهروانی غیرشیعه عرب طرف‌دار عثمانیان سنی مذهب، اختلاف فکری و مذهبی و نژادی داشته است و قطب‌الدین نهروانی از این موقعیت معروف احمدبن‌ماجد که «شیخ‌شهاب» هم بوده استفاده کرده و گناه آوردن پرتغالیان را به گردن ابن‌ماجد انداخته و با مست‌نشان‌دادن او با یک فرنگی کافر و نصارای نجس،^۳ او را بدنام کرده است. چه ابن‌ماجد به عنوان یک دریانورد کارآمد کارآمد در زمان مرگش شهرت داشته است.^۴

البتّه در این میان نباید یک نکته مهمّ را به دست فراموشی سپرد: اروپاییان در جنایاتشان علیه مسلمانان، تنها مجرم اصلی هستند؛ هیچ ناخدای مسلمان مستی - حتی در صورتی که واقعاً وجود خارجی داشته باشد - نمی‌تواند

۱. با استفاده از: کتاب الفوائد فی أصول علم البحر و القواعد؛ صص ۳۱ و ۳۲.

۲. همان؛ صص ۳۲، ۳۳ و ۴۸۸.

۳. البتّه متعدّدی از مجتهدان برجسته شیعه نیز قائل به طهارت ذاتی اهل کتاب هستند. ◊

۴. کتاب الفوائد فی أصول علم البحر و القواعد؛ صص ۳۳ و ۳۴.

شریک جرائم بسیار سنگین و خونریزی‌های پانصد ساله ایشان باشد! از این گذشته ابن ماجد که معلومات خود را به صورت کتاب، رساله‌ها و اشعار متعدد بین ناخدایان آن روز که از ملل گوناگون‌اند، منتشر می‌کند، دیگر چه نیاز است که در عالم مستی برای یک آدمیرال پرتغالی حرف بزند؟! تازه آن‌هم با این فرض که یک ناخدای مست مسلمان بتواند به طور دقیق راهنمایی‌هایی را به صورت شفاهی ارائه کند که مورد اعتماد آدمیرالی پرتغالی – که لابد او هم مست است – قرار بگیرد؟!!

شاید به همین دلایل است که مستشرق فرانسوی ما یعنی جناب «فراند» فکر می‌کند: «ابن ماجد در مقابل پولی که از پرتغالیان یا پادشاه ملندی می‌گرفته، اطلاعات دریانوردی اقیانوس هند را به آن‌ها می‌داده است».^۱ جالب است! فقط باید پرسید چرا ذهنیت فراند فقط به سمت رشوه و مادیات و این جور چیزها میل کرده و حدس دیگری زده است؟ باید پرسید آیا اصولاً چنین مستشرقینی طوری پرورش پیدا کرده‌اند که بتوانند حدس‌های متنوع‌تری هم بزنند؟! به نظر می‌رسد بهترین پاسخ‌ها را پیشاپیش ابن ماجد خود به متقدانش که بی‌هیچ مستند جدی او را به شراب‌خواری و خیانت متهم می‌کنند، داده باشد. او می‌گوید:

بدان که دریانوردان سه دسته‌اند:

نخست، دریانوردی که می‌آید و می‌رود؛ گه‌گاه به سلامت و گه‌گاه در عدم سلامت. این ساده‌ترین و کمترین دریانورد است. دوم دریانوردی است که بین مردمان شهرت دارد، به خاطر دانش‌های برجسته و ارزنده‌اش و تیزهوشی و مهارتش در هر سفری که می‌کند و تجربتی که می‌آموزد؛ اما پس از مرگش فراموش می‌شود و کس از او یادی نکند.

سوم دریانوردی که به سبب دانش‌های عالی و فضیلت‌های بزرگ خود، هیچ مسئله‌ای از مسائل دریانوردی بر او پوشیده نیست و کتاب‌هایی می‌نویسد که در طول حیاتش مورد استفاده و پس از مرگش برای اهل

فن و دریانوردان بهره‌ها دارد. دانایان و دوستانش از او سپاسگزارند و حسودان و دشمنانش او را سرزنش می‌کنند. حسودان کارهای او را به نام خود ارائه کنند و با نظرات او مخالفت ورزند و به‌مانند دزدی مانند که به‌دزدی روند و چون صاحب‌خانه بیدار شود، بگیریزد تا او را شکست داده باشد. مرد نادان زبان را بی‌محابا در کام بچرخاند.

ای مردمان دانا، چون شما لذت علم و عمل را بچشید، دیگر چیزی از ریب و ریای نادانان و حسودان و ناآگاهان به رتبت فضیلت شما، شما را فریب ندهد. زخم زبان آن‌ها شما را مغبون و اندوهگین نسازد، چه این سرزنش‌ها شما را در زندگی و پس از آن زیان نرساند، بلکه بر شرف و ارزش شما بیفزاید و مردما جز به صاحبان فضیلت حسد نبرند. چنان‌که شاعر گفته است:

ان یحسدونی فاتی غیر لائمهم قبلی من الناس اهل الفضل قدحسدوا
اگر به من حسادت کنند، من غمگین نخواهم شد. پیش از من مردمان
بسیار که اهل دانش بوده‌اند، مورد حسادت قرار گرفته‌اند.^۱

ضمیمه ۵

کلمب در آموزش رسمی و فرهنگ عمومی ما

۱. در کتاب‌های درسی تاریخ و جغرافیا

آموزاندن بسیاری از مفاهیم مهم و بنیادین - نظیر چگونگی آغاز رنسانس با کشف آمریکا - باید در مدارس کشورمان اتفاق بیفتد. می‌دانیم یکی از کارهای دشوار در نظام جمهوری اسلامی، تألیف کتب درسی است؛ البته دشواری این کار نمی‌تواند مانع از انتقاد نسبت به حاصل تلاش‌های مؤلفان ارجمند کتاب‌های درسی شود.

در بررسی کتاب‌های درسی تاریخ و جغرافی (از ابتدایی تا پیش‌دانشگاهی) هیچ مطلب درست و قابل‌ملاحظه‌ای در مورد کریستف کلمب و ماجرای کشف آمریکا یافت نشد.

اگر دانش‌آموزان ما نسبت به این موضوع مهم درس‌های لازم را نگیرند، نمی‌توان امید داشت که بتوانند با درک تاریخی درست، به نقد اصولی و وزین غرب و تمدن کنونی آن بپردازند.^۱

نگارنده تنها در کتاب جغرافیای سال دوم راهنمایی این نوشته را دید:

۱. به نظر نگارنده این سطرها چنین نقدی برایمان از نان شب هم واجب‌تر است. چرا که بدون نقد صحیح و دقیق مدنیت غرب، محال است بتوانیم اقتصاد خود را آباد کنیم. ◇

بیشتر بدانیم

کریستف کلمب

قاره آمریکا برخلاف سایر قاره‌ها تا اوایل قرن شانزدهم میلادی ناشناخته بود. در سال‌های ۱۵۰۶-۱۴۹۲ میلادی یک دریانورد ایتالیایی به نام کریستف کلمب که برای دربار پادشاهی اسپانیا کار می‌کرد، کوشید راه کوتاه‌تری برای رسیدن به هند و ثروت‌های آن بیابد. او آب‌های اقیانوس اطلس را با کشتی پیمود و به سواحل قاره آمریکا رسید، ولی فکر می‌کرد که به هند رسیده است؛ از این رو بومیان آنجا را هندی نامید. بعدها این قاره نو یافته را به خاطر نام آمریکا و سپوس آمریکا نامیدند؛ زیرا این دریانورد ایتالیایی وقتی به آنجا رسید، متوجه شد که به قاره جدیدی دست یافته است.^۱

البته در کتب راهنمای تدریس معلم هم - آن قدر که جست‌وجو کردم - چیزی نیافتم. فقط در کتاب راهنمای تدریس جغرافیای سال دوم راهنمایی (یعنی راهنمای تدریس همین کتاب اخیر که ذکر آن شد) به این مطلب برخورد کردم:

کشف قاره آمریکا: در سال ۱۴۹۲ میلادی برابر با ۸۹۷ هجری قمری کریستف کلمب دریانورد ایتالیایی با الهام از نوشته‌های مسلمانان دایر بر کروی بودن زمین جهت سفر به هندوستان از غرب اروپا راهی این سرزمین گردید، اما به جای هندوستان به قاره آمریکا رسید، ولی متوجه نشد که سرزمین جدید را کشف کرده است. پس از کلمب یک دریانورد دیگر به نام «امریکو وسپوچی» راه کلمب را ادامه داد و تا ۵۲ درجه عرض جنوبی تا نزدیکی‌های برزیل پیش رفت. امریکو گزارشی منتشر نمود که در سال ۱۵۰۲ میلادی به لاتین ترجمه و منتشر شد و باعث شهرت او گردید و چنین وانمود شد که امریکو کاشف حقیقی دنیای

۱. جغرافیا سال دوم دوره راهنمایی تحصیلی، مرحله دوم تعلیمات عمومی؛ برنامه‌ریزی محتوا و نظارت بر تألیف: دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتاب‌های درسی؛ مؤلفان: سیواوش شایان، مهدی چوبینه، منصور ملک‌عباسی، ناهید فلّاحیان و معصومه آزادمهر؛ ناشر: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران؛ تهران؛ ۱۳۹۱؛ درس هفدهم (عنوان درس): قاره‌ی آمریکا کجاست؟؛ ص ۷۹.

جدید می‌باشد. تا اینکه در سال ۱۵۰۷ کتابی به زبان لاتین تألیف شد که در مقدمه آن یکی از جغرافیادانان پیشنهاد کرده بود این قطعه خشکی به نام کاشف آن «آمریکا» نام نهاده شود.^۱

با توجه به توضیحات تقدیم شده پیشین، نقد محتوایی مطالب نادرست کتاب درسی جغرافیای دوم راهنمایی و راهنمای تدریس آن را می‌توان برعهده خوانندگان نکته‌سنج اثر حاضر گذاشت.

۲. در زبان عوام

اگر بخواهیم عمق یک باور را در فرهنگ عمومی هر کشوری، مورد کنکاش قرار دهیم، بررسی ردپای آن باور در آنچه اصطلاحاً «فرهنگ عامه» خوانده می‌شود، جای خاص خود را دارد.

در مورد حضور کریستف کلمب در فرهنگ عمومی ما، سه عبارت و یک لطیفه به نظر نگارنده این سطرها رسید.

سه عبارت

الف) «کریم پوس کلفت!»: این شوخی در ایرانی ساختن نام کریستف کلمب سال‌هاست رواج پیدا کرده و بانی و مبدع آن هم برایم معلوم نشد. یک مرور اینترنتی ساده، شیوع آن را در نوشته‌های طنزآلود به‌خوبی نشان می‌دهد.

ب) «کشف آمریکا که نیست!»: در اصطلاح‌های عوامانه کشورمان در سال‌های اخیر این حرف، یعنی: «امر ساده‌ای است و کار غیرممکنی نیست».^۲

۱. کتاب معلم (راهنمای تدریس) جغرافیا سال دوم دوره راهنمایی تحصیلی؛ برنامه‌ریزی محتوا و نظارت بر تألیف؛ دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتاب‌های درسی؛ مؤلفان: سیاوش شایان، مهدی چوبینه، منصور ملک‌عباسی، ناهید فلاحیان و معصومه آزادمهر؛ ناشر: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران؛ تهران؛ ۱۳۸۹؛ درس هفدهم (عنوان درس: قاره‌ی آمریکا کجاست؟)؛ ص ۷۹.

۲. مردم‌شناسی اصطلاحات خودمانی: پژوهشی مردم‌شناختی در اصطلاحات خودمانی جوانان؛ محمود اکرامی؛ نشر ایوار؛ مشهد؛ ۱۳۸۵ (چاپ دوم)؛ ص ۲۱۴.

ج) «کریستف کلمب»: این لقب (یعنی «کریستف کلمب») را به مستأجری می‌دهند که بعد از تلاش فراوان موفق می‌شود، منزل مورد نظر خود را پیدا کند.^۱

فارغ از اینکه به جهت محتوایی و مفهومی، چگونه به تحلیل متداول شدن این عبارت‌ها پردازیم، باید گفت موضوع کشف آمریکا به اندازه کافی در اثر تکرار فراوان غربی‌ها و تقلید بسیار رسانه‌های داخلی، به لایه‌های فرهنگ عمومی ما نفوذ کرده است.

باید دید در زبان عوامانه مردم - مثلاً در آمریکای لاتین - یا در ایالات متحده بین سرخ‌پوستان «کلمب»، نماد و نشانه چه موضوعاتی است؟ امیدواریم زمانی در زبان فارسی - و دیگر زبان‌ها - به کار بردن نام کلمب معادل «دروغگویی»، «زدویند»، «ظلم در حق دیگران همراه با حق‌به‌جانبی بی‌پایان» و «تا آخر عمر در حصار اشتباه‌های متعدّد ماندن» قلمداد شود.

یک لطیفه: حاضر جوابی کلمب در خاطرات ما!

مه‌دیقلی خان هدایت ملقب به مخبرالسلطنه (درگذشت: ۱۳۳۴ هجری شمسی) می‌نویسد:

چون کریستف کلمب از ینگی دنیا برگشت، بر سر سفره‌ای سخن از عظمت آن اکتشاف می‌رفت.

حضار همه جوای نام، گفتند: «اگر ما رفته بودیم، ما اکتشاف کرده بودیم». سر سفره تخم مرغ آوردند. کریستف کلمب گفت: «کی می‌تواند تخم را از کله بدارد؟»

سعی بیهوده کردند، نشد.

گفتند: «خودت بدار!»

کریستف کلمب تخم مرغ را بر میز زد و ایستاد.

گفتند: «ما هم می توانستیم!»

کلمب گفت: «می خواستید بکنید! محال عقل است که خردمندان بمیرند و بی خردان جای ایشان گیرند.»^۱

این داستان مشهور است و نگارنده این سطرها هم بسیار شنیده است؛ اما هیچ مستندی در مورد صحّت آن نیافته است. جالب اینکه الکساندر سالکیند، فیلم پرداز یهودی تبار در فیلمی که با بازی مارلون براندو در سال ۱۹۹۲ درباره کشف آمریکا ساخت،^۲ همین ماجرای تخم مرغ کلمب را - با اندکی تفاوت - به نمایش درآورده است.

۱. خاطرات و خطرات؛ مهدیقلی خان هدایت (مخبر السلطنه)؛ زوآر؛ تهران؛ ۱۳۸۵ هجری

شمسی (چاپ ششم)؛ ص ۳۰۲.

2. Christopher Columbus: The Discovery.

ضمیمهٔ ۶

نسل‌کشی سرخ‌پوستان با جنگ‌های میکروبی

بر اساس سرشماری جمعیت که در سال ۱۹۰۰ میلادی انجام گرفت، از میان ۱۱۲ میلیون انسان سرخ‌پوست، تنها ۲۵۰ هزار نفرشان زنده مانده‌اند. در ۹۳ جنگ به تمام معنی و فراگیر که انواع سلاح‌های میکروبی در آن به کار رفت، میلیون‌ها تن از فرزندان چهار صد قوم سرخ‌پوست آمریکا کشته شدند. به‌درستی که این بزرگ‌ترین و طولانی‌ترین نسل‌کشی و کشتار جمعی تاریخ است.^۱

پژوهش‌های تاریخی نشان می‌دهد رقم چهار صد قوم سرخ‌پوست از بین رفته، رقمی بسیار اندک است، چرا که اقوام سرخ‌پوست بسیاری به کلی از حافظهٔ انسان و اسناد تاریخی محو شده‌اند. در سال ۱۸۲۸ جان لوئیس برلاندر^۲ دانشمند زیست‌شناس فرانسوی در سفر به تگزاس و انجام تحقیقات گسترده به این نتیجه دست یافت که از میان ۵۲ قوم سرخ‌پوست که ۱۵۰ سال پیش فرستادگان هیئت لاسال^۳ آنها را شناسایی کرده بودند، تنها چهار قوم زنده

۱. نسل‌کشی سرخ‌پوستان آمریکا یا حق قربانی کردن دیگران؛ منیر العکش؛ ترجمهٔ حسن خامه‌یار؛ مؤسسه چاپ و نشر عروج (وابسته به مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)؛ تهران؛ ۱۳۸۵؛ ص ۲ (با تلخیص).

2. Jean Louis Berlandier.

3. La salle.

مانده‌اند، و ۴۸ قوم به‌کلی نابود شده و از بین رفته‌اند و اثری از آنها باقی نمانده است.^۱

دولت آمریکا به هیچ‌وجه در برنامه‌های درسی به تاریخ رویدادهای این سرزمین و سرگذشت میلیون‌ها سرخ‌پوست پیش از آمدن کریستف کولومبس^۲ اشاره نمی‌کند. تاریخ‌نویسان آمریکایی ادعا کرده‌اند پیش از آمدن کولومبس در این سرزمین انسان نمی‌زیسته است.^۳

سفیدپوستان ادعا می‌کنند، سرزمینی را که به آن دست‌درازی کرده‌اند، بکر، پاک و خالی از جمعیت بوده است. آنان با این دروغ‌پراکنی‌ها و فریب‌کاری‌ها، تاریخ و حیات و موجودیت میلیون‌ها انسان را محو کردند.^۴

در آمارهای رسمی دولت آمریکا آمده است هنگام ورود نخستین مهاجر سفیدپوست به دنیای نو حدود یک تا دو میلیون سرخ‌پوست در این سرزمین زندگی می‌کردند.^۵

مؤسسه فرهنگی دولتی اسمیتسونیان^۶ مدت‌های طولانی روی این ادعای

۱. نسل‌کشی سرخ‌پوستان آمریکا یا حق قربانی کردن دیگران؛ ص ۱۲.

۲. «کولومبس»، همان «کلمبوس» یا «کلمب» است. ۵.

۳. نسل‌کشی سرخ‌پوستان آمریکا یا حق قربانی کردن دیگران؛ ص ۳.

۴. همان؛ ص ۵.

۵. همان؛ ص ۴.

۶. مؤسسه اسمیتسونیان (Smithsonian Institution) بزرگ‌ترین مجموعه موزه‌های علمی، فرهنگی و تحقیقاتی جهان می‌باشد که مرکزیت آن در شهر «واشنگتن دی. سی.» پایتخت سیاسی آمریکا واقع شده است. ۱۵۶ موزه در آمریکا، به این مؤسسه، وابسته‌اند. اسمیتسونیان حاوی یکصدوسی‌وهفت میلیون شیء در مجموعه خود می‌باشد و از دولت فدرال آمریکا و همچنین منابع خصوصی، بودجه خود را تأمین می‌کند. «موزه ملی سرخ‌پوستان ایالات متحده آمریکا» و «موزه ملی هنر آفریقا» از جمله مراکزی هستند که زیر نظر اسمیتسونیان قرار دارند. در سال ۲۰۰۶ میلادی نزدیک به ۲۳ میلیون نفر از موزه‌های این مؤسسه بازدید نموده‌اند. یعنی این مؤسسه هر روز حدود ۶۵ هزار بازدیدکننده داشته است؛ البته وقتی بنا به دروغ‌گفتن در مورد موضوعات مهمی نظیر نسل‌کشی سرخ‌پوستان باشد، چنین سرمایه و اعتباری نیاز است تا شیرازه فرهنگی ملی آمریکاییان - که با دروغ‌های واحدی منسجم شده است - از هم گسیخته نشود [با استفاده از شبه‌دانشنامه ویکی‌پدیای فارسی]. ۵.

خود پافشاری می‌کرد که تعداد جمعیت سرخ‌پوستان در آمریکای شمالی هنگام ورود «کریستف کولومبس» از یک میلیون تن فراتر نبوده است؛ اما در پی اعتراض‌های زیادی که به این مؤسسه شد، پس از مدتی یک میلیون نفر دیگر را به آن پیشکش کرد و این رقم را به دو میلیون افزایش داد! این آمار و ارقام از نظر علمی به هیچ مدرکی مستند نیست. از سوی دیگر، فرانسیس جَنگنز^۱ رئیس پیشین انجمن آمریکایی مطالعات و تحقیقات نژادی و مدیر پیشین مرکز تاریخ سرخ‌پوستان آمریکا و نویسنده کتاب *یورش به آمریکا*^۲ بر این باور است که ارزیابی‌های مؤسسه اسمیتسونیان غیرواقعی است و آمار و ارقام آن مبتنی بر فرضیه و گمان‌های نادرست بوده و جنبه نژادپرستانه دارد.^۳

در دهه پنجم قرن بیستم، دانشگاه کالیفرنیا در شهر برکلی با استناد به آنچه که «دانش آثار کشاورزی»^۴ نامید، تحقیقاتی را آغاز کرد و به این نتیجه دست یافت که تعداد جمعیت آمریکا در زمان کریستف کولومبس بیش از صد میلیون تن بوده است. هنری دوبینز^۵ در کتاب خود با استفاده از تکنیک یادشده در مناطق شمالی آمریکا به این نتیجه رسید که تعداد سرخ‌پوستان آمریکا هنگام آمدن کریستف کولومبس حدود ۱۱۲ میلیون تن بوده که ۱۸/۵ میلیون تن از آنان در سرزمین‌هایی می‌زیسته‌اند که امروزه ایالت متحده آمریکا نامیده می‌شود.^۶

هنری دوبینز انواع جنگ‌های میکروبی فراگیر بر ضد سرخ‌پوستان آمریکا در چهار قرن گذشته را مورد تجزیه و تحلیل و بررسی قرار داده است. او در پی این بررسی‌ها به این نتیجه رسیده که سفیدپوستان اروپایی برای نسل‌کشی

1. Francis jennings.

2. The Invasion of America.

۳. نسل‌کشی سرخ‌پوستان آمریکا یا حق قربانی کردن دیگران؛ ص ۱۱.

4. Agricultural Archaeology.

5. Henry f. Dobyns.

۶. نسل‌کشی سرخ‌پوستان آمریکا یا حق قربانی کردن دیگران؛ ص ۱۱.

سرخ‌پوستان ۹۷ نوع وبای مرگبار به کار بردند که عبارتند از ۴۱ نوع آبله، ۴ نوع طاعون، ۱۷ نوع سرخچه، ۱۰ نوع آنفولانزا و ۲۵ نوع سل و دیفتیری و کولیرا. هر کدام از وباهای یادشده اثر ویرانگری بر سرخ‌پوستان در پی داشته است که بخش وسیعی از سرزمین‌های فلوریدا در جنوب شرقی را اورگون در شمال غربی را در بر گرفته است. نکته تکان‌دهنده دیگر این است که برخی اقوام سرخ‌پوست پیش از دیدن چهره سفیدپوستان به وسیله وباهای یادشده از بین رفتند.^۱

آمریکایی‌ها در ادعاهای ضد و نقیض خود گفته‌اند که بیشتر سرخ‌پوستان به علت شیوع بیماری‌های واگیر که اروپایی‌ها ناخودآگاه همراه خود به سرزمین دنیای نو آوردند، از بین رفتند و مرگ آنان به نوعی قضا و قدر بوده است. در کتاب‌ها و برنامه‌های آموزشی مدارس، ضمن ابراز تأسف برای مرگ میلیون‌ها سرخ‌پوست، این‌طور وانمود شده که سرگذشت سرخ‌پوستان «فاجعه شوم و غیرعمد و جلوگیری از بروز آن امکان‌پذیر نبوده است!»^۱ تهیه‌کنندگان برنامه‌های آموزشی نیز مرگ میلیون‌ها سرخ‌پوست را در ردیف «زیان‌های جانبی» جایگزینی و گسترش فرهنگ و تمدن نوین در قاره آمریکا عنوان کرده‌اند؛ بنابراین هیچ کس اجازه انتقاد و اعتراض ندارد، و اگر افرادی خواسته باشند اعتراض کنند، باید به قضا و قدر اعتراض کنند!^۲

امروزه نشانه‌ها و اسناد فراوانی وجود دارد و حاکی از آن است که استعمارگران سفیدپوست در هر سرزمینی که قدم می‌گذاشتند، انواع وباهای میان‌ملت‌ها و خلق‌های مستعمره‌ها شیوع می‌دادند. آنان از تجربه‌ها و رفتارهای پیشینیان خود آموخته‌اند که با بردگی، گرسنگی، کوچ دسته‌جمعی و تضعیف روحیه قربانیان خود، نیش و دندان انواع وباهای تیزتر می‌شود و به قدرت درندگی آنها می‌افزاید.^۳

۱. همان؛ صص ۱۱ و ۱۲.

۲. همان؛ صص ۳ و ۴.

۳. همان؛ ص ۱۵.

در حقیقت وباهای کشنده و قوانین برده‌داری یکی از سلاح‌های مرگبار در دست سفیدپوستان بود. استعمارگران اروپایی با هدف آشکار «تمدن کردن سرخ‌پوستان درنده‌خو در دنیای نو و نجات ارواح آنان در آخرت» میلیون‌ها تن از آنان را در فلوریدا، تگزاس، کالیفرنیا، آریزونا و نئومکزیکو از بین بردند. خیلی طبیعی است که سفیدپوستان در توجیه ادعاهای خود با خونسردی تأکید کرده‌اند که تلاش برای گسترش فرهنگ و تمدن در جهان، «زیان‌های جانبی» هم در پی داشته است.^۱

این ادعای آمریکایی‌ها که نابودی ۱۱۲ میلیون انسان سرخ‌پوست یک «تراژدی شوم غیرعمدی» بوده و یا حاصل «زیان‌های جانبی ناشی از تلاش برای گسترش فرهنگ و تمدن» در دنیای نو بوده، یک ادعای واهی و دروغ بزرگ است.^۲

در نخستین روزهای سیاه ورود سفیدپوستان اروپایی به دنیای نو، وبای طاعون، قاره آمریکا را فرا گرفت. مهاجران به روشنی از این سلاح میکروبی آگاهی داشتند و در جنگ‌های خود برضد سرخ‌پوستان بی‌دفاع از آن استفاده کردند. آنان اجساد قربانیان طاعون‌زده و نیز حیوانات مرده را با منجیق به داخل شهرهای محاصره‌شده پرتاب می‌کردند. ویلیام برادفورد فرماندار مستعمره پلیموث در خاطراتش اعتراف کرده است در نخستین سال ورود زائران به قاره آمریکا، توزیع ملافه‌های آلوده به وبای آبله علت اصلی شیوع این وبا میان سرخ‌پوستان بوده است. وی در این باره نوشته است:

سرخ‌پوستان در پی استفاده از ملافه‌های آلوده مانند گوسفندان و بازده از بین رفتند. در چنین شرایطی هیچ کسی توان کمک به بیماران و یا خاک‌سپاری پیکرهای آنان را نداشت.^۳

در کتابخانه‌های آمریکا، صدها عنوان کتاب وجود دارد که توسط

۱. همان؛ ص ۱۶.

۲. همان؛ ص ۳۶.

۳. همان؛ صص ۳۶ و ۳۷.

تاریخ‌نگاران سفیدپوست نگاشته شده و در آن ادعا شده است میلیون‌ها سرخ‌پوست با بیماری‌های گوناگون از بین رفته‌اند. افزون بر آن صدها کار پژوهشی و تحقیقاتی انجام شده که مقوله‌های مستند نابودی ساکنان اصلی قاره آمریکا به وسیله سلاح میکروبی را به مسخره می‌گیرد؛ چرا که در آن روزگار نیازی به استفاده از سلاح میکروبی نبوده است. تاریخ‌نگاران سفیدپوست در ادامه ادعاهای واهی خود گفته‌اند که انواع بیماری‌های واگیر مانند آبله، حصبه، دیفتری، و دیگر بیماری‌های مسری آن روزگار، ناخودآگاه به کشتی‌های مهاجران سفیدپوست سرایت کرده و به سواحل دنیای نو راه یافته است؛ سپس بر اساس قضا و قدر به شهرها و روستاهای سرخ‌پوستان شیوع پیدا کرده، و جان هزاران تن از آنان را گرفته است. تاریخ‌نگاران سپاهیان پیروز در ادامه ادعاهای خود چنین نوشته‌اند که سرخ‌پوستان به علت همزیستی با مهاجران اروپایی دچار این بیماری‌ها نشده‌اند. اصولاً این بیماری‌ها حالت سلاح کشتار جمعی را هم نداشته است، بلکه علت اصلی این است که سرخ‌پوستان از هیچ مصنوعیتی در برابر این بیماری‌ها برخوردار نبوده‌اند، به‌ویژه اینکه سفیدپوستان انگلیسی بی‌گناه و صلح‌طلب آن روزگار شناختی از میزان خطر و پیامدهای این‌گونه بیماری‌های واگیر و راه‌های جلوگیری از آن را نداشتند.^۱

این منطق تاریخ‌نگاران و مهاجران اروپایی پیروز در جنگ‌های نسل‌کشی و کشتار جمعی سرخ‌پوستان است. مهاجران با این شیوه دنیای نو را از ساکنان بومی و اصلیش تهی کردند و بیش از چهار صد قوم و ملت و قبیله سرخ‌پوست را از بین بردند.^۲

البته آمار و ارقام نجومی و واقعی از نسل‌کشی سرخ‌پوستان به این سادگی و به این شیوه ناجوانمردانه فراموش نمی‌شود.^۳

۱. همان؛ صص ۵ و ۶.

۲. همان؛ ص ۶.

۳. همان؛ ص ۵.

ضمیمه ۷

تفاوت بنیادین باورهای سرخ‌پوستان با کلمب و دیگر استثمارگران اروپایی

توضیح

ممکن است بعضی بپرسند چرا کلمب آن‌طور فجیع به جان سرخ‌پوستان افتاد و چرا نسل‌های بعدی استثمارگران رفتارهای سفاکانه با سرخ‌پوستان را با هدف نابودی کامل ایشان تا امروز، ادامه داده‌اند؟

بخشی از پاسخ این موضوع به تفاوت باورهای سرخ‌پوستان با اروپاییان غارت‌گر در مورد موضوعاتی کلیدی نظیر «مالکیت» و «زمین» برمی‌گردد.

در این زمینه، گزیده‌ای از مقاله خواندنی «جری ماندر» (Jerry Mander) - که قبلاً در نشریه «سیاحت غرب» (وابسته به مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما) منتشر شده است - تقدیم می‌شود.

جری ماندر نام نویسنده‌گی یا مستعار این شخص است و نام اصلی وی «جرالد ایروین» است. او متولد ۱۹۳۶ میلادی و یهودی است.^۱

نشریه «سیاحت غرب» می‌نویسد:

جری ماندر با نگاهی منتقدانه، دنیای مدرن و خاستگاه آن یعنی آمریکا را مورد بررسی قرار می‌دهد. او که کاملاً با فرهنگ سرخ‌پوستان آشناست و

۱. برگرفته از شبه‌دانشنامه ویکی‌پدیای انگلیسی؛ مدخل Jerry Mander: سی‌ام مرداد ۱۳۹۲

مدت‌ها با آن‌ها تعامل داشته است، به اختلاف نظر اساسی میان سرخ‌پوستان و آمریکایی‌ها دربارهٔ زمین و محیط زیست می‌پردازد. دیدگاه سرخ‌پوستان و دیگر مردمان بومی سراسر جهان در طی هزاران سال بر این مبنا بوده است که زمین موجودی زنده و جاندار است و انسان حق تصرف حریصانه در آن را ندارد و این دیدگاه کاملاً در تقابل با دنیای مدرن و صنعتی قرار دارد که تصرف طبیعت و بهره‌وری حداکثر از آن را هدف نهایی خود می‌داند. وی بدین منظور به مقایسهٔ مورد به مورد اختلاف نظرها میان نظام فکری سرخ‌پوستان و سفیدپوستان متمدن می‌پردازد.^۱

ماندر به موضوعات جالبی در مورد سرخ‌پوستان اشاره می‌کند که مناسب است توسط محققان، موضوع کنکاش بیشتر قرار گیرد. با توجه به محدودیت منابعی از این دست در زبان فارسی، نوشتهٔ جری ماندر، از سوی نگارندهٔ این سطرها نه از باب «پذیرش و تأیید»، بلکه برای «مطالعه و تحقیق» تقدیم می‌شود.

امیدواریم زمانی برسد که حاصل تحقیقات و بررسی‌های سخت‌کوشانهٔ متخصصان مسلمان، بی‌غرض و قابل اطمینان ایرانی، کُنه باورها و دیدگاه‌های سرخ‌پوستان را به دنیا معرفی کند^۲ تا بدانیم ایشان خصوصاً دربارهٔ موضوعات بنیادینی همچون توحید و نبوت چگونه می‌اندیشیده‌اند.

البته ضمن احراز وجوه اشتراک و افتراق باورهای سرخ‌پوستان با نگاه

۱. نشریهٔ سیاحت غرب؛ شمارهٔ ۲۸؛ آبان ۱۳۸۴؛ ص ۲۱.

۲. نگارندهٔ این سطرها به پشتوانهٔ سال‌ها حضور و فعالیت‌های اجرایی و پژوهشی در محیط‌های فرهنگی و دانشگاهی کشور بر این باور است که در خصوص علوم انسانی، نباید از فرآورده‌های تحقیقاتی غربی‌ها و غرب‌زدگان عموماً - خصوصاً یهودیان - بدون تصرف و نقد جدی، ارتزاق کرد. ما ناگزیریم و باید از طریق ایجاد تحولی منطقی و سنجیده، به سمت تولید دستاوردهایی در عرصهٔ مطالعات و تحقیقات در علوم انسانی پیش برویم که صدر تا ذیل آن را «خود» سامان داده باشیم. این نظر، ولو انتقاداتی را علیه بسیاری از آثار موجود - و حتی کتاب حاضر - برانگیزد، از آن نمی‌توان عدول کرد. چنین دیدگاه بنیادینی در مسیر استقلال فرهنگی مان به‌ناچار باید موضوع توجه جدی قرار گیرد؛ البته این امر با مدرک‌گرایی کنونی در عرصهٔ دانشگاه‌های کشور شدنی نیست. ﴿

معرفتی اسلام، تحت هر شرایطی باید مواظب بود مجموعه‌ای از باورهای مشرکانه، تحت عنوان دیدگاه‌های سرخ‌پوستی به‌کمترین درجه، تأیید و ترویج نشود.

بیشتر فرهنگ‌ها تا عصر روشنگری بر این باور بودند که کره زمین یک موجود زنده مؤنث است که به عنوان «مادر زمین» شناخته می‌شد. «انقلاب علمی» همه چیز را تغییر داد. برای نخستین بار، این عقیده که زمین مرده است و ماشینی بیش نیست، بدیهی شمرده شد. به دنبال پذیرفته‌شدن این عقیده، دسته‌ای از استدلال‌های علمی به وجود آمد که برای انسان، در برابر طبیعت و دیگر حیوانات برتری قائل می‌شد. بذر این نوع تفکر، مدت‌ها پیش از انقلاب علمی، توسط تعلیمات مسیحی-یهودی به‌خوبی کاشته شده بود؛ اما مؤثرتر از آن، ماشین‌های ساخته دست انسان بود که به‌سرعت در همه جا گسترش می‌یافت و ما به چشم خود می‌دیدیم که این قدرت را داریم تا جانشین طبیعت شویم و این «توجهی» بود که ما بر زمین و طبیعت برتری داریم. شاید اگر انسان‌ها از عقاید اصلی، نسبت به زمین به عنوان مادر زنده بشر به‌خوبی حمایت می‌کردند و آن را زنده نگاه می‌داشتند، رفتار انسان پس از انقلاب علمی متفاوت بود.^۱

همه غربی‌ها باید باور کنند، نظریه «زمین به عنوان موجودی مرده»، یک نظریه «جدید» است؛ حتی امروزه نیز این دیدگاه با دیدگاه جهانی نسبت به کره زمین، تفاوت فاحشی دارد و تنها نشان‌دهنده عقیده اقلیتی است که مردم جوامع پیشرفته غربی از آن حمایت می‌کنند. این جوامع با مرده‌انگاشتن کره زمین، خود را از قیود اخلاقی رها کرده‌اند و زمین را در ازای نابودی آن استعمار اقتصادی کرده‌اند. اگر مردم ایالات متحده، اروپای غربی و روسیه، زمین را به عنوان توده مرده عظیمی از سنگ تلقی می‌کنند، قطعاً دیدگاه سرخ‌پوستان و بومیان استرالیایی در سراسر جهان که هزاران سال است بر روی زمین زندگی

۱. نشریه سیاحت غرب؛ شماره ۲۸؛ آبان ۱۳۸۴؛ ص ۲۲ (با تلخیص).

کرده‌اند، این است که ارتباط مستقیمی میان زمین و بشر وجود دارد.^۱ مخالفت‌های سرخ‌پوستان با گسترش استفاده از منابع کره زمین، تلاشی است برای محافظت از «مادر زمین». این تنها عقیده سرخ‌پوستان آمریکایی نیست. بومیان صحرای استرالیا، بومیان جزایر اقیانوس آرام، اسکیموهای شمال کانادا و سرخ‌پوستان جنگل‌های استوایی نیز چنین نظری دارند. مردمان بومی در نقاط مختلف جهان راجع به زمین به عنوان «مادر» صحبت می‌کنند و منظور همه آن‌ها، «مادر» به معنای واقعی آن است.^۲

گیاهان، حیوانات و تمامی موجودات زنده‌ای که می‌شناسیم، از سینه این مادر تغذیه می‌کنند. ما در بطن این زمین جوانه زده‌ایم؛ ما بخشی از آن هستیم؛ زمین، زندگی را در ما می‌دمد و ما پس از مرگ به آغوش زمین بازمی‌گردیم.^۳ هر فرهنگی که نظریه «مادر زمین» بودن را زنده نگاه داشته است، برای خرید و فروش زمین و حفاری معدن در آن محدودیت‌هایی قائل شده است. بومیان پیش از هجوم فرهنگ‌های غربی، هیچ‌گاه حتی فکر این‌گونه اعمال را بر روی زمین به خود راه نمی‌دادند.^۴

این تفاوت بنیادین میان دیدگاه فرهنگ‌های پیشرفته و مردم بومی وابسته به طبیعت - در اینکه آیا کره زمین زنده است یا خیر - منشاء بسیاری از درگیری‌ها و اختلاف‌ها میان دو گروه بوده است.^۵

نزد کهن‌سالان، این عقیده که کره زمین مادر ماست، با گوشت و خون آن‌ها آمیخته شده است و امروز عمل‌گرایان جوان سرخ‌پوست اهمیت این نگاه

۱. همان؛ صص ۲۲ و ۲۳ (با تلخیص).

۲. همان؛ ص ۲۳ (با تلخیص).

۳. همان.

۴. همان؛ ص ۲۳.

۵. البته در کنار این موضوع باید توجه داشت، اصلی‌ترین وجه اختلاف با سرخ‌پوستان و دیگر بومیان عالم با استثمارگران سفیدپوست و یهودی، دیدگاه‌های نژادپرستانه‌ای بوده است که ناجوانمردانه، مال و جان و آبرو و هویت بومیان را پای‌مال و نابود می‌کرده و حیوانات را برتر از آنان می‌شمرده است. ◇

را دریافته‌اند. به همین خاطر است که این افراد سعی در بیان این مفاهیم دارند. مفاهیمی که با وجود تازه‌بودن برای جوانان، در سال‌های دور ریشه دارند. آن‌ها درمی‌یابند سرخ‌پوستان نگهبانان اصلی این عقاید هستند و اطمینان دارند این عقاید هزاران سال بدون تغییر باقی مانده‌اند. سفیدپوستان نمی‌توانند بپذیرند این مفاهیم منطقی است، چرا که این مفاهیم به اندازه خود سرخ‌پوست‌ها برای سفیدپوستان غریبه‌اند. با این همه، شایسته است ما حداقل بپذیریم عقیده زنده‌بودن کره زمین که برای هزاران سال عقیده این مردمان بوده، ممکن است صحت داشته باشد.^۱

جوامع غربی از سرخ‌پوستان می‌ترسند؛ نفرت دارند؛ آن‌ها را از بین می‌برند و درعین حال به آنان احترام می‌گذارند؛ چرا که سرخ‌پوستان آن بخشی از روح و روان فرهنگی و شخصی ما را به ما نشان می‌دهند که برای زندگی در جهان امروز آن را سرکوب کرده‌ایم. اگر همه مردم عقیده داشتند منابع زیرزمینی، درخت‌ها و سنگ‌ها و زمین، همگی موجودات زنده‌اند و حتی بالاتر از آن، ارزشی مانند ما انسان‌ها دارند، آمریکای امروز چگونه می‌توانست وجود داشته باشد؟ اگر جامعه ما به‌ناگاه دریابد استخراج افراطی منابع از زمین یا خرید و فروش زمین، عملی موهن به مقدسات است، برای جامعه ما دیگر موجودیتی متصور نخواهد بود؛ یا اگر باور همگان، زندگی بر مبنای اقتصاد یکنواخت و معاش جمعی مانند آنچه سرخ‌پوستان دارند بود، آمریکایی وجود نداشت.^۲

مفهوم زمین به عنوان موجود زنده مؤنث، مورد پذیرش جوامع بومی است و همچنین عامل اصلی تفاوت مردم بومی و مردم جوامع پیشرفته امروزی است. پذیرش این عقیده که زمین زنده است، به دیدگاهی منجر خواهد شد که مطلقاً با دیدگاهی که زمین را مرده می‌انگارد یا آن را یک ماشین تلقی می‌کند، مناسبتی نخواهد داشت. آیا با این وجود می‌توان انتظار داشت که این دو جامعه

۱. نشریه سیاحت غرب؛ شماره ۲۸؛ آبان ۱۳۸۴؛ صص ۲۴ و ۲۵.

۲. همان.

در کنار یکدیگر هم‌زیستی مسالمت‌آمیزی داشته باشند؟^{۱ و ۲}

جدول تفاوت‌های ذاتی سرخ‌پوستان و جوامع غربی^۳

جدول زیر، دو جامعه را در جوانب مختلف زندگی با یکدیگر مقایسه می‌کند. با بررسی جزئیات این قیاس‌ها به صورت دقیق‌تر، درمی‌یابیم تقریباً در تمامی جنبه‌ها، سرخ‌پوستان و جوامع غربی، در دو قطب مخالف قرار گرفته‌اند؛ حتی بالاتر از در «تضاد» بودن، این جوامع در تناقض و مغایر با یکدیگر هستند. این جدول را نمی‌توان به تمامی جوامع سرخ‌پوست یا تمامی جوامع غربی تعمیم داد. تفاوت‌هایی میان قبایل سرخ‌پوست وجود دارد، به همان صورت که این تفاوت‌ها در جوامع غربی نیز مشاهده می‌شود؛ برای نمونه، درحالی‌که قبایل آرتک و اینکا در اصل سرخ‌پوست هستند، اما بیش از آنکه شبیه اکثریت سرخ‌پوستان باشند، به آمریکایی‌های مدرن شباهت دارند. در حقیقت، به علت شباهتی که آرتک‌ها و اینکاها به ما داشتند، خود دولتی تشکیل دادند که در آن نظام حکومتی طبقاتی وجود داشت (برخلاف بسیاری جوامع سرخ‌پوستی) و ساختمان‌های با عمر طولانی ساختند که ما آن‌ها را تمدن‌های پیشرفته می‌نامیم. در هر صورت، قبایل سرخ‌پوست و مردم بومی استرالیا، چه در شمالی‌ترین نقاط زمین و چه در جنگل‌های استوایی، بیشتر از اینکه با هم تفاوت داشته باشند، در جنبه‌های بنیادین به یکدیگر شباهت دارند. اسکیموها، قبیله ناواجو در جنوب غربی ایالات متحده و بومیان استرالیا، همه نگرش یکسانی نسبت به

۱. باید توجه داشت، تفاوت دیدگاه‌ها نبوده که به اعمال خشونت علیه سرخ‌پوستان منجر شده است، بلکه اعمال مثبت‌ها و زورگویی و سلطه‌جویی سفیدپوستان موجب نابودی زندگی مسالمت‌آمیز با سرخ‌پوستان شده است. سرخ‌پوستان اگر قائل به مالکیت زمین نبوده‌اند، حق حیات که داشته‌اند! این همان حقی است که سفیدپوستان نژادپرست برای آنان عملاً قائل نبودند و این به باورهای سرخ‌پوستان - یا دیگر بومیان عالم - هیچ ربطی ندارد. ◊

۲. نشریه سیاحت غرب؛ شماره ۲۸؛ آبان ۱۳۸۴؛ ص ۲۶.

۳. همان؛ صص ۳۲-۲۶ (به نقل از این منبع: فصل ۱۲ کتاب (In the absence of the Sacred).

طبیعت دارند؛ حتی در جوامع بومی که تاکنون به تصرف جوامع غربی در نیامده‌اند، هنوز هم مظاهر زندگی بومی مانند تولید جمعی، سهیم‌شدن همه در استفاده از خدمات و زندگی در خانواده‌های بزرگ به چشم می‌خورد. آن‌ها عقاید مشترکی راجع به هنر، معماری، زمان و ده‌ها جنبهٔ مختلف زندگی دارند. مذهب آن‌ها مبنی بر طبیعت است، همهٔ آن‌ها عقیده دارند، زمین زنده است، و مهم این است که همهٔ آن‌ها معتقدند، رفتار جوامع غربی نسبت به آن‌ها یکسان است. این وضعیت نشان می‌دهد علی‌رغم همهٔ تفاوت‌ها، جوامع غربی نیز بیشتر از اینکه با هم تفاوت داشته باشند، شبیه هم هستند. در ایالات متحده و روسیه، همهٔ ما کراوات می‌زنیم و ساعت مچی می‌بندیم، با ماشین رانندگی می‌کنیم و در خانواده‌های هسته‌ای و کوچک زندگی می‌کنیم. سال‌ها در ساعت‌های مشخصی برای فردی که او را «رئیس» می‌نامیم، کار می‌کنیم. برای خرید کالا از پول استفاده می‌کنیم و همگی اعتقاد بر این داریم که از طبیعت و جوامع غیرمتجدد برتریم.

جدول تفاوت‌های سرخ‌پوستان و جوامع متجدد اقتصاد

مردمان بومی	مردمان متجدد
در این جوامع، مالکیت بر منابع طبیعی مانند زمین، آب، مواد معدنی یا زندگی گیاهی معنایی ندارد. خرید و فروش زمین مفهومی ندارد.	پذیرش مالکیت شخصی به عنوان یک ارزش بدیهی، مالکیت شخصی منابع طبیعی، زمین، توانایی خرید و فروش زمین. مالکیت شرکت‌ها در این جوامع تقدّم دارد.
کالاها غالباً توسط فرد برای استفادهٔ شخصی تولید می‌شوند.	کالاها بیشتر برای فروش تولید می‌شوند نه استفادهٔ شخصی
هدف، امرار معاش است نه سود بیشتر. تولید مازاد به میزان بسیار کم.	تولید مازاد به‌منظور دریافت سود بیشتر و فروش بیشتر در گروه ایجاد «نیاز» است؛ بنابراین تبلیغات امری لازم و پسندیده است.

در جوامع سرمایه‌داری، رشد اقتصادی ضروری است، بنابراین باید بیشتر تولید کرد، از منابع زمین بیشتر استفاده کرد و هدف، گسترش تولید و قلمرو بازار فروش است.	اقتصاد یکنواخت؛ چیزی به نام رشد اقتصادی بی‌مفهوم است.
نظام ارزی؛ ارزش‌های اقتصادی خشک و انتزاعی	نظام معاملات تهاتری (کالا به کالا)؛ ارزش‌های اقتصادی واقعی.
رقابت اقتصادی (در نظام‌های سرمایه‌داری)، تولید به منظور استفاده خصوصی. پاداش براساس نوع کار انجام شده.	تولید جمعی و تعاونی.
میانگین ساعات کار روزانه: ۸ تا ۱۲ ساعت	میانگین ساعات کار روزانه: ۳ تا ۵ ساعت
به طبیعت به عنوان «منبع» مواد خام نگریسته می‌شود.	طبیعت موجودی زنده است. انسان بخشی از این طبیعت زنده است.

سیاست و قدرت

مردمان متجدد	مردمان بومی
قدرت‌های سیاسی طبقاتی	اکثراً طبقاتی نیستند. رؤسا قدرت اجبارکننده ندارند.
تصمیمات در نظام سیاسی این جوامع توسط قدرت اجرایی، اکثریت غالب و یا دیکتاتور گرفته می‌شود.	تصمیمات معمولاً با رضایت تمامی افراد قبیله گرفته می‌شود.
نوع قدرت از مردم‌سالاری نمایشی تا قدرت دیکتاتوری و مستبد متغیر است.	مردم‌سالاری واقعی با مشارکت همه افراد. موارد بسیار کمی از استبداد و دیکتاتوری.

اشکال سیاسی شناخته شده در این جوامع بی‌نظم بوده یا سوسیالیست یا حکومت خدا سالارانه می‌باشد.	اشکال سیاسی عمل کننده، «کمونیست»، «سوسیالیست»، «شاهنشاهی»، «کاپیتالیست» یا «فاشیست» هستند.
تمرکززدایی: قدرت در اجتماع و میان مردم تقسیم می‌شود.	تمرکزگرایی: بیشتر قدرت نزد قدرت مرکزی است.
قوانین مکتوب نیست و به صورت شفاهی، نسل به نسل منتقل می‌شود. فرایند متخاصمانه و رقابتی در تهیه قوانین معنا ندارد. قوانین برای فرد مصداق دارد و برای همه مردم، قوانین یکسان وجود ندارد. «قانون طبیعی» اساس قوانین است. پرونده‌های جنایی توسط افرادی قضاوت می‌شود که مجرم آن‌ها را می‌شناسد.	در این نظام‌ها، قوانین، تدوین شده و مکتوب هستند. فرایندی متخاصمانه در تهیه قوانین نقش دارد. پایه و اساس قانون، انسان و تجربیات اوست. پرونده‌های جنایی توسط افراد غیربومی و غریبه قضاوت می‌شود (در ایالات متحده، اروپای غربی و روسیه). هیچ‌گونه امر مقدّسی وجود ندارد.
مفهوم هویت «ملی»	مفهوم «دولت»

ابعاد و آمار اجتماعی - فرهنگی

مردمان بومی	مردمان متجدّد
جوامع کوچک. همه مردم یکدیگر را می‌شناسند؛ جمعیت محدود است.	جوامع وسیع. اکثر جوامع دارای جمعیت زیاد هستند.
افراد پیر و مسنّ مورد احترامند.	در این جوامع به جوان‌ها احترام گذاشته می‌شود.
تاریخ به صورت شفاهی و سینه به سینه منتقل می‌شود و در حافظه افراد ضبط می‌شود.	تاریخ در کتاب‌ها نوشته می‌شود یا در نمایش‌های مبتنی بر واقعیت تلویزیونی به تصویر کشیده می‌شود.

ارتباط با محیط زیست

مردمان بومی	مردمان متجدد
زندگی در محدوده اکوسیستم طبیعی تشویق می‌شود. هماهنگ بودن با طبیعت، یک هنجار شمرده می‌شود. دگرگونی‌های جزئی طبیعت برای برطرف کردن نیازهای فوری مانند: غذا، لباس و سرپناه. تخریب دائمی طبیعت معنا ندارد.	زندگی فراتر از محدوده طبیعت تشویق می‌شود. پیروزی بر طبیعت، ارزشی پسندیده است. دگرگونی و تغییر طبیعت تشویق می‌شود. منابع زمین استثمار می‌شود.
فن آوری‌های ساده به کار گرفته می‌شود؛ حتی در اسلحه و جنگ افزار نسبت یک به یک وجود دارد.	فن آوری پیشرفته و با تأثیر بالا برای تغییر محیط زیست به کار بسته می‌شود، توسعه با ابعاد وسیع. نسبت افراد به تسلیحات و دیگر فن آوری‌ها یک به میلیون است.
سراسر جهان زنده است: گیاهان، حیوانات، مردم، سنگ‌ها. انسان بخشی از شبکه حیات است. رابطه همراه با احترام میان انسان و زندگی غیرانسانی وجود دارد.	انسان‌ها موجودات برتر هستند. زمین «مرده» انگاشته می‌شود.

معماری

مردمان بومی	مردمان متجدد
مصالح ساختمانی در محل تهیه می‌شود.	مصالح ساختمانی از نقاط دور تهیه می‌شود.
طراحی ساختمان به گونه‌ای است که نهایتاً دوباره بازیافت شده و به صورت بخشی از طبیعت درآید (به جز اهرام ثلاثه که توسط اقلیتی از این افراد ساخته شد). مواد و مصالح به کار رفته، قابل جذب در طبیعت است.	ساختمان به عنوان محل زندگی یک فرد بنا می‌شود و طراحی آن به گونه‌ای است که سال‌ها پایدار بماند.

بخش چهارم: ضمیمه‌ها / ۳۷۱

فضای ساختمان‌ها برای جداسازی و حریم خصوصی طراحی می‌شود.	فضا برای فعالیت‌های عمومی و همگانی طراحی می‌شود.
سازه‌ها اشکالی سخت و خشن دارد. زمین با بتون پوشیده می‌شود.	فضای معماری آرام‌بخش است. برای ساختمان‌سازی زمین شخم زده و زیر و رو نمی‌شود.

فلسفه زندگی

مردمان بومی	مردمان متجدد
زمان از طریق آگاهی‌هایی که نتیجه مشاهده مستقیم طبیعت است، سنجیده می‌شود. زمان انجام هر کاری وقتی است که زمان مناسب انجام آن کار فرا رسیده باشد.	زمان توسط ماشین‌ها اندازه‌گیری می‌شود. همه چیز بر اساس جداول زمانی برنامه‌ریزی شده انجام می‌شود.
مبنا، قسمت‌کردن و دیگران را سهم‌کردن است.	مبنا، به‌دست‌آوردن و برای خود اندوختن است.

دین و فلسفه

مردمان بومی	مردمان متجدد
اعتقاد به وجود خدا که این اعتقاد ریشه در طبیعت دارد. اعتقاد به وجود نیروهای مؤنث و مذکر. اعتقاد به اینکه هر چیزی دارای روح است.	جدایی معنویت از زندگی در بیشتر فرهنگ‌های غربی (ولی در برخی جوامع مسلمان، هندو یا بودایی این‌گونه نیست). مادیت و ماده‌گرایی، فلسفه غالب در کشورهای غربی است.
ارتباط میان گذشته و حال.	دیدگاه آینده‌نگارانه و خطی نسبت به زمان.
افراد مرده، از بین رفته تلقی نمی‌شوند و باور بر این است که میان ما حضور دارند.	افرادی که مرده‌اند، از بین رفته تلقی می‌شوند.
افراد دانش و اطلاعات را اغلب از راه تجربه شخصی به دست می‌آورند.	افراد بیشتر دانش و اطلاعات خود را از رسانه‌ها، مدارس و افراد در رأس قدرت دریافت می‌کنند و تجربه شخصی و مشاهده مستقیم نقش چندانی ندارد.

نگاهی که جوامع سرخ‌پوست به جهان و طبیعت دارند، به‌شدت با نگاه جامعه تکنولوژیکی آمریکا به طبیعت مغایرت دارد و همین مسئله، بقای جوامع سرخ‌پوست را با خطر جدی روبرو کرده است.^۱ نظام‌های بومی مبتنی بر منطق، این اجازه را به آن‌ها نداده‌اند تا بر توسعه، قدرت و یا به کارگیری فن‌آوری مدرن و خشن تأکید ورزند. از سوی دیگر، بسیاری جوانب نظام صنعتی به‌ویژه در جوامع سرمایه‌داری، اهداف توسعه، رشد و استثمار و ایجاد فن‌آوری‌های جدید متناسب با آن اهداف را به‌شدت تشویق کرده و حتی بدان نیازمند هستند. زمانی که این دو دیدگاه در تعارض با یکدیگر قرار می‌گیرند، ما مردم دنیای صنعتی، نیروی قدرتمند و خشن فن‌آوری را در اختیار داریم تا فرهنگ‌های بومی را از صحنه خارج کنیم و از این به اصطلاح پیروزی نیز به عنوان سندی یاد می‌کنیم که ثابت می‌کند، این ما هستیم که لایق حق حیاتیم!^۲

با مشاهده این تصویر بزرگ از این دو فرهنگ، واضح است که این دو با یکدیگر سازگاری ندارند. آن‌ها با یکدیگر آمیخته نمی‌شوند و احتمالاً امکان آن نیز وجود ندارد. این دو فرهنگ در تناقض کامل با یکدیگر قرار دارند. این دو فرهنگ، هر دو شاخه‌های درخت حیات بشر هستند، ولی دو شاخه‌ای که با فاصله بسیار زیادی از هم روییده‌اند. سرخ‌پوستان از ابتدا نسبت به این تعارض‌ها و نزاع‌های اجتناب‌ناپذیر ناشی از آن آگاهی داشته‌اند. تعاملات مورد به مورد میان سفیدپوستان و سرخ‌پوستان ثابت می‌کند سرخ‌پوستان هیچ‌گاه خواهان آن نبوده‌اند که فرهنگ سفیدپوستان را بپذیرند و خود را شبیه آنان کنند. آن‌ها از اینکه خود را به سفیدپوستان شبیه کنند، شرم دارند.^۳

۱. نگارنده این سطرها تأکید می‌کند آنچه جوامع سرخ‌پوست را معدوم ساخت، زیاده‌خواهی و استکبار اروپاییان بود و بس. آنچه امروزه نیز باقیمانده جامعه فروپاشیده سرخ‌پوستان را به خطر انداخته است، سلطه‌جویی و سودجویی‌های کثیف سفیدپوستان - خصوصاً یهودیان - آمریکا است. ◇

۲. نشریه سیاحت غرب؛ شماره ۲۸؛ آبان ۱۳۸۴؛ ص ۳۳.

۳. همان.

بسیاری از سرخ‌پوستان، آمریکایی‌ها را برندگان نظریه داروینی نمی‌دانند. آن‌ها خود را برندگان نهایی بازی حیات می‌دانند و به نظر آنان، آمریکایی‌ها مردمانی هستند که در شناختِ قرار گرفتن هر چیز بر روی زمین دچار بدفهمی شده‌اند. آن‌ها نمی‌خواهند به تجربهٔ تکنولوژی آمریکایی‌ها ملحق شوند. آن‌ها نمی‌خواهند شیوه تولید صنعتی آمریکایی‌ها را داشته باشند. آن‌ها ذره‌ای از شیوهٔ زندگی آمریکایی را قبول ندارند. آن‌ها شیوهٔ حیات آمریکایی‌ها را تلاش برای نابودی تلقی می‌کنند و می‌خواهند از این چرخهٔ باطل خارج شوند.^۱

در سراسر جهان، میلیون‌ها نفر از مردم بومی - چه در بیابان و جنگل و قطب زندگی کنند و چه در ایالات متحده - برای خود دشمن واحد و سر تا پا مسلحی را فرض می‌کنند: جامعهٔ آمریکا؛ جامعه‌ای که انگاشته‌های بنیادین و اندیشهٔ اصلی آن و نظام سیاسی و اقتصادی آن این اجازه را می‌دهد که کرهٔ زمین به یغما برود و مردم بومی از سرزمین‌های مادری‌شان رانده شوند. همهٔ این مردمان معتقدند این نیروی تخریبی عظیم، در نهایت توسط خود، نابود خواهد شد.^۲

۱. همان؛ ص ۳۳ (با اندکی تغییر).

۲. همان؛ ص ۳۴.

ضمیمه ۸

نقش ایرانیان در کشف قاره آمریکا

در مورد «نقش ایرانیان در کشف قاره آمریکا» که موضوع تازه‌ای است، دو تن از پژوهشگران معاصر، یافته‌هایی دارند:

۱. حمید شفیع‌زاده

اواخر تیرماه ۱۳۹۲ در مراجعه‌ای که به کتابخانه ملی داشتم، به برگه فهرست‌نویسی شده کتابی برخورد کردم به این شرح: «تاریخ حضور مسلمانان و ایرانیان در قاره آمریکا پیش از کریستف کلمب؛ حمید شفیع‌زاده؛ قم؛ ناشر: حمید شفیع‌زاده؛ ۱۳۹۲ هجری شمسی؛ ۶۲۵ صفحه؛ شماره کتابشناسی ملی ۳۱۷۳۵۷۱».

البته اصل کتاب برای امانت موجود نبود؛ یعنی کتاب در دست چاپ بود و منتشر نشده بود.

بعداً مطلع شدم محقق و نویسنده اثر یادشده یعنی آقای دکتر حمید شفیع‌زاده پنجشنبه ۳۰ آذرماه ۱۳۹۱ در نشست شصت و هشتم موسسه موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، با موضوع «کشف قاره آمریکا و حضور ایرانیان در آن قاره» سخنرانی داشته‌اند. بخشی از سخنان ایشان در آن جلسه، مضموناً، به این شرح است:

– اینکه می‌گویند کلمب نخستین کسی بود که به قاره آمریکا پا گذاشت

دروغ محض است. قبل از زمانه کلمب، سرزمین آمریکا کاملاً شناخته شده بود و دیگر ملل از جمله اعراب، چینی‌ها و ساکنان آسیای جنوب شرقی به این قاره سفر می‌کرده‌اند.

– یکی از همراهان کلمب در سفرش به آمریکا، کشیش لاس کاساس است که می‌گوید کلمب با استفاده از نقشه‌هایی که داشت، به قاره آمریکا پا گذاشت. کلمب در این سفر صحت نقشه‌هایی را که در اختیار داشت، موضوع بررسی قرار داد و به این نتیجه رسید که نقشه‌هایی که از شکل آن سرزمین در اختیار داشته، دقیق بوده است.

– غربی‌ها تا زمان سفر کلمب قادر به «بحریمایی» نبودند، بلکه «ساحل‌پیمایی» می‌کردند و نمی‌توانستند با دور شدن از ساحل، راه خود را بیابند. کلمب در سفر خود، از راهنمایی کسانی از اعراب که با خود همراه کرده بود، بهره می‌برد. آنان بحریمایی بلد بودند و راهنمایی‌های لازم را می‌کردند.

– ایرانیان پایه‌گذار دریانوردی در دنیا بوده‌اند و کلمه‌ای نظیر «ناو» اصالتاً فارسی است. نام بعضی سرزمین‌های قاره آمریکا از ریشه‌ای ایرانی برخوردار هستند: مثلاً «پرو» همان «پُر رود» است که به دلیل بسیار بودن رودخانه‌های آن سرزمین، به این نام موسوم شده است. مکزیک، برزیل و آمازون هم به لحاظ واژگانی، ریشه ایرانی دارند.

– نقشه‌ای جهان‌نما و بسیار دیدنی در یکی از کتابخانه‌های کشورهای عربی نگهداری می‌شود که به ده‌ها سال قبل از دوره کریستف کلمب متعلق است و در آن، قاره آمریکا و همچنین استرالیا ترسیم شده است.

– به نظر می‌رسد ریشه اصلی نقشه‌های ناقص و نادرستی که غربی‌ها کشیده‌اند، نقشه اصیل و صحیح زانگ‌هی یا همان حاج سید محمود شمس دریانورد مسلمان ایرانی‌الاصیل چینی باشد که خود به قاره آمریکا و هم به قاره استرالیا سفر کرده است.

نقشه‌کش‌های کودن غربی، نقشه‌های دقیق دریانورد بزرگ مسلمان و ایرانی‌الاصیل چینی را به دست آورده‌اند و بد ترسیم کردند. نتیجه آن، نقشه‌های

غلطی شده است که امروز هم در موزه‌ها و کتاب‌هایشان موجود است. در این نقشه‌های نادرست، استرالیا در موقعیت قطب جنوب کشیده شده است! به نظر دکتر حمید شفیع‌زاده: «بسیاری از مناطق جهان از جمله آمریکا، جزایر جاوه و سوماترا برای اولین به وسیله مسلمانان و ایرانیان کشف شده است و آثار تمدن شبه‌ایرانی به‌شدت در میان بومیان آمریکای جنوبی به خصوص اینکاها وجود دارد».^۱

البته برای هرگونه اظهار نظر دقیق، باید منتظر بود تا امکان مطالعه اثر ایشان و مستندات آن، فراهم آید؛ البته فارغ از چند و چون نظریه‌های ایشان، اصل تلاش مستقل علمی ایشان در این زمینه پسندیده و ارزشمند است.

۲. جهانگیر مظهري

نگارنده این سطرها حین جست‌وجو در فضای مجازی، به نوشته‌ای برخورد با عنوان «هخامنشیان کاشف آمریکا» که متن مصاحبه با دکتر جهانگیر مظهري بود.^۲

مظهري (متولد ۱۳۱۱) تحصیلات دانشگاهی را در ایران و پاریس در رشته‌های جامعه‌شناسی و ادبیات چندفرهنگی به پایان رسانده است. او هخامنشیان را نخستین یابندگان آمریکا می‌داند و کتابی در این زمینه در دست چاپ دارد. بخش‌هایی از مصاحبه انجام‌شده با ایشان به این شرح است:

۱. برگرفته از سایت دکتر شفیع‌زاده (اوّل شهریور ۱۳۹۲) به این نشانی اینترنتی:

۲. در نقل هر نوشته یا مقاله‌ای باید جهات استنادی را مورد توجه جدی قرار داد. فضای مجازی، از این جهت، در موارد متعددی قابل اعتماد نیست. مثلاً در مورد همین مصاحبه، مصاحبه‌کننده را نمی‌شناسیم و از طرفی نمی‌دانیم آیا واقعاً آنچه به عنوان «مصاحبه با دکتر جهانگیر مظهري» ارائه شده، به‌تمامی مورد تأیید خود ایشان هست یا نه؟ اما درعین حال، همین فضای مجازی، به همین صورت موجود - چه مستند باشد، چه نباشد - آرا و افکار مخاطبان خود را شکل می‌دهد. بنابراین پرداختن به آن لازم است؛ البته با التفات‌ها و توجهاتی که بخشی از آن عرض شد. ◇

– در کتاب «مدارکی برای تاریخ کوبا» از «اورتن سیا پیشاردو»^۱ به جزیره‌ای به نام بابک (Babeque) اشاره شده که روی نقشه‌های امروز نیست و شهرت داشت که طلای زیادی در آن جمع آمده و کلمب قصد داشت هر طور شده خود را به آنجا برساند و طبق نوشته خودش بدان «چنگ بیندازد».

ما می‌دانیم بابک، شهری است که اردشیر بابکان، سرسلسله ساسانیان، از آن برخاسته است. آنچه کلمب را به رفتن به هند ترغیب کرد، برخلاف ادعایش، تجارت ادویه و ابریشم نبود، بلکه رسیدن به جواهرات و طلاهای جمع آمده در چین و هند بود. مارکو پولو ثروت کلانی از همین راه به دست آورد و شرح آن را در کتاب خاطراتش نوشت و همین شرح طمع کلمب را برانگیخت.

– در زندگی‌نامه‌ای که اخیراً از کریستف کلمب منتشر شده، وابستگی او را به خانواده‌ای از راهزنان دریایی روشن کرده‌اند.

– «دارین» (اسم قدیمی «پاناما») هم نامی نیست که مهاجمان با خود آورده باشند. تردیدی هم ندارم که این نام نمی‌تواند برگرفته از یکی از زبان‌های بومی آنجا باشد. دارین نامی ایرانی و منسوب به داریوش سوم است.

– مثال دیگر مربوط به کلمه مانی است. یک کشیش در یوکاتان نوشته‌های زیادی پیدا کرد و چون معتقد بود که مربوط به پیروان دین دیگری است که او آنها را ایدولاتر^۲ یعنی بت پرست و خرافاتی می‌شمرد، همه را با افتخار در برابر چشمان بومیان سوزاند. این واقعه در شهری به نام «مانی»^۳ اتفاق افتاد. مانی در زمان شاپور اول ساسانی ادعای پیامبری کرد، ولی این نام پارسی پیش از او هم در زبان هخامنشیان وجود داشت. مهاجمان اروپایی، که بیشتر جویندگان یا پرستندگان طلا بودند، برای رسیدن به طلا و چپاول سرزمین بازیافته، از هیچ جنایت و ددمنشی، از کشتار بومیان و غارت آنان گرفته تا هر کار ناپسند دیگر، فروگذار نکردند. آنان ستایشگران ماه، آفتاب، چشمه‌سارها و کوهستان را

1. Orten sia Pichardo.
2. Idolatre.
3. Mani.

ایدولاتر یا بت پرست نامیدند.

– «هرمان آرسینیگا»^۱ (۱۹۰۰-۱۹۹۹م.) بزرگ‌مرد تاریخ معاصر کلمبیا، در کتاب «آن سوی تاریخ» با بیان شواهد بسیار خواننده را آگاه می‌کند نباید به غلط بپندارد که هرچه ستودنی است از اروپا به آمریکا برده شده است. او برای مثال به کتابی اشاره می‌کند که پیش از «کشف» کلمب در فرانسه به چاپ رسیده و در آن از وجود ذرت در اروپا یاد شده و گفته شده بود از «پارس»^۲ وارد می‌شده است. درحالی که همیشه فکر می‌کردند ذرت از گیاهان بومی آمریکا بوده و از آنجا به سایر نقاط جهان رفته است.

– ایرانی‌ها در ورودشان به قاره آمریکا ابتدا به السالوادر رسیدند، ولی بعدها، با کندن آبراه داریان، کوهستان بلند سیرانوادا را دور زدند و به طرف پرو و برزیل رفتند. نظر دیگری هم وجود دارد مبنی بر اینکه ورود به آمریکا با گذشتن از سبیری از ناحیه باب برینگ در نزدیکی آلاسکا انجام گرفت. در این ناحیه است که کوهستان انادیر، رود انادیر، شهر انادیر و خلیج انادیر داریم. این اسامی همگی ردپای آنها را از قاره‌ای به قاره دیگر / حکایت می‌کند.

به اعتقاد من، انادیر مثل کوبا و باکو برگرفته از دارین و منسوب به حکومت ایرانی است. در پاناما کوه دارین، خلیج دارین، رود دارین و شهر دارین وجود دارد که الان هم به همین نام هستند.

– رفت و آمد میان جزایر اقیانوس آرام و آمریکای مرکزی از دیرباز عادی بوده، ولی نخستین بار ایرانیانی که توانستند بعد از فروپاشی امپراتوری هخامنشی خود را به ناوگان بزرگ و دست‌نخورده خود در دریای سرخ و خلیج فارس برسانند (۳۳۰ پیش از میلاد) از شمال اقیانوس هند گذشتند و از لابه‌لای جزایر اقیانوس آرام خود را به سواحل السالوادر در جنوب آمریکای مرکزی رساندند.

-
1. Herman Arciniega.
 2. Persia.

هرودوت سرنشینان کشتی‌ها را در لشکرکشی خشایارشا ۲۴۱ هزار نفر می‌شمارد. بسیاری از این کشتی‌ها فقط آذوقه و نیازهای روزمره نیروی دریایی را حمل می‌کردند. برخی از آنها نیز غرق شدند. باستان‌شناسان در کشفیات اخیرشان، در ته دریای مدیترانه و شمال اقیانوس هند کشتی‌هایی پیدا کرده‌اند که بشکه‌های شراب و کلاهخود در آنها یافت شده است و از روی کلاهخودها حدس زده‌اند که دست‌کم یکی از کشتی‌های یافته شده در اقیانوس باید ایرانی باشد. به یاد داشته باشیم که وقتی صحبت از نیروی دریایی می‌کنیم، منظور ۴ یا ۵ کشتی معمولی نیست. برای حمله به آتن ناوگان مجهزی لازم بود. به نوشته هرودت، در زمان خشایارشا ۱۲۰۷ کشتی مجهز جنگی از راه کانال سوئز وارد دریای مدیترانه شده بودند. هدایت کشتی‌ها عموماً به عهده فنیقی‌ها بود. آنها در جنگ با آتن ۳۰۰ کشتی به نفع ایران وارد جنگ کرده بودند.

اصلاً خود حفر کانال سوئز کار بسیار سختی بوده است؛ البته بسیاری منکر آن هستند که داریوش آن را حفر کرده است، ولی مطلب مهمی است. ملت‌های زیادی زیر پرچم داریوش زندگی می‌کردند و وی از اقتدار ویژه‌ای برخوردار بود. ابتکار حفرکانال سوئز برای خود داریوش بزرگ چندان اهمیت داشت که یکی از سنگ‌نبشته‌های سه‌زبانی خود به خط میخی را به آن اختصاص داد و آن را در همان آبراه نصب کرد [این سنگ‌نبشته‌ها اکنون در موزه قاهره نگهداری می‌شود]. داریوش شاه در این سنگ‌نبشته‌ها می‌گوید:

من پارسی‌ام. از پارس مصر را گرفتم. سپس فرمان دادم این آبراه را بکنند. از رودی که به نام نیل در مصر جاری است به سمت دریایی که از پارس می‌آید. سپس این آبراه گنده شد. آن‌چنان‌که فرمان داده بودم و کشتی‌ها از مصر و از راه این آبراه به سوی پارس روان شدند. آن‌چنان‌که من مایل بودم (برگرفته از ترجمه فرانسوی متن در کتاب سنگ‌نبشته‌های پارسیان هخامنشی از پی‌یر لوکوک).

اگر سنگ‌نبشته سوئز کوچک بود و مثلاً در جیب جا می‌گرفت، بدون شک کسی از پیدا شدن آن آگاه نمی‌شد؛ البته غربی‌ها تمام ابتکار و افتخار مربوط به

حفر این کانال را به فردیناند دو له‌سپس^۱ ارزانی داشتند، اما در این میان نمی‌توان ابتکار داریوش را نادیده گرفت. هرودت دست‌کم چهار بار به آن اشاره می‌کند.

دوله‌سپس که به مناسبت مأموریتش در مصر به سر می‌برد، به تشویق سعید پاشا و با کمک تعداد زیادی کارگر مصری، کانال سوئز را «خاک‌برداری و بازگشایی» کردند.

متاسفانه «فرهنگ انگلیسی کالینز»^۲ دربارهٔ کانال سوئز (به طول ۱۶۳ کیلومتر) می‌نویسد:

کانالی در سطح دریا، واقع در شمال شرقی مصر که باریکهٔ خشکی سوئز را قطع می‌کند و مدیترانه را به دریای سرخ می‌پیوندد. این کانال در فاصله سال‌های ۱۸۵۴ تا ۱۸۶۹ به همت دوله‌سپس و با سرمایهٔ فرانسوی‌ها و مصری‌ها «ساخته» شد.

ویکونت فردیناند ماری دوله‌سپس (۱۸۹۴-۱۸۰۵) دیپلماتی فرانسوی بود که در واقع از کانال سوئز، که قرن‌ها بدون استفاده مانده بود، خاک‌برداری کرد و آن را دوباره در قرن نوزدهم باز کرد؛ ولی غربی‌ها از بناکنندهٔ واقعی این کانال نامی نبرده‌اند.

این در حالی است که هرودت سه بار در تاریخش یادآوری می‌کند: «آبراه سوئز را داریوش بزرگ پارسی ساخت».^۳

ضمناً دو مقاله از جهانگیر مظهري یافته شد که گوشه‌هایی از علایق ایشان^۴ را نشان می‌دهد:

الف) پیمایش‌ها و پویش‌ها: یادی از استاد گوروپچ و درس «تعدد زمان‌های اجتماعی» او؛ نشریه نامه علوم اجتماعی (دوره قدیم)؛ شماره ۷؛ زمستان ۱۳۵۶؛

1. F.de Lesseps.

2. Collins.

۳. پایان نقل قول از مصاحبهٔ دکتر جهانگیر مظهري. ◇

۴. با فرض عدم تشابه اسمی. ◇

۳۸۲ / کشف آمریکا: بازنگری سفر کریستف کلمب و نقش دیگران

صص ۱۵۲-۱۳۶.

درباره این مقاله، آمده است: «برداشتی است از کتاب «مقدمه‌ای بر تئوری‌های تحولات اجتماعی» که هنوز پس از چند سال فرصت به چاپ رسانیدن آن دست نداده است».

ب) نکته‌های ناخوانده در شاهنامه؛ نشریه حافظ؛ شماره ۸۰؛ فروردین

۱۳۹۰؛ صص ۳۶-۳۰.

بخش پنجم:

مأخذ، نمایه و تصاویر

فهرست مآخذ

توضیح: در مجموعه مآخذ ذیل هرکجا از حاصل تلاش‌های «مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی» - به صورت کتب و مقالات دیجیتالی موجود در پایگاه‌های «مجلات تخصصی نورمگز» و «کتابخانه دیجیتال نور» - استفاده شده، در پایان مشخصات آن مآخذ، علامت ستاره (*) آمده است.

۱. کتاب

قرآن مجید؛ ترجمه عبدالمحمد آیتی؛ انتشارات سروش (واحد احیای هنرهای اسلامی)؛ تهران؛ ۱۳۶۷.

۱. آفرینندگان: چه کسی نخستین بار به سرانجام رسانید؟؛ جی. سی. تورنلی؛ حیدر امینی هرسینی؛ انتشارات گوتنبرگ؛ تهران؛ ۱۳۸۸.
۲. ابوریحان بیرونی (افکار و آراء)؛ پرویز اذکائی؛ انتشارات طرح نو؛ تهران؛ ۱۳۷۴.
۳. ابوریحان بیرونی اختراعات و اکتشافات و فنّ نجوم؛ جلال‌الدین هُمائی؛ ناشر: کتابخانه طهوری؛ تهران؛ فروردین ۱۳۵۳.
۴. احوال و آثار ابوریحان بیرونی؛ ذبیح‌الله صفا؛ انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر؛ تهران؛ ۱۳۵۲.

۵. اسلام در آمریکا (مجموعه مقالات): تهیه شده در مرکز مطالعات فرهنگی بین‌المللی (معاونت پژوهش) زیر نظر رامین خانبگی؛ انتشارات بین‌المللی الهدی؛ تهران؛ ۱۳۸۱.
۶. اسلام در غرب؛ نورالدین آل‌علی؛ انتشارات دانشگاه تهران؛ تهران؛ ۱۳۷۰.
۷. اصطلاحات سیاسی فرهنگی؛ حسن قدوسی‌زاده؛ دفتر نشر معارف؛ تهران؛ بهار ۱۳۸۷.
۸. اعجوبه‌ها، ج ۲؛ احمد مرعشی؛ ناشر: مؤلف (مرکز پخش: تندر)؛ ۱۳۷۴.
۹. اقلیتهای مسلمان در جهان (مجموعه مقالات)؛ ترجمه ایرج کرمانی؛ دفتر نشر فرهنگ اسلامی؛ تهران؛ ۱۳۷۰.
۱۰. الله‌شناسی، ج ۳؛ سیدمحمدحسین حسینی طهرانی؛ ناشر: علامه طباطبایی؛ مشهد؛ ۱۴۲۲ هجری قمری (چاپ سوّم).
۱۱. اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده؛ فریدون آدمیت؛ شرکت سهامی انتشارات خوارزمی؛ تهران؛ تیرماه ۱۳۴۹.
۱۲. باستان‌شناسی جغرافیای تاریخی و قصص قرآن؛ عبدالکریم بی‌آزار شیرازی؛ دفتر نشر فرهنگ اسلامی؛ تهران؛ ۱۳۸۸ (چاپ ششم).
۱۳. به من بگو چرا؟، ج ۲؛ آرکدی لئوکوم؛ سید خلیل خلیلیان؛ مؤسسه انجام کتاب؛ تهران؛ ۱۳۶۱.
۱۴. به‌دنبال کریستف کلمب؛ ژان پل دوویول؛ ترجمه بیتا شمسینی؛ انتشارات ققنوس؛ تهران؛ اسفند ۱۳۸۴.
۱۵. پژوهش‌های صهیونیت (مجموعه مقالات)؛ به کوشش محمد احمدی؛ مؤسسه فرهنگی پژوهشی ضیاء اندیشه؛ تهران؛ دی ۱۳۷۶.
۱۶. پس پرده هولوکاست؛ محمدتقی تقی‌پور؛ مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی؛ تهران؛ ۱۳۸۵.
۱۷. پیدایش آمریکا؛ احمد کسروی؛ نشر و پخش کتاب جار؛ بهمن‌ماه

- دو هزار و پانصد و سی و پنج^۱ (چاپ سوّم)؛ تهران.
۱۸. تأثیر اسلام در اروپا؛ مونتگمری وات؛ یعقوب آرژند؛ انتشارات مولی؛ تهران؛ ۱۳۶۱.
۱۹. تاریخ آمریکا؛ آندره موروا؛ نجفقلی معزّی؛ انتشارات اقبال؛ تهران؛ ۱۳۸۳ (چاپ دوم).
۲۰. تاریخ آمریکا از ۱۴۹۲ تا ۲۰۰۱؛ هاوارد زین؛ مانی صالحی علامه؛ کتاب آمه؛ تهران؛ ۱۳۹۲.
۲۱. تاریخ آمریکای لاتین؛ ویلگوس و دسا؛ ترجمه جلال رضایی راد؛ انتشارات امیرکبیر؛ تهران؛ ۱۳۵۲.
۲۲. تاریخ اسپانیا؛ کالمت؛ ترجمه امیر معزی (حسام الدوله)؛ ناشر: دنیای کتاب؛ تهران؛ ۱۳۶۸ (چاپ اول).
۲۳. تاریخ اکتشافات (از سری چه می دانم؟)؛ اوپر دشان؛ ابوالحسن سروقد مقدم؛ مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی؛ مشهد؛ ۱۳۷۰ (چاپ اول).
۲۴. تاریخ اکتشافات جغرافیایی؛ یسری عبدالرزاق جوهری؛ مترجمان: عیسی متقی زاده، احمد برادری؛ مؤسسه انتشارات امیرکبیر؛ تهران؛ ۱۳۷۴.
۲۵. تاریخ بزرگ جهان، ج ۶؛ کارل گریمبرگ؛ عبدالرضا هوشنگ مهدوی؛ انتشارات یزدان؛ تهران؛ بهار ۱۳۷۰.
۲۶. تاریخ تجارت؛ اریک ن. سیمونز؛ ترجمه ابوالقاسم حالت؛ انتشارات امیرکبیر؛ تهران؛ ۱۳۶۲.
۲۷. تاریخ تملن، ج ۵؛ ویل دورانت؛ صفدر تقی زاده و ابوطالب صارمی؛ سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی؛ تهران؛ ۱۳۶۷.

۱. برابر با ۱۳۵۵ هجری شمسی. در شناسنامه این اثر، تاریخ انتشار کتاب به همین صورت و به گاه شماری شاهنشاهی درج شده بود. گاه شماری شاهنشاهی دسیسه ای ضدّ اسلامی بود که اجرای آن را برعهده حکومت وابسته پهلوی در ایران گذاشته بودند. ۵

۲۸. تاریخ تمدن، ج ۴، بخش اول، کتاب چهارم؛ ویل دورانت؛ ابوالقاسم طاهری؛ سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی؛ تهران؛ ۱۳۶۶.
۲۹. تاریخ تمدن، ج ۱۵؛ ویل دورانت؛ ترجمه سهیل آذری؛ اقبال؛ تهران؛ ۱۳۵۲.
۳۰. تاریخ تمدن، ج ۶؛ ویل دورانت؛ ترجمه فریدون بدره‌ای و دیگران؛ سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی؛ تهران؛ ۱۳۶۸.
۳۱. تاریخ تمدن: تحلیلی از تاریخ جهان از آغاز تا عصر حاضر؛ آرنولد توین‌بی؛ یعقوب آژند؛ انتشارات مولی؛ تهران؛ ۱۳۶۶.
۳۲. تاریخ جامع ادیان؛ جان بی. ناس؛ علی اصغر حکمت؛ انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی؛ تهران؛ ۱۳۷۰.
۳۳. تاریخ جهانی، ج ۲؛ شن دولاندلن؛ احمد بهمنش؛ انتشارات دانشگاه تهران؛ ۱۳۴۷.
۳۴. تاریخ فرهنگ چین؛ سی. پی. فیتزجرالد؛ اسماعیل دولتشاهی؛ شرکت انتشارات علمی و فرهنگی؛ تهران؛ ۱۳۶۷ (چاپ اول).
۳۵. تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی؛ زین‌العابدین قربانی؛ دفتر نشر فرهنگ اسلامی؛ تهران؛ ۱۳۷۰.
۳۶. تاریخ فلسفه؛ ویل دورانت؛ ترجمه عباس زریاب؛ سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی؛ تهران؛ ۱۳۶۹.
۳۷. تاریخ مردمی آمریکا؛ هاروی واسرمن؛ ترجمه محمد قاضی و ملک‌ناصر نوبان؛ نشر آروین؛ تهران؛ ۱۳۷۳ (چاپ اول).
۳۸. تاریخ ناگفته و پنهان آمریکا؛ ترجمه و تألیف نصیر صاحب‌خلق (بر پایه نوشته عدنان اکتار = هارون یحیی)؛ ناشر: هلال؛ تهران؛ ۱۳۸۴ (چاپ اول).
۳۹. تاریخ نوشته‌های جغرافیایی؛ ایگناتی یولیانوویچ کراچکوفسکی؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده؛ شرکت انتشارات علمی فرهنگی؛ تهران؛ ۱۳۷۹*.
۴۰. تاریخ یهود ایران؛ ج ۳؛ حبیب لوی؛ کتابفروشی بروخیم؛ تهران؛ ۱۳۳۹.

۴۱. تاریخچه جغرافیا در تمدن اسلامی؛ فرانتس تشنر و مقبول احمد؛ ترجمه محمدحسن گنجی و عبدالحسین آذرنگ؛ بنیاد دایرةالمعارف اسلامی؛ تهران؛ بهار ۱۳۷۵ (ویرایش و چاپ دوم).
۴۲. تصویر آینده؛ شمس‌الدین رحمانی؛ مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی؛ تهران؛ تابستان ۱۳۶۹.
۴۳. التّفهیم لأوائل صِناعَةِ التَّنْجیم؛ ابوریحان محمد بن احمد بیرونی خوارزمی؛ تجدید نظر و تعلیقات و مقدمه جلال‌الدین همائی؛ انتشارات بابک؛ تهران؛ ۱۳۶۲.
۴۴. تقویم تطبیقی هزاروپانصد ساله هجری قمری و میلادی؛ فردیناند ووستنفلد و ادوارد ماهلر، مقدمه و تجدید نظر از: حکیم‌الدین قریشی؛ فرهنگسرای نیاوران؛ تهران؛ ۱۳۶۰ هجری شمسی.
۴۵. جامعه شناسی غربگرایی؛ ج ۱؛ علی محمد نقوی؛ انتشارات امیرکبیر؛ تهران؛ ۱۳۶۱.
۴۶. جغرافیا سال دوم دوره راهنمایی تحصیلی، مرحله دوم تعلیمات عمومی؛ برنامه‌ریزی محتوا و نظارت بر تألیف: دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتاب‌های درسی؛ مؤلفان: سیاوش شایان، مهدی چوبینه، منصور ملک‌عباسی، ناهید فلاحیان و معصومه آزادمهر؛ ناشر: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران؛ تهران؛ ۱۳۹۱.
۴۷. جوان مسلمان و دنیای متجدد؛ نوشته سید حسین نصر؛ ترجمه مرتضی اسعدی؛ انتشارات طرح نو؛ تهران؛ ۱۳۸۴ (چاپ ششم).
۴۸. جهان‌گردی در فقه و تمدن اسلامی؛ جمعی از نویسندگان مجله فقه، تهیه: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، مجله فقه؛ مؤسسه بوستان کتاب (مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)؛ قم؛ ۱۳۸۸.
۴۹. چگونه سرشناس شدند؟؛ دلیل کارنگی؛ ترجمه رضا سیدحسینی؛ مؤسسه انتشارات آسیا؛ تهران؛ ۱۳۲۷.

۵۰. خدمات مسلمانان به جغرافیا؛ نفیس احمد؛ ترجمه حسن لاهوتی؛ بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی؛ مشهد؛ خرداد ۱۳۶۷.
۵۱. خطای نامه؛ علی اکبر خطایی، با تحقیق و تصحیح ایرج افشار؛ ناشر: مرکز اسناد فرهنگی آسیا؛ تهران؛ ۱۳۷۲ (چاپ دوم).*
۵۲. خون برای فطیر مقدس؛ نجیب کیلانی؛ ترجمه عیسی متقی‌زاده؛ انتشارات برگ؛ تهران؛ ۱۳۷۱.
۵۳. قاموس قرآن، ج ۴؛ سید علی اکبر قرشی؛ دارالکتب الاسلامیه؛ تهران؛ ۱۳۷۱.*
۵۴. دانستیهای پزشکی برای زنان؛ لوسین لانس؛ ترجمه لطفعلی شجاعی مقدم و محمدمهدی آل‌محمد؛ انتشارات جانزاده؛ تهران؛ آبان ۱۳۶۶.
۵۵. دانستیهای مردمی، ج ۱ (نامها و نکته‌ها)؛ ایروینگ الاس و دیگران؛ ترجمه و تألیف دینا بایندر، سیف غفاری؛ نشر نو؛ تهران؛ ۱۳۶۶.
۵۶. دایرةالمعارف فارسی؛ به سرپرستی غلامحسین مصاحب؛ شرکت سهامی کتابهای جیبی (وابسته به مؤسسه انتشارات امیرکبیر)؛ تهران؛ ۱۳۸۱.
۵۷. دایرةالمعارف یهود، یهودیت و صهیونیسم؛ عبدالوهاب المسیری؛ ترجمه مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های تاریخ خاورمیانه؛ ناشر: دبیرخانه کنفرانس بین‌المللی حمایت از انتفاضه فلسطین؛ تهران؛ پاییز ۱۳۸۳.
۵۸. در بهشت شداد! (یادداشت‌ها و رهاوردهای سفر نیویورک) امریکای متمدن، امریکای متوحش؛^۱ جلال رفیع؛ تهران؛ انتشارات اطلاعات.

۱. نام دقیق این کتاب به این صورت آغاز می‌شود: «... در بهشت شداد!» توضیحاً اینکه سه نقطه‌ای که در ابتدای نام کتاب آورده شده است، هنگام مرتب‌کردن الفبایی، باعث می‌شود تا این کتاب پیش از «آ» بیاید؛ یعنی جایی که نوعاً خوانندگانی که به نام این کتاب می‌خواهند مراجعه کنند، موقتاً به یافتن آن نخواهند شد. به همین دلیل کتاب برخلاف روال دقیق مورد نظر در بخش «دال» فهرست شد. ◊

۵۹. دروغ‌هایی که معلم به من آموخت؛ جیمز دبلیو. لوون؛ اسماعیل امینی و امیرمسعود شهرام‌نیا؛ صفحه سفید؛ تهران؛ ۱۳۸۹.
۶۰. دو زندگینامه؛ ویل و آریل دورانت؛ ترجمه هرمز عبداللّهی؛ انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی؛ تهران؛ ۱۳۷۲.
۶۱. دو قرن وحشت (گزارشی از جنگ‌های صلیبی)؛ تألیف کیانفر پایزی و محمدعلی راد؛ انتشارات پیام آزادی؛ تهران؛ ۱۳۶۸.
۶۲. رویدادنگاری تاریخ جهان؛ کالین مک ایودی؛ ترجمه حسن افشار؛ نشر مرکز؛ تهران؛ ۱۳۷۰.
۶۳. ریشه‌یابی مختصری از تاریخچه گروه‌ها؛ محمدرضا اخگری؛ بی‌نا؛ تابستان ۶۳ (چاپ اول).
۶۴. ریشه‌یابی نام و پرچم کشورها؛ رسول خیراندیش و سیاوش شایان؛ انتشارات کویر؛ تهران؛ تابستان ۱۳۷۰.
۶۵. زرسالاران یهودی و پارسی، استعمار بریتانیا و ایران؛ عبدالله شهبازی؛ مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی؛ تهران؛ ۱۳۷۷ (چاپ اول).
۶۶. زندگینامه آلبرت اینشتین و تاریخ سیاسی و اجتماعی دوران او؛ فیلیپ فرانک؛ ترجمه حسن صفاری؛ امیرکبیر؛ تهران؛ ۱۳۷۱.
۶۷. سفر به ولایت عزرائیل؛ جلال آل‌احمد؛ انتشارات رواق؛ تهران؛ ۱۳۶۳.
۶۸. سفرنامه کریستف کلمب: کشف قاره آمریکا؛ کریستف کلمب (بر مبنای رونویسی لاس‌کازاس)؛ ترجمه کامیاب خلیلی؛ انتشارات قصیده‌سرا؛ تهران؛ ۱۳۸۱ (چاپ اول).
۶۹. سفرهای پر ماجرای کریستف کلمب؛ ساموئل ایلپوت موریسون؛ ترجمه ذبیح‌الله منصوری؛ انتشارات زرین؛ تهران؛ ۱۳۷۳.
۷۰. سهم اسلام در تمدن جهان؛ محمدحسن ناصرالدین صاحب‌الزمانی / مشهور به ناصرالدین صاحب‌الزمانی؛ مؤسسه انتشارات بعثت؛ تهران؛ بی‌تا (ثبت‌شده در کتابخانه ملی به تاریخ ۱۳۵۳/۷/۲۲).
۷۱. سیر ارتباطات اجتماعی در ایران؛ حمید مولانا؛ انتشارات دانشکده علوم

- ارتباطات اجتماعی؛ تهران؛ ۱۳۵۸.
۷۲. شرح جمال‌الدین محمد خوانساری بر غرر الحکم و دُرر الکَلِم، جلد ۶؛ مقدمه و تصحیح و تعلیق از میرجلال‌الدین حسینی اُرُموی (محدث)؛ انتشارات دانشگاه تهران؛ تهران؛ ۱۳۶۶. / اصل کتاب غرر الحکم و درر الکلم که حاوی فرمایشات قصار حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشد، تألیف عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی است. *
۷۳. عصر اکتشافات؛ سارا فلاورز؛ فرید جواهرکلام؛ انتشارات ققنوس؛ تهران؛ ۱۳۸۳ (چاپ اول).
۷۴. غلط نویسیم (فرهنگ دشواریهای زبان فارسی)؛ ابوالحسن نجفی؛ مرکز نشر دانشگاهی؛ تهران؛ ۱۳۶۶ (چاپ اول).
۷۵. فرهنگ تلفظ نام‌های خاص (تاریخی و جغرافیایی) همراه با راهنمای تلفظ حروف لاتینی در بیش از سی زبان؛ فریبرز مجیدی؛ ناشر: فرهنگ معاصر؛ تهران؛ ۱۳۸۸ (چاپ دوم).
۷۶. فرهنگ لغات کتب دکتر علی شریعتی؛ دفتر تدوین و تنظیم مجموعه آثار معلم شهید دکتر علی شریعتی؛ انتشارات قلم؛ تهران؛ ۱۳۷۶.
۷۷. فرهنگ معاصر پویا: انگلیسی - فارسی، جلد اول، ویراست سوم؛ محمدرضا باطنی و دستیاران؛ ناشر: فرهنگ معاصر؛ تهران؛ ۱۳۸۵.
۷۸. فرهنگنامه، ج ۱۲؛ برتا موریس پارکر؛ ترجمه و تنظیم و نگارش زیر نظر رضا اقصی؛ ناشر: شرکت سهامی کتابهای جیبی و مؤسسه انتشارات امیرکبیر با همکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین؛ تهران؛ ۱۳۴۶.
۷۹. فرهنگ واژه‌های اروپایی در فارسی؛ مهشید مشیری؛ نشر البرز؛ تهران؛ ۱۳۷۱ (چاپ اول).
۸۰. قاموس کتاب مقدس؛ ترجمه و تألیف مستر هاکس؛ انتشارات اساطیر؛ تهران؛ ۱۳۷۷.
۸۱. قصص قرآن یا تاریخ انبیاء از آدم تا خاتم النبیین صلی الله علیه و آله؛ سید هاشم

- رسولی محلّاتی؛ دفتر نشر و فرهنگ اسلامی؛ تهران؛ ۱۳۷۶ (چاپ یازدهم).
۸۲. قوم من؛ آبا ایان؛ ترجمه نعمت‌الله شکیب اصفهانی؛ ناشر: کتابفروشی یهودا بروخیم و پسران؛ ۱۳۵۸.
۸۳. قهرمانان قرون وسطی؛ اوا مارچ تاپن؛ احمد صفوی؛ مؤسسه انتشارات عطایی؛ تهران؛ ۱۳۷۳.
۸۴. کتاب الفوائد فی أصول علم البحر و الفوائد (آیین‌های دریانوردی کهن در اقیانوس هند و خلیج فارس)؛ مؤلف: شیخ شهاب احمد بن ماجد السعدی بندر کُنْگی؛ ترجمه احمد اقتداری؛ انجمن آثار و مفاخر فرهنگی؛ تهران؛ زمستان ۱۳۷۲ (چاپ اول).
۸۵. کتاب معلّم (راهنمای تدریس) جغرافیا سال دوم دوره راهنمایی تحصیلی؛ برنامه‌ریزی محتوا و نظارت بر تألیف: دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتاب‌های درسی؛ مؤلفان: سیاوش شایان، مهدی چوبینه، منصور ملک عباسی، ناهید فلّاحیان و معصومه آزادمهر؛ ناشر: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران؛ تهران؛ ۱۳۸۹.
۸۶. کتاب مقدّس (عهد عتیق و عهد جدید)؛ مترجم: انجمن کتاب مقدّس؛ ۱۹۸۷ م. (چاپ دوم در ایران).
۸۷. کریستف کلمب؛ آرمسترانگ اسپری؛ ترجمه مجید روشنگر؛ انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی؛ تهران؛ ۱۳۷۲؛ (چاپ اول از ویراسته دوم).
۸۸. کریستف کلمب؛ آرمسترانگ اسپری؛ ترجمه مجید یعقوب؛ مؤسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر و انتشارات نیل با همکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین؛ تهران؛ فروردین ماه ۱۳۴۰ هجری خورشیدی.
۸۹. کریستف کلمب؛ مینا لاسی؛ ترجمه کریم پورزبید؛ بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه؛ تهران؛ ۱۳۹۰ (چاپ اول).
۹۰. کریستف کلمب؛ شارل ورنلندن؛ ترجمه سیدجمال موسوی شیرازی؛ شرکت توسعه کتابخانه‌های ایران؛ تهران؛ زمستان ۱۳۷۰.

۹۱. کریستف کلمب: کاشف دنیای جدید؛ رابین اس. داک؛ مهسا ملک‌مرزبان؛ انتشارات ققنوس؛ تهران؛ ۱۳۹۰ (چاپ اول).
۹۲. کنگره‌های صهیونیستها؛ علی اوغور؛ ترجمه جعفر سعیدی؛ شرکت چاپ و انتشارات علمی؛ تهران؛ ۱۳۷۲.
۹۳. کاشفان؛ دنیل بورستین؛ اکبر تبریزی؛ انتشارات بهجت؛ تهران؛ ۱۳۶۹.
۹۴. لغت‌نامه دهخدا، ج ۱؛ تألیف علی‌اکبر دهخدا؛ مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران (چاپ دوم از دوره جدید)؛ تهران؛ ۷۷.
۹۵. ماجرای یک اشتباه تاریخی: بیوگرافی آمریگو وسپوچی؛ اشتفان تسوایگ؛ ضیاءالدین ضیایی؛ ناشر: جهان ادیب؛ تهران؛ ۱۳۸۶ (چاپ اول).
۹۶. مرآت‌الاحوال جهان‌نما، ج ۲؛ آقا احمد کرمانشاهی، تحقیق و تصحیح: مؤسسه علامه مجدّد وحید بهبهانی؛ ناشر: انصاریان؛ قم؛ ۱۳۷۳ هجری شمسی (چاپ اول).*
۹۷. مردم‌شناسی اصطلاحات خودمانی: پژوهشی مردم‌شناختی در اصطلاحات خودمانی جوانان؛ محمود اکرامی؛ نشر ایوار؛ مشهد؛ ۱۳۸۵ (چاپ دوم).
۹۸. مُرُوجُ الدَّهَبِ و معَادِنُ الجَوْهَرِ، ج ۱؛ ابوالحسن علی‌بن‌حسین مسعودی؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده؛ شرکت انتشارات علمی و فرهنگی؛ تهران؛ ۱۳۶۵.
۹۹. مسلمانان چین: رویارویی دو فرهنگ؛ رافائل ایزرائیلی؛ حسن تقی‌زاده طوسی؛ بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی؛ مشهد؛ ۱۳۶۸.
۱۰۰. معادشناسی، ج ۳؛ سیدمحمدحسین حسینی طهرانی؛ ناشر: نور ملکوت قرآن؛ مشهد؛ ۱۴۲۸ هجری قمری (چاپ هشتم).
۱۰۱. مقالات فارسی؛ میرزا فتحعلی آخوندزاده (به کوشش حمید محمدزاده؛ ویراسته ح - صدیق)؛ انتشارات نگاه؛ تهران؛ ۱۳۵۵.
۱۰۲. میعاد با ابراهیم (مجموعه آثار ۲۹)؛ علی شریعتی؛ انتشارات مونا؛ تهران؛ ۱۳۶۱.

۱۰۳. نادرستی فرضیه‌های نژادی آریا، سامی و ترک؛ شاپور رواسانی؛ انتشارات اطلاعات؛ تهران؛ ۱۳۸۰ (چاپ اول).
۱۰۴. نردبانی به آسمان: نیایشگاه در تاریخ و فلسفه یهود؛ شیرین دخت دقیقیان؛ نشر ویدا؛ تهران؛ ۱۳۷۹.
۱۰۵. نژادپرستی اسرائیل و آمریکا؛ بهاء‌الدین علم‌الهدی؛ ناشر: مؤلف؛ قم؛ زمستان ۷۱.
۱۰۶. نسل‌کشی سرخ‌پوستان آمریکا یا حق قربانی‌کردن دیگران؛ منیر العکاش؛ ترجمه حسن خامه‌یار؛ مؤسسه چاپ و نشر عروج (وابسته به مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)؛ تهران؛ ۱۳۸۵.
۱۰۷. نقش پیامبران در تمدن انسان؛ فخرالدین حجازی (با مقدمه‌ای از مهدی بازرگان)؛ مؤسسه انتشارات بعثت؛ تهران؛ بی‌تا (چاپ دوم).
۱۰۸. وایکینگ‌ها؛ الیزابت جین‌وی؛ سیروس بهروزی؛ شرکت انتشارات علمی و فرهنگی؛ تهران؛ ۱۳۷۳.
۱۰۹. ویژگی‌های قرون جدید (مجموعه آثار ۳۱)؛ علی شریعتی؛ چاپخش؛ تهران؛ شهریور ۱۳۶۴.
۱۱۰. یهود بین‌الملل؛ هنری فورد؛ ترجمه علی آرش؛ مؤسسه فرهنگی پژوهشی ضیاء اندیشه؛ تهران؛ ۱۳۸۲.

۲. نشریات

۱. ۱۵ خرداد: فصلنامه تخصصی در حوزه تاریخ‌پژوهی ایران معاصر؛ دوره سوم، سال پنجم؛ شماره ۱۵؛ بهار ۱۳۸۷*.
۲. دوماهنامه آینه پژوهش (وابسته به دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)؛ شماره ۲۶؛ مرداد و شهریور ۱۳۷۳*.
۳. دوهفته‌نامه عالم یهود؛ دوره سوم، شماره چهارم؛ مورخ ۱۸ شهریور ۱۳۳۳.
۴. دوهفته‌نامه عالم یهود؛ دوره سوم، شماره هفتم؛ مورخ ۲۹ مهر ۱۳۳۳.

۵. روزنامه اطلاعات (ضمیمه)، ۷۱/۷/۲۱.
۶. فصلنامه آینه میراث؛ شماره ۱۴؛ پاییز ۱۳۸۰*.
۷. فصلنامه رسانه؛ سال چهارم، شماره ۳ (شماره ۱۵ پیاپی)؛ پاییز ۱۳۷۲.
۸. فصلنامه علمی دینی فرهنگی مشکوة (وابسته به بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی)؛ شماره ۳۲؛ پاییز ۱۳۷۰.
۹. فصلنامه علمی دینی فرهنگی مشکوة (وابسته به بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی)؛ شماره ۳۹؛ تابستان ۱۳۷۲*.
۱۰. فصلنامه علمی دینی فرهنگی مشکوة (وابسته به بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی)؛ شماره‌های ۶۲ تا ۶۵؛ بهار ۱۳۷۸*.
۱۱. ماهنامه آدینه؛ یکم مردادماه ۱۳۷۷؛ شماره ۱۲۸.
۱۲. ماهنامه آدینه؛ ۱۶ مردادماه ۱۳۷۷؛ شماره ۱۲۹.
۱۳. ماهنامه پیام یونسکو؛ سال بیستم؛ شماره ۲۲۱؛ آبان ۱۳۶۷؛ (اکتبر ۱۹۸۸ میلادی) [تاریخ انتشار: اسفند ۱۳۶۸].
۱۴. ماهنامه پیام یونسکو؛ سال بیست و دوم؛ شماره ۲۵۳؛ تیرماه ۱۳۷۰ (جون ۱۹۹۱ میلادی) [تاریخ انتشار: خرداد ۱۳۷۱].
۱۵. ماهنامه پیام یونسکو؛ سال بیست و سوم، شماره ۲۶۴؛ خرداد ۱۳۷۱ (مه ۱۹۹۲ میلادی) [تاریخ انتشار: فروردین ۱۳۷۲].
۱۶. ماهنامه جهان کتاب؛ سال دوازدهم؛ شماره‌های ۲۲۰ و ۲۲۱؛ شهریور و مهر ۱۳۸۶*.
۱۷. ماهنامه علمی فنی دانشمند؛ سال سی و یکم، شماره پیاپی ۳۵۹؛ شهریور ۱۳۷۲.
۱۸. ماهنامه فیلم، شماره ۱۳۴، دی ماه ۱۳۷۱.
۱۹. ماهنامه کانون (وابسته به کانون دفترداران و دفترباران قوه قضائیه)؛ دوره اول؛ شماره ۱۶۳؛ آبان و آذر ۱۳۵۱*.
۲۰. ماهنامه خردنامه همشهری؛ شماره ۱۶؛ تیر ۱۳۸۶*.
۲۱. نشریه آزما؛ شماره ۵۰؛ فروردین ۱۳۸۶.

۲۲. نشریه امید انقلاب: ارگان ارتش بیست میلیونی نیروی مقاومت بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی؛ شماره ۲۶۷؛ آبان ۱۳۷۳.
۲۳. نشریه سیاحت غرب؛ شماره ۲۸؛ آبان ۱۳۸۴.*
۲۴. نشریه سیاحت غرب؛ شماره ۵۴؛ دی ماه ۱۳۸۶.*
۲۵. نشریه فرهنگ و سینما، سال دوم، شماره ۱۷، خرداد ۱۳۷۱.
۲۶. نشریه گلچرخ، شماره ۱، فروردین ۱۳۷۱.
۲۷. نشریه معارف اسلامی (سازمان اوقاف)؛ شماره ۳؛ مرداد ۱۳۴۶.*
۲۸. هفت آسمان: فصلنامه تخصصی ادیان و مذاهب (وابسته به مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب)؛ سال دوم، شماره هشتم؛ زمستان ۱۳۷۹.

۳. سایت و وبلاگ

۱. پایگاه اطلاع‌رسانی بنیاد دایرةالمعارف اسلامی (دانشنامه جهان اسلام):
www.encyclopaediaislamica.com
۲. پایگاه کتابخانه دیجیتال نور (وابسته به مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی):
www.noorlib.ir
۳. پایگاه مجلات تخصصی نورمگز (وابسته به مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی):
www.noormags.com
۴. درگاه اینترنتی سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران؛ دایرةالمعارف کتابداری و اطلاع‌رسانی (نسخه آزمایشی):
portal.nlai.ir/daka/default.aspx
۵. سایت آرشیوهای ملی ایالات متحده:^۱
www.archives.gov
۶. سایت خبرگزاری جمهوری اسلامی (ایرنا):
www.irna.ir/index.htm

۷. سایت خبرگزاری فارس: www.farsnews.com
۸. سایت شخصی گاوین منزیس: www.gavinmenzies.net
۹. سایت ویکی‌پدیای فارسی (شبه دانشنامه):^۱
www.fa.wikipedia.org
۱۰. وبلاگ مهاجرت به آمریکا (بخش «تعطیلات رسمی آمریکا»):^۲
www.mehrdadvictor.mihanblog.com

۴. نرم‌افزار

۱. لوح فشرده جغرافیای جهان اسلام ۲؛ کاری از مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
۲. لوح فشرده مستندهای کتابخانه ملی ایران.

۱. «ویکی‌پدیا» خود را «دانشنامه آزاد» معرفی می‌کند؛ لیکن همان‌طور که خود ویکی‌پدیا تصریح می‌کند، این مجموعه را باید به عنوان «شبه‌دانشنامه» دید. «آزاد» بودن این دانشنامه نیز از دید نگارنده این سطرها متفی است! وابستگی‌های آشکار و نهان این شبه‌دانشنامه به نظام فرهنگی سلطه، با مختصری تحقیق و مطالعه در مداخل آن خود را می‌نمایاند. ◇

۲. این وبلاگ توسط «میهن بلاگ» پشتیبانی می‌شود. نگارنده این سطرها صرفاً از باب رعایت امانت در نقل مطلب مربوط به تعطیلات رسمی آمریکا نام این وبلاگ را ذکر کرده است و هیچ‌گونه معلومات دیگری در مورد آن ندارد. ◇

نمایه

شیوهٔ این نمایه

الف) در مورد اسامی اشخاص (شامل نام و نام خانوادگی) نخست نام خانوادگی را آورده‌ایم، بلافاصله از علامت گیومه (،) استفاده کرده‌ایم و بعد دیگر اجزای نام شخص مورد نظر را ذکر کرده‌ایم. مثال:

- کینگ، مارتین لوتر

ب) گاه ذکر توضیحی دربارهٔ یک نام لازم دیده شده که بلافاصله داخل پرانتز بعد از نام مورد نظر، آورده شده است. مثلاً «دنیای جدید» هم نامی است که به سرزمین آمریکا گفته می‌شود و هم نام یک کتاب است. بنابراین آورده‌ایم:

- دنیای جدید (سرزمین آمریکا)

- دنیای جدید (کتاب)

ج) هرگاه با همسانی یا تلفظ‌های گوناگون یک نام واحد (مثلاً فرناندو و فردیناند) مواجه بوده‌ایم، با گشودن پرانتز و استفاده از علامت تساوی (=)، نام دیگری را نیز که بایست محل مراجعه و جست‌وجو واقع شود، در ادامه آورده‌ایم. البته روشن است به شمارهٔ صفحات جلوی صورت دیگر آن نام نیز بایست مراجعه شود. مثال:

- فردیناند کلمب (= فرناندو)

- کتاب راجر (= نُزهة المشتاق)

د) مواردی بوده است که احتمال داده‌ایم خوانندگان علاقه‌مند، در

جست‌وجوی یک نام خاص، شاید به جای در نظر گرفتن ترتیب الفبایی نام خانوادگی، روش دیگری را پیش بگیرند و مثلاً از نام کوچک یا لقب، جست‌وجوی خود را شروع کنند. به منظور ایجاد سهولت در مراجعاتی از این دست، صورت مزبور را نیز در ارجاعات خود آورده‌ایم. مثال:

– مارتین لوتر کینگ ← کینگ، مارتین لوتر

– هنری فورد ← فورد، هنری

– شهاب‌الدین احمد بن ماجد ← ابن ماجد

ه) نمایه‌ای که پیش روی شماسست، طبق روال معمول و جاری، تنها مربوط به متن کتاب است و شامل پانوشته‌ها نیست. البته در بررسی انجام‌شده نیز معلوم شد، این امر در مجموع بر کیفیت نمایه حاضر افزوده و از شلوغی و انبوهی مزاحم و بی‌مورد واژگان در آن جلوگیری کرده است؛ مشروط بر اینکه خوانندگان محترم صفحه ارجاع داده‌شده را به‌تمامی ملاحظه کنند و اگر در صفحه، پانوشتی مرتبط با کلمه مورد نظرشان آمده بود، آن را نیز از نظر بگذرانند.

۳۵۹	آریزونا	آ	
۲۸۸	آریکانا	آبا اِبان ← اِبان، آبا	
۳۶۶	آزتکها	۳۷۹	آبراه داریان
۳۲۴	آزور		آبراه سوئز ← کانال سوئز
۵۵، ۴۵، ۴۱، ۳۸، ۳۴، ۱۳	آسیا	۳۶۰، ۳۵۹، ۳۵۸	آبله
۱۱۸، ۱۱۶، ۱۰۴، ۱۰۳، ۶۱، ۶۰		۲۸۸	آپاچی
۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۳۳، ۱۲۷		۳۰۳	آتلانتای جورجیای آمریکا
۲۴۳، ۲۴۱، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۶		۲۶۴، ۲۶۳	آثارالباقیه
۳۳۱، ۳۲۸، ۲۸۴، ۲۵۳، ۲۴۶		۳۱۵، ۳۱۴، ۱۲۶	آخوندزاده، فتحعلی
۱۳۱، ۷۱	آسیای صغیر		آخوندزاده ← آخوندزاده، فتحعلی
۴۴-۴۱، ۳۹، ۳۸، ۳۴، ۱۴، ۱۳	آفریقا	۱۵۹-۱۵۲، ۱۵۰، ۴	آدم ﷺ
-۱۲۹، ۱۲۷، ۱۰۶، ۷۸، ۷۱، ۶۱، ۴۶		۱۰۷، ۱۰۶	آدم‌خواری
۲۴۲، ۲۴۱، ۲۳۹، ۲۱۹، ۱۸۱، ۱۳۱		۱۳	آزارات
۲۷۴، ۲۶۰، ۲۵۹، ۲۵۳، ۲۴۵، ۲۴۴		۸۱، ۷۲، ۶۹، ۴۰	آراگون
۳۲۰، ۳۱۸، ۲۸۴، ۲۸۲-۲۷۹، ۲۷۷		۹۴	آرامگاه بیت کرایک
۳۴۵، ۳۳۸، ۳۳۱، ۳۲۵، ۳۲۴، ۳۲۱		۲۸۸	آراواک
۳۲۸	آفریقای شرقی	۳۷۹	آرسینینگا، هرمان
۲۸۱، ۲۷۹، ۱۳۰	آفریقای شمالی	۲۳	آرش، علی
۲۸۷، ۲۸۴		۲۵۲	آرکانزاس
۲۸۶، ۲۸۴	آفریقای غربی	۲۳۷، ۲۲۳، ۱۳۱	آرکدی لئوکوم
۱۴	آفریقایی	۲۸۸	آروا (آنتاریو)

۴۰۴ / کشف آمریکا: بازنگری سفر کریستف کلمب و نقش دیگران

۳۰۴، ۳۰۶، ۳۱۵، ۳۳۱، ۳۳۷، ۳۴۹-	۱۴	آفریقایی‌ها
۳۵۳، ۳۵۵-۳۵۹، ۳۶۱، ۳۷۲، ۳۷۳،	۲۱۷	آکستل، جیمز
۳۷۵-۳۷۷، ۳۷۹	۳۰۳	آکسفورد
۱۶۹، ۱۶۸، ۱۷۴	۹۱	آل‌احمد، جلال
۱۷۷، ۱۸۲-۱۸۴، ۲۶۶، ۲۸۳، ۳۷۷	۳۷۹، ۲۴۹، ۱۸۰	آلاسکا
۱۳۰، ۲۷۹، ۲۸۱	۳۲۹	آلان‌های ارتدوکس شرقی
۱۸۳، ۱۸۴، ۲۱۳،	۲۴۶	آلبوکرک
۲۱۶، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۵۳، ۲۶۶، ۲۸۳،	۲۸۷، ۲۸۳	آلگون‌کُوین
۲۸۷، ۳۵۷	۲۸۲	آلمامی
۲۱۰	۲۸۹، ۱۲۶	آلمان
۱۰۶، ۳۷۹	۲۷۵، ۸۷، ۲۹	آلمانی
۳۰۳		آلونزو دو لاکال ← دو لاکال، آلونزو
۳۷۹	۲۶۲	آلی بُرن (= ابوریحان بیرونی)
۲۸۸، ۲۸۷	۳۷۶، ۱۸۶	آمازون
۲۸۸		آمریکا (= دنیای نو = دنیای جدید) ۱۱-۱۵،
آنتونیو دو مارچنا ← دو مارچنا، آنتونیو	۱۸-۲۰، ۲۷-۳۰، ۴۴، ۵۵، ۵۹، ۶۱،	
۳۸، ۱۱۲، ۱۳۴، ۱۷۱	۶۲، ۷۰-۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۸، ۸۰، ۸۱	
۳۵۸	۸۴، ۸۶-۹۳، ۹۵، ۹۶، ۱۰۵-۱۰۷،	
۸۱	۱۱۰-۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۲۶،	
۲۸۸	۱۲۹-۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۴۷،	
۲۸	۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۵-۱۶۸، ۱۷۲،	
	۱۷۵-۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۵،	
	۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳-۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸،	
۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۲	۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۵-۲۲۰، ۲۲۳،	
۶۰، ۶۶، ۸۳	۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷-۲۳۴، ۲۳۷، ۲۴۳،	
۷۱	۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۳-۲۵۷، ۲۶۱-۲۶۵،	
۷۷، ۷۶	۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۱-	
۲۷۶	۲۸۳، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۷، ۳۰۳،	
		I
		ایان، آبا
		ایراونل، دون اسحاق
		ابراهام یهودی (= لوزوویف، کرسک) ۷۱
		ابراهیم <small>عليه السلام</small>
		ابن فروخ عَرْناطی

نمایه / ۴۰۵

۷۷	ارض موعود	۲۷۹، ۲۴۰	ابن بطوطه
۲۱۲	ارمنستان	۲۶۷، ۲۶۳	ابن سینا
۳۴۵	ارمیرانت	۳۴۷-۳۴۳، ۳۴۱-۳۳۵	ابن ماجد
۳۶، ۳۴، ۲۸، ۱۸، ۱۴، ۱۳	اروپا		ابن مجید ← ابن ماجد
۸۷، ۸۶، ۵۶، ۵۵، ۴۷-۴۵، ۴۳، ۳۸			ابوالحسن علی بن حسین المسعودی ←
۱۲۷، ۱۲۵، ۱۱۸-۱۱۶، ۹۵، ۹۲			مسعودی
۱۶۹، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۲، ۱۳۳، ۱۲۸		۲۷۶	ابوبکر بن عمر القطیة
۲۰۱، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۸۳-۱۸۱، ۱۷۰		۱۳۲، ۱۳۱، ۷۰	ابوریحان بیرونی
۲۵۸، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۵۰، ۲۳۲، ۲۲۳		۲۶۸-۲۶۶، ۲۶۱	
۲۸۰، ۲۷۴-۲۷۲، ۲۷۰، ۲۶۲، ۲۵۹		۲۸۵	ابوزایان محمد سوم
۳۷۹، ۳۵۰، ۳۴۴، ۳۰۶، ۲۹۷، ۲۹۰			ابوعبدالله محمد بن محمد بن عبدالله بن ادريس
۳۴	اروپای جنوب خاوری		(الشریف الأدریسی) الصقلی ← ادريسی
۳۶۹، ۳۶۳، ۲۷۳	اروپای غربی		ابویعقوب سید یوسف ← سلطان
۱۰۷، ۱۴	اروپایی		ابویعقوب سید یوسف
۵۴، ۳۸، ۳۴، ۱۴	اروپاییان	۱۶۱	اتنبرو، ریچارد
۱۶۷، ۱۵۹، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۱۱، ۸۹		۲۹۶، ۲۷۰، ۱۷۰	احمد، نفیس
۲۳۸، ۲۰۸، ۲۰۴، ۲۰۲، ۱۷۶، ۱۷۳			احمد بن ماجد ← ابن ماجد
۲۷۰، ۲۶۲، ۲۴۶، ۲۴۴، ۲۴۳، ۲۴۰		۲۸۴	أخبارُ الزَّمان
۳۶۱، ۳۴۶، ۳۳۲، ۲۷۴، ۲۷۳		۳۲۴	اخضر
۳۲۴	اریسطاطالس	۲۲۶	إدای منثور
۲۲۵، ۲۲۴	اریک سرخ	۲۲۶	إدای منظوم
	اریک ن. سیمونز ← سیمونز، اریک ن.	۳۴۰	ادريس بن علي
۲۲۴، ۱۷۷، ۹۳	اریکسون، لیف	۲۹۸، ۲۷۴، ۲۷۱-۲۶۹، ۲۶۱	ادريسی
۲۴۹، ۲۳۰، ۲۲۷، ۲۲۵		۲۶۶	اذکایی، پرویز
۳۱، ۲۷، ۱۴	اسپانیا	۱۶۹	اراتوستن
۵۶-۵۴، ۴۹، ۴۷-۴۰، ۳۷، ۳۶، ۳۳		۱۳	ارتدوکس
۸۹، ۸۸، ۸۵-۷۹، ۷۴-۷۰، ۶۸-۵۸		۳۷۸	اردشیر بابکان
۱۰۷، ۱۰۵، ۱۰۳، ۱۰۲، ۹۹، ۹۶، ۹۳		۳۰۹، ۳۰۸، ۳۰۶، ۹۴، ۹۳	ارض جدید

۴۰۶ / کشف آمریکا: بازنگری سفر کریستف کلمب و نقش دیگران

۲۴۷، ۹۵، ۹۱، ۹۰، ۷۸، ۷۶، ۶۸	اسرائیلیان (منسوب به بنی اسرائیل)	۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۶-۱۲۸
۳۴۰، ۲۹۰، ۲۷۱، ۲۶۰، ۵۴	اسطربلاب	۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۹-۱۴۲
۲۶۳	أسطوانی	۱۴۶، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۸-۱۹۰، ۱۹۲
اسکات، ریدلی	۲۰، ۱۲۳، ۱۴۳، ۱۴۵	۱۹۳، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۱۴، ۲۵۰
۳۰۶، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۴۸، ۱۴۶	اسکات، ریدلی	۲۵۷-۲۵۹، ۲۷۴-۲۷۶، ۲۸۲، ۲۸۴
۱۶۱	أسکار	۲۸۶، ۲۹۷، ۳۰۶، ۳۴۲، ۳۵۰
۲۷۳، ۲۳۷، ۲۳۰، ۲۲۶، ۲۲۳	اسکاندیناوی	اسپانیایی
۲۲۸	اسکرالینگ	اسپانیایی‌ها
۳۰۷، ۲۷۳، ۲۵۰	اسکندریه	۱۵، ۱۶، ۹۹
۷۵	اسکودو	۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳
۵۵	اسکوربوت	۱۱۶، ۱۱۷، ۱۴۶-۱۴۹، ۱۷۶، ۱۸۰
۳۶۶، ۲۳۳، ۲۳۰، ۲۲۸	اسکیموها	۲۲۸، ۲۳۳، ۲۹۰
۳۶۴	اسکیموهای شمال کانادا	اسپانیوله (= هیسپانیولا)
۷۱، ۳۷، ۳۴، ۱۴	اسلام	۳۱۱، ۳۰۶
۲۵۷، ۲۵۴، ۱۹۴، ۱۶۵، ۱۲۹، ۷۷	اسلام	۳۱۴، ۳۱۲
۲۷۹، ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۷۰، ۲۶۰، ۲۵۸	اسلام	اسپری، آرمسترانگ
۲۹۸، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۹۴، ۲۹۰، ۲۸۰	اسلام	۵۰-۵۳، ۵۶-۵۸
۳۶۳، ۳۴۳، ۳۳۰، ۳۲۹، ۳۲۷	اسلام	۶۱، ۱۲۶، ۲۵۷
۲۶۴	اسلام آباد	اسپین (= اسپانیا)
۷۷	اسماعیل <small>عليه السلام</small>	اسپین (= اسپانیا)
اسماعیل صفوی ← شاه اسماعیل صفوی	اسماعیل <small>عليه السلام</small>	استاذ الامام (= ابوریحان بیرونی)
۳۵۶	اسمیتسونیان	استاذ الرئیس (= ابوریحان بیرونی)
۱۶۷	إشغال آمریکا (= یورش به آمریکا)	استانبول
۷۸	اشکنازی	استراسبورگ
۲۹۵	اشهر حرم	استراليا
۷۱	اطلس کاتالان	استوا
۲۴۶، ۲۴۱، ۱۵۱، ۷۱	اعراب	أسطوانی ← أسطوانی
		اسدالله الغالب <small>عليه السلام</small>
		اسدراس
		اسرائیل ← اسرائیل
		اسرائیل (رژیم غاصب صهیونیستی)

۳۴، ۳۳	امپراتوری روم شرقی	۳۷۶، ۳۴۴، ۲۹۷، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۵۰
۶۸، ۶۷، ۳۵، ۳۳	امپراتوری عثمانی	۲۸۶
۲۲۰، ۷۷	امپریالیسم	۲۲۰، ۲۱۸
۱۷۸، ۱۷۶	امرسون، رالف والدو	۲۱۴
۳۱۳، ۳۰۸، ۳۰۶	امرقه (= آمریکا)	۷۹، ۶۲، ۴۱
	امریکا ← آمریکا	۱۰۳، ۱۱۵، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۴۴، ۱۶۷
۳۱۳	امریکس (= وسپوچی، آمریکو)	۱۶۹، ۱۹۳، ۲۳۰، ۲۵۳، ۲۶۰، ۲۶۵
۳۱۳	امریکه (= آمریکا)	۲۷۲، ۲۷۴-۲۷۷، ۲۸۴، ۳۵۰
۲۵۹	أموی	۳۷۹، ۳۶۴، ۲۹۰، ۲۵۳، ۲۴۳، آرام
۳۷۹	انادیر	۲۵۳
	انتشارات فرانکلین ← فرانکلین (انتشارات)	۲۰۸
	انجمن آمریکایی مطالعات و تحقیقات	۳۴۵
۳۵۷	نژادی	۲۶۲
۲۱۷	انجمن کتابخانه‌های آمریکا	۲۶۸، ۲۶۴، ۷۰
۱۵، ۱۳	انجیل	۲۸۰، ۱۳۳، ۱۲۹، ۱۱۰
۸۶، ۸۲، ۷۰، ۶۶، ۵۶، ۴۴	اندلس	۱۵۶
۱۱۸، ۱۲۷-۱۲۹، ۱۳۲، ۲۵۷، ۲۵۸		۳۷۹
۲۶۶، ۲۷۲، ۲۷۵، ۲۸۰، ۳۱۶، ۳۱۷		۱۳۳
۳۴۴، ۳۱۸		الفوائد فی أصول علم البحر والقواعد
۲۴۴، ۳۵	اندونزی	۳۴۰، ۳۳۷-۳۳۵
۱۰۱	انریکوئث، بثاتریس	۲۸۷
۲۳۴، ۱۰۳	انقلاب اسلامی	۲۴۶
۳۶، ۱۴	انقلاب صنعتی	۳۴۵
۱۴۰، ۸۳، ۸۰	انکیزیسیون	۲۸۶
۳۰۹، ۳۰۶	انگریز (= انگلستان)	۲۶۵
۳۱۳، ۳۰۶	انگریزان (= انگلیسی‌ها)	۱۵۷، ۳۳۶
۱۱۸، ۶۲، ۴۱، ۳۹	انگلستان	۲۵۲
۲۵۳، ۲۵۱، ۲۳۲، ۱۶۷، ۱۶۲، ۱۲۶		۳۳۱، ۲۴۱
		امام جعفر صادق <small>علیه السلام</small>
		امپراتور «زو دی»
		امپراتور یونگله

۴۰۸ / کشف آمریکا: بازنگری سفر کریستف کلمب و نقش دیگران

۳۴۴، ۱۳۱، ۱۲۶، ۱۱۶، ۹۶، ۸۸	۳۱۹، ۳۰۶، ۳۰۳
ایتالیایی ۱۷۶، ۱۷۲، ۱۳۲، ۱۰۳، ۸۶، ۷۹	انگلیس ← انگلستان
۳۵۰، ۲۹۱، ۲۹۰، ۲۰۳، ۲۰۱، ۱۹۶	انگلیسی ۱۲۳، ۹۵، ۳۵، ۲۰
۳۷۹، ۳۷۸ ایدولانتر	۲۵۱، ۲۵۰، ۱۶۹، ۱۶۱، ۱۴۵، ۱۲۴
ایران ۹۱، ۸۰، ۴۶، ۳۵، ۱۹، ۱۸	۳۸۱، ۳۶۰، ۳۴۲، ۲۷۴، ۲۵۴، ۲۵۳
۲۳۴-۲۳۲، ۱۵۶، ۱۲۹، ۱۲۳، ۹۲	انگلیسیان ۱۶۷
۳۳۲، ۳۳۱، ۳۲۸، ۳۲۷، ۳۱۴، ۲۸۰	انگلیسی‌ها ۳۴۲، ۳۰۶، ۲۳۳، ۳۵
۳۸۰، ۳۷۷، ۳۴۴، ۳۴۳	انگورس ۳۲۷
ایرانی ۲۰۷، ۹۲، ۴۶، ۲۳، ۱۸، ۴	انوسیم ۸۳، ۸۱
۲۶۹، ۲۶۷، ۲۶۳-۲۶۱، ۲۵۸، ۲۵۷	انیشترین ← اینشتین
۳۶۲، ۳۴۶، ۳۴۳، ۳۴۱، ۳۳۶، ۳۳۵	اوتاپان ۱۴۹، ۱۴۶، ۱۴۵
۳۸۰، ۳۷۹، ۳۷۸، ۳۷۶	اوراسیا ۱۳
ایرانیان ۳۱۴، ۳۰۵، ۲۵۴	اورتن سیا پیشاردو، اورتن سیا
۳۷۷، ۳۷۶، ۳۷۵، ۳۳۲	اورشلیم ۱۰۰، ۹۵، ۷۷
۲۸۷، ۲۸۳ ایزوکواز	اورگون ۳۵۸
ایروین، جرالده (= ماندر، جری) ۳۶۱	اوروگوئه ۲۸
ایزابلا (= ایزابلا) ۳۷، ۳۶، ۳۳، ۲۱	اورینوکو ۱۸۶، ۱۶۹
۶۰، ۵۸، ۵۷، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۶-۴۰	اوکلاهما ۳۰۳
۸۶، ۸۵، ۸۳، ۸۰، ۷۴، ۶۶، ۶۵، ۶۱	اولاف اول تروگواسون ۲۲۷
۱۳۹، ۱۲۷، ۱۱۹، ۱۰۸، ۱۰۵، ۹۹	أهایو ۲۸۸
۲۵۷، ۱۴۹، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۰	اهم، ژرژ سیمون ۱۷۵
ایزابلا (= ایزابل) ۷۳، ۷۰، ۵۷، ۲۱	ایاصوفیه ۳۴
۱۹۳، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۳۲، ۱۱۸، ۸۹	ایالات متحده ۳۶۳، ۳۵۲، ۱۱۴، ۷۸
ایزرائیلی، رافائل ۳۳۲، ۲۴۷	۳۷۳، ۳۶۹، ۳۶۶
ایسابل (= ایزابل) ۴۰، ۲۱	ایالت تِنسی ۲۸۸، ۹۴
ایسلند ۲۳۱، ۲۲۹-۲۲۳	ایبری ۱۷۲، ۹۴، ۶۷
ایسلندی ۲۲۷، ۲۲۶	ایبریا ۲۵۸
۲۸۸ ایلینوز	ایتالیا ۸۶، ۸۰، ۷۹، ۷۱، ۶۱، ۳۵

۲۸۱	بَربَری	۲۸۸، ۲۸۷	ایندیانا
۱۱۵	بردگی	۲۹	اینشتین
۱۴۶، ۱۰۶، ۱۵، ۱۲	برده‌داری	۳۷۷، ۳۶۶	اینکها
۳۵۹، ۲۱۹، ۲۱۳، ۱۴۹			
۱۰۵	برده‌گیری		ب
۱۸۶، ۱۵۱، ۷۴، ۶۹	برزیل	۳۷۹	باب برینگ
۳۷۹، ۳۷۶، ۳۵۰، ۳۰۶		۳۷۸	بابک (جزیره)
۳۵۷، ۱۱۴، ۱۱۳	برکلی	۳۷۸	بابک (شهر)
۲۲۹، ۲۲۸	برگن	۱۱۷، ۹۰	بارسلون
۳۵۵	برلاندیر، جان لوئیس		بارسلونا ← بارسلون
۱۹۰	برمخو، خوان رودریگس	۱۵۳، ۱۳	باغ عدن
۳۵	برمه	۳۷۹	باکو
۷۵، ۷۳	برنال	۳۴	بالکان
۹۴	برندیز	۳۰۳	بالیول
۲۶۶	بَرتَی بلندشهری، سید حسن	۱۶۲	باند، جیمز
۲۸	برودل، فردیناند	۱۳۳، ۱۱۰	باهاما
۱۵۹، ۱۵۸	برهنگی	۱۷۱، ۱۳۴	باهیاکورتز
۲۵۱، ۲۲۳، ۱۶۲، ۱۶۱	بریتانیا	۱۵۷	بحار الانوار
۱۹۱، ۱۸۸، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۵۱، ۵۲	بطلمیوس ۵۲	۳۳۸	بحر احمر
۳۲۴، ۳۲۰، ۲۷۰ (= بطلمیوس)	بطلمیوس (= بطلمیوس)	۳۳۸	بحر حبشه
۱۵۵	بقره (سوره)	۱۲	بحر محیط (= اقیانوس اطلس)
۱۱۸، ۳۰	بلژیکی	۳۳۰، ۳۲۸	بخارا
۱۹۱	بلغارستان	۳۵۹	برادفورد، ویلیام
	بلندشهری ← بَرتَی بلندشهری، سید حسن	۳۱۳، ۳۰۶	برازیل (= برزیل)
	بندر سالونیک ← سالونیک	۳۵۳، ۱۲۴	براندو، مارلون
۳۳۵	بندر کُنگ	۱۳۱، ۷۱	برانشویک
۳۴۵، ۳۳۸	بنگاله	۱۱۳	بُراه
۳۴۴	بنیاد ایران‌شناسی	۳۲۹، ۲۸۰، ۱۳۰	بَرتَیر (قوم)

۴۱۰ / کشف آمریکا: بازنگری سفر کریستف کلمب و نقش دیگران

۱۵۴	بی آزار شیرازی، عبدالکریم	۱۲۵	بنیاد فارابی
۹۴	بیت کرایک	۱۵۵، ۷۶، ۷۶	بنی اسرائیل
۹۰	بیت لَحْم	۳۲۸	بنی امیه
	بیرونی ← ابوریحان بیرونی	۱۵۸	بنی آدم
۲۹۱	بیری رئیس	۷۷	بنی هاشم
		۱۳۲	بوبادایلا، فرانسیسکو
	پ	۳۷۱	بودایی
۶۱	پاپ‌ها	۳۲۹	بودائیان
۳۸۰، ۳۷۹	پارس	۷۱، ۵۷، ۵۴، ۳۷	بورستین، دانیل
۳۷۷، ۱۹۶	پاریس	۱۷۸، ۱۷۲، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۳۴، ۹۹	
۱۷۵	پاستور، لویی	۲۲۹، ۲۲۷، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۸۴، ۱۸۳	
۱۷۵	پاستوریزه کردن	۲۴۷، ۲۴۵، ۲۴۳، ۲۳۹، ۲۳۷، ۲۳۱	
۲۶۴	پاکستان	۳۴۵، ۳۴۴، ۳۳۷، ۳۰۴، ۳۰۳، ۲۴۸	
۲۷۰	پالرمو	۹۴	بوستون
۷۱	پالما	۳۰	بوش
۲۷۴، ۲۵۹، ۱۹۴، ۱۹۰، ۱۴۰، ۴۳، ۲۷	پالوس ۲۷	۳۲۱	بوغاز «بویادور»
۳۷۹، ۳۷۸	پاناما	۳۶۶، ۳۶۴، ۳۶۳	بومیان استرالیا
	پدر آنتونیو ← دو مارچنا، آنتونیو	۱۰۶، ۶۱	بومیان آفریقا
۶۷، ۵۴، ۵۲، ۴۶، ۴۱-۳۶	پرتغال	۱۶-۱۴،	بومیان آمریکا (= سرخ‌پوستان)
۱۸۸، ۱۸۰، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۰۳، ۸۱		۱۰۵-۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۴، ۱۴۳-	
۲۸۱، ۲۸۰، ۲۴۵، ۲۱۹، ۱۹۷، ۱۹۶		۲۱۷، ۲۱۵، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۰۸، ۱۴۸	
۳۱۵، ۳۰۶، ۲۹۷، ۲۹۰، ۲۸۴		۲۸۶، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۲۸، ۲۲۰، ۲۱۸	
۲۵۹، ۲۴۶، ۱۷۲، ۵۴، ۳۸، ۳۶	پرتغالی	۳۷۸، ۳۷۷، ۳۶۴، ۳۵۰	
۳۴۷-۳۴۴، ۲۹۱، ۲۸۵، ۲۸۴		۲۶۳	بویی
۳۴۷-۳۴۵	پرتغالیان	۱۳۱	به من بگو چرا؟
۱۷۶، ۹۹، ۳۹، ۳۸، ۳۵	پرتغالی‌ها	۱۴۳	به دنبال کریستف کلمب
۲۹۰، ۲۵۳، ۲۵۱، ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۲۸		۱۶۰-۱۵۰، ۲۰، ۱۳	بهشت
۳۴۵، ۳۴۴		۱۳۵، ۱۰۲، ۱۰۱	بئاتریس

۸۴، ۸۳	پیتی، لینا	۳۱۳، ۳۰۹، ۳۰۶	پرتکال (= پرتغال)
۳۷۸	پیشاردو، اورتن سیا	۴۱	پرث، فرایار خوان
۳۴۲	پیگافتا	۳۲۸	پرنس سوفایار
	پیمایش‌ها و پوشش‌ها: یادی از استاد	۲۳۹	پرنس هانری ناوبر (= هانری دریانورد)
	گورو بیچ و درس «تعدد زمان‌های	۳۷۹	پرو
۳۸۱	اجتماعی» او	۱۳	پروتستان
۲۸۵، ۱۹۰	پیتتا	۳۶	پروتستان‌ها
۲۸۵، ۱۸۶	پینزون (خاندان)	۲۹	پرینستون
	پینزون، مارتین آلونزو ← پینزون، مارتین	۳۲۳	پطرو
	آلونسو	۳۳۱، ۲۳۹	پکن
۲۸۵، ۱۴۰	پینزون، مارتین آلونسو	۲۷۶	پُلوتینانا
۲۸۵	پینزون، ویسنته یانکس	۳۵۹	پلیموث
	پینلو ← پینلی، فرانچسکو	۵۲	پلینی
۵۹	پینلی، فرانچسکو	۲۶۴	پنجاب
۸۷	پیوریتن‌ها	۲۴۹	پنسیلوانیا
		۱۱۲	پورتوریکو
		۳۲۳	پورطوسانطو
	ت		
۸۴	تاریخ آمریکای لاتین	۳۲۰، ۳۱۹، ۳۱۵	پورطوغال (= پرتغال)
۱۸۵	تاریخ بزرگ جهان	۳۲۶، ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۱	
۶۳	تاریخ تجارت	۱۷۱، ۱۵۰، ۱۳۴، ۳۷	پولو، مارکو
۱۸۴، ۱۳۳	تاریخ تمدن	۳۷۸، ۳۲۹، ۲۰۱، ۱۷۲	
۱۳۳	تاریخ جهانی	۳۰۴	پولیتزر
	تاریخ حضور مسلمانان و ایرانیان در قاره	۸۸	پونته‌ودرا
	آمریکا پیش از کریستف کلمب	۱۰۹	پوند (واحد وزن)
۳۱۴، ۱۲۶	تاریخ خریستوفر قولومب	۷۵، ۷۳	پوند (واحد پول)
۲۸	تاریخ عمومی سرزمین هندیان	۲۸۲	پوینته کاویناس
۲۴۴	تاریخ فرهنگ چین	۱۷	پهلوی
۸۹	تاریخ ناگفته و پنهان آمریکا	۴	پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ

۴۱۲ / کشف آمریکا: بازرگری سفر کریستف کلمب و نقش دیگران

۲۴۱	تنگهٔ هرمز	۱۱۱	تاریخ هند
۲۲۶	توتون (قوم)	۹۲	تاریخ یهود ایران
۲۰۱، ۱۹۱، ۱۶۷	تودوروف، تزوتان	۲۱۲	تافتز
۱۰۳	توسکانلی	۲۱۲	تافتس دیلی
۳۲۹	تولی خان	۵۱، ۵۰، ۴۱	تالاورا، هرناندو دِ
۲۸۱، ۲۸۰، ۱۳۰، ۱۲۹	تونس	۹۰، ۸۹، ۵۴	
۱۶۹، ۳۵	توین‌بی، آرنولد جوزف	۲۱۵، ۲۱۴، ۱۱۸، ۱۰۶	تاینو
۲۳۸، ۲۲۳		۱۰۸	تاینوس
۲۶۶، ۲۶۴، ۲۴	تهران	۳۳۶	تبرویه
۲۸۷	تبی‌پرکانو (ایندیانا)	۲۶۶، ۲۶۵، ۲۶۴	تحدید نه‌ایات الاماکن
۲۷۷	تیم بُوکتو	۲۰۷	تخت جمشید
		۶۷	ترکان جوان
	ث	۱۲۷	ترک‌ها
۲۳۰، ۲۲۷	ثورفین، کارلسونی	۶۸	ترکیه
		۱۹۰	تریانای اسپانیا
	ج	۲۸۳، ۱۶۹	ترینیداد
۳۲۸	جادهٔ ابریشم	۳۲۸	تسو، چنگ
۳۴۱، ۳۴۰	جالوت	۱۱۰، ۱۵۱-۱۵۳، ۱۵۸، ۱۸۵	تسوايگ
۱۱۲	جامائیک	۲۰۰، ۱۹۹، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۶	
۸۸	جامعهٔ جغرافی دانان مادرید	۲۴۹	تش - فای - شی
۹۰	جان باپتیست مقدس	۲۶۳	تشیع
۳۸	جان دوّم (= ژان دوّم)	۳۴۵	تعلیمات دریایی
۲۵۲	جانک	۶۱	تفتیش عقاید
۳۷۷، ۳۳۸، ۳۳۱	جاوه	۳۵۹، ۳۵۵، ۲۸۸	تگزاس
۳۰۴	جایزهٔ پولیتزر	۷۱، ۱۲۹، ۱۳۱، ۲۵۸	تمدن اسلامی
۲۴۱	جله	۲۷۲، ۲۶۲، ۲۵۹	
۵۵	جزایر خالدات	۱۶۶	تمدن یونانی - رومی
۲۸۱، ۱۳۰، ۳۸	جزایر کاناری (= قناری)	۲۸۸، ۹۴	تنسی

۱۱۷	جیوه	۱۱۶	جزیره «کاریبی»
۲۷۳	جیویا، فلاویو	۲۷۸	جزیره سبز
		۲۴۱	جزیره هرمز
			جشن پانصدمین سال ورود کریستف
	ج		
۳۳۰	چاو (پول کاغذی)	۲۰۸	کلمب به آمریکا
۲۰۹	چاوز، هوگو	۱۲۳	جشنواره مطبوعات
۲۸۱	چاوین چروکی		جشن‌های دوهزاروپانصدمین سال حکومت
۲۱۴	چرچیل، وارد	۲۰۷	شاهنشاهی
۳۳۰	چنگ‌خه (= چنگ‌هو)	۳۴۹	جغرافیای سال دوم راهنمایی
	چنگ‌هو	۲۵۱	جمعیت جغرافیای بریتانیا
	۲۳۸-۲۴۰، ۲۴۴-۲۴۸،		جمهوری اسلامی ← نظام جمهوری اسلامی
	۲۵۰، ۲۲۷-۳۳۳		جنبش خود مختار سرخ‌پوستان آمریکا ۲۱۸
۳۳۰	چنگ‌هه (= چنگ‌هو)	۲۸۰، ۱۳۱، ۷۱	جنگ‌های صلیبی
۳۲۹	چنگیز خان	۳۵۷، ۳۵۵	جنگ‌های میکروبی
	چوب پیغمبری (= خَشَب الانبیاء = خَشَب		جنگ‌هو (= چنگ‌هو)
	القدّیسین)	۲۳۸، ۲۳۹،	۲۴۸، ۲۴۴
۱۱۸	چهار سفر دریایی		جنگز، فرانسیس ← جنینگز، فرانسیس
۲۰۳، ۱۹۹	چین		جنوا (= ژنوا) ۴۱، ۶۱، ۷۹، ۸۴، ۹۰
	۳۵، ۱۳۴، ۱۵۰، ۱۶۹،		۱۸۷، ۳۰۶
	۱۷۱، ۲۳۰، ۲۳۸-۲۴۴، ۲۴۸، ۲۴۹،		جنوه (= جنوا)
	۲۵۱-۲۵۵، ۲۶۶، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۹۰،		۳۰۷، ۳۰۶
	۳۲۲-۳۳۲، ۳۳۸، ۳۴۳، ۳۷۸		جنینگز، فرانسیس
	۱۳۱، ۲۳۷-۲۴۰، ۲۴۲		۱۶۷، ۳۵۷
	چینی		جوداییکا
	۲۴۳، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۱-۲۵۳، ۲۷۳،		۹۴، ۹۵
	۲۹۰، ۳۲۷-۳۳۰، ۳۳۲، ۳۷۶		جونا
	چینیان ۲۰، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۷،		جهان نو
	۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۷۲، ۲۷۳، ۳۳۲		جهنم
	چینی‌ها ۱۳۱، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۱،		۱۳، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۷
	۲۴۶-۲۵۱، ۲۵۴، ۲۷۳، ۳۲۷، ۳۲۹،		جیحون
	۳۳۱، ۳۳۸، ۳۷۶		۱۵۳، ۱۵۶
			جیمز باند ← باند، جیمز
		۲۳۲	چین‌وی، الیزابت

۴۱۴ / کشف آمریکا: بازنگری سفر کریستف کلمب و نقش دیگران

	خریستوفور	ح	
۲۳۵	خزرها	حاج سید محمود شمس (= چنگ‌هو) ۳۳۰،	
۳۸۰	خشایار شاه	۳۷۶	
۱۱۸	خَشَبَ الانبياء	حاجی محمود شمس ← حاج سید محمود	
۱۱۸	خَشَبَ القديسين	شمس	
۲۷۵، ۲۷۴	خشخاش بن سعید بن اسود	حافظ (نشریه)	۳۸۲
۳۸۰	خط میخی	حبشه	۳۳۸
۳۷۹	خلیج انادیر	حجاز	۳۳۸
۳۳۸	خلیج بنگاله	حسن بن بِشَّار	۱۵۷
۳۷۹	خلیج دارین	حسین (فرزندِ سید اجل)	۳۳۰
۳۳۱، ۲۷۳، ۲۴۴، ۱۵۶	خلیج فارس	حسینی طهرانی، سید محمد حسین	۱۵۶،
۳۷۹، ۳۳۷، ۳۳۵		۱۵۸	
۱۱۰	خلیلی، کامیاب	حصه	۳۶۰
۲۳۹	خواجۀ سه جواهر (= چنگ‌هو)	حضرت امام جعفر صادق <small>علیه السلام</small>	۱۵۷، ۳۳۶
۳۳۶	خواجه نصیرالدین طوسی	حکیم ابوالقاسم فردوسی ← فردوسی	
۲۶۸، ۲۶۳	خوارزمی	حواء <small>علیها السلام</small>	۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۹
۳۳۶	خوشبیر	حوزه نجف	۳۰۵
خوان رودریگس برمنخو ← برمنخو، خوان رودریگس		حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی	۱۲۵
۲۹۵، ۲۲۹، ۱۵۷، ۱۵۵، ۱۵۱، ۱۲۹	خورشید	خ	
۱۰۸	خیل، خوان	خامنه‌ای، سید محمد	۳۴۴
د		خان ختا	۱۳۴
د تالورا ← تالورا، هرناندو د		خاورمیانه	۱۳
د تورس، لویس ← دو تورز، لویس		خدمات مسلمانان به جغرافیا	۱۷۰
د سانتاندر ← سانتاندر، لویس د		خراسانی	۳۳۶
د لاس کاساس ← لاس کازاس، بارتولمه		خرم‌دین	۳۳۱
۶۰	دادگاه تفتیش افکار	خرمشهر	۲۴۱
		خریستوفور قولومب ← قولومب،	

نمایه / ۴۱۵

۳۴۱، ۳۴۰، ۱۰۰، ۹۶	داود <small>عليه السلام</small>	۳۳۶	دادویه
	داوود نبی <small>عليه السلام</small> ← داود <small>عليه السلام</small>	۲۹۶	دارالاسلام
	دایرةالمعارف جوداییکا ← جوداییکا	۱۷۱	دارچین
۲۲۷، ۴۶	دایرةالمعارف فارسی	۳۷۳	داروینی
۱۵۶، ۱۵۳	دجله		داریان ← آبراه داریان
۳۰۷، ۲۷۳	دریای احمر	۳۷۹، ۳۷۸	دارین
۳۳۱، ۲۴۴، ۳۵، ۳۴	دریای سرخ	۳۷۸	داریوش سوم
۳۸۱، ۳۷۹، ۳۳۷		۳۸۱، ۳۸۰	داریوش شاه
۳۳۸، ۳۰۷	دریای عمان	۲۸۸	داکوتای شمالی
۱۷۰، ۱۳۳	دریای کارائیب	۳۰۳	دانشگاه آکسفورد
	دریای محیط (= اقیانوس اطلس) ۲۷۵،	۱۱۴	دانشگاه برکلی
۳۲۴، ۳۲۲، ۳۱۶		۲۹	دانشگاه پرینستون
۳۸۰، ۲۵۰، ۳۵	دریای مدیترانه	۲۴۹	دانشگاه پنسیلوانیا
۲۶۶، ۳۸	دریای مغرب	۲۱۲	دانشگاه تافتز
۳۳۲	دریای هند	۲۶۴	دانشگاه تهران
۳۴۲	دریک، سیر فرانسیس	۱۳۹، ۱۳۲، ۱۲۷	دانشگاه سالامانکا
۱۱۹، ۸۶-۸۴	دسا	۱۶۰، ۱۵۰، ۱۴۰	
۶۴، ۶۳	دستگاه تفتیش افکار	۳۰۴	دانشگاه شیکاگو
۱۵۳	دشت فرات	۱۸۱	دانشگاه فرایبورگ
۲۶۴	دشت گرگان	۳۵۷	دانشگاه کالیفرنیا
۲۳۵	دقیقیان، شیرین دخت	۲۱۸	دانشگاه کلرادو
۲۰۹	دکترین کشف	۲۷۰	دانشگاه لیدن
۲۸	دگومارا، لوپس	۱۷۲	دانشگاه واشنگتن
۱۰۸	دلاتوره، دونا خوانا	۲۱۱	دانشگاه ویرجینیای آمریکا
۲۷۴، ۲۵۹	دلبا	۳۰۳، ۲۸۶، ۲۸۲، ۱۱۵	دانشگاه هاروارد
۲۷۲	دماغه امید (نیک)	۲۵۱	دانشگاه یونان، چین
۲۴۵	دماغه هند	۲۲۳	دانمارک
۵۳	دماوند	۸۴	دانیال <small>عليه السلام</small>

۴۱۶ / کشف آمریکا: بازنگری سفر کریستف کلمب و نقش دیگران

۷۵	دوکات	۱۰۸	دُن خوان د کاستیلا
۲۴۰	دوکتی، نیکولو	۵۳	دنباوند
۱۱۶	دوکونثو، میشل	۲۱۸	دِنور
۲۳۰، ۱۳۳	دولاندلن، شن	۹۳، ۸۱	دنیای جدید (سرزمین آمریکا)
۱۰۲	دولویادیلا، بتاتریس	۱۰۵، ۱۱۶-۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۳۴	
۲۰	دومین جشنواره مطبوعات	۱۸۱، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶	
	دون اسحاق ابراول ← ابراول، دون اسحاق	۲۵۹، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۹۷، ۳۴۲، ۳۵۱	
	دون سلسو ← دو لا ریگا، دون سلسو	۱۸۳، ۱۹۶	دنیای جدید (کتاب)
	گاریسیا	۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۲-۲۰۴	
	دون سلسو گاریسیا دو لا ریگا ← دو لا	۳۰۳	دنیای گمشده توماس جفرسون
	ریگا، دون سلسو گاریسیا	۲۷، ۳۰	دنیای نو (سرزمین آمریکا)
	دون کریستوفر (= کلمب، کریستف) ۱۳۵	۱۱۶، ۱۳۹، ۱۴۸، ۱۸۰، ۱۹۴، ۲۱۱	
	دونا خوانا دلاتوره ← دلاتوره، دونا خوانا	۲۱۴، ۲۶۰، ۲۸۶، ۳۵۶، ۳۵۸-۳۶۰	
	دوویلهگاس	۱۲۳	دو پارديو، ژرار
۵۴	دوویول، ژان پل	۶۹، ۷۳	دو تورز، لوییس
۱۴۳، ۸۲	دوهارانا، بتاتریس	۱۱۸، ۲۳۹، ۲۴۳	دو گاما، واسکو
۱۳۵، ۱۰۱	دوهفته نامه «عالم یهود»	۲۴۵-۲۴۷، ۳۳۶، ۳۴۱، ۳۴۴-۳۴۶	
۸۳، ۸۰	دی مدیچی ← لورنزو دی	۸۱	دو لا ریگا، دون سلسو گاریسیا
	دی، زو	۷۳	دو لاکال، آلونزو
۲۵۲	دیاش، بارتولومو	۳۸۱	دو له سپس، فردیناند
۱۱۶	دیگو (فرزند کلمب)	۱۴۰، ۱۴۲	دو مارچنا، آتونبو
۳۴۱، ۴۱، ۳۹	دیوار چین	۳۵۷	دوینز، هنری
۳۶۰، ۳۵۸	دیوگ اورتیز دوویلهگاس	۶۴، ۹۲، ۱۳۳	دورانت، آریل
۱۹۵، ۱۷۷	دیوید، موریس	۲۷، ۴۱، ۴۵، ۶۰-	دورانت، ویل
۲۵۳		۶۷، ۷۵، ۷۹، ۹۲، ۱۰۰-۱۰۲، ۱۰۵	
۵۴		۱۰۷، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۷۷	
۹۷		۱۷۸، ۱۸۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۰	
		۲۴۵	دوکا

۳۷۹	رود دارین	ذ	
۵۴	رود دریگو	۱۳، ۱۴	ذرت
۲۱۰	روز «مقاومت بومی‌ها»	۲۹۴	ذوالقرنین
	روز بین‌المللی همبستگی با ساکنان بومی		ذی‌القرنین ← ذوالقرنین
۲۰۸	آمریکا		
	روز کریستف کلمب ← روز کلمب		ر
	روز کشف آمریکا (= روز کلمب) ۲۱۷،	۸۰، ۹۶	راث، سیسیل
۲۱۹		۲۷۴	راجر دوّم
	روز کشف قاره آمریکا ← روز کشف		رالف والدو امرسون ← امرسون، رالف
	آمریکا		والدو
	روز کلمب (= روز کشف آمریکا) ۲۰۵-	۱۸۸	راه دریایی هند
۲۱۸، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۰۸		۹۰	راهب جین
۲۰۶	روز نژاد		راهنمای تدریس جغرافیای سال دوم
۲۰۲	روزگار نوزایی	۳۵۰	راهنمایی
۱۱۲	روزن‌بلات	۳۰۳	رُدس
۲۰۶	روزولت، فرانکلین	۱۳۰، ۲۸۱	رزباری
۲۷۱	روژه	۱۶۱	رشدی، سلمان
۳۶۹، ۳۶۷، ۳۶۳، ۳۱۴، ۱۲۶، ۱۱۸	روسیه	۳۴	رُم
۳۴، ۳۳	روم شرقی	۲۹۷	رنان
۲۵۸، ۱۲۸	روم	۱۱، ۱۲، ۱۵، ۱۷، ۱۸	رنسانس
۲۶۰	رومی	۲۷، ۲۸، ۳۶، ۵۲، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۳۷	
	روی دیات دل ایسلا ← دیات دل ایسلا،	۱۳۸، ۱۶۱، ۱۷۸، ۲۰۲، ۲۵۴، ۲۵۵	
	روی	۲۷۲، ۳۴۹	
۴۰، ۳۹	رویدادنگاری تاریخ جهان	۱۰۵	رواسانی، شاپور
۵۳	ری	۲۱۲	روآندا
۷۵	رنال		روت ← راث، سیسیل
	ریحانه بنت الحسن (یا «بنت الحسین»)	۸۹	روح‌القدس
۲۶۸	خوارزمی	۳۷۹	رود انادیر

۴۱۸ / کشف آمریکا: بازنگری سفر کریستف کلمب و نقش دیگران

۱۷۳، ۱۱۸، ۵۹، ۵۸، ۵۴	ژنوبی	۲۶۹	ریشارد
۲۹	ژول سزار	۳۲۳	ریغو (دیغو؟ = دیگو)
		۱۹۴	ریو تین تو
	س	۱۸۰	ریو دو لا پلاتا
۱۱۸	سارتن، جرج	۱۹۴	ریوسالته
۲۱۴	سازمان ملل	۱۱۲	ریوه
۳۷۸	ساسانیان		
۲۲۷، ۲۲۶	ساگا	ز	
۲۳۰، ۲۲۵	ساگای اولاف تروگواسون	۱۵۴	زاب
۱۳۲، ۱۲۷، ۵۱، ۵۰	سالامانکا	۳۷۶	زانگهی (= چنگهو)
۱۵۰، ۱۴۲، ۱۴۰، ۱۳۹		۲۷۲	زاویه یاب
۳۵۳، ۱۲۴	سالکیند، الکساندر	۳۳۵، ۲۴۶	زبان عربی
۶۸، ۶۷	سالونیک	۳۴۲	زندگی دریاسالار کریستف کلمب
۶۸	سالونیکا	۳۲۸	زوانتسونگ
۲۱۱	سالیوان، ترزا	۲۸۹	زولو
۲۶۳	سامانی	۲۸۹	زونی
۲۴۵	ساموری	۲۶۳	زیاری
۲۸۵	سانتا ماریا		
۷۳	سانتاژل (= سانتاندر، لوئیس د)	ژ	
۳۳	سانتاسوفیا (کلیسا)	۱۱۸، ۵۵، ۳۸، ۳۷، ۳۵	ژاپن
۴۱	سانتافه (اردوگاه)	۱۷۰، ۱۶۹، ۱۳۳، ۱۲۶	
۷۰، ۲۱	سانتاگل (= سانتاندر، لوئیس د)	۲۵۲، ۲۳۷	ژاپنی
۱۴۰	سانتانجل (= سانتاندر، لوئیس د)	۱۰۳، ۵۴، ۵۲	ژان دوّم (= جان دوّم)
	سانتاندر، لوئیس د (= سانتانژل = سانتانگل)		ژان پل دوویول ← دوویول، ژان پل
۷۳، ۷۰، ۶۹، ۶۰، ۵۷، ۵۱، ۵۰، ۲۱			ژرار دو پاردیو ← دو پاردیو، ژرار
۱۴۱، ۱۴۰، ۸۱		۳۳۱، ۳۳۰	ژنگه (= چنگهو)
۵۸، ۲۱	سانتاژل (= سانتاندر، لوئیس د)	۲۴۲-۲۴۰	ژنگهی (= چنگهو)
۷۰، ۵۹		۳۰۶، ۲۷۴، ۷۹، ۵۹	ژنوا (= جنوا)

۳۷۲، ۳۷۳		سانتانگل (= سانتاندر، لوئیس د) ۲۱، ۶۹
۳۵۸	سرخچه	۷۰، ۸۱، ۱۴۰، ۱۴۱
۱۸۰	سرزمین آتش	۱۴۳
۱۸۳	سرزمین ناشناس	سانچز، گابریل (= سانشز، گبریل) ۶۹
۳۷۲، ۳۶۸، ۸۷، ۲۸، ۱۴	سرمایه‌داری	۷۳، ۷۵، ۱۳۹-۱۴۱، ۱۶۰
۲۴۲، ۱۵۶	سری لانکا	۱۹۰
	سزار ← زول سزار	سان سالوادور
۲۹۰، ۲۸۹	سزگین، فؤاد	سانشز، گبریل (= سانچز، گابریل) ۸۱
۹۵	سسیل روث	سانفرانسیسکو
۳۸۱	سعید پاشا	ساوت شیلدز
۷۸، ۶۷	سفاردی	سای‌یتون‌چیه
۳۳۸	سُغاله	ستاره قطبی
۹۱	سفر به ولایت عزرائیل	ستورلوسون سنوری
۲۸۱، ۱۴۴	سفرنامه کریستف کلمب	سیر (لقب) ۲۰، ۱۲۳، ۱۴۵، ۱۶۱
۳۵۸	سل	۳۴۲، ۳۰۶، ۱۷۱
۳۶۰، ۳۵۹، ۳۵۵	سلاح میکروبی	سیر ریدلی اسکات ← اسکات، ریدلی
۲۷۷	سلطان ابوبکر اول	سیر فرانسیس دریک ← دریک، سر
۲۷۸	سلطان ابویعقوب سید یوسف	فرانسیس
۳۴، ۳۳	سلطان محمد دوم	سراندیب
	سلطان مُنسا کَنکنْ موسی ← مُنسا موسی	سیرجان ماندویل ← ماندویل، جان
۲۴۹	سمرقند	۱۶، ۱۰۷، ۱۰۸
۳۳۰	سمو	۱۱۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۸، ۲۰۱، ۲۳۴
۳۳۰	سمور	۲۷۹، ۲۸۴، ۲۸۸، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۸
	سموئل الیوت موریسون ← موریسون، ساموئل	۳۷۲، ۳۶۶، ۳۶۴، ۳۶۰، ۳۵۹
۱۰۲	سن سیاستین	سرخ‌پوستان
۱۱۸	سنارگا، بارتولومئو	۱۰۶، ۱۰۸-۱۱۴، ۱۳۴، ۱۴۲-۱۴۷
۵۹	سنت ارمانداد	۱۴۹، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۶، ۱۷۳، ۱۷۶
		۲۰۲، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۱۸-۲۲۱، ۲۳۳
		۲۳۴، ۲۸۱، ۳۵۲، ۳۵۵، ۳۶۷-۳۵۷

۴۲۰ / کشف آمریکا: بازرگاری سفر کریستف کلمب و نقش دیگران

۳۳۱-۳۲۸	سید اجل شمس الدین	۱۰۰	سنت فرانسوا
	سیدشمس الدین عمر ← سید اجل شمس الدین	۱۷۷	سنت لارنس
۲۷۴، ۲۷۰	سیسیل (ایتالیا)	۳۳۱	سندباد
	سیسیل روت ← راث، سیسیل	۱۸۲	سن دیه
۱۱۹-۱۱۶	سیفلیس	۳۸۰	سنگ‌نشته‌های پارسیان هخامنشی
۲۴۴، ۱۵۶	سیلان	۲۲۵	سنوری ستورلوسون
۱۵	سیمکاس	۸۳، ۶۶، ۶۰	سنیور، آبراهام
۶۳	سیمونز، اریک ن.	۱۲۴	سوپرمِن
۲۵۸	سیویلیا	۵۴	سوتا
۳۷۹	سییرانوادا	۲۱۲	سودان
		۳۳۸، ۲۸۰، ۱۲۹	سوریه
		۳۲۸	سوفیار
	ش		
۳۷۸	شاپور اول ساسانی	۳۷۷، ۳۳۸، ۳۳۱	سوماترا
۲۸۶	شارل پنجم	۸۷	سومبارت، ورنر
۱۱۶، ۴۵، ۴۱	شارل هشتم	۲۲۶	سوموندر حکیم
۵۷	شارل هفتم	۳۲۹، ۳۲۸	سونگ
۲۳۰	شانگهای	۲۲۳	سوئد
۳۳۸	شاه اسماعیل صفوی	۸۴، ۴۲	سوئدی
۳۲۲-۳۱۹	شاهزاده هنریخ		سویز ← کانال سوئز
۳۴۵	شبه‌قاره هند		سوئز ← کانال سوئز
۲۸۰، ۲۷۸، ۱۲۹، ۷۰	شریعتی، علی	۱۳۵، ۱۱۱، ۱۰۸، ۵۷	سویل
۳۷۷، ۳۷۵	شفیع‌زاده، حمید	۲۱۹، ۱۷۶، ۱۴۰	
۲۹	شکسپیر، ویلیام	۷۵	سوئلدو
	شمس الدین عمر ← سید اجل شمس الدین	۳۶۱	سیاحت غرب
	شن دولاندلن ← دولاندلن، شن	۲۶۸	سیاره نپتون
۳۲۸	شتتسونگ	۲۸۱	سیاه‌پوست
۱۶۱	شوالیه (لقب)	۳۷۹	سیبری
۲۵۸	شورای اتحادیه کشورهای عرب	۱۴، ۱۳	سیب‌زمینی

۵۳	طبرستان	۲۱۷	شورای ملی کلیساها
۲۷۸	طریف		شون کانری ← کانری، شون
	طوسی، خواجه نصیرالدین ← خواجه نصیرالدین طوسی		شهاب‌الدین ابوالعبّاس احمد بن فضل
		۲۷۷	العُمَری
۱۳	طوفان نوح		شهاب‌الدین احمد بن ماجد ← ابن ماجد
۲۰	طیب، محمد	۸۶	شهبازی، عبدالله
		۳۷۹	شهر انادیر
		۳۷۹	شهر دارین
		۱۸۷	شهرداری جنوا
		۱۶۱	شسوار (لقب)
		۲۷۸	شیخ زین‌الدین علی بن فاضل مازندرانی
			شیخ شهاب ← ابن ماجد
		۳۰۴	شیکاگو
			ص
		۳۶۱، ۱۲۳	صدا و سیما
		۳۴	صلیبیون
		۴۲، ۴۱	صومعه لاریبیدا
			صهیونیزم ← صهیونیسم
		۱۱۳، ۸۰، ۷۸، ۷۷	صهیونیست
		۷۷	صهیونیست‌ها
		۲۴۷، ۹۵، ۹۲، ۸۱، ۶۸	صهیونیستی
		۷۷، ۶۲	صهیونیسم
			ض
		۲۴	ضیاء اندیشه
			ط
		۳۵۸	طاعون

ع

۱۵۸	عالم ذرّ
۸۳، ۸۰	عالم یهود (نشریه)
۲۵۹	عبدالرحمن سوم
۷۰	عبدالله (کاشف مسلمان)
۲۷۴	عبدالله بن محمد (۸۸۸-۹۱۲ م.)
۵۲	عبدالله بن مسعود
۱۵۴، ۷۶	عبرانیان
۹۴، ۸۹، ۸۱، ۷۹	عبری
۲۹۰	عثمانی
۳۴۶	عثمانیان سنّی مذهب
۲۹۱	عثمانی‌ها
۱۵۹، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۰، ۱۳	عدن
۳۴۳، ۲۲۰، ۲۱۸، ۷۸	عراق
۲۵۰، ۲۴۹، ۱۳۰، ۸۲	عرب
۲۹۷، ۲۹۱، ۲۸۰، ۲۷۳، ۲۷۰، ۲۵۸	
۳۴۰، ۳۳۸، ۳۲۸، ۳۲۰، ۳۱۸، ۳۰۷	
۳۴۶، ۳۴۵، ۳۴۴	
۳۲۸، ۲۹۶، ۲۴۲، ۳۵	عریستان
۲۹۰، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۴، ۲۸۲، ۲۷۴	عربی
۲۷۶، ۳۴۵، ۳۳۵، ۳۱۴، ۲۹۷، ۲۹۱	

۴۲۲ / کشف آمریکا: بازنگری سفر کریستف کلمب و نقش دیگران

۳۱۵، ۳۱۴، ۳۰۶، ۳۰۵، ۲۷۰، ۲۳۲	عصر روشنگری	۳۶۳
۳۷۶، ۳۶۲، ۳۵۲، ۳۳۵، ۳۳۰	عصر قبل از کلمب	۲۸
۱۵۳	عقاد، مصطفی	۲۷۲، ۱۲۸
فتح بهشت ← فیلم ۱۴۹۲: فتح بهشت	علّامه حسینی طهرانی ← حسینی طهرانی، سیدمحمدحسین	
۳۰۶، ۳۰۵	فتحعلی شاه قاجار	
فتیة المغربین (= فتیة المغربین) ۱۲۹، ۲۸۰، ۲۷۹	علّامه وحید بهبهانی ← وحید بهبهانی، محمدباقر	
فتیة المغربین (= فتیة المغربین) ۱۲۹، ۲۸۱-۲۷۹، ۱۳۰	علل الشرائع	۱۵۷
۲۷	علویین	۲۶۹
فدریکو مایور	علی بن ابی طالب <small>علیه السلام</small>	۳۳۶، ۴
فرا ماورو ← ماورو، فرا	علی بن حسین مسعودی ← مسعودی	
۱۵۶، ۱۵۳	علی بن فاضل مازندرانی	۲۷۸
فراکاستورو، جیرولامو	عید فصیح ← فصیح	
۱۱۷	عیسی مسیح <small>علیه السلام</small>	۲۸، ۶۱، ۶۴، ۷۶
۱۲۶	۸۰، ۹۰، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۱، ۱۱۵	
۳۴۷-۳۴۵	۱۹۴، ۲۱۱، ۲۴۵، ۲۴۶	
فراند، گابریل	عیسی بن مریم <small>علیها السلام</small> ← عیسی مسیح <small>علیه السلام</small>	
فرانسوی ها		
فرانسه		
۳۸۱، ۲۳۳، ۱۷۶، ۳۵، ۳۹، ۴۲، ۴۵، ۴۶، ۵۷		
۶۲، ۱۱۶، ۱۲۶، ۱۶۷، ۱۸۱، ۱۹۶		
۳۷۹، ۳۰۶، ۲۵۳		
فرانکسیس (= فرانسه) ۳۰۹، ۳۰۶	غ	
فرانکلین (انتشارات) ۲۳۲، ۱۰۳	غریبان	۳۶، ۵۷، ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۴۸
فرایار خوان پرت ← پرت، فرایار خوان		۲۵۴، ۲۶۱، ۲۹۸، ۳۱۴
فرایبورگ	غرناطه (= گراناادا) ۴۲، ۴۴، ۵۰، ۵۶، ۶۱	
۱۸۱	۶۵، ۶۶، ۸۶، ۱۲۷، ۱۴۱، ۲۸۴	
۳۳۶		
فردیناند (پادشاه اسپانیا) ۳۳، ۲۸	ف	
۳۶، ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۶	فاتح ← سلطان محمد دوم	
۴۹، ۵۰، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۴، ۶۵	فاتوم	۱۴۴
۶۶، ۷۴، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۶	فارسی	۱۸، ۲۱، ۷۵، ۱۲۶، ۱۶۵

۳۰۴، ۷۸، ۷۵، ۷۴، ۷۲، ۲۳	فورد، هنری	۱۷۷، ۱۴۹، ۱۴۷، ۱۳۳، ۱۲۷، ۹۹
۸۸	فونته‌روسا	۲۵۷، ۱۹۳، ۱۸۹
۸۸	فونته‌روسا، سوزانا	فردیناند کلمب ← کلمب، فردیناند
۲۴۸، ۲۴۷، ۲۴۴	فیتزجرالد	فرناندو (=کلمب، فردیناند)
۵۲	فیثاغورس	۱۳۸
۱۵۶-۱۵۳	فیثون (= فاسس)	۱۳۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۳۴۲
۲۴۹، ۹۵	فیلادلفیا	فرنگ
۲۰، ۱۹	فیلم ۱۴۹۲: فتح بهشت	۳۱۵، ۳۱۲، ۳۱۱، ۳۰۷
۱۶۱، ۱۵۰، ۱۲۳، ۱۲۱	فئودالیته	فرنگستان
۳۶	فئودالیته	۳۲۲، ۳۱۸
		فرنگیان
		۳۰۸، ۳۰۷
		فروید، زیگموند
		۱۷۵
		فرویدسم
		۱۷۵
		فرهنگ اونیورسال
		۱۱۳
		فرهنگ غربی
		۳۴۴، ۱۲۵، ۱۹
		فرهنگ فارسی
		۷۶
		فرهنگستان زبان و ادب فارسی
		۲۱
		فریدمن، لی ام.
		۹۷
		فسطاط
		۵۲
		فصح
		۶۵
		فل، باری
		۲۸۶
		فلسطین
		۹۰
		فلمنیگی
		۱۸۳
		فلورانس
		۱۹۷، ۱۹۶، ۱۷۷، ۱۷۶
		فلورانس
		۱۹۸، ۱۸۷، ۱۷۸، ۱۷۷
		فلوریدا
		۳۵۹، ۳۵۸، ۲۵۲، ۱۸۶
		فلوکی
		۲۲۹
		فنیقی
		۹۴
		فنیقی‌ها
		۳۸۰، ۲۵۰
		فوائد ← الفوائد فی أصول علم البحر والقواعد
		فورد، جرالد
		۳۰۴

ق

۱۱۳-۱۱۱، ۷۲، ۶۹، ۲۰	قاره جدید
۲۰۰، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۱، ۱۷۶، ۱۶۰	
۲۶۶، ۲۶۰، ۲۲۶	
۲۳۹	قاره سیاه
۳۲۶	قاسطیل (= کاستیل)
۱۵۴، ۱۵۳	قاموس کتاب مقدس
۲۶۴	قانون مسعودی
۳۸۰، ۲۷۷	قاهره
	قبای قآن ← قویبای خان
۳۲۱، ۲۶۰	قبله‌نما
۲۸۱	قبیله سرخ‌پوست مکه
۱۱۵	قتل عام
۲۶۰، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۵۵، ۱۵۴، ۲۲	قرآن
۳۳۹، ۲۹۶-۲۹۴، ۲۹۱، ۲۷۸، ۲۶۳	
۲۷۵، ۲۷۴، ۱۳۵، ۱۰۱	قرطبه
۱۵۴	قُرْنَه

۴۲۴ / کشف آمریکا: بازنگری سفر کریستف کلمب و نقش دیگران

قرون و سُططا ← قرون وسطی	کارائیب	۱۳۳، ۱۳۴، ۱۷۰، ۲۱۹
قرون وسطی		۱۵، ۲۷، ۶۳، ۹۶
۱۲۵، ۱۲۹، ۱۸۰، ۲۳۰، ۲۴۸، ۲۷۰	کاری‌بن	۱۰۵
۲۸۰، ۳۲۹، ۳۴۴	کاستیل	۴۰، ۴۱، ۵۸، ۷۵، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۳۵
۳۳-۳۵، ۶۴، ۱۲۸	کاستیلی	۱۷۲
۲۱، ۱۲۵	کاشفان (کتاب)	۱۸۱، ۲۲۴
قطب‌نما	کالج بالیول آکسفورد	۳۰۳
قم	کالمت	۴۹، ۷۴، ۱۰۴
قناری (= کاناری)	کالیفرنیا	۱۵، ۱۳۱، ۲۰۸، ۲۳۰
قوبلای قآن ← قوبیلای خان		۲۳۷، ۲۵۲، ۳۵۷، ۳۵۹
قوبیلای قآن ← قوبیلای خان	کالیفرنیا ← کالیفرنیا	
قوبیلای خان	کالین مک‌ایودی ← مک‌ایودی، کالین	
قولومب، خریستوفور (= کلمب، کریستف)	کالینز	۳۸۱
۳۱۵-۳۱۹، ۳۲۲-۳۲۵	کانادا	۲۳۱، ۲۸۳، ۲۸۸، ۳۶۴
قیط	کاناری (= قناری)	۳۸، ۱۳۰، ۲۸۱
	کانال سوئز	۳۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۸۰، ۳۸۱
	کانتون	۲۹۰
کابرو، خوان	کانری، شون	۶۰، ۷۳، ۸۱
کاپراریا	کانیبال	۲۷۶
کاپیتالیسیم	کانیون	۱۴
کاتالان ← اطلس کاتالان	کاهن	۷۱، ۱۳۱
کاتالان	کای فنگ	۳۲۸
کاتولیک	کائو، دیوگو	۱۳، ۳۷، ۶۱، ۷۹، ۸۵
	کَبْت، جان	۱۰۲، ۱۰۳، ۱۹۳، ۲۰۹
کاتولیک‌ها	کتاب راجر (= نُزهة المشتاق)	۳۶
کاخ الحمراء	کتاب رُجاری (= نُزهة المشتاق)	۵۰، ۲۵۷
کاد	کتاب غرب و دنیا	۲۲۵
کادش	کتاب کیهان‌شناسی	۲۷۶
		۱۸۲

ک

نمایه / ۴۲۵

کلمب، کریستف	۱۲	کتاب مقدس
۴، ۱۱-۱۵،	۱۳۴، ۱۷۲	کتابخانه کنگره آمریکا
۲۰، ۲۵، ۲۷-۳۱، ۳۳، ۳۷-۴۷،	۲۶۴	کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
۴۹-۶۲، ۶۷-۷۱، ۷۴-۷۶، ۷۸-۸۶،	۱۳۸، ۱۵۵، ۱۷۶، ۲۳۹، ۲۶۴،	کره زمین
۸۸-۹۷، ۹۹-۱۱۲، ۱۱۴-۱۱۹،	۲۶۵، ۲۶۷، ۳۲۴، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۷۳	
۱۲۳-۱۳۵، ۱۳۷-۱۵۱، ۱۵۹-۱۶۳،	۱۵۶	کرخه
۱۶۵-۱۷۳، ۱۷۵-۱۸۰، ۱۸۳-۱۸۵،	۳۰۵	کرمانشاهی، آقااحمد
۱۸۷-۱۹۵، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۵-۲۰۸،	۲۸۸	کری
۲۱۱-۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۳۱،	۱۱۵	کریستف کلمب دریانورد
۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۴۷-۲۵۲،	۱۲۳	کریستف کلمب: یک دروغ بزرگ رنگی
۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۲، ۲۷۹،	کریستوبال کولون (= کلمب، کریستف)	
۲۸۱-۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۳،	۸۸، ۷۹	
۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۵، ۳۳۲، ۳۳۶، ۳۴۱،	کریستوفر (به معنای زاده مسیح)	۱۰۲
۳۴۲-۳۴۹، ۳۵۳، ۳۶۱، ۳۷۵، ۳۷۶،	کریستوفر کلمبوس: اکتشاف	۱۲۴
۳۷۹، ۳۷۸	کریستوفورو کولومبو (= کلمب،	
کُلُمبِس (= کلمب، کریستف)	کریستف)	۷۹
۳۵۶، ۳۵۷	کریم پوس کلفت!	۳۵۱
کلمبو (= کلمب، کریستف)	کریمرز	۲۷۰
۲۰۷	کشتی اسب	۲۴۰
۸۶	کشتی تدارکات	۲۴۰
کلمبو، یوسف	کشتی جنگ	۲۴۰
۸۶	کشتی گنج	۲۴۰
کلمبوس (= کلمب، کریستف)	کشتی نوح	۱۳
۲۸،	کشتی هیزم	۲۴۰
۷۲، ۷۳، ۸۱، ۹۳، ۹۴، ۱۰۲، ۱۲۴،	کلرادو	۲۱۸، ۲۱۹
۱۶۸، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۸، ۲۵۹، ۳۰۶،	کلکته	۲۴۵
	کلمب، فردیناند (= فرناندو)	۱۰۱،
کلمبوس دی ← روز کلمب	۱۳۵، ۲۸۲، ۲۸۴، ۳۱۶	
کلمبیا		
۱۶۸، ۲۲۰، ۳۷۹		
کُلُن		
۸۶		
کلورادو		
۲۰۶، ۲۲۰		
کلیسا		
۱۲، ۶۱، ۷۱، ۱۱۱، ۱۳۱،		
۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۵۲، ۱۶۰، ۲۰۴،		

۴۲۶ / کشف آمریکا: بازنگری سفر کریستف کلمب و نقش دیگران

۱۹۳	کی دیز	۳۳	کلیسای سانتاسوفیا
۲۴۱	کیلواکیسوانی	۱۳	کلیسای کاتولیک
۲۱۶، ۲۱۰	کینگ، مارتین لوتر	۷۸	کلیمیان
۱۷۸	کیهان‌نگاری	۲۱	کنستانتین
۲۸۷	کی هل	۳۲۹	کنفوسیوسی
		۱۵۴	کنک
	گ		کُنْگ ← بندر کُنْگ
۸۸	گالیسیا	۲۴۹	کنگره خاورشناسان آمریکایی
	گاما ← دو گاما، واسکو	۳۸	کنگو (رودخانه)
۱۷۲	گامبولیمبو	۱۳۴، ۱۳۳، ۱۱۲-۱۱۰، ۷۳، ۱۶	کوبا
۲۷۶	گاندو	۳۷۹، ۳۷۸، ۳۰۶، ۱۷۱، ۱۶۹، ۱۴۵	
۱۶۱	گاندی	۳۱۱، ۳۰۶	کوپه (= کوبا)
۱۱۸، ۱۱۷	گایاک	۸۰، ۱۸	کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲
۱۸۶	گذرگاه ماژلان	۲۸۴	کورتز، هرناندو
۵۸، ۴۳، ۴۲، ۴۰	گرانادا (= غرناطه)	۱۳۵، ۱۰۱	کوردو
۱۴۱، ۱۲۷		۲۸۷	کوفی باستان
۲۳۳، ۲۳۲، ۲۲۷، ۲۲۵	گروئنلند	۱۱۳	کوک، اف.
۸۴، ۴۷، ۴۴-۴۲	گریمبرگ، کارل	۲۵۱	کوک، جیمز
۱۸۰، ۱۲۷، ۱۲۶، ۹۹		۲۸۷	کولورادو
۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۴، ۲۲۳	گرینلند		کولومبس ← کُلْمُبُس
۱۷۱، ۱۳۴	گلدن کرسنیز	۹۶	کولومبو
۱۲۴	گلن، جان	۹۶	کولون
۱۷۱، ۱۳۴	گوان کانایابو	۳۵۸	کولیرا
۲۷۶	گواناریگا	۳۳۰	کونیانگ
۱۳۳	گواناهانی	۳۷۹	کوه دارین
۲۸۱	گوانین	۳۷۹	کوهستان انادیر
۲۸۲	گوانین‌ها	۱۷۷	کیپ برتُن
۹۳	گوردون، سایروس ه	۲۸۲	کیپ گراسیوس آدیوس

۲۸	لُون، جيمز دلبيو	۳۴۰	گوليات (= جالوت)
۹۲	لوی، حبيب	۲۷۲	گونیا
	لويس د تورس ← دو تورز، لوييس	۱۴۳	گوهونی
	لويس د سانتاندر ← سانتاندر	۲۸۴، ۲۸۲، ۳۴	گينه
	لويس د سانتانگل ← سانتاندر، لويس د	۱۱۷	گئورگيک
	لویی دو سانتانژل ← سانتاندر، لويس د		
۱۸۷	لویی يازدهم		
	لوييس دو تورز ← دو تورز، لوييس	۲۲۵	لبرادور
	لوييس دو سانتانژل ← سانتاندر، لويس د	۲۱، ۸۴، ۱۱۷، ۱۷۲، ۱۷۹،	لاتين
۲۵۰، ۲۴۹	لی، هوی لین	۱۹۶، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۲۸، ۳۱۷،	
۳۶	ليبرال	۳۵۲، ۳۵۰	
۱۱	ليبراليسم		لارنتيوس پطروس فرانسيسکوس دمدیچی
۲۷۰	ليدن	۱۹۶	(= مدیچی، لورنزو دی)
	ليسبون (= ليصابون)	۱۵، ۱۶،	لاس کازاس، بارتولمه
۳۱۵، ۲۸۱، ۲۴۵، ۱۳۱، ۷۱		۱۱۱-۱۱۳، ۱۹۷، ۳۷۶	
۳۱۹، ۳۱۵	ليصابون (= لیسبون)		لاس کاساس ← لاس کازاس، بارتولمه
۳۲۳، ۳۲۲		۲۲۵	لانزاوميدوس
	ليف اريکسن ← اريکسون، ليف	۲۲۸	لانس اوميد
۱۶۱	لين، ديويد		لايف اريکسون وايکينگ ← اريکسون، ليف
۲۴۹	لينگ - وای - تاي - تاه	۱۸۶	لیه
۲۴۰	لينگ شو، می	۲۶۹	لغت نامه دهخدا
		۲۵۱، ۴۱	لندن
			لورنزو دی مدیچی ← مدیچی، لورنزو دی
۳۳۱، ۳۳۰	ما سبائو (= چنگ هو)	۱۶۱	لورنس عربستان
۳۳۱	ما	۲۶۸	لوريه
	ماجد ← ابن ماجد		لوژوویف، کرسک (= ابراهام يهودی) ۷۱
۷۱	ماجورکا	۲۶۶، ۲۳۰	لوس آنجلس
۳۳۸	ماداگاسکار	۲۸۷	لوگومارسينو

ل

م

۴۲۸ / کشف آمریکا: بازنگری سفر کریستف کلمب و نقش دیگران

۱۷۰، ۱۳۳	مایلِ عربی	۸۸	مادرید
۲۲۸، ۱۸۸، ۱۷۰، ۱۳۳	مایل	۱۴۱، ۹۷، ۹۶، ۷۹، ۷۳، ۷۲، ۶۹، ۶۳	مارانو
۹۶	مایورکا	۱۳۵، ۷۵، ۵۹	ماراودیس
۳۴	مجارستان	← کینگ، مارتین لوتر	مارتین لوتر کینگ
۱۵۷	مجلسی	۱۷۵	مارکس، کارل
	محمد دوّم ← سلطان محمد دوّم	۱۷۵	مارکسیزم
۱۲۸	محمد رسول الله ﷺ (فیلم)	۷۳	مارکو (مترجم یهودی کلمب)
۲۹۲	محمد ﷺ (سوره)		مارکو پولوی ونیزی ← پولو، مارکو
	محمد بن احمد بیرونی خوارزمی ←	۲۸۵، ۲۷۸	مارینی
	ابوریحان بیرونی	۳۴۲، ۲۹۸، ۲۷۲، ۲۳۹، ۱۸۶	ماژلان
۳۵۲	مخبر السلطنه	۲۴۵	مالابار
۱۲، ۱۱	مدرنیته	۳۵	مالاکا
۶۷	مدیترانه خاوری	۲۴۴، ۱۷۱، ۱۳۴	مالایا
۳۸۱، ۳۸۰، ۱۷۰، ۳۵	مدیترانه	۲۷۴	مالمسبوری، ویلیام
۱۹۷، ۱۷۷	مدیچی	۲۷۷	ماله
۱۹۸-۱۹۶	مدیچی، لورنزو دی	۳۴۴	مالیندی
۲۸۸	مدینا (أهلیو)	۲۶۴	مأمون عباسی
۲۸۸	مدینا (آنتاریو)	۳۶۲، ۳۶۱	ماندر، جری (= ابروین، جرالده)
۲۸۸	مدینا (آیداهو)	۱۷۱، ۱۳۴	ماندویل، جان
۲۸۸	مدینا (تنسی)	۲۸۳، ۲۸۲، ۲۷۷	ماندینکا
۲۸۸	مدینا (نیویورک)	۱۷۱، ۱۳۴	مانگی
۲۸۸	مدینا و هازن (داکوتای شمالی)	۳۷۸	مانی
۴۵	مذیناسلی	۲۰۳، ۱۹۹	مانیاگی، آلبرتو
۷۵	مرباطونی	۱۰۹	مانیوک
۲۸۴، ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۷۸، ۱۳۰، ۱۲۹	مراکش	۲۹۰	ماورو، فرا
۷۵، ۶۰	مراودی	۳۰۳	ماهیت سیاست‌های آمریکایی
۳۰۶، ۳۰۵	مرآت‌الاحوال جهان‌نما	۱۷۰، ۱۳۳	مایل ایتالیایی
۲۱۴، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۱۲، ۱۵	مردم بومی	۱۳۳، ۳۸	مایل دریایی

۳۱۴، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۴۰، ۳۴۴	۲۲۸، ۲۸۷، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۳
۳۴۶، ۳۵۰، ۳۷۷	مرض فرانسوی ۱۱۷
مسیح <small>ﷺ</small> ← عیسی مسیح <small>ﷺ</small>	مرکاتور، گرهارد ۱۸۳، ۱۸۴
۶۱، ۶۳-۶۶، ۶۸، ۷۱، ۸۸	مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما ۳۶۱
۹۲، ۱۰۲، ۱۲۷، ۱۳۷، ۱۵۳، ۲۰۱	مرکز تاریخ سرخ‌پوستان آمریکا ۳۵۷
۲۵۹، ۲۶۱، ۲۷۰، ۲۸۵، ۳۶۳	مروج الذهب و معادن الجواهر ۵۲
مسیحیان ۱۲	۱۳۸، ۲۷۴
مسیحیان ۱۶	مربخ ۱۸۸
مسیحیت ۱۲، ۱۳، ۳۴، ۶۱، ۶۴، ۶۶، ۷۱	مریم مقدس ۱۰۰
۸۰، ۱۰۳	مسا ورده (کولورادو) ۲۸۷
مسیحی‌ها ۱۳۵، ۱۲۷	مسالک الأبصار فی ممالک الأمصار ۲۷۷
مشورت‌خانه ۳۲۵	مستر جیمز هاکس ← هاکس، جیمز
مشهورات غربی ۱۹	مسعود (پنجمین پسر «سید شمس‌الدین
مصر ۳۴، ۳۵، ۵۲، ۷۸، ۳۰۷	عمر») ۳۳۱
۳۴۳، ۳۸۰، ۳۸۱	مسعودی ۵۲، ۵۴، ۱۳۸، ۲۷۴-۲۷۶، ۲۸۴
مظهری، جهانگیر ۳۷۷، ۳۸۱	مسلمان ۴، ۵۲، ۶۵، ۷۱، ۸۰، ۱۲۷
معین، محمد ۷۶	۱۲۹، ۱۳۰، ۱۵۴، ۱۵۶، ۲۳۵، ۲۳۸
مغرب ۲۸۰	۲۳۹، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۴، ۲۵۸، ۲۶۰
مغول ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۰	۲۶۱، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۸-۲۷۶
مغولان ۳۲۹	۲۸۰، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۶
مغولی ۳۲۷-۳۳۰	۲۹۷، ۳۱۴، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۵
مقابله با روز کشف آمریکا ۲۱۱	۳۴۱، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۶۲، ۳۷۱، ۳۷۶
مقدمه‌ای بر تئوری‌های تحولات	مسلمانان ۲۰، ۳۴، ۳۵، ۳۷
اجتماعی ۳۸۲	۴۲-۴۴، ۵۶، ۶۱، ۶۶، ۶۸، ۷۰، ۷۱
مکا (ایندیانا) ۲۸۸	۱۰۰، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۰
مک‌ایودی، کالین ۳۹، ۴۰، ۴۳	۱۵۰، ۱۷۰، ۲۳۵، ۲۴۵، ۲۵۰، ۲۵۴
مکزیک ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۲۴۹، ۳۷۶	۲۵۷-۲۶۱، ۲۷۱-۲۷۵، ۲۷۸، ۲۷۹
مکزیکو ۲۵۲	۲۸۱-۲۸۶، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۳-۲۹۹

۴۳۰ / کشف آمریکا: بازنگری سفر کریستف کلمب و نقش دیگران

۲۸۸	مَهْرُومْت (ایلینوز)	۲۴۵، ۲۵۴، ۲۷۷، ۲۸۸	مکه
	مؤسسه فرهنگی دولتی اسمیتسونیان ←	۲۸۹، ۲۹۶، ۳۲۸	
	اسمیتسونیان	۳۴۵	ملنده
	می لینگشو ← لینگشو، می	۳۴	ممالیک
۳۳۱	میرتکین	۲۵۰-۲۵۴	منزیس، گاوین
۲۸۷	مِیْمَبْرُزْ وُلّی (نیومکزیکو)	۲۷۷، ۲۸۳	مُنْسا موسی
۳۳۱، ۳۲۸، ۲۵۲، ۲۴۸، ۲۴۴، ۲۳۸	مینگ	۳۲۹	منکو
	ن	۲۰۷	منهتن
		۱۷۵	مورس، ساموئل
۱۷۲	نارگیل	۱۱۴	مورنر
۲۸۹	نازکا	۱۸۹	موروا، آندره
۲۲۶	ناس، جان	۲۸۴	مورها
۳۳۰	ناصرالدین (فرزند سید اجل)	۴۰	مورهای گرانادا
۱۲۶	ناصرالدین شاه	۱۲۹، ۲۸۰	موریتانی
۲۷۷	ناصرالدین محمد سوم	۲۱۸	موریس، گلن
	نامهٔ آمریگو وسپوچی در ارتباط با جزایر	۲۸۵	موریسکوها
۱۹۶	کشف شده طی چهار سفر او		موریسون، ساموئل (سموئل) ایلپوت
۳۸۱	نامه علوم اجتماعی	۴۴، ۱۱۵	(الیوت)
۱۸۳	نامه کریستف کلمب	۳۸۰	موزهٔ قاهره
۲۴۱	نانکن		موسی ← مُنْسا موسی
۳۶۶	ناواجو	۷۶-۷۸	موسی ﷺ
۲۴۵	ناوگان گنج بزرگ	۳۷۵	موعود (مؤسسه)
۲۵۹، ۱۹۱، ۱۷۸، ۱۰۴، ۵۴، ۵۲، ۲۶۸، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۰۸، ۳۱۷، ۳۲۰	نجوم	۱۴۲، ۱۴۳	موکسیکا
۲۲۹، ۲۲۷، ۲۲۴، ۲۲۳	نروژ	۲۴۹، ۲۵۰	مولانا، حمید
۲۲۹، ۲۲۷	نروژی	۲۸۸	مونا (یوتا)
۲۲۴، ۲۲۳، ۱۳۱	نروژی‌ها	۳۲۹	مونکگه
۱۲۹،	نُزهة المشتاق فی اختراق الآفاق	۲۸۹	موهاک

۲۸۷، ۳۵۹	نیومکزیکو	۱۳۰، ۲۶۹-۲۷۱، ۲۷۹، ۲۹۸
۲۸۸	نیویورک (ایالت)	۲۱۳، ۲۱۷
۲۰۷، ۲۰۶، ۸۳	نیویورک (شهر)	۱۱۳، ۱۱۵، ۲۰۹، ۲۱۲-۲۱۷،
۲۵۱	نیویورک تایمز	۲۲۰، ۲۳۴، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۶۰
		نشریه حافظ ← حافظ (نشریه)
	و	
	وات	۳۴۹
۱۷۵، ۲۷۴	وات، جیمز	۲۴۲
۱۷۵	وات، مونتهگمری	۳۷۲
۲۷۴، ۲۷۳	واسکو دو گاما ← دو گاما، واسکو	۱۱
۱۰۲	واشبرن، ویلکم ا.	۲۹۸-۲۹۶
۲۸۸	واشنگتن (ایالت)	۳۸۲
۲۱۰	واشنگتن، جرج	۲۵۸
۲۸۷	واشو	۲۶۴
۱۸۹	والادولید	۲۸۷
	والدزه مولر ← والدسی مولر، مارتین	۱۳، ۳۴۰
۲۰۰، ۱۸۴-۱۸۱	والدسی مولر، مارتین	۲۲۵، ۲۲۶
۷۳	والنسیا	۱۷۲
۲۵۸، ۱۲۸	واندال	۱۵۳
۲۳۵-۲۲۶، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۰	وایکینگ ها	۳۴۶، ۳۴۵
۳۵۸	ویا	۲۴۸
۸۷	وبر، ماکس	۳۸۰، ۳۰۹، ۲۷۱، ۱۵۶، ۱۵۴، ۱۵۳
۳۰۵	وحید بهبهانی، محمدباقر	۲۶۷، ۲۶۵، ۱۵۱
۷۹، ۷۵، ۵۹، ۵۸، ۵۴، ۳۰	ورلندن	۲۶۷
۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۲۶		۲۶۱، ۲۵۷، ۱۸۴، ۱۷۷
۱۷۳، ۱۷۰، ۱۳۵، ۱۳۳		۲۸۵
۱۷۸، ۱۷۷	وسپوتچی (= وسپوچی، آمریکو)	۲۲۵
۱۹۶، ۱۵۲	وسپوتیوس (= وسپوچی، آمریکو)	نیوفاندلند ← نیوفاندلند
		نشومکزیکو ← نیومکزیکو

۴۳۲ / کشف آمریکا: بازرگاری سفر کریستف کلمب و نقش دیگران

ویسپوچی (= وسپوچی، آمریکو) ۲۱، ۹۳	وسپوچی، آمریکو (= وسپوس) ۲۰
ویسپته یانکس پینزون ← پینزون،	۲۱، ۹۳، ۱۳۲، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۸،
ویسپته یانکس	۱۶۰، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۷۵-۲۰۴، ۲۳۹،
ویکونت فردیناند ماری دوله‌سپس ←	۳۴۱، ۳۴۲، ۳۵۰
دوله‌سپس، فردیناند	وسپوچی، آمریگو ← وسپوچی، آمریکو
ویکی‌پدیای فارسی ۳۳۰	وسپوس (= وسپوچی، آمریکو) ۲۱، ۱۷۶،
ویلگوس ۸۴-۸۶، ۱۱۹	۲۸۰، ۲۹۸، ۳۵۰
ویلیام اوئل ۲۷۴	وسپوسیوس، آلبریکوس (= وسپوچی،
ویناسیان ۳۱۸، ۳۱۹	آمریکو) ۱۹۶
وینر، لئو ۲۸۲	وسپوسیوس، آمریکوس (= وسپوچی،
وینلند ۲۲۷-۲۲۹، ۲۲۵	آمریکو) ۱۸۱، ۱۸۲
ه	ولت ۱۷۵
هارتمن، تام ۱۰۶	ولتا، الکساندر ۱۷۵
هاروارد ۱۱۵، ۲۸۲، ۲۸۶، ۳۰۳	ولز، سی. ۱۱۲
هاکس، جیمز ۱۵۳	ولتی آوفایر ۲۸۶
هالیوود ۱۴۲	ونجلیس ۱۲۳
هالیوودی ۲۰، ۱۲۸، ۱۴۳، ۲۰۴	ونزونلا ۱۶۹، ۱۷۷، ۲۰۹
هانری دریانورد ۹۹، ۱۶۶، ۲۳۹، ۲۷۲	ونس (= ونیز) ۳۰۶، ۳۰۷
هانری هفتم ۴۳	ونیز ۴۱، ۶۲، ۲۵۳، ۳۰۶
هانس ۳۲۷	ونیزی‌ها ۲۵۳
هاویه ۱۵۴	وو بی ژی (رساله‌ای در باب فن
هائیتی ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۳۳،	تسلیحات) ۲۴۱
۱۳۵، ۲۱۴، ۲۸۱، ۲۹۷	ووژ ۱۸۱
هبوط ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶	ویتامین ث ۵۵
هخامنشی ۳۷۹	ویرجینا ۲۱۱
هخامنشیان ۳۷۷، ۳۷۸	ویرژیل ۱۱۷
هخامنشیان کاشف آمریکا ۳۷۷	ویزیگوت ۱۲۸، ۲۵۸
	ویزینهو، خوزه ۵۴

	هنریخ ← شاهزاده هنریخ	۳۵۲	هدایت، مهدیقلی خان
۳۲۳	هنوی	۲۴۱	هرمز
۲۸۸	هوپا		هرناندو د تالاورا ← تالاورا، هرناندو د
۲۸۹	هوپی	۳۸۱، ۳۸۰	هرودت
۱۵۵	هود <small>هوذا</small> (سوره)		هرودوت ← هرودت
۱۶۲	هوگو (فیلم)	۲۰۶	هریسون، بنیامین
۳۲۹	هولاکو خان	۲۲۴	هریول فسنس
۲۱۵	هولوکاست	۲۲۴	هریولف
۲۸۸، ۲۸۷	هوهوکام	۲۲۴	هریولفسون، بیارنی
۲۴۹	هوی شان	۱۹۴، ۶۷، ۶۲	هلند
	هوی لین لی ← لی، هوی لین	۱۹۶	هلندی
۳۲۷	هوپی چی	۲۳۳، ۳۵	هلندی‌ها
۳۲۷	هوپی هوپی	۷۰، ۱۳۱، ۲۶۳	همایی، جلال‌الدین
۳۰۶، ۲۱۵، ۲۱۴	هیسپانیولا	۲۶۸-۲۶۶	
۱۵۴	هیفاسس	۲۷، ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۳۷-۳۹	هند
۲۸۷	هیکیسون سامیت پَس (نوادا)	۴۱، ۴۳، ۵۳، ۵۶، ۵۹، ۱۰۲، ۱۱۱	
	ی		
	یانگ‌تسه	۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹	
۲۴۲	یاریک‌تسه	۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳	
۹۰، ۸۹	یحیی، هارون	۲۳۸، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۳، ۲۷۴	
۳۰۷، ۳۰۶	یرپ (= اروپا)	۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۶، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۳۱	
۸۳	یشعیای نبی	۳۳۲، ۳۳۶-۳۳۸، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵	
۷۷، ۷۶	یعقوب <small>یعقوب</small>	۳۴۷، ۳۵۰، ۳۷۸-۳۸۰	
۷۸	یمن	۳۷۱	هندو
۳۵۲، ۳۱۷-۳۱۵	ینگی دنیا (= آمریکا)	۳۸، ۳۵، ۷۰، ۷۳، ۱۱۸، ۱۳۲	هندوستان
۳۳۰، ۳۲۸	یوان (سلسله مغولی)	۱۵۶، ۱۶۸، ۲۴۲، ۲۶۷، ۳۰۷-۳۱۱	
۲۸۸	یوتا	۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۳۸، ۳۴۵، ۳۵۰	
۳۵۷	یورش به آمریکا (= اشغال آمریکا)	۲۸، ۱۷۶	هندیان (بومیان آمریکا)
			هنری فورد ← فورد، هنری

۴۳۴ / کشف آمریکا: بازنگری سفر کریستف کلمب و نقش دیگران

۳۰۳، ۲۶۰، ۲۴۷، ۲۰۶، ۱۹۴، ۱۹۰		۳۷۸	یوکاتان
۳۶۳، ۳۶۱		۳۳۱-۳۲۸، ۲۵۱، ۲۳۹، ۲۳۸	یونان (چین)
۲۳۵	یهودیان اسپانیایی	۵۳، ۵۲	یونان
۶۸	یهودیان ایبرایی	۱۶۹، ۱۶۶، ۱۵۲، ۳۴	یونانی
۲۳۵	یهودیان خزری	۲۷۱، ۲۷۰، ۲۶۰، ۲۳۸، ۱۸۲	
۸۰	یهودیان در دنیای کنونی	۵۲	یونانیا
	یهودیان سفارادی ← سفارادی	۲۸، ۲۷	یونسکو
۷۸	یهودیان غربی	۲۴۷، ۲۳۹، ۲۳۸	یونگلو
۷۸	یهودیان موسوی	۳۳۱، ۲۴۱	یونگله
۷۸	یهودیان نژادپرست		یوننان ← یونان (چین)
۹۶	یهودیان نهان‌کیش	۷۲	یهود بین‌الملل
۷۰-۷۲، ۶۰-۶۸، ۲۹	یهودیان	۷۲، ۶۵، ۶۲، ۶۱، ۲۳، ۱۹	یهود
۷۴-۸۳، ۸۷-۹۴، ۹۶، ۹۷، ۱۳۷		۸۸، ۸۶، ۸۳، ۸۰، ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۳	
۱۴۱، ۱۹۳-۱۹۵، ۲۰۴، ۲۳۵، ۲۸۶		۱۴۰، ۱۳۸، ۱۱۳، ۹۷، ۹۴، ۹۲، ۹۱	
۳۴۳		۲۸۶، ۲۳۵، ۲۰۴، ۱۵۴، ۱۴۱	
۶۰، ۶۴، ۸۱، ۸۲، ۹۲	یهودیت	۸۰	یهودی سرگردان
۶۲	یهودی‌تبار	۶۱، ۶۰، ۵۴، ۳۷، ۱۲	یهودی
۷۶	یهودیه	۶۴-۶۶، ۷۴-۷۶، ۸۳-۸۶، ۸۸-۹۷	
۶۸، ۶۹، ۲۱۵	یهودی‌ها	۱۲۴، ۱۳۱، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۸۵، ۱۸۹	

تصاویر

منابع اصلی تصاویر

- Columbus and the Conquest of the Impossible; Felipe Fernandez-Armesto; Published by Weidenfeld and Nicolson; London; 1974.
- <http://en.wikipedia.org>
- www.magnoliabox.com
- <http://columbus.vanderkrogt.net>
- <http://venezuelanalysis.com/news/734>

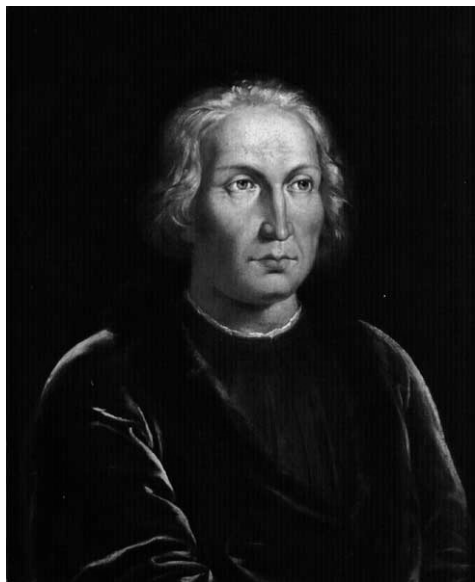
چهره‌های گوناگون کلمب



تصویری منسوب به کلمب

نحوه نگه داشتن دست چپ (به صورت پنجه‌باز بر روی قفسه سینه سمت راست) در تصاویر و تابلوها، نمایشگر اقدام رمزآلودی بود که مارانوها (یهودیان مخفی) جهت شناسایی یکدیگر به کار می‌بردند. (ص ۹۷)

چهره‌های گوناگون کلمب



چهره کریستف کلمب، اثر
رافائل تخدو. از این تصویر بر
روی اسکناس ۱۰۰ پزوتایی
اسپانیا استفاده شده بود.

چهره‌های گوناگون کلمب



چهره‌های گوناگون کلمب

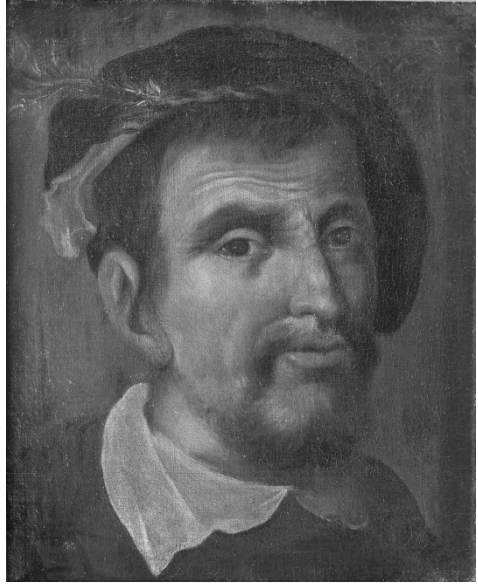


چهره‌های گوناگون کلمب



چهره راستین کلمب در تاریخ گم شده است...!

بستگان کلمب



فردیناند کلمب (فرزند کریستف کلمب).

راوی زندگی کلمب، فردیناند (فرناندو) فرزند نامشروع اوست. (صص ۱۰۱ و ۱۳۵)



دون بارتولومه کلمب.

«بارتولومه» برادر کریستف کلمب، به لندن رفت تا پشتیبانی پادشاه انگلستان را نسبت به پشتیبانی از سفر کلمب جلب نماید. (ص ۴۱)

حامیان کلمب



«دون اسحاق ابراونل» یهودی درآمدهای کشور را برای فردیناند گردآورد و بدین سان، هزینه نبرد غرناطه علیه مسلمانان را فراهم ساخت. (ص ۶۶)



«لویس د سانتاندر» وزیر مالیه فردیناند، یهودی تعمیدیافته‌ای بود که چرخ تاریخ را با حمایت از کلمب به گردش افکند. (ص ۶۰)

«سانتانگل»، «سانتانزل»، «سانتاندر» و «سانتاگل»، تلفظ‌های گوناگون یک نام‌اند. (ص ۷۰)

حامیان کلمب



لویس دو تورز یهودی اولین کسی بود از همراهان کلمب که در ساحل آمریکا پیاده شد. او نخستین کسی بود که کاربرد توتون را کشف کرد. وی در کوبا سکونت گزید و می‌شود او را پدر سلطهٔ یهود بر تجارت توتون به شکل امروزی خود دانست. (صص ۶۹ و ۷۳)

این حکایت شیرین که جواهرات ملکه ایزابل مخارج سفر کلمب را تأمین کرد، اینک در پرتو پژوهش‌های متین، رنگ باخته است. (ص ۷۳)



پادشاه معاصر کلمب در اسپانیا، «فردیناند» مشهور به «فردیناند کاتولیک» بود. وی در سلسلهٔ شاهان اسپانیا «فردیناند پنجم»، در سلسلهٔ شاهان آراگون و سیسیل «فردیناند دوم» و در سلسلهٔ شاهان ناپل «فردیناند سوم» نامیده شده است. (دایرةالمعارف فارسی مصاحب؛ مدخل فردیناند)

حامیان کلمب



ایزابیل و فردیناند (ملکه و شاه اسپانیا در ۱۴۹۲ م.)

فتح اندلس به دست فردیناند و ایزابیل و با پشتیبانی‌های مالی کلان یهود رُخ داد. (ص ۸۶)

بعضی نقش آفرینان کشف آمریکا توسط اروپا

«وسپوچی»، مردی کنجکاو و بلندپرواز بود از یک خانواده متنفذ فلورانس؛ اهل مطالعه و جمع‌آوری کتاب و نقشه و علاقه مند به کیهان‌نگاری و نجوم؛ دارای موشکافی و ظرافتی که شایسته فردی درس‌خوانده در



دوران رنسانس است. (ص ۱۷۸)



نام‌گذاری آمریکا کار کشیش گمنامی بود به نام مارتین والدسی مولر (۱۵۱۸-۱۴۷۰م.) که در دانشگاه فرایبورگ درس خوانده بود. والدسی مولر مردی بود با دلبستگی‌های ژرف و احساس شاعرانه نسبت به کلمات و علاقه زیاد به جغرافیا. (ص ۱۸۱)

بعضی نقش آفرینان کشف آمریکا توسط اروپا



بسیاری از کتبی که به موضوع اکتشافات می پردازد، اساساً از دورهٔ پویش‌های جغرافیایی «هانری دریانورد» و احداث زرادخانه دریایی وی (۱۴۱۶ میلادی) آغاز می‌کنند. (ص ۱۶۶)



واسکو دو گاما در راه دریایی هند، به یک دویه برخورد که حجّاج مسلمان را از مکه به کشورشان برمی گرداند. در خاطرات این سفر آمده که ملوانان وی آنان را که ۳۸۰ زن و مرد و کودک بودند، غارت کردند و بعد کشتی را با سرنشینانش با باروت سوزاندند. (ص ۲۴۵)

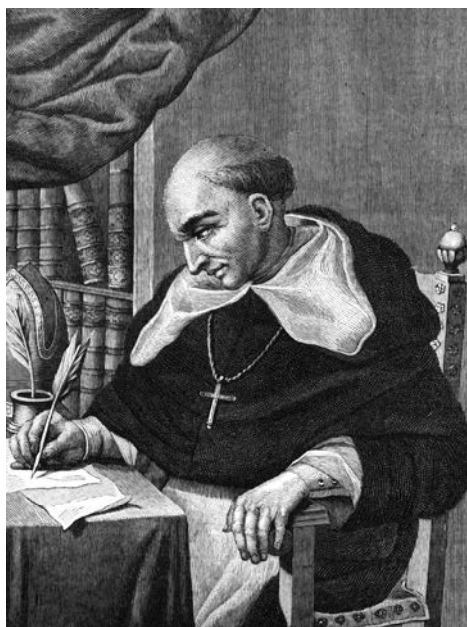
بعضی نقش آفرینان کشف آمریکا توسط اروپا



«تورکماذا» (معاصر کلمب) ریاست دستگاه تفتیش افکار در اسپانیا را عهده‌دار بود. (ص ۶۴)

کشیش «بارتولومه دِ لاس کاساس» یکی از همسفران کلمب، در کتاب مهم خود «تاریخ سرخ‌پوستان» اسپانیایی‌ها را توصیف می‌کند که چگونه با ولع سیری‌ناپذیری به کشتار، ترور، آزار و شکنجه مردم بومی با روش‌های مختلف، جدید و عجیب می‌پرداختند. (ص ۱۵)

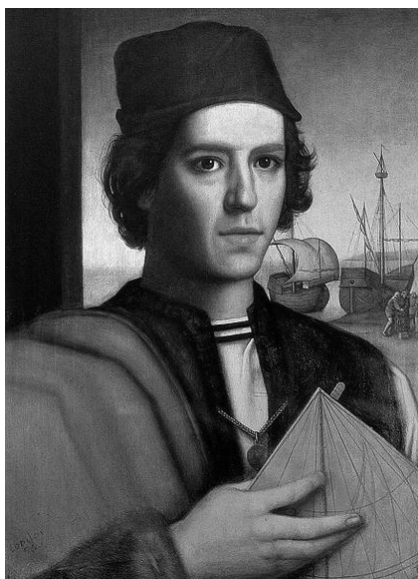
لاس کاساس تعداد کشتگان (مستقیم و غیرمستقیم) را یک‌صد میلیون اعلام می‌کرد. (ص ۱۱۳)



بعضی نقش آفرینان کشف آمریکا توسط اروپا



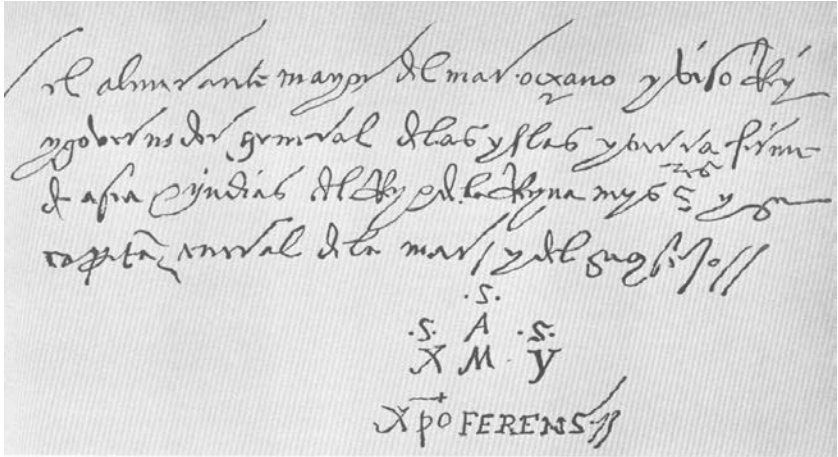
مارتین آلونسو پینزون ناخدای کشتی پیتا یکی از سه کشتی کلمب در نخستین سفر به قاره آمریکا. (ص ۲۸۵)



ویسنته یانکس پینزون (برادر مارتین پینزون) ناخدای کشتی نینا از کشتی‌های سه‌گانه کلمب در سفر نخستش. (ص ۲۸۵)

پینزون‌ها مسلمان‌تبار، ثروتمند و از تعمیرکاران ماهر کشتی بودند. (صص ۲۸۴ و ۲۸۵)

امضای کلمب



امضای رمزآلود کلمب - که به پسرش هم دستور داده بود تا همیشه از همان امضا استفاده کند - مستعد بود تا تفسیری عبرانی را پذیرا شود. (ص ۹۶)

مجسمه‌ها، اَبلیسک‌ها (تک‌ستون‌های هرمی) و ستون‌های یادبودِ کلمب

نزدیک ششصد اثر هنری به نام کلمب در نقاط گوناگون دنیا - عمدتاً در قاره آمریکا - نام‌گذاری شده است (مراجعه شود به وبسایت Columbus Monuments Pages). این دست‌امور، خودبه‌خود رُخ نمی‌دهد و داستان نیرومندی در پسِ صحنه، چنین فرایندهای هنری‌ای را به‌مرور و در طول زمان شکل می‌دهند.



یادبودی مدرن از کلمب در شهر دنور (Denver)، ایالت کلرادوی (Colorado) آمریکا.

مجسمه‌ها، اُپلیسک‌ها (تک‌ستون‌های هرمی) و ستون‌های یادبودِ کلمب



بنای یادبود کلمب در جنوا

مجسمه‌ها، اُپلیسک‌ها (تک‌ستون‌های هرمی) و ستون‌های یادبودِ کلمب



مجسمهٔ بزرگِ کلمب، در شهر بالتیمور (Baltimore) ایالت مریلند (Maryland) در آمریکا.

مجسمه‌ها، اُپلیسک‌ها (تک‌ستون‌های هرمی) و ستون‌های یادبودِ کلمب



مجسمه‌ای از کلمب در بالتیمور



این مجسمه از کلمب در «باتون روژ» (Baton Rouge) در ایالت لوئیزیانای (Louisiana) آمریکا واقع شده است.

مجسمه‌ها، اُپلیسک‌ها (تک‌ستون‌های هرمی) و ستون‌های یادبودِ کلمب



این دو مجسمه در شهر بوستون (Boston)،
ایالت ماساچوست (Massachusetts)
آمریکا، قرار دارند.

مجسمه‌ها، اُپلیسک‌ها (تک‌ستون‌های هرمی) و ستون‌های یادبودِ کلمب



مجسمه کلمب در شهر چستر

(Chester)

ایالت پنسیلوانیای

(Pennsylvania) آمریکا.



ستون یادبود کلمب در

دورازنو (Durazno)

اوروگوئه (Uruguay).

مجسمه‌ها، اُپلیسک‌ها (تک‌ستون‌های هرمی) و ستون‌های یادبودِ کلمب



نیم‌تنهٔ کلمب در شهر اکران
(Akron)، ایالت اوهایوی (Ohio)
آمریکا.



مجسمه کلمب در شهر آبورن (Auburn)
ایالت نیویورک (New York) آمریکا.

مجسمه‌ها، اَبلیسک‌ها (تک‌ستون‌های هرمی) و ستون‌های یادبودِ کلمب



مجسمه کلمب در شهر آتلانتیک سیتی (Atlantic City)
ایالت نیوجرسی (New Jersey) آمریکا.

مجسمه‌ها، اُپلیسک‌ها (تک‌ستون‌های هرمی) و ستون‌های یادبودِ کلمب

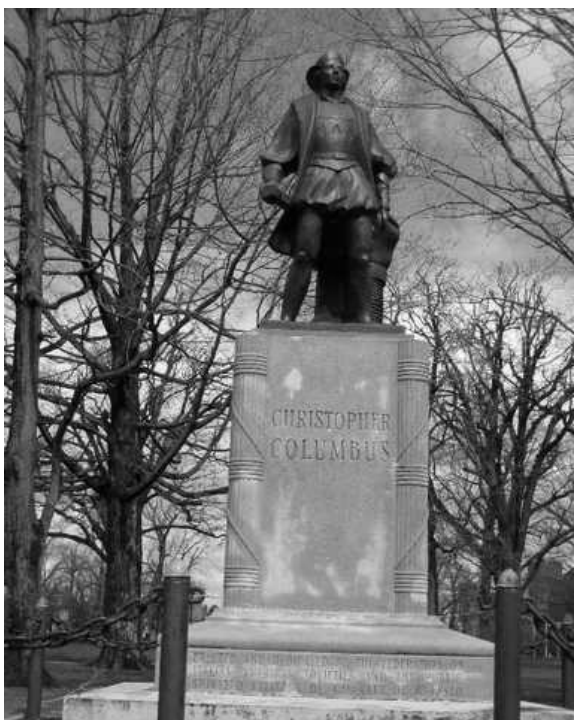


مجسمه کلمب در شهر بریجپورت (Bridgeport) ایالت کنتیکت (Connecticut) آمریکا.

مجسمه‌ها، اُپلیسک‌ها (تک‌ستون‌های هرمی) و ستون‌های یادبودِ کلمب



مجسمهٔ کلمب در کریندیل (Carbondale)، ایالت پنسیلوانیای (Pennsylvania) آمریکا



مجسمهٔ کلمب در شهر بوفالو (Buffalo)، ایالت نیویورک (New York).

مجسمه‌ها، اَبلیسک‌ها (تک‌ستون‌های هرمی) و ستون‌های یادبودِ کلمب



کارت‌پستالی از بنای یادبودی که در گرمای داشتِ خاطره‌پانهادن کلمب به خشکی در پورتوریکو (Puerto Rico) برپا شده است؛ بی‌هیچ‌یادی از سرخپوستان قتل‌عام‌شده در این سرزمین.

مجسمه‌ها، اُلیسک‌ها (تک‌ستون‌های هرمی) و ستون‌های یادبودِ کلمب



این اُلیسک به افتخار کلمب در شهر بالتیمور در ایالت مریلند آمریکا (Herring Run Park) برپا شده است.



کلمب بر بلندای ستون با جهانی زیر دست، شهر گوادالاخارا (Guadalajara)، مکزیک (Mexico).

مجسمه‌ها، اُپلیسک‌ها (تک‌ستون‌های هرمی) و ستون‌های یادبودِ کلمب



اُپلیسک به یاد کلمب در شهر
فیلادلفیا (Philadelphia)، ایالت
پنسیلوانیای (Pennsylvania)
آمریکا.



به یاد کلمب.
استمفورد (Stamford)، ایالت
کنتیکت (Connecticut) آمریکا.

مجسمه‌ها، اَبلیسک‌ها (تک‌ستون‌های هرمی) و ستون‌های یادبودِ کلمب



ستون یادبود کلمب در بارسلون (Barcelona) اسپانیا (Spain).

مجسمه‌ها، اُپلیسک‌ها (تک‌ستون‌های هرمی) و ستون‌های یادبودِ کلمب



ستون یادبودی برای کلمب در نورویچ (Norwich)،
ایالت کنتیکت (Connecticut) آمریکا.

مجسمه‌ها، اُبلیسک‌ها (تک‌ستون‌های هرمی) و ستون‌های یادبودِ کلمب



اُبلیسک یادبود کلمب در گیمن (Gaiman)، آرژانتین (Argentina).

مجسمه‌ها، اُپلیسک‌ها (تک‌ستون‌های هرمی) و ستون‌های یادبودِ کلمب



در یادبود کلمب، مسپلوماس (Maspalomas)، اسپانیا (Spain).

اعتراض به ستمگری کلمب



اعتراض به ستمگری کلمب



این بنا، در کاراکاس ونزوئلا، یادبودی در بزرگداشتِ کلمب بوده که پس از ریاست جمهوری «هوگو چاوز» (۲۰۰۴م.) در اعتراض به ستمگری کلمب علیه مردمان بومی آمریکای لاتین، تخریب شده است.

کلمب و داستان مشهور تخم مرغ!



یادبود ماجرای کلمب و تخم مرغ
در پاریس!

کلمب و داستان مشهور تخم مرغ!



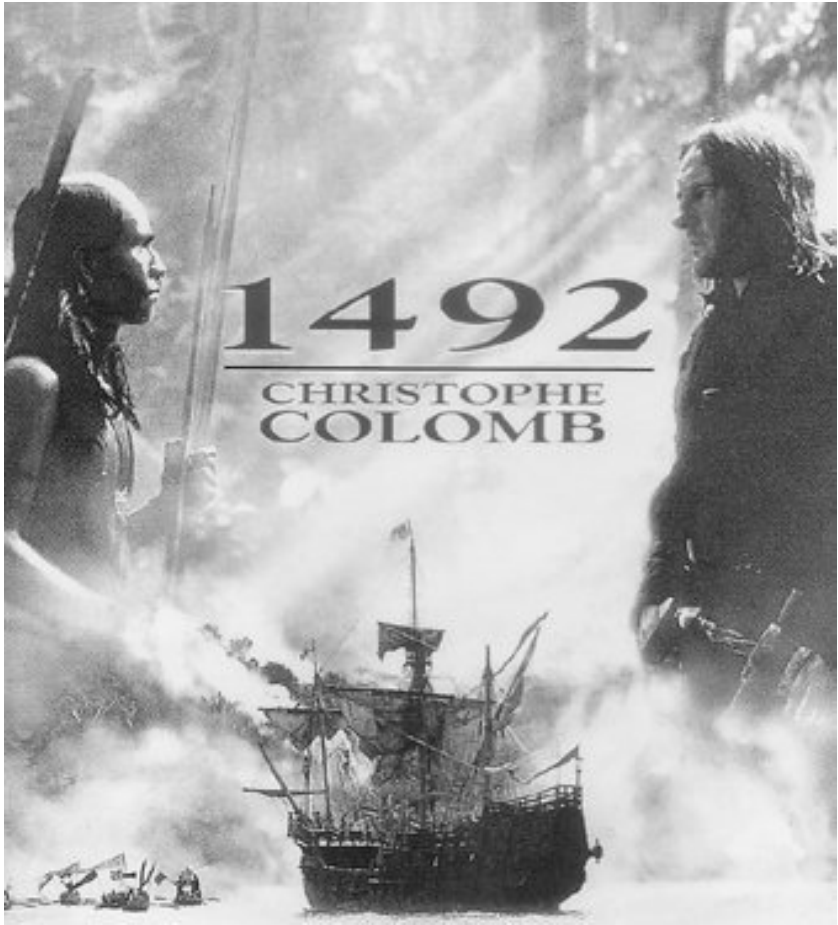
تخم مرغ کلمب در شهر ایبیزا (Ibiza) در اسپانیا.



تخم مرغ غول آسای کلمب در سیویل (Sevilla) اسپانیا.

کلمب بر پرده سینما

«۱۴۹۲: فتح بهشت» (در ایران با نام «کریستف کلمب») به کارگردانی سر ریدلی اسکات با بازی ژرار دو پاردیو در نقش کلمب.



پوستر فیلم «۱۴۹۲: فتح بهشت»

کلمب بر پرده سینما



ژرار دوپاردیو در نقش کلمب، گرد بودن کره زمین را با شبیه سازیِ پرتغال، به فرزند خردسالش فرناندو آموزش می‌دهد.



تصویر ساقط کردن نماد اسلامی هلال، توسط سربازان اسپانیایی از فراز گنبد، در فیلم سیر ریدلی اسکات.

کلمب بر پرده سینما



«سیر ریدلی اسکات»، صحنهٔ مشمئزکنندهٔ اعدام یک زن جوان را که با طناب به دستور دادگاه انکیزیسیون اعدام می‌شود، به‌منظور ایجاد نفرت از مسیحیت در اسپانیای دوران کلمب به تصویر کشیده است.



سانتانگل (سمت راست) و سانچز سمت چپ) دو یهودی حامی کلمب در دربار اسپانیا در فیلم سیر ریدلی اسکات.

کلمب بر پرده سینما



ژرار دوپاردیو در نقش کریستف کلمب
در فیلم «۱۴۹۲: فتح بهشت».



کلمب در ساحل نجات.

کلمب بر پرده سینما

فیلم «کریستوفر کلمبوس: اکتشاف» به تهیه‌کنندگی «الکساندر سالکیند» یهودی و کارگردانی «جان گلن» انگلیسی.



«الکساندر سالکیند» و «جان گلن»، فیلم «کریستوفر کلمبوس: اکتشاف» را به سبک فیلم‌های قهرمانی «سوپرمن» و «جیمزباند» ساختند.

کلمب بر پرده سینما



«مارلون براندو» در نقش
«تورکماذا» در فیلم «کریستوفر
کلمبوس: اکتشاف».



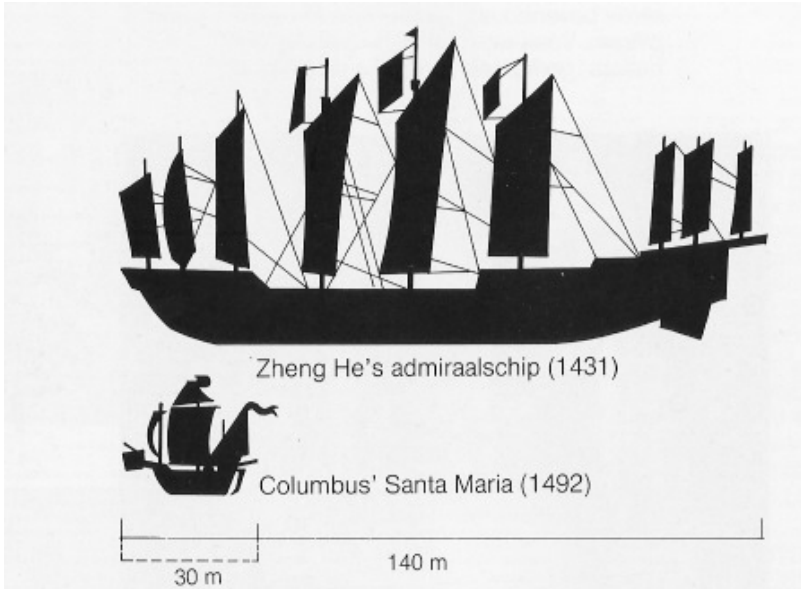
این انگشتان دست، از آن کریستف کلمب است در صحنه مربوط به ماجرای مشهور تخم مرغ؛ در فیلم «کریستوفر کلمبوس: اکتشاف» به تهیه کنندگی «سالکیندا».

چنگ هو و کشتی هایش



«چنگ هو» فرماندهی ناوگان
امپراتوری چین را دست کم طی
هفت سفر دریایی به عهده داشت.
گروهی معتقدند ناوگان او حتی به
قاره آمریکا و استرالیا نیز رسید.
(ص ۳۳۱)

برخی معتقدند «افسانه سندباد»
اقتباسی است از زندگی «چنگ هو».
(ص ۳۳۱)

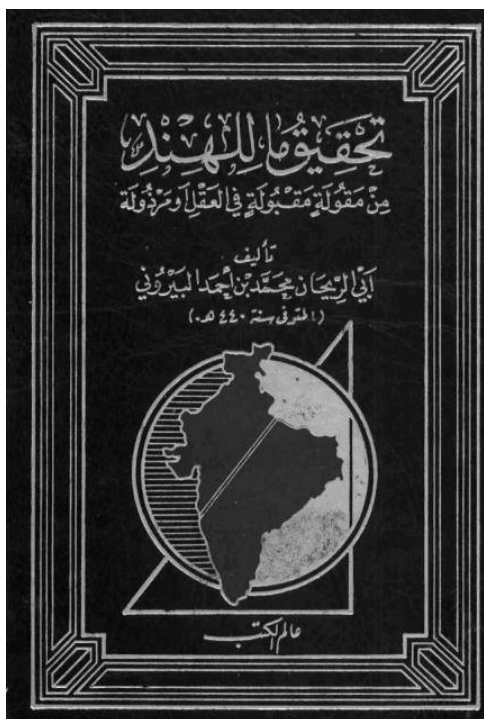


تفاوت چشمگیر ابعاد یکی از کشتی های «چنگ هو» با کشتی کلمب. (صص ۳۳۱ و ۳۳۲)

بعضی محققان و نویسندگانی که از ایشان سخن گفته‌ایم و کتاب‌های‌شان

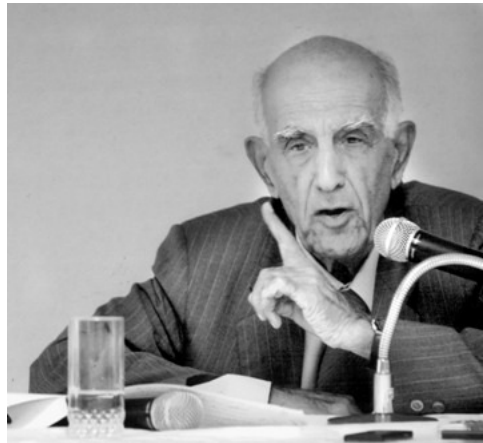


مجسمهٔ ابوریحان بیرونی؛ دفتر سازمان ملل متحد در وین.

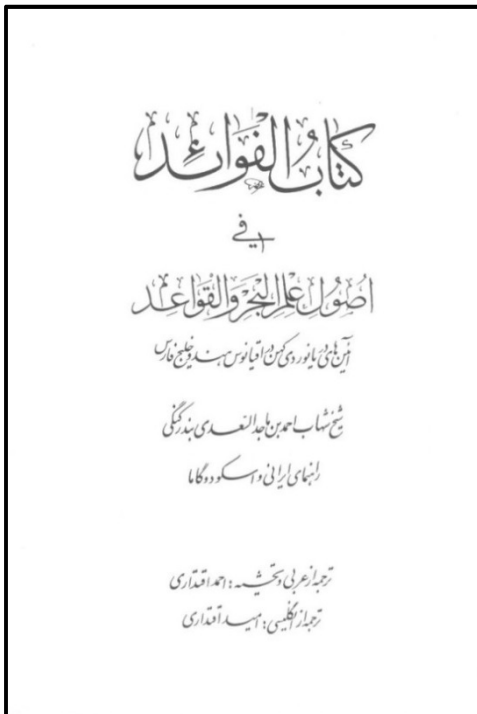


ابوریحان بیرونی اول کسی است که به قوهٔ علم و فراست ذاتی، وجود سرزمینی را حدس زده است که چند قرن بعد از وی به نام آمریکا کشف شد. ابوریحان نتیجهٔ فکر و حدس تازهٔ خود را در کتابی به نام کتاب الہند که ۴۶۰ سال قبل از آنکه آمریکا توسط کریستف کلمب کشف شده باشد تألیف کرده است، صریح و واضح و آشکار بنوشت. (صص ۱۳۱ و ۲۶۵)

بعضی محققان و نویسندگانی که از ایشان سخن گفته‌ایم و کتاب‌های‌شان

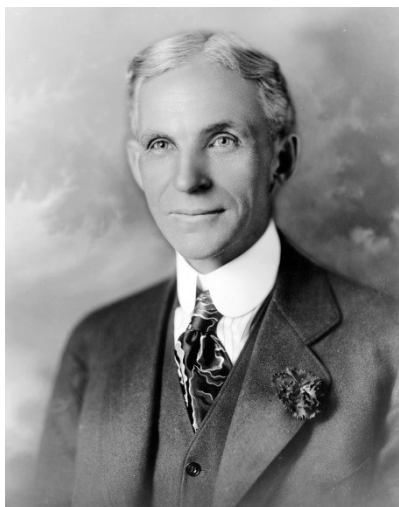


«استاد احمد اقتداری» بازنشاساننده شهاب‌الدین احمد بن ماجد (ابن ماجد) دریانورد
مشهور ایرانی معاصر کلمب.

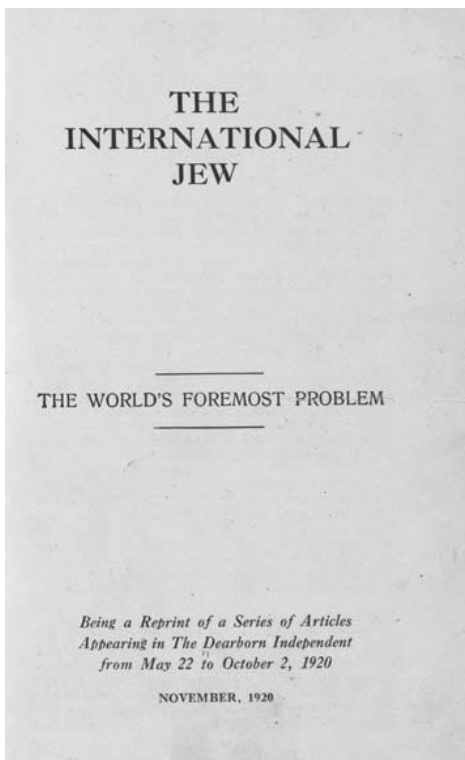


کتاب ارزشمند و مهم «الفوائد فی
أصول علم البحر والقواعد» از
«ابن ماجد»، توسط «استاد اقتداری»
ترجمه و تحشیه شده است.

بعضی محققان و نویسندگانی که از ایشان سخن گفته‌ایم و کتاب‌هایشان



هنری فورد، محقق و صنعتگر برجسته
آمریکایی از افشاکنندگان دسیسه یهود در
کشف آمریکا



کتاب یهود بین الملل نوشته هنری
فورد - ۱۹۲۰ م. که در آن نکات
مهمی درباره ماهیت یهودی سفر
کلمب فاش شده است. (ص ۷۲)

بعضی محققان و نویسندگانی که از ایشان سخن گفته‌ایم و کتاب‌هایشان



پروفسور سزگین می‌گوید: «تاریخ نشان می‌دهد مسلمانان اولین کسانی بودند که به اقیانوس آرام رسیدند و نقشه آن را قبل از اسپانیایی‌ها و پرتغالی‌ها کشیدند.» (ص ۲۹۰)



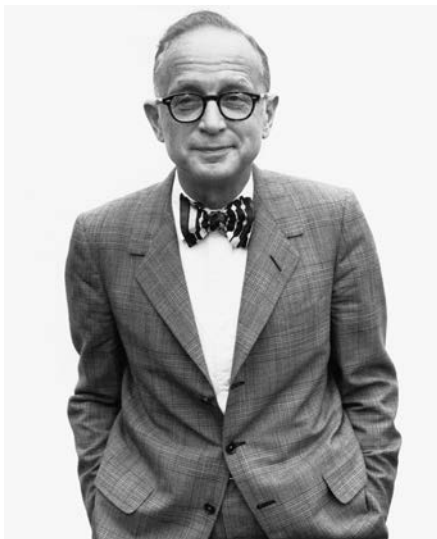
«آرمسترانگ اسپری» به تحریف‌های گوناگون در بازگویی تاریخ کشف آمریکا دست زده است. اثر وی در معرفی کلمب، به فارسی نیز ترجمه و توسط انتشارات آمریکایی «فرانکلین» در ایران چاپ و منتشر شده است.

بعضی محققان و نویسندگانی که از ایشان سخن گفته‌ایم و کتاب‌های‌شان

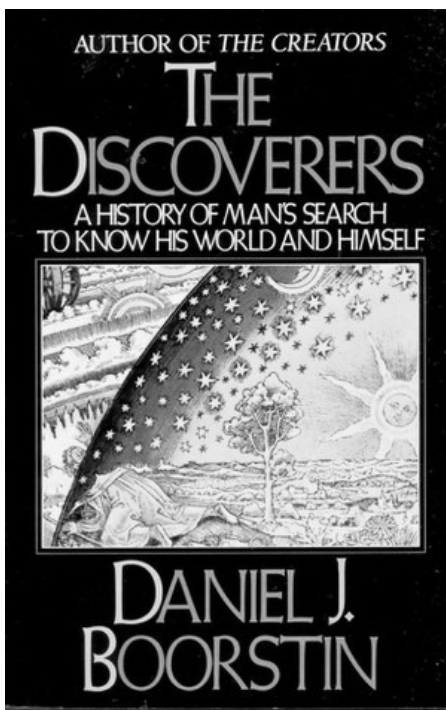


روی جلد دو چاپ از کتاب «آرمسترانگ اسپری». این کتاب را قبل از انقلاب اسلامی، آمریکایی‌ها در ایران منتشر کردند و بعد از انقلاب، همان میراث، بدون تغییر در محتوا یا نقد مطالب نادرست آن دوباره منتشر شده است. مترجم این کتاب «مجید یعقوب»، یا همان «مجید روشنگر» است. (ص ۱۰۴)

بعضی محققان و نویسندگانی که از ایشان سخن گفته‌ایم و کتاب‌های‌شان



«دانیل بورستین» (Daniel J Boorstin)
رئیس کتابخانه کنگره آمریکا و
نویسنده کتاب «کاشفان».
او از ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۷ م. ریاست
«کتابخانه کنگره آمریکا» - این زرادخانه
عظیم فرهنگی - را با حدود پنج‌هزار
کارمند و کتابدار، برعهده داشت.



روی جلد نسخه اصلی کتاب «کاشفان»،
اثر دانیل بورستین.

بعضی محققان و نویسندگانی که از ایشان سخن گفته‌ایم و کتاب‌هایشان

کاشفان

تاریخ زرتشتیان در ایران و هند و چین

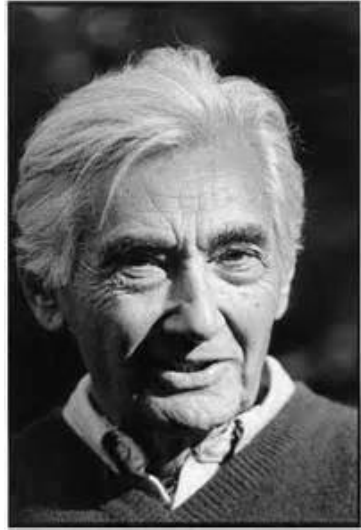


دانیل بودوستین

ترجمه: اکبر تبریزی

و این هم نسخه ترجمه شده «کاشفان». ای کاش به جای تغییر کلمات لاتین به فارسی و هنرمندی در نگارش خط، در امر مطالعه و پژوهش در تاریخ غرب، کار نوینی می‌کردیم.

بعضی محققان و نویسندگانی که از ایشان سخن گفته‌ایم و کتاب‌هایشان



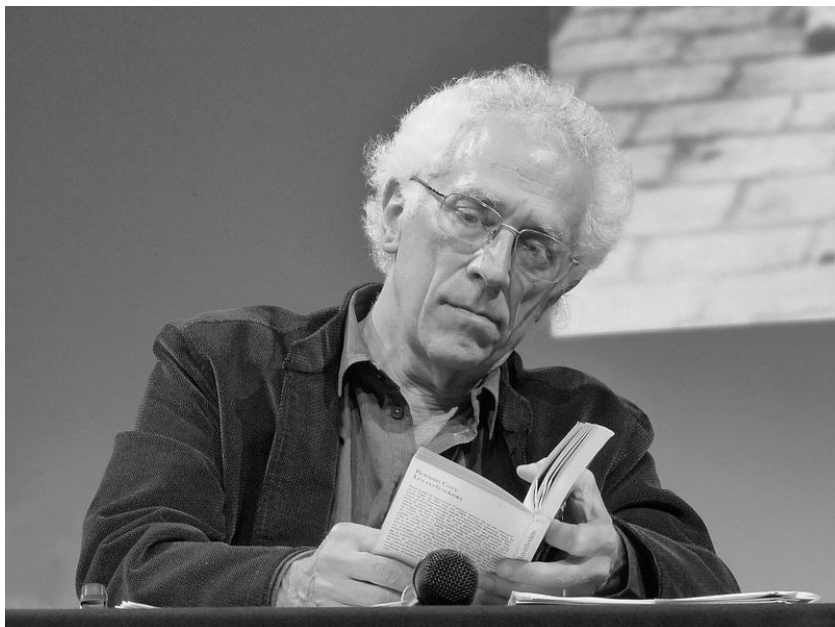
«هاوارد زین» پژوهشگر و نویسنده‌ی یهودی
منتقد آمریکایی (۱۹۲۲-۲۰۱۰ میلادی).



فرانسیس جننگز رئیس پیشین «انجمن
آمریکایی مطالعات و تحقیقات نژادی» و
مدیر پیشین «مرکز تاریخ سرخ‌پوستان آمریکا»
بر این باور است که آمارهای رسمی دولت
آمریکا نسبت به حضور تنها یک تا دو میلیون
سرخپوست هنگام ورود کلمب به این قاره،
غیرواقعی و مبتنی بر فرضیه و گمان‌های
نادرست بوده و جنبه نژادپرستانه دارد.

(ص ۳۵۷)

بعضی محققان و نویسندگانی که از ایشان سخن گفته‌ایم و کتاب‌های‌شان



«تزوَتان تودوروف» فیلسوف فرانسوی با طنزی تلخ می‌نویسد: «امروزه هر بچه‌ای به یقین می‌داند که آمریکا را کریستف کلمب کشف کرده است؛ اما واقعیت این است که این جمله، چندان هم واقعیت ندارد!» (ص ۱۶۷)

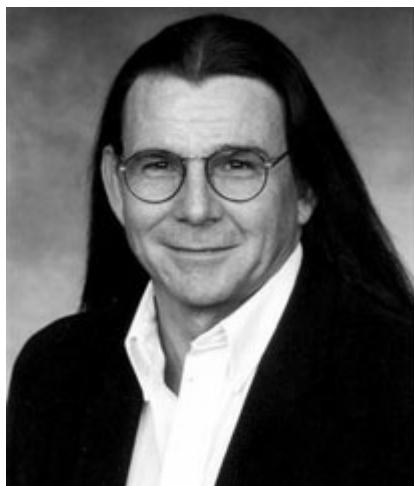
«تام هارتمن» پژوهشگر آمریکایی، می‌نویسد: «کلمب، سرخ‌پوستان تاینو را آدمخوار می‌خواند؛ ولی این گفته، تنها یکی از خیال‌پردازی‌های کلمب است و متأسفانه هنوز هم این دروغ‌پردازی در تعدادی از مدارس آمریکا تدریس نیز می‌شود تا برده‌داری وی توجیه گردد.» (ص ۱۰۶)



بعضی محققان و نویسندگانی که از ایشان سخن گفته‌ایم و کتاب‌های‌شان

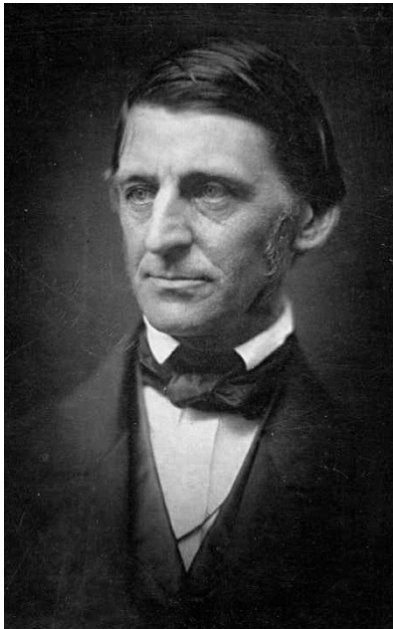


«ترزا سالیوان» رئیس دانشگاه ویرجینیای آمریکا در اکتبر سال ۲۰۱۰ میلادی خواستار لغو جشن روز کریستف کلمب شد و تأکید کرد بهتر است به جای جشن‌های این روز، واقعیت‌های تاریخی مربوط به اشغال سرزمین بومیان آموزش داده شوند. (ص ۲۱۱)



«دکتر گلن موریس» یکی از فعالان جنبش خود مختار سرخ‌پوستان آمریکا، وکیل و استادیار علوم سیاسی دانشگاه «کلرادو» در «دنور» است. وی که منتقد بزرگداشت کلمب است، در سال‌های ۱۹۹۱، ۲۰۰۰، ۲۰۰۴ و ۲۰۰۷ میلادی به اتهام اخلال در مراسم جشن عمومی روز کریستف کلمب، دستگیر شده است. (ص ۲۱۸)

بعضی محققان و نویسندگانی که از ایشان سخن گفته‌ایم و کتاب‌هایشان



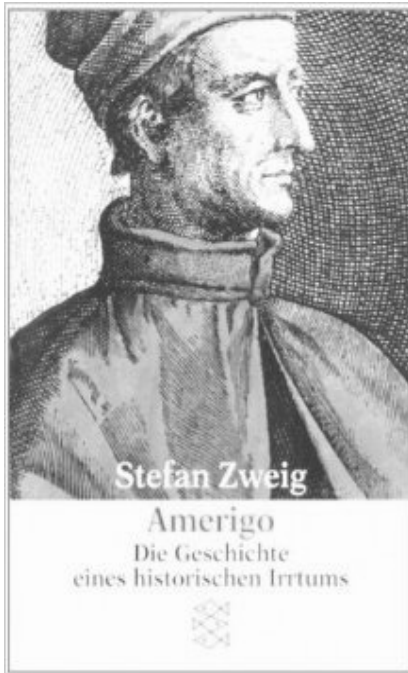
فیلسوف آمریکایی، رالف والدو امرسون (متولد ۱۸۰۳م.) با بی‌اعتنایی به واقعیات فریاد می‌زند: «چه شگفت‌انگیز است که قارهٔ وسیع آمریکا به نام یک دزد نامیده شود، امریگو وسپوچی، ترشی‌فروش شهر سویل!» (ص ۱۷۶)

ساموئل ایلیوت موریسون» نویسندهٔ یکی از مهم‌ترین کتاب‌ها دربارهٔ کریستف کلمب، ماجرای کشتار و قتل‌عام مربوط به کلمب را نادیده نمی‌گیرد؛ اما او کار دیگری می‌کند: اشاره‌ی سریع و زودگذری به حقیقت می‌کند و بلافاصله به امور دیگری می‌پردازد که برایش مهم‌تر است. گویی با خونسردی و آرامشی تأثیرگذار به خواننده می‌گوید: بله، کشتارهای جمعی اتفاق افتاد اما اهمیت زیادی ندارد و نباید چندان اثری بر قضاوت نهایی ما داشته باشد! (صص ۱۱۵ و ۱۱۶)



بعضی محققان و نویسندگانی که از ایشان سخن گفته‌ایم و کتاب‌های‌شان

«اشتفان تسوایگ» - نویسنده یهودی - در «بیوگرافی آمریگو وسپوچی» به تفصیل به ماجرای نامیده‌شدن آمریکا و اینکه چرا به‌زعم وی، حقّ مسلم کلمب از او مضایقه شده، پرداخته است و آن را «نتیجهٔ یک سلسله اشتباه‌ها و ندانم‌کاری‌های عمدی و غیرعمدی» می‌داند. (ص ۱۸۵)



روی جلد کتاب تسوایگ در معرفی وسپوچی؛ متن اصلی و نسخهٔ ترجمه‌شدهٔ آن.

ماجرای یک اشتباه تاریخی

بیوگرافی آمریگو وسپوچی

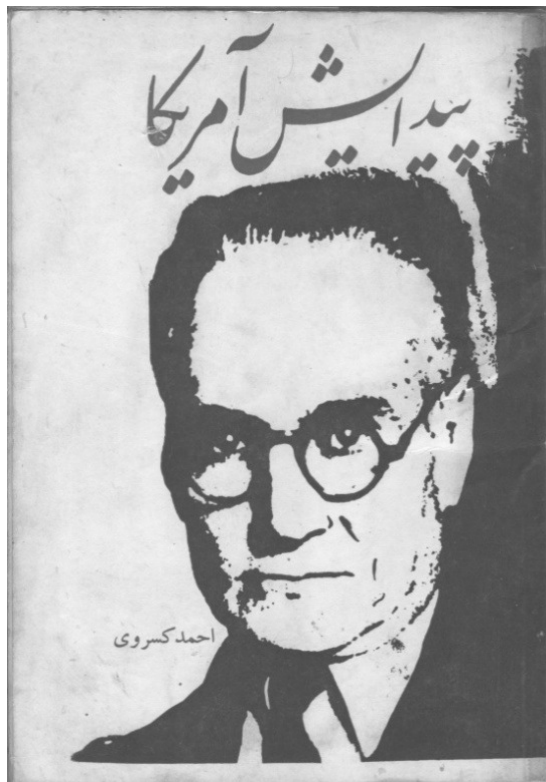
ترجمه

دکتر ضیاء‌الدین ضیایی

بعضی محققان و نویسندگانی که از ایشان سخن گفته‌ایم و کتاب‌هایشان



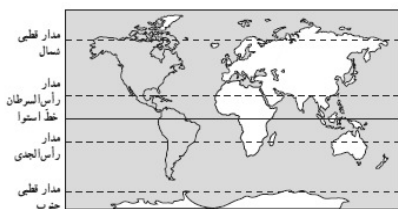
«کسروی» نویسندهٔ منحرف از اصول اصیل اسلامی، در تمجید از تمدن غرب، کتاب «پیدایش آمریکا» را نوشت. (ص ۱۸)



کلمب در جغرافیای سال دوم راهنمایی (سال تحصیلی ۱۳۹۱-۱۳۹۲).

درس هفدهم

قاره‌ی آمریکا کجاست؟



شکل ۷۲- نقشه‌ی موقعیت جغرافیایی قاره‌ی آمریکا

سه قاره‌ی آسیا، آفریقا و اروپا از گذشته‌های دور محل زندگی انسان‌ها بوده است؛ از این رو، به آن‌ها برّ قدیم می‌گویند اما به قاره‌ی آمریکا برّ جدید می‌گویند؛ چون، خیلی دیرتر از سایر قاره‌ها کشف و شناخته شد.

موقعیت جغرافیایی

قاره‌ی آمریکا بین کدام اقیانوس‌ها قرار گرفته است؟ تنگه‌ی برینگ مانند پلی است که آسیا را به آمریکا مربوط می‌کند. در گذشته‌های بسیار دور برخی از مردم آسیایی از آن گذشته، به آمریکا رفته و در آن‌جا ساکن شده‌اند. جزیره‌ی یخ‌پسته‌ی گرینلند در کدام سمت این قاره دارد؟

● به شکل ۷۳ نگاه کنید. قاره‌ی آمریکا که از قطب شمال تا نزدیکی قطب جنوب کشیده شده، به دو بخش تقریباً مساوی تقسیم شده است: آمریکای شمالی و آمریکای جنوبی. این دو قسمت، خود به وسیله‌ی خشکی باریکی که آمریکای مرکزی نامیده می‌شود به یکدیگر متصل‌اند.

● پیش از حفر کانال پاناما، کشتی‌ها برای عبور از اقیانوس اطلس به اقیانوس آرام، مجبور بودند آمریکای جنوبی را دور بزنند ولی بعدها با حفر این کانال، دو اقیانوس به هم مرتبط شدند.

ناهمواری‌ها

✱ چین خوردگی‌های جوان و مرتفع: به شکل ۷۳ دقت کنید. رشته‌کوه‌های جوان و مرتفع آمریکا در امتداد کناره‌های کدام اقیانوس‌ها کشیده شده است؟

رشته‌کوه‌های راکی (روشوز) در آمریکای شمالی و رشته‌کوه‌های آند در آمریکای جنوبی، چین خوردگی‌های جوان آمریکا هستند. در این مناطق به دلیل ناآرام بودن پوسته‌ی زمین، آتش‌فشان‌ها و زمین‌لرزه‌های فراوانی رخ می‌دهد.

بیش‌تر بدانیم



کریستف کلمب

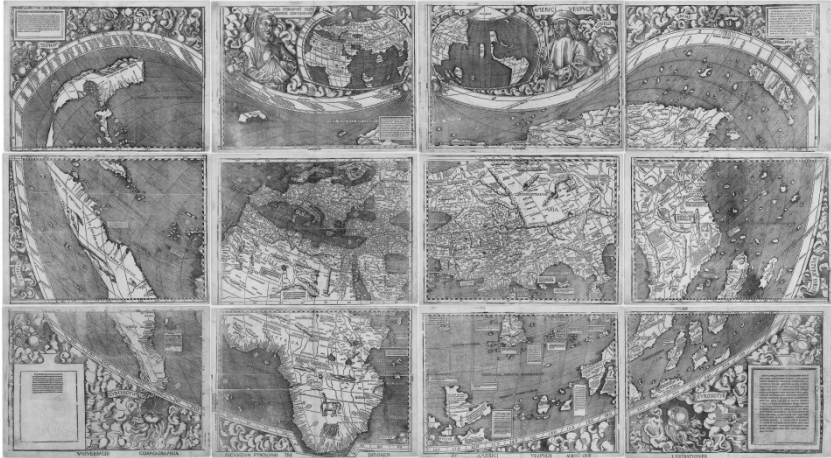
قاره‌ی آمریکا، برخلاف سایر قاره‌ها، تا اواخر قرن شانزدهم میلادی ناشناخته بود. در سال‌های ۱۵۰۶-۱۴۹۲ میلادی یک دریانورد ایتالیایی به نام کریستف کلمب که برای دربار پادشاهی اسپانیا کار می‌کرد، کوشید راه کوتاه‌تری برای رسیدن به هند و فرت‌های آن بیابد. او آب‌های اقیانوس اطلس را با کشتی بیمود و به سواحل قاره‌ی آمریکا رسید ولی فکر می‌کرد که به هند رسیده است؛ از این رو، وی بومیان آن‌جا را هندی نامید. بعدها، این قاره‌ی نو یافته را به خاطر نام آمریکو و سیوس آمریکا نامیدند؛ زیرا، این دریانورد ایتالیایی وقتی به آن‌جا رسید، متوجه شد که به قاره‌ی جدیدی دست یافته است.

ابزار دریانوردی

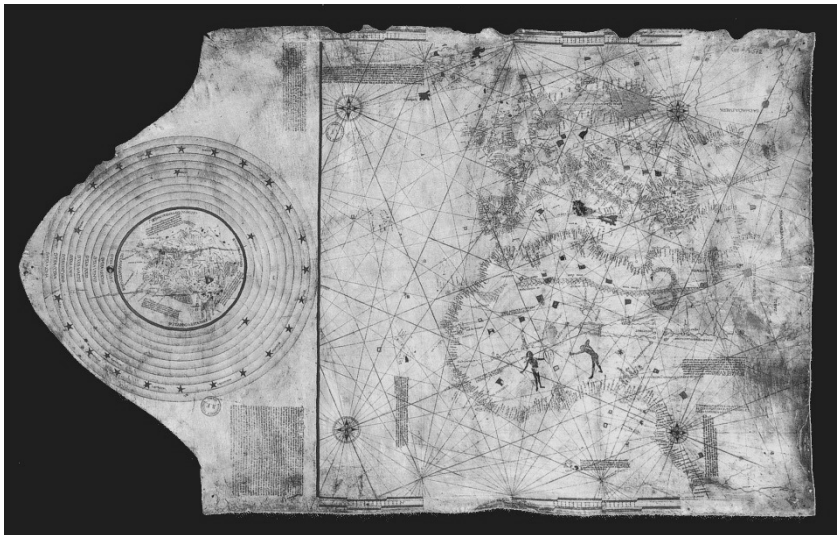


نمونه‌ای از اسطرلاب عصر کلمب (نیمه قرن پانزدهم میلادی)

نقشه‌ها

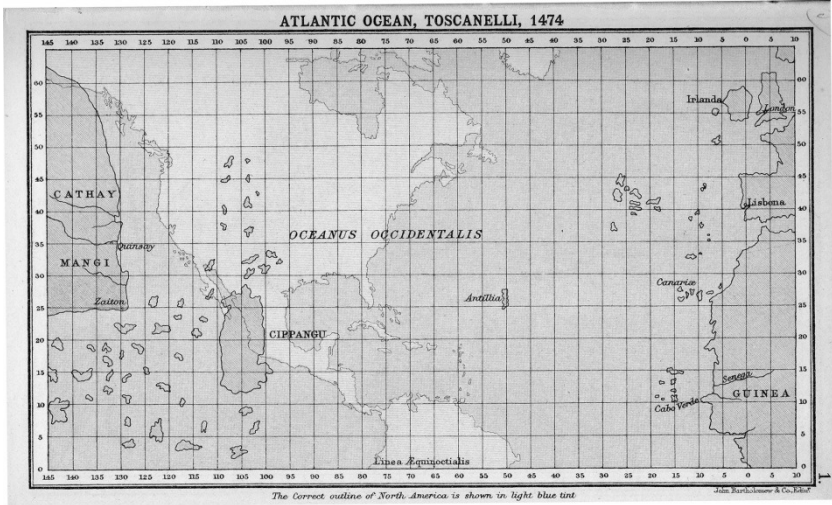


نقشهٔ مارتین والدسی مولر که برای نخستین بار نشان می‌دهد آمریکا از آسیا جداست.

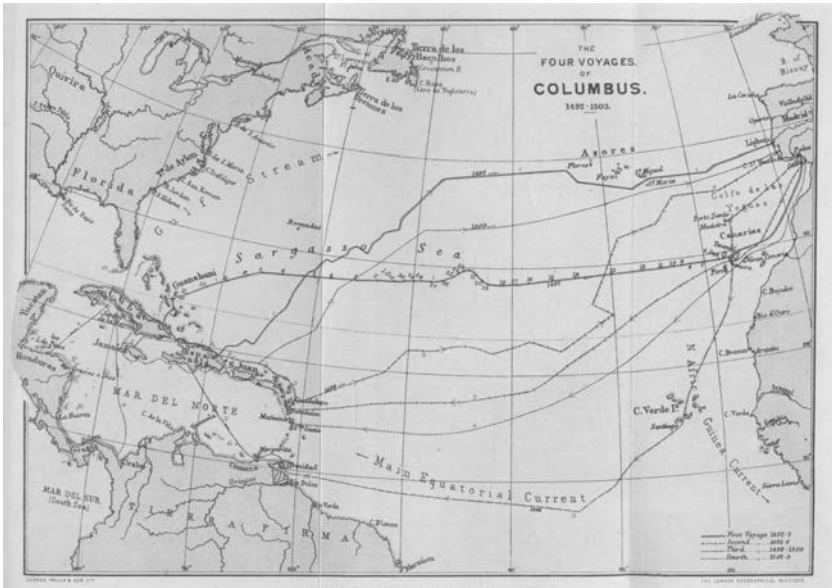


«نقشه کلمب» که در حدود سال ۱۴۹۰ در کارگاه بارتولومئو و کریستف کلمب در شهر لیسبون ساخته شد

نقشه‌ها



تصوّر کلمب از نقشه جغرافیایی آن روز، تحت تأثیر توسکانلی بود.



نقشه سفرهای چهارگانه کلمب به قاره آمریکا



در تاریخ آمریکا وقتی دستگاه انتظامی، امنیتی و قضایی برای تعقیب و دستگیری عنصری خطرناک، رسماً از مردم کمک می‌خواست، بالای اعلامیه‌ای که حاوی تصویر، مشخصات و جرائم شخص جانی بود نوشته می‌شد: «WANTED»؛ یعنی «تحت تعقیب»! کنایه از این که در پی او هستیم و از همه برای دستگیری وی کمک می‌خواهیم.

تصویر بالا الهام گرفته از این رویه است و کریستف کلمب را برای قتل، تجاوز، آدم‌ربایی برده‌داری، سرقت و دیگر جنایات علیه بشریت تحت‌پای گرد قرار داده است.



تظاهرات در اعتراض به تجلیل از کلمب در ایالات متحده آمریکا و اعلام وی به‌عنوان «اولین تروریست آمریکایی».

معماران فرهنگ غرب، موعد ورود کلمب به «قاره نو» (آمریکا) را بس مهم می‌شمارند و آن را سرآغاز تاریخ نوین تمدنی خود (رنسانس) می‌دانند. یهودیان سلطه‌جو با استفاده از دانش و تجربه دریانوردی دیگران - خصوصاً مسلمانان - و با حمایت مالی از سفر کلمب و همراهی با وی، از همان آغاز مدیریتی را به‌طور پنهانی بر منابع و مردمان این سرزمین اعمال کردند که سودجویی، بی‌رحمی و شقاوت، ستون اصلی آن بود. پیش از کلمب، کسان دیگری هم پای به این قاره نهاده بودند، لیکن مبنای ایشان، رفتارهای سبانه غیرانسانی و ستمکاری بر مردمان بومی نبود؛ آن مسافران، پای «یهود» را به این قاره نگشودند و از این رو نام‌شان در آن دسته از منابع تاریخی که پرداختهٔ روایان یهودی و عوامل ایشان است، به دست فراموشی سپرده شد. تحقیق حاضر، در پی دستیابی به تاریخ تحریف‌ناشدهٔ واقعهٔ کشف آمریکا و پرداختن به بعضی موضوعات مهم مرتبط با آن است.



معاونت پژوهشی و آموزشی



ISBN: 978-964-00-1855-2



9 789640 018552

۱-۹۵۰۴۹-۴ ۰۴۹۴

بها : ۲۴۰۰۰۰ ریال